مبادا آنکه درین روز شرمسار شوی بچشم اهل جفا جمله خوار و زار شوی حضرت رسالت صلعم چون دید
که خاتون قیامت را زیور و لباسی نیست خاطرش ملول و متفکر احوال او گردید بدرگاه بی نیاز دست برداشت
و گفت رباعی ای آنکه همیشه عادتت احسان است لطف و کرم و جود تو بی پایان است
آنرا که برجامهٔ از فضل تو نیست گر حله هزار باشدش عریان است زهرا را که چیست تو هست قرین
شماتت اعدا مفرما هنوز دست آن صاحب مقام را از بدرگاه دراز بود که از بارگاه رب جلیل حضرت
جبرئیل در رسید و حله چند از حلهای بهشت و زیورها در نزد آنحضرت حاضر ساخت و گفت که
یا رسول الله صلعم این جامها که نساج ازل آنرا بافته و طراز از مقراض خیاط صنع لم یزلی یافته آدم
صفی نبرد اندیشه اش نگشته و حوا تار تمنای آنرا نرشته و مریم چراغ آرزوی آنرا در بزم تن نیفروخته
و عیسی در زمین آنرا بسوزن خیال ندوخته در مخزن الهی مخزون و در صندوقخانهٔ پادشاهی مکنون
بوده حق جل و علا بفاطمه زهرا عنایت فرموده زیرا که این جامه را آن سیدهٔ دو سرا لایق و بالای
دل آرای او موافق است پس حضرت رسول صلعم سجدات شکر الهی را بتقدیم رسانید و جناب بتول
بفرمان خدا و رسول صلعم پوشید و آن شب مفاخرت کردند و چون زنان قریش داخل خانه
شدند از مشاهدهٔ جمال بیقیاس و تجمل و لباس آنحضرت حیران گردیدند و گفتند یا فاطمه من این
هذا ای فاطمه از کجاست این جامها حضرت فرمودند هذا من عند الله یعنی از نزد خداست
پس تمامی آن زنها شرمسار و قرین الم بسیار گردیدند آه ای مومنان آنکه آمد فخر اولاد خلیل
جامه آورد از برایش جبرئیل کاشکی میدید کز جور لئام دختران زارش اندر شهر شام
غیر خاک کویشان بر سر نبود جز دل پر خونشان در بر نبود بودشان از جور چرخ پرده در
جای معجر دسته از غم بسر بود در نزد یزید آن خصم دین پرده بر رخسارشان از آستین
مرویست که اهلبیت طاهرین حضرت رسالت صلعم را که پروردگان دامان عصمت زهرا بودند در
خرابهٔ شام محنت انجام از بی لباسی و برهنگی از شدت گرما و سرما بدنهای نازک و رخسار گلشن
الانوارشان پوست انداخته و بالین بیمار کربلا خشت خام بود و پناه سید انام و عترت طاهره
دیوارهای قریب الانهدام بود دوستی از دوستان خاندان رسالت را بر در آن خرابه عبور شد
حضرت سید الساجدین امام زین العابدین عم را دید که از شدت گرما از آن خرابه بیرون آمده
به تنهائی و بی پناهی در سایهٔ دیواری جسته بودند خشت خامی در زیر سر گذاشته و ضعف بر او

سواد دستخط مهر آیت همایون مبنی بر تمجید و تحسین کتاب درر التیجان که در صدر عریضهٔ جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه بشرف صدور یافته است

[illegible]

تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم

تاریخ سلالهٔ اشکانیان که چهارصد و هشتاد سال قبل از طبقهٔ ساسانیان در ایران سلطنت کرده بودند کلیةً معدوم و غیر معلوم بود مورخین بزرگ عرب از قبیل مسعودی و طبری و ابن اثیر جزری و غیره و مورخین معتبر ایرانی از قبیل فردوسی و خواندمیر و غیره از این مدت متمادی سلطنت این سلاطین بزرگ که بواسطهٔ فتوحات کثیرهٔ آنها در روم و هند و ترکستان از پادشاهان نامی عالم هستند زیاده از چند سطر یا یک دو صفحه ننگاشته بودند وکلیهٔ اساس و اسباب این تألیف و این رشته تاریخ که فعلاً از اسناد صحیحه و اکتشافات جدیده و اجتهادات تاریخیه است و ضمناً مینماید که این طبقه از اجداد سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه هستند پیش از این محو و کالمعدوم بود و غیر مقدور بود که بدون تحصیل اسباب خارجی این خدمت را بمراد بنات ایرانی توان نمود این خانه زاد بمقدار چهار سال قبل مشغول تحصیل کتب تاریخ یونانی و لاتینی و عربی و ارمنی راجع بتاریخ اشکانیان شد از بعد از معاودت موکب مسعود همایونی از سفر فرنگ بجمع آوری و تألیف این تاریخ که بهترین آثار تاریخیهٔ عصر همایون است شروع نمود در زیر سایهٔ گردون پایهٔ ملوکانه دو جلد آن را در ظرف این دو سال تألیف کرد جلد اول که تماماً مقدمه و استبصار است و مجلد دیگر است با اسامی و ترجمهٔ حال مورخین که مستند با نها شده بود در سی و سه فصل و یک دیباچه و یک مقدمه و خاتمه امسال از طبع خارج نمود و آن را موسوم بدرر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان ساخت رجای واثق است که بسلامتی و اقبال همایونی در زیر سایهٔ مبارک شاهنشاهی دو جلد دیگر آن را هم در سنوات آینده از حلیهٔ طبع خارج نماید بهترین تشویقها برای این ذره بمقدار این است که انشاء الله این تألیف را زحمت که فی الواقع در تاریکی کشف و روشنائی شده پسند خاطر بندگان سدهٔ سنیهٔ همایون شاهنشاهی گردد کاری که مورخین تازی و ایرانی از سه هزار سال قبل تاکنون در عهد سلطنت هیچیک از خواقین نامدار و شاهنشاهان تاجدار نکرده بودند این ناچیز در زمان سلطنت ابد آیت ملوکانه بحمد الله تعالی بر انجام آن موفق شد

امر امر قدر قدر خسروانه است

هو الله تعالی شأنه

جلد اول کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتماب اجل اکرم اعتماد السلطنه
محمد حسنخان وزیر انطباعات و دار
الترجمه و غیرها ادام الله اقباله العالی

فی توشقان ئیل سنه ۱۳۰۸

بسم الله الرحمن الرحیم

سلطنت و دولت آن مالک الملکی را نا و کشور خدائی قاهر و توانا است که در جهان هستی و عالم امر و خطهٔ آفرینش و قلمرو حیات حکمش چون آب جیحون و فرات روانست و گذشته و آینده در پیشگاه علم و علمش با زمان حاضر یکسان پادشاهی که سریر بخشش را نام عرش عظیم است و کرسی کبریائی حضرتش شما تقدیس و ثنا و تعظیم بر سر سربلندان دیهیم افسر خسروی اوفتاده و شهریاران دادگر را فرمان مملکت ستانی و داده آنان که در ترک تازی و مردانگی علم گشته کوس فرمانروائی و سکهٔ نام آوری زده رایت استبداد و استقلال فراشته و پا بر فرق فرقدان و ثریا گذاشته چون بدرگاه آیند جمله رعیتی ذلیل‌اند و مسکین تر از ابناء السبیل محتاج و مبتذل مندرس و مستعمل سجام عز حکمه و قهر سلطانه وغلب امره و بهر برهانه

تو شاهی و شاهان گدای تواند | مس و بندهٔ کیمیای تواند

رخ از نیل تو آبنوسی کنند | در آن آستان خاکبوسی کنند

جهان پهلوان کارفرما سپهر | که در حلقه دارد زر افشان مهر

نسیم تو سیما نماید سپید | از آن بوستان آورد شنبلید

فروزان کنی گوهر کاینات | نه بینم کسی جز تو قائم بذات

اینجاست که تیر کمانداران پارث بسنگ آمده است و سر خنگ صرصر نژاد پیشتازان توران لنگ شده نه خاکم بر سر و زبانم الکن سخن بتناسب نرانم و خزف بجای گوهر نشاندم پارث چلیپ سوار تورانی کیست پارتیا و ترکستان و آن سهم و قدرتیست که مرد این میدان باشد یا نقش این ایوان؟ آنجا که براق فهم و رفرف دانش از رفتن باز ماند موری ضعیف و پشهٔ لاغر چه تواند

خورشید چو محو آن جمالست | پیداست که ذره در چه حالست

گل را رخ او چو خوار سازد | خس را هوس کرانه بازد

کوثر چو ز تشنگی بجوشد | شورابه بکوی کم خروشد

ما را الها توان نمانده معرفت نبُد که از عهدهٔ حمد و شکرت برآیم و نفسی نیز حضرت را تقدیس و تسبیح نمائیم با من خود در تکمیل عقل و تحصیل علم و طی طریق مجاهدت و آداب ریاضت و تهذیب اخلاق و کشف حجب و جلب فتوحات و خطف نقوش شاهد تقصیر کرده‌ام نرفتم تا بجای رسم نیکو

تا صاحب خوانی شوم و در هر حال قاصر یا مقصر بفضل تو چشم دارم و راه امید نسپارم و تو گفتی
نومید مشوید و براه قنوط نروید ترا ببرگزیده پیمبران و اشرف سروران سند اعلم سید عالم پیشینیان
اولاد آدم نبی اکرم رسول خاتم احمد مختار محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عترت طاهره و ذریه زاکیه اش
که ائمه دین اند و اولیاء راشدین و ناهجان مناهج حق الیقین و حلیه جمال متقین و جوهر ماهیت
ملکوت کمال صورت و هیولای جبروت جلال تارکان ماسوی الله و نزدیکان درگاه سوگند میدهم
که از راه راستم دور نیندازی و در بوته حرمان و بی نصیبیم نگدازی بحال خویشم نگذاری
و از سکر جهل و غفلتم بیرون آری در حدائق حقائقم جای دهی و از ریاحین و ازهار معارفم
تاجی بر سر نهی از زیر طاق نصرت نورانیم گذرانی و بر دو تختگاه ایقانم نشانی تا با آنانم
از عاکفین حصن سعادت دانند و مالک ملک نجات و سلامت خوانند بمنک الجسیم و احسانک القدیم

اما بعد

فضلا و مصنفین این عهد ابد مهد و زمان سعادت اقتران اعانهم الله تعالی و کثر
امثالهم در فنون علوم و فضایل از عالی تا دانی مصنفات و رسایل پرداخته و کارهای لایق و
شایان ساخته اند والحق نخستین مرتبت این عصر فرخنده و دوران خجسته آثار اقدام علما
اعلام و حکمای مجد مقدام است که در کثرت و وفور حکم موالید ثلاثه و عناصر اربعه و
حواس خمسه و جهات سته را بهم رسانیده در هر نقطه موجود و برای توانگر و درویش حاضر
و ممکن میباشد امروز بتشویق امنای حضرت گردون بسطت علیه ایدهم الله بعزته
زینت خانها کتابخانهاست و دفاتر و اوراق علمیه لازم ملزوم کلبها و کاشانه ها جز
اینکه در مخازن حکمت و ادب و خزاین صحف کتب عجم و عرب جای تاریخ ایران خالی است و از وقایع
سلاطین قدیم این مملکت یعنی پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان که قبل از ظهور
دولت اسلام در این ممالک اسم و رسم شاهنشاهی داشته اند اصلا و مطلقا خبری نیست و
حال آنکه از جمله پادشاهان جهان در آن قرون و ازمنه اولویت و تقدم ایشان را بوده و
نویسندهای خارجه آنها را بهمین سمت ستوده اند راست است که بعضی تواریخ فارسی
و عربی متضمن احوال آنها داریم و اوضاع آن اعصار بدست داریم اما جمله با فسانه اقرب است و
از حقیقت امر که مشتمل بر فواید و عواید میباشد ابعد فقرات ناقص و معیوب و فقرات
معقد و مشوب مطالب ناقص و مسائل مبهم از اشکانیان میتوان گفت هیچ نیست و این گنجینه

که باید

که با بودن چنین واجناس معتبر انباشته باشد یکباره تهی است و برای ملتی متمدن و امتی نامی
نقصی از این بزرگتر متصور نباشد که تاریخ مملکت خود ندانند و از سوانح سوالف ایام آن
بکلی بیخبر مانند از سود و زیان گذشتگان خویش تجارب و حکم نایل نگردد و عبرت و بصیرت
حاصل ننماید و چنین قومی نباتات را مانند که از ریشه و اصل خود غافلند و از لذت و حظ
مشاعر و مدارک انسانی محروم و بجنبهٔ جمادی مایل نظر باین مقدمه اقل عباد الله واحوجهم
الیه محمد حسن بن حاجی علیخان مراغی ملقب باعتماد السلطنه غفرهما الله تعالی از دیرباز بر این
شد که این نقص را از میانه بردارد و این جای را خالی نگذارد لهذا سالها در تحصیل اسباب
و اسناد و شرایط و لوازم آن کوشید و چه گویم که چه رنجها کشید تا چه نامه‌های حکمت و منقبت مسطورات
یونان و روم و بزانس و فرنگ و ارامنه و یهود و سایر امم را از عرب و عجم تصفح نمود و ابواب تتبع گشود
و از آنجا که از میان طبقات سلاطین فرس حال اشکانیان را مجهول نمودند و جمع و ترتیب
وقایع دوران آنها را اصعب یافت ابتدا بتألیف تاریخ اشکانیان پرداخت و کتابی در سه جلد
مرتب و مدون ساخت جلد اول که بمنزلهٔ مقدمه است و حل مشکلات تاریخ این طبقه جلد دوم
از سلطنت اشک اول تا اواسط آن سلسله که مقارن است با ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام
جلد سیم در تاریخ باقی سلاطین اشکانی که بعد از میلاد پادشاهی داشته‌اند زینت جلد اول
که همین مجلد باشد تراجم مختصر حال جمعی از فضلای مورخین مصنفین یونان و روم و ارمن و فرنگ و
عرب و عجم و غیرها است که باقوال آنها استشهاد و استناد نموده‌ام و آن در آخر کتاب الحاق شد و اصل
کتاب عبارتست از مقدمه و سی و سه فصل و خاتمه و فهرست آن نیز در آخر کتاب ملاحظه میشود پیرایه جلد
دوم حالات سعادت آیات روح الله مسیح بن مریم علیه السلام میباشد و آرایش جلد سیم صور نقوش بعضی
مسکوکات اشکانیان و تصاویر برخی از آثار آنها خواهد بود و اگر عمری باقی ماند از تألیف تاریخ سه طبقهٔ دیگر نیز تن نزند
و در اتمام آنکار اهمال نکند انشاء الله و اغر الامر این سه مجلد را که در اصابت بلآلی بهیه کمال و یواقیت افسر سلطنت فضل مانند
درر التیجان فی تاریخ بنی الاشکان نامید بزعم خود این اسم را با مسمی دانسته است امید چو که ابنای وطن
عزیز من که عالمان سیر و واقفان خبر و جنان انکار و تاملی و آراء صائبه میباشند و از نظر دقت به بینند اگر پسند
کنند اینم اجری شایانست و اینم کاری نمایان نخواهم جز این مزد و منت کشم باین مزد و منت همانا خوشم

بنام من این گوهر بابها — ز هر چیز و هر کس بس آید مرا

زمین ماند این در جهان یادگار — جهان هنر را بباید نگار

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

پوشیده نباشد که سوانح و آثار اقطار کرهٔ ارض و موجوداتیکه در آن وجود داشته‌اند ما متأخرین از مورخین که اهل تحقیق
و استقصا بوده و اینراه صعب را با پای جهد و اجتهاد پیموده‌اند منقسم بدو قسم کرده ماقبل تاریخی و
تاریخی یعنی بعضی از سوانح و آثار موجوداتست که پیش از اوان رسم استکتاب و تدوین دفتر و کتاب سانح و ظاهر
گشته و وجود بهم رسانیده و برخی بعد مثلاً در سنین ماقبل تاریخ فلان انقلاب روی داده یا فلان حیوان وجود
داشته و برافتاده و در قرون تاریخی نسل آن منقرض بوده علمای علم ژئولوژی که طبقات زمین را شکافته و
سرائر آنرا برأی العین مشاهده نموده آثار آن انقلاب را کشف کرده یا اسکلیت و عظام آن حیوان را بدست آورده
میگویند آن انقلاب یا آن حیوان از سوانح و موجودات اعصار قبل از تاریخ است و اما آنچه را بعد از تداول
و شیوع تحریر و کتابت تاریخی است آن نیز بر دو قسم است قسمی که متعلق بمتأخرین است اغلب بدرستی
ضبط شده و متمدنین در حفظ و حراست آن ساعی میباشند و از شرایط نشر و طبع آن هیچ فرو گذار نمیکنند
لکن تاریخ متقدمین و شرح ازمنهٔ سالفه و احوال امم قدیمه بواسطهٔ ضعف تمدن اقوام و اغراض جاهلانه
طوایف و سایر علل و امراض مشوب و مغشوش گردیده سدها و سدها از مشکلات عدیده در راه طالبان معارف
بسته و کشیده داشت و کسی قدم در آن ساحت نمیگذاشت عالمان مقدام و کاردانان با همت و اقدام لازم بود
و پای هر بیمایه و دون پایه اینراه نمی پیمود چون مرور دهور عقلها را منور نمود و دست عنایت ابواب درایت
بر روی سعادتمندان گشود در اخبار قدما دیده اکثر را از مقولهٔ اساطیر الاولین یافتند و جای خالی بر آن نیز
بسیار مشاهده کردند مصمم مجاهده گردیدند با زحمت تمام و کثرت اهتمام بتتبع اسناد پرداختند و تحصیل
دفاتر و اوراق و منقورات احجار و الواح و سکه‌های کهنه و اشیاء عتیقه و تصاویر منقوشه عشایر و سلاسل
و امم و قبایل را ممد سایر وسایل ساختند حالات و عادات اجیال و ملل و اعوام تسلط و سلطنت سلاطین
و دول و رسوم و آداب هر شعبه و نقل و انتقال هر طبقه را با اصل و نسب و دأب و حسب آنها مجملاً و مفصلاً معلوم
کرده داخل دفتر و معارف و علوم نمودند تا سوانح تاریخی آن ادوار بصحت مایل گردید و قابل قبول و پذیرفتن
شد و فاکبیر و آن مجاهدین میباشیم و با مشعل دانش ایشان همان راه طی میکنیم شکر مساعی ایشان را
اقدم فرایض میشماریم و از ذکر خیر و ادای حقوقشان چیزی فرو نمیگذاریم و تکمیل مرام را گوئیم انتهای زمان
ماقبل تاریخی و ابتدای تاریخ در تمام ممالک و اقالیم در یکوقت و دوره نبوده بعضی از طوایف بنی نوع بشر
زودتر بسر منزل تنبه و تمدن گرائیده اسباب تحقیق مطالب و ضبط وقایع را فراهم آورده و زمرهٔ دیرتر قدم

اسکلیت استخوان‌بندی انسان یا سایر حیوانات است

در پیشاه راه نهاده و مدتی بالنسبه از دیگران عقب افتاده و از آنجا که آمد و شدی با پیشرفتگان نداشته
از معاونت و امداد آنها محروم مانده و اگر امروز با دوربین علم و اطلاع باعماق افریقا و بعضی اقطار
اقالیم دیگر نظر اندازیم اشخاصی بینیم که هنوز از عدد تا ده نتوانند شمرد و از لغت بیش از چند کلمه یاد ندارند
گفت تا چه رسد بشرح جرائم و انساب و فهم شجرهٔ اسباط و اخراج حالات گذشته و گذشتگان آنها نامعلوم
و سعادت و شقاوتی که آنها را شامل بوده یکسره مستور و مکتوم است پس شهور و سنین ماضیهٔ آنها سنین
ماقبل تاریخی و شهور بیخبری است و آن دورهٔ طی شده دورهٔ عطلت و بی ثمری از همین مقدمه ثابت و محقق
میشود که اهل هر اقلیم وقتی از دورهٔ ماقبل تاریخی داخل در دورهٔ تاریخی شده و قدم در راه تمدن و ترقی
زده و چون مقصود ما نگارش تاریخ وطن عزیز خود ایرانست و تحقیق احوال و اوضاع قدیمهٔ ابنیامان گوئیم
زمان ماقبل تاریخی این ممالک بزعم آنهائیکه تواریخ عرب و عجم را بی زیاد و کم صحیح میدانند ادوار مهاباد و جیان
و شائیان و یاسائیانست اما بعقیدهٔ محققین این عصر زمان ماقبل تاریخ این سرزمین قبل از اوایلیست که اصناف
آنجای سکنای طوایف آرین که بنام ایرانی معروف گشته شود و بعد مسخر سلاطین بنی آشور گردید و در ترتیب
تاریخ ایران میگویند ایرانیها که اصلاً از ملت آرین و از قوم اسکیث بوده و به سلسله منقسم گشته در زمان بسیار
قدیم در مملکتی که پیش از اینها فارستان نام داشته استقرار حاصل نموده لکن هم آنها و هم مردم مملکه عراق عجم و
آذربایجان باشد در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح علیه السلام مطیع شهریاران بنی آشور شدند اما زمام مهام حکمرانی
باز بدست پادشاهان خودشان بود سلاطین خانوادهٔ اکمنید که پیشدادیان و کیان باشند باسم پادشاهان
آنشان مشتهر گردیدند و آنشان مملکتی بوده در سرحد مملکت الام (عیلام) که لرستان باشد بعد از انقراض
دولت بنی آشور در سنهٔ ششصد و شش قبل از میلاد غلبه و نفوذ حکمرانان ملک داشتند ولی سلاطین آنشان نیز روزی
باستقلال خود نایل گشتند بلکه بر مدی نیز غلبه نمودند یعنی هفتمین پادشاه اکمنید کیروس یا کوروس (کورش) که خسرو
(کیخسرو) باشد چون از سال پانصد و هشتاد و هشت قبل از میلاد سلطنت فارس داشت و قوتی حاصل نموده
در سنهٔ پانصد و چهل و نه قبل از میلاد مدی را مسخر ساخت و تاریخ دولت ایران از این وقت شروع شده است

گفته بعضی از فرنگیها سبت میگویند و شرح آن باید

مختصر نوزده نفر پادشاه اکمنید سلطنت کردند و نوزدهمی آنها دارا که آخرین سلطان این سلسله است مغلوب
اسکندر کبیر گشت و مقتول شد این طبقه در سیصد و سی سال قبل از میلاد منقرض گردیدند قلیل زمانی
سلطنت ایران اسکندر را بود چون او درگذشت از نژاد سلاطین عجم سلسلهٔ معروفه بازرانژی که مجملاً
اشارتی بدانها خواهیم نمود در فارس سریر سلطنت را مالک شدند و باقی ممالک ایران بدست خلفا و سرداران
اسکندر یعنی طایفهٔ سلوکید سوتیر افتاد بنا بر این طبقهٔ اول از سلاطین عجم پادشاهان اکمنید بوده

وطبقهٔ سلوکیدی در سال دویست و چهل و نه قبل از میلاد پادشاهای آرساکید یا سلسلهٔ اشکانی ایرانرا
از تصرف طایفهٔ سلوکید خارج ساخته خود بحکمرانی پرداختند و سلطنت هشتاد و یکسالهٔ سلوکیدها یعنی
اسکندر و خلفای او منقرض شد پس طبقهٔ سیم از سلاطین عجم سلسلهٔ پادشاهای آرساکید یا اشکانیانست
و این سلسله تا سال دویست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد سلطنت کردند تا آنکه اردشیر
چهارم پسر بابکان نوادهٔ ساسان از اخلاف بازدانوث یا آنهارا منقرض ساخته خود بتخت سلطنت ایران جلوس
کرد و دوره دورهٔ ساسانیان شد در پس صورت طبقهٔ چهارم از سلاطین عجم ساسانیها بودند که تا ظهور دولت اسلام
سلطنت نمودند و آخر شخص این سلسله یزدجرد سیم است که بعد از شکست خوردن در سال بیست و یکم هجری که
برای مسلمین و اعراب فتح بزرگی بود و همین واسطه معروف بفتح الفتوح شد فراری و متواری و نابود گردید
چنانکه در محل خود این شرح نگاشته شود حاصل آنکه سلاطین ایران همانطور که مورخین عرب و عجم نوشته
چهار طبقه بوده اند جز اینکه آنها طبقات را باسم پیشدادی و کیانی و اشکانی و ساسانی نام برده و اسکندر اکبر را
بسلاطین کیانی الحاق کرده و حکمرانی خلفای او را از درج کلام ساقط نموده فقط میگویند سلاطین اشکانی
با انطیخس دومی بیست تن بوده اند لکن صحیح آن تقسیمی است که متاخرین نموده و گفته اند

طبقهٔ اول

سلسلهٔ الکمینید که پیشدادیان و کیان باشند و ابتدای استیلای آنها در قرن هشتم قبل از میلاد و استقلال آنها
از سنهٔ پانصد و چهل و نه قبل از میلاد و انقراضشان در سال سیصد و سی قبل از میلاد است

طبقهٔ دویم

اسکندر و خلفای او میباشند که باسم سلوکید معروفند و هشتاد و یکسال سلطنت کرده در سنهٔ دویست و
چهل و نه قبل از میلاد منقرض شدند

طبقهٔ سیم

پادشاهان آرساکید یا اشکانیان اند که چهارصد و هفتاد و پنج یا چهارصد و هفتاد و هفت سال سلطنت کرده
و در سال دویست و بیست و شش یا بیست و هشت بعد از میلاد انقراض یافته اند

طبقهٔ چهارم

ساسانیان بوده که چهارصد و بیست و هشت سال تقریباً سلطنت نموده اند و انقراض آنهارا اکثر در سال سی
و یکم نوشته و پوشیده نیست که سنین مذکوره همه شمسی است
اما از طبقات مذکوره تاریخ سه طبقه که الکمینید و سلوکید و ساسانی باشد بالنسبه با اسناد صحیحه حاضره بوجهی معین

و معلوم است چه تاریخ سلسلهٔ اکمنید را مورخی مثل هردوت یونانی معروف ملقب بابو التواریخ یا ابو المورخین
که چهارصد و هشتاد و چهار سال قبل از میلاد متولد شده و با آن طبقه معاصر بوده طرف توجه داشته و نگاشته
و اگر نفون یونانی که سی و نه سال بعد از تولد هردوت قلم بعرصهٔ این عالم نهاده و اکتزیاس یونانی که در چهارصد
و شانزده قبل از میلاد بایران آمده و هفده سال طبیب اردشیر منیمن بوده و بعضی دیگر نیز اینکار نموده اند
و تاریخ سلسلهٔ سلوکید را هم یونانیهای هم وطن آنها بخوبی ثبت کرده و تاریخ ساسانیها که آخر طبقه میباشند و
چندان قدمتی نداشته اسناد معتبرهٔ عدیده دارد فقط ازین میانه تاریخ اشکانیست که مظهر مشکلات شده و در غلم
اختفا و ابهام مخفی گشته طایفهٔ آنرا بدرستی ضبط نکرده و ننوشته و خود نیز ادبیاتی نداشته اند که بواسطهٔ آن
اسامی و سوانح ایام سلطنت و استیلای خود را طوری مشهور و منتشر سازند که توالی شهور و تتابع اعوام آنرا از
الواح و دفاتر ابود و خلود محو و نابود نسازد و جریدهٔ نسیان بر دیوان مآثر و آثار ننهند از دو ساسانیها که ایشانرا
از میان برداشتند و افسر دولت آن طبقه را بر سر گذاشتند محض اثبات حق خود و ابطال دعوی مغلوبین و مقهورین
آثار آنها را گمنام خواستند و جداً از اسم و رسم شان کاستند و همانا ملت ایرانی این طبقه را بیگانه دانسته بنظر اعتنا
در آنها ندیدند و از گذارش و سوانح روزگار آنها عمداً تن زدند یونانیها هم تا درگاهی معرفتی بحال اشکانیان نداشتند
و جمله را ایرانی میپنداشتند مختصر چون هیچکس وقع درستی بآن سلسله نگذاشت آنوقت که دانشمندان کار آگاه
خواستند تاریخ عجم را بدرستی مرتب و منتظم سازند در این رشته و خط اینجای مخصوص را خالی یافتند بجد و جهد
بتعدیل و تسویهٔ این امر و احیا و تجدید آن وقایع و سوانح پرداختند و اینکار را بزحمت و اشکال ساختند اینست که ما
از چهار طبقهٔ مزبوره تاریخ این سلسله یعنی اشکانیانرا پیش انداختیم اسناد آنرا بمرور زمان و صرف اوقات و دسترنج
از هر جهت جمع و شروع بنگارش نمودیم و راهی ناهموار را صاف کرده پیمودیم و در نظر داریم که چون این مشکل
حل شود و اینکار بسر آید اگر خدا خواهد همت گماریم و سنین پادشاهی و صادرات اعمال و افعال و نوادر رفتار
و اطوار سه طبقهٔ دیگر را مدون و مورخ سازیم و این عمل بوجهی پردازیم که مطبوع صاحبنظران و کاردانان و مقبول
آستان شاه شهریاران ولینعمت عظیم القدر جلیل الشان وارث تاج و تخت کیان خسرو دارا دربان
شاهنشاه صاحبقران مالک کل ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان اعلیحضرت اقدس همایون
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه گردد و از آنجا که فهم تاریخ اشکانیان موقوف و معلق
بدانستن اجمالی از تاریخ اسکندر کبیر و سلسلهٔ سلوکید است خلاصهٔ از آن در اینجا نگاشته بعد ابتدا
بمقصود مینمائیم بعون الله و حسن توفیقه

فصل اول خلاصهٔ از تاریخ اسکندر کبیر

اسکندر

اسکندر کبیر فاتح مشهور که پدرش فلیپ پادشاه مقدونیه و مادرش المپیاس بود و حکیم معروف ارسطو
او را تربیت نموده در سال سیصد و پنجاه و شش قبل از میلاد مسیح علیه السلام در شهر پلا از بلاد مقدونیه
که امروز معروف به پالاتیزیا میباشد متولد شده و در سیصد و سی و شش قبل از میلاد در سن بیست سالگی
بجای پدرش بر تخت سلطنت نشسته و در سیصد و سی و چهار قبل از میلاد با سی هزار پیاده و پنج هزار سوار
عازم تسخیر ایران شده و در قلیل زمانی قسمتی از افریقا و اغلبی از ممالک آسیا و بعضی اقطار فرنگ بتصرف او در
آمده و با عمر کوتاه او را سرگذشتی طولانی و اعمال و سوانح مهمه است که در این محل حسب المناسبه باید مختصرا برخی از
آنرا اشاره نمائیم بنابراین گوئیم

یونانیهای حقیقی هرگز اهالی مقدونیه را جزء خود ندانسته آنها را ملتی اجنبی و وحشی میشمردند فلیپ پدر
اسکندر چون مردی مدبر و رشید بود مردم یونان از او احتیاط میکردند اما در تمام سلطنت او بالمنادله تبعیت
نهادند پس از او اسکندر را نیز با آن قدرت و جهانگیری از خود نخواندند و او را و اعقاب او را یونانی حساب نکردند
بلکه از این نسبت ننگ میداشتند فقط اهالی مقدونیه باسکندر محبت میورزیدند ولی بعد از غلبه بر ایران
چون آن غالب کاردان در جذب قلوب مغلوبین ساعی بود مردم این مملکت نیز در اواخر سلطنت وی مجذوب آن دلربائی
و شوکت و جلال گردیده بهمان چشم که در کیخسرو دیده بودند در او میدیدند و میخواستند نسب وی را بهر دست
پائی که باشد بسلاطین کیان رسانده او را از این راه نجیب کنند و بگویند از خون شریف کیخسرو قطراتی در عروق
او هست این بود که شهرت میدادند که اسکندر پسر فیلیپوس نیست زاده داراست و از طرف مادر کیانی چنانکه
اشکانیان نیز خود را نیز اهم بکیان منسوب میکردند در شاهنامه و در تاریخ ابوطاهر طرسوسی و بعضی کتب دیگر
مسطور است که فیلقوس پدر اسکندر با دارا جنگ کرده مغلوب شد و قبول خراج کرد و دختر خود را بزنی بدارا
داد شب زفاف دارا از دهان عروس استشمام بخری نموده وی را بیونان فرستاد اما دختر همان شب حمل برداشته
بعد از رسیدن بیونان اسکندر را زائیده و بوجود آمد بعضی از مورخین دیگر گویند اردشیر کیانی که باصطلاح
فرنگیها آرتاکزرسیس ثانی باشد سفارتی مأمور دربار فلیپ پدر اسکندر نمود المپیاس مادر اسکندر با سفیر
اردشیر یا یکی از اجزاء سفارت راه همی بهم رسانید و اسکندر از صلب آن سفیر یا از صلب یکی از همراهان او
وجود یافته ارباب خبره دانند که اینجمله از دروغ حقیقت عاطل است و در تواریخ صحیحه یونان نوشته اند
وقتی فلیپ پدر اسکندر از المپیاس مادر اسکندر بیزار شده او را طلاق داد و کلئوپاتره نامی را در حباله
نکاح خود در آورد ملکه جدید شهرت داد که اسکندر پسر فلیپ نیست نتیجه زنای المپیاس است و اسکندر
خود وقتی در افریقا بمعبد آمون رفته از فرزندی فلیپ تبرا کرده و خود را پسر آمون نامید ایرانیها که این شنیدند

فلیپ را یونانیها فیلیپوس می‌نویسند اعراب این را معرب کرده فیلقوس گفته اند و فیلقوس بواسطه تحریف کتاب فیلفوس شده است

کفتند چه ضرر دارد که ما اسکندر را از پشت کیخسرو بدانیم فرزند همان رب النوع خیالی که خود مبدا ند
بخوانیم و بمکن و قتیکه این نسبت مجعول را باسکندر عرضه داشته باشند در صدد انکار بر نیامده و مشعوف
شده باشد بالجمله آنوقت که اسکندر مصمم تسخیر ایران شد لشکری که بدان مستظهر بود همان عساکر مقدونیه
بودند یونانیها اضطرارا چند دسته قشون برکاب آن پادشاه فرستاده لکن آنها از صمیم قلب خدمت نمینمودند
واگر قهرمان مقدونیه بر ایران غالب آمد بقدرت عسکریه نبود ضعف دولت کیان و انزجار طبع رعایای ایران
که طالب انقلاب و انقراض آن دودمان بودند اسباب قوت اسکندر گردید و از اینراه این پیشرفت او را حاصل شد
ابن — گوید دارای اکبر یا چهرزاد غلامی بیگ نام داشت از سفله و اراذل مسلط بر اعمال و مشاغل و امرا و اکابر
راه افراط و تفریط میرفت و کارها بیقاعده میکرد رجال دولت دلتنگ شده بدارا شکایت بردند و لج
کرده بر تسلط بیگ افزود و ظلم و تعدی بیگ زیاد گشت و با امیری راستین نام متحد گردید و مبلغی رشوه باو داد
راستین ظاهرا با بیگ دم از اتحاد میزد و باطنا قبایح اطوار او را بعرض دارا میرسانید دارا که بیگ را خیلی بلند کرده
و خود بواسطه ضعف نفس از دفع او بیم داشت ناچار غلام را مسموم و هلاک ساخت بعد از فوت دارا نوبت سلطنت
دارای ثانی شد و او مردی ظالم بود برادر مهتر بیگ را که حیات داشت وزارت داد و وزیر تازه بخونخواهی برادر راستین
و کسان او را بکشت این واقعه اسباب هرج و مرج مملکت گردید چون اسکندر بسرحد ایران رسید مقدم او را میمون
دانسته باستقبالش شتافتند و کار اسکندر را آسان کردند اگرچه بعد از گذشتن کار پشیمان شدند انتهی
چون جهت استیلای اسکندر بر ایران معلوم شد گوئیم پس از آنکه این قهرمان فتح بابل و سوس و اصطخر و همدان و
ری را که از بلاد معظمه این کشور بود بگرفت عازم اراضی پارت که بعدها بتعیین میشود شد یعنی دارا از پیش مجانب آخر
میگریخت و اسکندر او را تعاقب میکرد تا در یکی از قرای این مملکت موسوم بتارا با چار اسرداران دارا پادشاه خود را
بکشتند لهذا اسکندر در شهری که در حوالی دامغان حالیه بود رحل اقامت انداخت و مدتی بعیش و استراحت
پرداخت اسم ایرانی اینشهر معلوم نیست چه بوده اما یونانیها از اهکاتم پیلس میگفته اند اسکندر در این بلد در
گنجینه عطا گشاده و مال وافر بکلیه همراهان و عساکر داد و اول بار که لباس پادشاهان عجم پوشید خود را باین هیئت
با امرای عسکریه نمود در اینجا بود و میتوان گفت از آنوقت هم اسکندر خود را بالاستحقاق سلطان ایران میدانست
هم ایرانیان او را دارای این سمت میدانستند مورخین یونانی و رومی حتی بعضی نویسندگان متعصب این عصر
اسکندر را ملامت مینمایند که چرا زی ایرانرا اختیار کرده و باین لباس ملبس شد اما صاحبنظران دانند که او مردی
مدبر بود و گمان نمیکرد باعظمتی که او را حاصل شده در جوانی از اینجهان میرود و خلفی او را نمیماند که در ممالک
وسیعه اسکندری خلیفه وی باشد میخواست بنای سلطنت خود و اخلاف را بهم زنگ کردن آمر و مامور و پادشا

آمُن
در لغتهای فنیسیه بمعنی آفتاب
و اهالی لیبی که اسطو مصر
باقسمت واقعه در شمال مصر باشد
آنرا میپرستیدند و ژوپیتر آمن
میگفتند و در لیبی معبدی معروف
بوده مجسمه ژوپیتر آمن را از
طلا ساخته در آن گذاشته بودند
و سر آن مجسمه سر گوسفندی شاخ
دار بوده اسکندر کبیر وقتی باین
معبد رفت بواسطه سدنه
این معبد خود را پسر ژوپیتر آمن
نامید

هکاتم پیلس بزبان یونانی یعنی شهر
صد دروازه است و مقصود از شهر صد
دروازه شهریست که در اول در حد
آبادی باشد نه اینکه فی الحقیقه صد
دروازه داشته باشد بعضی گفته اند
این هکاتم پیلس در محلی واقع شده
از آنجا بهمه جا راه بوده موسوم
باین اسم شد

ورعیت مشید و محکم نماید دلیل این مدعا آنکه با کمال قدرت قوانین جمهوری و رسوم آزادی یونان را بحال خود گذاشت
و استقلال ایران را چنانکه بود حفظ نمود مثلاً در زمان کیان ولات در ولایات تسلط کامل داشتند و نسلاً
بعد نسل حکمرانی مینمودند بعد از دارا همین قبیل که تمکین اسکندر کردند او وضع آنها را بهم نزد و حکومت آنها را تصدیق
نمود و سردارهای یونانی را که با او بودند بفرمانفرمائی ولایات بتاراج کردن آن چشم داشتند فقط باعتبارات
و امتیازات و مال ساکت و راضی ساخت حتی آنها را در مشاوره که راجع بمهام و امور ایران بود دخالت نداد
در بیانات آنها عقلا و وزرای ایرانی طرف مشورت او بودند اگرچه یونانیها در نفس الامر مکدر گشتند و از
نظامی و قلمی بلکه فلاسفه و علمای یونان عاقبت باهم در قتل اسکندر مواضعه کردند چنانکه بعد ها بدان اشارت
خواهیم نمود

اسکندر در پائیز سال سیصد و سی قبل از میلاد در هکاتم پیلس اقامت کرده باستمالت مردم ایران پرداخت
و چون این کار بوجهی ساخت بعنوان و بهانه خونخواهی دارا قصد تسخیر بلاد شرقی و تدمیر قاتلین دارا که از آنها اندیشه
داشته کرده عزیمت باختر نمود اما مستقیماً متوجه آن صوب نشده راه مازندران و گرگان پیش گرفت که ابتدا
این دو ولایت را مسخر سازد بزعم بعضی از مورخین اعقاب طوایف تورانی که با افراسیاب مدتی اینحدود را متصرف
بودند تا آن زمان در کوهستان مازندران که رویان و طبرستان حالیه باشد سکنی داشتند و آنها را مردیا ماید
میگفتند اسکندر تا حوالی آمل راند و بزحمت آنطایفه را منقاد نمود و مازندران و گرگان او را شد آنگاه
بباختر شتافت سیستان را فتح کرد و از آنجا بهرات تاخت بعد از آن در حوالی بلخ از جیحون گذشت و چند روزی
در شهر زاریاسب اقامت نمود

مخفی نماند که رود جیحون را در آن زمان زاریاسب میگفته اند و شهر باختر که بلخ حالیه باشد و در کنار این رود
نیز همین اسم داشته و از کارها که اسکندر در زاریاسب کرده این بود که بزرگان قبایل ساکنه در این قسمت
ایران یعنی باختر و مرو و سمرقند و خوارزم حتی در حوالی کاشغر را طلبید و از آنها برای خود بیعت و قول گرفت که
نسبت باو حالت تمکین داشته باشند بعبارة اخری پارلمنتی از رؤسای ملل و طوایف مختلفه و حکام بلاد منعقد نمود
و در امور و مقاصد آتیه با آنها مشورت کرد و آنها را باستمرار و استقلالی که داشتند اطمینان داد از اینجا
خبرت که در سوانح اواخر عهد کیان نظری دارند دانند که پادشاهان اخیر این سلسله بواسطه ضعف تا
بلوخوارزاد در تحت تسلط داشتند از دره خوار یا نظرفها تا ساحل سیحون یا کنار رود پنجاب اسماً در
تملک و اطاعت آنها بود ساتراپها یعنی والیهای مستقل در هر ولایت حکومت میکردند جزئی مالیاتی
بسلاطین کیان میدادند و در وقت لزوم و استمداد لشکری بخدمت میفرستادند اسکندر در زاریاسب در

مجلس نبود اینوضع سائر ایرانیها تصدیق کرده و از ایشان بعهدی قناعت نمود بعد از آن رکسان یا رخشان
دختر والی سمرقند را بحباله نکاح خود در آورد و نوبی بزرگی داد و بعضی رکسان را دختر یکی از اعاظم باختر
دانسته اند هم در زار یا سبب اسکندر دو نفر از بزرگان یونان را بکشت و در بهار سال سیصد و بیست و هفت
قبل از میلاد در همین شهر نزدیکان این پادشاه در قتل او متفق شدند لکن یکی از آنها ماجرا را بعرض او رسانید
فرمان مقدونیه باستنطاق آنها پرداخته در شکنجه اقرار کردند که هرمولائوس پیشخدمت باشی محرک آنها است و
کالیستن حکیم برادرزاده ارسطو نیز با خائنین همدست میباشد آن فیلسوف و جمعی از نزدیکان اسکندر جان بر سر
این بدعت نهادند وجه اتفاق کالیستن با جوانان در این سوء قصد آنکه اسکندر در باطن یونانیان را بر این میداشت
که برسم مردم ایران که پادشاه خود را پرستش مینمایند باو سجده کنند یونانیها از اینکار تحاشی و ابا داشتند و
مخصوصا فیلسوف مشارالیه اینعمل را شرک و زشت میدانست و اعدام اسکندر را ثواب میپنداشت خلاصه
بعد از آنکه آن پادشاه ظفرهمراه سمرقند و تمام بلاد جیحون و سیحون را دید از راه افغانستان بهندوستان رفت
و در مراجعت بسند آمد و از آنجا بکیچ و مکران و کرمان و فارس و خوزستان راند و در ینجا دختر بزرگ دارا را
بهمسری و زنی اختیار کرد اسم این دختر را بعضی باربسین نوشته و جماعتی پوران دخت و پری دخت حکیم امجد
نظامی علیه الرحمه روشنک نظم کرده مورخین یونان پاریزاتیس که پری زاد باشد ضبط نموده اند بهر حال
اسکندر در ینموقع هشتاد نفر از شاهزاده خانمهای ایرانی و نجیب زادهای اینمملکت را بهشتاد نفر از سردارهای
خود که موسوم بهتیر بودند تزویج نمود و در یک مجلس عروسی کرد گویند چون جشن آراسته شد و خوابگستردند
اسکندر خود در صدر مجلس نشست و آن هشتاد نفر سردار بر حسب شان و رتبتی که داشتند در دو طرف او
قرار گرفتند عروسها را یکی بعد از دیگری به مجلس آوردند دختر دارا را در کنار اسکندر نشاندند و سایر دخترها
نیز در پهلوی شوهرهای خود جا یافتند اول پادشاه روی حلیله خویشتن بوسید پس از آن سردارها پیروی اینکار
کردند مخارج این عروسی و جهاز عروسها تماما اسکندر از خزانه داد و مقصود اسکندر از این مخالطت و
مواصلت اینبود که مردم ایران با اهالی یونان راه مودت و مخالطت پیمایند و خیال مغایرت و طغیان ننمایند
پس فتوحات فاتح مقدونیه را چنانکه پیش اشاره نمودیم نباید فقط حمل بر شجاعت و بسالت او نمود ضعف و
ادبار کیان و بخت و اقبال اسکندر نیز مزید بر صلابت این پادشاه راهنمائیهای ارسطو دلتنگی رعایای ایران از جمله
اسباب آن استیلا بود در نهایت آنکه جرات و جلادت هم باینکار کمک نموده است مختصر هر روز اسکندر
بوضعی از قاطنین این کشور دلجوئی میکرد چنانکه در ایام اقامت شوش حکام جدید بلاد مفتوحه بحضور آمدند
و تقریبا سی هزار نفر جوان نورسیده در جزو تقادیم آنها بود اسکندر آنها را اپیگون یعنی خلفا لقب داد

و اداب جنگ آموختند بزرگان و سردارهای یونان ازینفقره رنجیده گفتند اسکندر بعد از آنهمه خدمت میخواهد ترک ما گوید و اجنبیها را دور خود جمع کند جبهٔ دراز ایرانیان پوشید این ننگ بار آورد دخترهای ایرانی تزویج نمود با این پوستنای ملعون پادشاه ایران بزبان فارسی سخن میگوید از باختری و سغدی و پارتی و غیره قراول خاصه میگیرد وای بحال ما

پوستنای مثل اجنبیه میباشد

اما اثر فتوحات اسکندر در ایران یکی این شد که زبان یونانی که بهترین لسان آنزمان بود در ایران رواج یافت و بجز امتیاز آنزبان آنکه اشعار آبدار بآن لغت میگفتند و علم طب و فلسفه را بآن لسان مینوشتند صرف و نحوی مرتب و معانی بیانی منظم داشت و آخر الامر بعد از آنکه آن فاتح بختیار که در معنی رئیس شوونات ایران محسوب میشد سلطنت قدیم کیان را بدستیاری سعادت و اقبال منقرض ساخت بسا نوای وحدت در این دو خود دو بوعده و عید نصاحب کوه ولیاقت و استعداد لشکرکشی خود را در بین النهرین جیحون و سیحون ظاهر و موجه نمود و مالک ممالک وسیعه گشت از خوزستان ببابل آمده در آنجا در سال سیصد و بیست و سه یا بیست و چهار قبل از میلاد درگذشت و متملکات خود را برای خلفا گذاشت فسبحان الذی لایدوم الا ملکه

اما حدود مملکت اسکندری در آنوقت که براه آنجهان رفت از یکطرف کشمیر بود و از طرف دیگر رود دانوب (طونه) از جانبی خرطوم سودان از جهتی مسکن طوایف اسکیث در شمال بحر خزر یعنی دشت قبچاق از سمتی رود گنگ و بنادر خلیج فارس و مدت عمر اسکندر سی و دو یا سی و سه سال بوده است

فصل دوم در ذکر مجملی از احوال سلسلهٔ سلوکید

اسکندر کبیر بعد از استیلا بر اغلب ممالک آسیا و بلاد اروپا و قطعهٔ از افریقا در همان وقت که میخواست تمام ملل با تمدن عالم را در تحت رایت واحد جمع کند و مطیع یک سلطنت نماید و دولت عظیمی تشکیل دهد از بدبختی راه آخرت پیش گرفته درگذشت و حال متصرفات او دیگرگون گشت یعنی آن قهرمان قاهر خلفی قابل و قادر نداشت که خلیفهٔ او گردد و آن بنای عالی که وی در نظر داشت تمام نماید بلکه اخلاف او ساختهها را خراب کردند و آبها را سراب نمودند مقدمهٔ که بواسطهٔ اسکندر ترتیب یافته بعکس نتیجه داد بجای اینکه اروپا و آسیا یکی شود چنان بازار ستیزه و آویز رواج یافت که اقلیم ما میدان حروب دائمی و عرصه گاه مغایرت و نفاق شد و حال آنکه از ابتدای دولت با عظمت بنی آشور تا زمان انتقال داریوش کدمان آخرین پادشاه کیانی که در کتب عرب و عجم او را دارای اصغر مینویسند تقریبا مدت هزار سال اقطار غربی آسیا که از بحر ابیض باشد تا افغانستان بلکه تا هندوستان

در تحت تصرف واطاعت یکنفر بود در امتداد مدت مزبور دول بنی آشور و ملل وایران متوالیا
اقتدار واستیلا بهم رسانیدند و از این سه دولت ایران بیشتر از همه اسباب اتحاد و اتفاق طوایف
و ملل مختلفه کثیره را فراهم آورد چه سلاطین کیانی که ابتدا با حسن سلوک سلطنت و حکمرانی مینمودند
مدت دویست سال تمام ملل ساکنه در آسیای غربی را با طوایف ساکنه در شرق متحد داشتند
یعنی از صحاری هند و تبت تا آرشیپل و دریای مدیترانه بلکه ممالک مصر و شمال شرقی لیبی و سیرن
و برقه که قسمت بزرگی از اقلیم افریقا میباشد و یونانیها آنرا معمور ساخته بودند در تحت تملک
واطاعت آنها بود و سکنهٔ آن ممالک جمله خود را رعیت یک پادشاه و اهل یک مملکت میدانستند
نتیجهٔ فتوحات اسکندر این شد که اتحاد این ملل را بهم زد و حکومتهای متخالفه تشکیل یافت و جنگهای
سخت پی در پی در گرفت

تفصیل این اجمال آنکه بعد از اسکندر سرداران او که هر یک در مملکتی حکومت داشتند راه خود
سری پیش گرفته رایت استقلال برافراشتند و برای اینکه اگر در میان آنها اختلافی روی دهد بمحکمهٔ
بیطرفی رجوع کرده در آنجا قطع و فصل گفتگوی خود نمایند ناقابل ترین اشخاص معاصر را که فلیپ
ملقب به آریده برادر صلبی اسکندر باشد اسم سلطنت دادند و پادشاه خواندند مادر آریده
متعهٔ مطبوعهٔ فلیپ پدر اسکندر بود و خود او نزد پدر عزیز و گرامی بود و اولمپیاس مادر اسکندر بر
متعهٔ مزبوره رشک میبرد و میترسید فلیپ انکار ولد مشروع خود کند و آریده را ولیعهد نماید
خیالات زنانه او را بر این داشت که دوائی مزیل عقل به آریده خوراند و دماغ او را مختل سازد
چون اینکار کرد و سلب شعور از آریده شد در میان یونانیها ببلاهت ضرب المثل گشت نیز رکسان
یار خشان نام سمرقندی یا باختری که در حبالهٔ نکاح اسکندر بود زمان فوت او حملی هفت ماهه
داشت بعد از وضع آن پسری آورد و او را نیز اسکندر نام نهادند یونانیها این نورسیده را بسلطنت
برگزیدند پس بعد از اسکندر کبیر دو تن اسم پادشاهی یافتند آریدهٔ ابله و اسکندر رضیع و از حکمرانی
هیچیک از این دو تن بوی خیری نمی آمد لهذا پردیکاس نامی از سرداران و خواص اسکندر کبیر را که از اعاظم
رجال دولت او بود و در وقت انتقال اسکندر در بابل اقامت داشت و اسکندر مهر خود را باو
سپرده بقیمومت و نیابت سلطنت منتخب نمودند و این انتخاب در دوازدهم ماه نوامبر سنهٔ سیصد
و بیست و چهار قبل از میلاد و چهارصد و بیست و پنجسال بعد از تاریخ بخت النصری بود چون
نیابت سلطنت بپردیکاس راشد برای استعظام و اظهار علو شان و مقام خود کلئوپاتر خواهر اسکندر

این زوجهٔ اسکندر را فردوسی در شاهنامه دختر پادشاه هند دانسته

کبیر را

کبیر را در حبالهٔ تزویج درآورد و نعش اسکندر را که دو سال در بابل بطور امانت بماند با تابوت طلا
باسکندریهٔ مصر حمل کردند تا در آنجا بخاک سپارند اما خلفای اسکندر که سی و سه بودند و ملوک
الطوایف که در سیر عرب و عجم ذکر آنها شده این سی و سه نفر میباشند چون اتفاق و اتحاد آنها صورت
نمی بست با هم بنای جنگ را گذاشتند بعد از مبلغی زد و خورد ممالک اسکندری بچهار قسمت منقسم و چهار
دولت تشکیل یافت دولت مقدونیه و دولت مصر و دولت آسیای صغیر و دولت سوریه و در این
تقسیم چیزی به سلوکوس نیکاتُر بانی و مؤسس سلطنت سلسلهٔ سلوکید داده نشد

پردیکاس هم از ممالک منقسمه حصه و قسمتی نداشت چه نیابت سلطنت بلکه شاهنشاهی در همه جا
خاص او گردیده اما وی مردی مغرور و بدخو بود و از این راه سلاطین دول اربعه را بر خود بشورانید و اول
کسیکه سر از فرمان او بتافت بطلمیوس سلطان مصر بود پردیکاس قشونی آراسته بجانب مصر راند
در این سوق عسکر آریدهٔ ابله و اسکندر صغیر با او بودند چون بساحل نیل رسیدند بدون آزمودن
معبر متهورانه قشون را از محل خطرناکی عبور داد و بسیاری از آنها در آب غرق شدند باقی طغیان
کرده بخیمهٔ او حمله بردند وی را با جمعی از سرهنگان معتبر بکشتند و این در سیصد و بیست و یکسال قبل
از میلاد بود

پس از این واقعه دو سه قشون پیثون نامی را بجای پردیکاس امیری و نیابت سلطنت اختیار نمودند
و قیمومت دو پادشاه را بر عهدهٔ او موکول داشتند زوجهٔ آریده با نایب السلطنهٔ تازه عداوت
ورزیده بر وی او را مجبور باستعفا نمود امرای عسکریه ناچار آنتی پاتِر را که از سردارها بود بادست
در امور لشکری و کشوری مستقل ساختند و او را اختیار مطلق دادند وی از نو ممالک اسکندر را
تقسیم کرده و حدودی تازه برای دول اربعه معین نموده هواخواهان پردیکاس و اومن اکر سردار
سوارهٔ خاص اسکندر بود محروم و بیدخل ساخت و حکومت ایالت بابل و کوتوالی قلعهٔ آن را به
سلوکوس نیکاتُر پسر آنطیوخس که پدر بر پدر خدمتگذار اسکندر و اجداد او بود داد باینمعنی که
بطلمیوس پادشاه مصر چون با سلوکوس قرابت و صلحی داشت در محضر آنتی پاتر نایب السلطنه لیاقت
این سردار را معلوم کرده اسباب این حکومت را برای خویش خود فراهم آورد و این ابتدای حکمرانی
سلوکوس نیکاتُر مؤسس اساس سلطنت سلسلهٔ سلوکید یعنی سلاطین منسوب به سلوکوس گردید
و باید دانست سلوکید در لغت فرانسه بموجب املائی که دارد سلوسید خوانده میشود پس هر جا سلوسید
دیده شود همان سلوکید است

در سال سیصد و هفده قبل از میلاد اومن سردار سوارهٔ خاصهٔ سکندر که مرد رشیدی بود و سواران
او همه سپرهای نقره داشتند و قشون بجهتی نمود که بر آنتی گون حاکم آدانا و لوای تکه و کوتاهیه حالیه در
اناطولی حمله کنند و در اینوقت از سلوکوس فرمانفرمای بابل کمک طلبید سلوکوس قبالی باو نکرد اومن با
قشون خود بطرف بابل راند و در حوالی فرات اردو زد سلوکوس تدبیری اندیشیده سدی را که در آنجا بود
برای بردن آب فرات بمزارع بسته بودند شکسته آب باردوی اومن را فرا گرفت و مجبور بفرار شد عجب آنکه
سلوکوس با آنکه دفع شر خصم آنتی گون را از و نمود چیزی نگذشت که خود مطمح نظر طمع او گردید باینمعنی که آنتی گون
ببابل آمده از سلوکوس مطالبهٔ صورت خرج و دخل آن ایالت نمود سلوکوس که خود را مستقل میدانست و
شان خود را اجل از اینکه صورت حساب بدیگری دهد اعتنا بگفتهٔ او نکرد آنتی گون بجنگ او آماده شد سلوکوس
خود را مرد میدان ندیده با پنجاه سوار بمصر گریخته به بطلمیوس پناه برد و شکایتنامهٔ مصدق و بتصدیق
پادشاه مصر بکاساندر پادشاه مقدونیه و لیزیماک سلطان رومیلی حالیه نوشته چارهٔ کار
خود را درخواست کرد آنتی گون چون از عریضهٔ مزبوره خبردار شد و دانست دول مصر و مقدونیه و رومیلی
حامی سلوکوس خواهند بود راه نرمی و مداهنه پیش گرفته و در صلح زد متحدین که او را متلون المزاج
میدانستند وقعی بتملق و اظهار موافقت او ننهادند و کار بمجادله انجامید بعد از چند سال اردوی
سلوکوس و حامیان او غالب گشته در سال سیصد و دوازده قبل از میلاد مجدداً سلوکوس مظفر و
منصور وارد بابل شد و اهالی وی را با کمال شعف پذیرفتند و حکام مضافات بابل خود را باز در تحت
حمایت او قرار دادند و در اینوقت بسطی در متصرفات او حاصل شده چنانکه سوریه و تمام بلاد عراقین
و ایران و باختر و قسمت عمدهٔ از اناطولی را در تصرف داشت
سلوکوس نیکاتر که طبعاً عادل و منصف و با مروت و ظریف و مهر و محبت رعایا و قشون خود بود و در
التزام رایات ظفر آیات اسکندر دلیری جنگ آزما گردیده در اینحال ولایت را دون رتبهٔ خود دیده قدم
بالا نهاده بدعوی سلطنت پرداخت و خویش را پادشاه سوریه نامید و در عالم تاریخ دیده نمیشود
که تا آن زمان کسی چنین اسمی بخود داده باشد مختصر چون سنهٔ مزبوره یعنی سال سیصد و دوازده
قبل از میلاد سال جلوس سلوکوس است تاریخ سلوکید را که امروز معروف بتاریخ رومی و اسکندری
میباشد وضع نمود و این تاریخ را عجم و عرب از آن رومی گفته اند که از قلت اطلاع مقدونیه و یونان را
جزو روم میدانسته اند و اسکندری از آن نامیده که اسم سلوکوس نیکاتر اسکندر بوده پس بعقیدهٔ
آنها اسکندر رومی واضع این تاریخ بوده اینست که معروف بتاریخ اسکندری و رومی گشته

جناب حاجی میرزا عبد الغفار نجم الملک معلم کل علوم ریاضی صاحب مصنفات جلیله
فصلی در باب تاریخ اسکندری و رومی نگاشته‌اند مزید بصیرت را بعینه در اینجا درج مینماید فرموده‌اند
در خصوص مبدء تاریخ رومی که باسکندر و سلوکوس هر دو نسبت میدهند آنطور که از تواریخ
فرنگی بر می‌آید مبدء تاریخ رومی قریب چهل و چهار سال بعد از تولد اسکندر کبیر میشود و قریب چهل
و دو سال بعد از تولد سلوکوس چرا که تولد اسکندر را سیصد و پنجاه و شش سال قبل از میلاد مسیح
ضبط کرده‌اند و تولد سلوکوس را سیصد و پنجاه و چهار سال قبل از میلاد و مبدء تاریخ رومی
سیصد و دوازده سال قبل از میلاد است از اینقرار باسکندر کبیر تعلق نمیگیرد و آنطور یکه در
شرح زیج الغ بیگ آورده اول این تاریخ روز دوشنبه بوده است بعد از وفات اسکندر بن فیلفوس
رومی بدوازده سال شمسی و بعضی از اهل تاریخ گفته‌اند که مبدء این تاریخ اول ملک اسکندر است
و ظاهراً آنرا قیاس کرده‌اند بر بعضی تواریخ دیگر و بطلمیوس در مجسطی تاریخ بعضی ارصاد را از سال
وفات اسکندر ساخته است و گفته که این در سال چهارصد و بیست و پنج بود بعد از تاریخ
بختنصر و در موضع دیگر هم از مجسطی گفته است که اول تاریخ رومی موافق سال چهارصد و سی
و هفتم است از تاریخ بختنصر و کوشیار در زیج جامع آورده است که اول این تاریخ اول سال
هفتم است از ملک اسکندر و در آنسال از ولایت خود که مقدونیه است بیرون آمد و در
اطراف عالم سیر کرد و آن بعد از گذشتن چهارصد و سی و پنجسال و سی و سه روز بود از مبدء
تاریخ بختنصر و حکیم محیی الدین مغربی گفته است درست تر آنست که ابتدای این تاریخ اول
ملک سولوقس بن انطیوخس باشد که بنای انطاکیه از پیش او بوده و شام و عراق و بعضی بلاد
هند و چین را مسخر نموده پس اول این تاریخ مؤخر است از اول تاریخ بختنصر بچهارصد و سی
و پنجسال فارسی و سیصد و بیست و شش روز و اهل شام و آن حدود این تاریخ مستعمل
میداشته‌اند و بعد از آن باسم اسکندر مشهور شده است و گفته‌اند که اهل روم این تاریخ
استعمال نمیکنند و مستعمل ایشان تاریخ دیگر است انتهی

ازین جمله بر می‌آید که مبدء تاریخ معروف برومی و باسکندری جلوس سلوکوس نیکاتر است و
بعضی از قلت اطلاع دوچار سهو و اشتباه شده‌اند بالجمله همدر ینسال که سنه سیصد
و دوازده قبل از میلاد باشد سلوکوس نیکاتر شهری در کنار نهر عاصی که انوقت موسوم به
ارنت بود بساخت و آنرا باسم پدر یا پسر خود آنتیوش نامید چه آن هر دو آنطیوخس نام

داشتند و آنتیوش همان شهر است که اعراب معرب کرده انطاکیه گفته اند اینشهر پای تخت
سلوکوس شد و عظمتش از بابل درگذشت و آنرا ملکهٔ مشرق خواندند ابتدا محیط اینشهر زیاده
از ده هزار پا نبود بعدها بمرور زمان سلاطین سلوکیدیه سور دیگر بر دیوار اولی افزودند
فاضل بحر بور ژرژ رلنسن که معلم علم تاریخ و از اعاظم دانشمندان انگلیس است گوید برای
ممالک وسیعهٔ سلوکوس نیکاتُر پای تختی لازم بود و میبایست نقطهٔ از نقاط دره بین
النهرین دجله و فرات انتخاب شود چه نسبت بسایر نواحی مملکت حالت مرکزیت داشت
و هم ملخیز ترین اراضی محسوب میشد ابتدا محل آن نینوای قدیم و بلاد سوسه و بابل را در مد
نظر گرفتند بعد بملاحظهٔ امور تجارت و اقتضای وقت بخیال مکانی افتادند که از نینوا
نزدیکتر بدریا باشد خاصه سواحل دجله و فرات را مناسب دانسته و اخر الامر سلوکوس
بابل را بپای تخت اختیار کرده اما طولی نکشید که تغییر رای داده شهر سلوسی یا سلوسیا را
درکنارهٔ دجله در مقابل مداین ساخته کرسی ممالک خود را بدانجا نقل و انتقال داد و
آن بمسافت چهل میل از بابل بود اینشهر که پیش از سنهٔ سیصد و یک از میلاد پای تخت
شده مانند بابل مرکزیت داشت و برای اقامت پادشاه مناسب مینمود پس از جنگ ایپسوس
که شرح آن بیاید تغییرات کلی بظهور رسید سلوکوس بواسطهٔ حفظ ولایات مغربیه که
تازه متصرف شده با بجهه آگاهی از حال و خیال همسایه های مقتدر خود بطلیموس و
لیزیماک ثالثا بتغییر پای تخت پرداخت شهر انطاکیه را در ساحل نهر عاصی که در خضارت
و صفا نظیر نداشت بساخت و در آن محل اقامت انداخت مرز و بوم میان النهرین که
در مرکز ممالک بود در انتهای شرقی مملکت واقع شد اهالی ولایاتی که از پای تخت خیلی دور
ماندند رنجیده خاطر گردیدند و تغییر پای تخت رسیم دفعه اسباب وهن و سستی سلوکوس
نیکاتُر گردید انتهی

در یکفرسخی نهر عاصی در طرف جنوب در دامنهٔ تل جنگل کوچکی بود با چشمه های متعدد خوش
منظر و با صفاترین امکنهٔ حوالی انطاکیه محسوب میشد سلوکوس معبدی در آنجا بنام ماه و
آفتاب بنا کرده و آن باسم معبد دفنه معروف عالم گردید

از قراریکه سلوکوس اقتداری حاصل کرده تاج سلطنت بر سر نهاد ولات ولایات تابعه را
تغییر نداد و از آنجمله نیکاتُر نامی بود حکمران عراق عجم و قدرت و استیلای سلوکوس او را

منزل داشت دفع تزلزل رایات طغیان افراشت با ده هزار پیاده و چهارصد سوار
بسواحل دجله راند سلوکوس با سه هزار پیاده و چهارصد سوار در آنجا بود و آسوده فکر را
میکرد ناگاه طلایهٔ قشون نیکانر را دیده از دجله گذشته بطرف عراق عجم آمد و خود را در
باتلاق و نیزاری پنهان کرد نیکانر بیخبر از عبور سلوکوس بکنار دجله رسیده در صدد فراهم نمودن
سفاین و گذشتن از آب بود که سلوکوس از پشت سر برا و حمله نمود آب از پیش و دشمن از پس
نیکانر با جمعی کثیر مقتول و بقیة السیف متفرق گشتند بعد از آن بنیان سلطنت سلوکوس
در خوزستان و فارس و عراق عجم بیشتر مستحکم گردید و در بلاد مرکزی ایران مشغول تصرف
متصرفات جدیده بود که آنتی گن پسر خود را با بیست هزار قشون مأمور تسخیر بابل نمود حاکمی که
سلوکوس در بابل گذاشته تاب مقاومت نیاورده فرار کرد اما سلوکوس یک دفعه دوباره
بابل را مالک شد و از آنجا که سرداران اسکندر در یونان و سوریه و سایر بلاد خارج از متصرفات
سلوکوس باهم مشغول زد و خورد و ریختن خون یکدیگر بودند او وقت را غنیمت شمرده تا
حدود هندوستان رانده برسانید و کوت پادشاه هندوستان اعلان جنگ کرد و وقتی
فریقین تلاقی نمودند سلوکوس ششصد هزار مرد جنگی با فیلهای بسیار در برابر خود دید
پشیمان شد و قرار بر مصالحه داد و پانصد زنجیر فیل بغل بها گرفته بایران برگشت و این در
سال سیصد و هفت قبل از میلاد بود

چند سال بعد سلاطین مصر و یونان عزم دفع آنتی گن نمودند و میدان جنگ در حوالی شهر
ایپسوس که حالا موسوم به بولاوادین میباشد و در لوای افیون قره حصار آناطولی واقع است
قرار دادند سلوکوس هم عساکر خود را بامداد سلاطین متحده حرکت داد و چهارصد زنجیر
فیل با خود داشت این معاونت اسباب غلبهٔ سلاطین مزبوره گردیده آنتی گن در جنگ
کشته شد و لشکرش متفرق گردیدند و اکثر از مورخین این واقعه را از سوانح سال سیصد
و یک قبل از میلاد دانسته اند در هر حال سلوکوس در این میدان جنگ شهری بنا کرد و
آنرا باسم خود موسوم نمود

پرفسر رلنسن گوید سلوکوس نیکاتر بعد از جنگ ایپسوس در میان سلاطین عظمت و اعتبار
کامل حاصل نمود و تمام ممالک آسیائی که اسکندر فتح کرده بود باستثنای سوریهٔ سفلی و بعضی
قطعات آسیای صغیر او را شد نیز منسوب بسلسلهٔ حدود و متصرفات این پادشاه از طرف مغرب با

بقیه العظمی

بیت المقدس و از سمت شرق وادی رود سند و زنجیرهٔ کوه بلور و از جهت شمال بحر خزر و
رود سیحون و از جانب جنوب خلیج فارس و محیط هندوستان بود بعضی از مورخین در حد شرقی
ممالک سلوکوس نیز دید کرده گفته اند قبل از جلوس اپیسوس بعضی از متصرفات هندوستانی
خود را به ساندراکتوس واگذاشت در هر حال مملکات سلوکوس را سوریهٔ علیا و بین النهرین
دجله و فرات و قسمتی از نواحی کاپادوسیا و فرنجیا و ارمنستان و آسیریه و مید و بابل و سوس و
ایران و کرمان و ساکانی و گرگان و پارث و باختر و سغد و هرات و سیستان و ساکاستانا
و زدرزیا و بعضی از نواحی هندوستان نوشته اند جز اینکه تیرل وال کشیش میگوید ارمنستان
قبل از جلوس اپیسوس در تحت سلطنت آرد و اتا رمنی مستقل بود و پس از جلوس نیز بود سلوکوس
آن فراغت نیافت که بتسخیر این مملکت پردازد بنابر این تا سال صد و نود قبل از میلاد بحالت
استقلال ماند بالجمله سطح ممالک سلوکوس تقریباً دو کرور و دویست هزار میل مربع ضبط
شده و از انجمله سیصد الی چهارصد هزار میل صحرای قفر و باقی حاصلخیز بوده است

چون آنتی گن از میان برفت و جلوس اپیسوس بانتها رسید سلاطین اربعه ثالثاً بتحدید حدود
پرداختند یکسال بعد که سنه سیصد قبل از میلاد باشد در میان سلاطین اربعه نقاری در
گرفت و دو دسته شدند سلوکوس با دمتریوس پسر آنتی گن متحد شد و باید دانست که دمتریوس
بعد از شکست و قتل پدرش بطرف یونان و مقدونیه رفته و در آنجا برای خود سلطنتی ترتیب
داده بود سلوکوس بعد از اظهار اتحاد با دمتریوس پسر خود را به یونان نزد او فرستاده دختر
وی را خواستگاری نمود دمتریوس را این خواهش خوش آمده با دختر بکشتی نشسته بطرف بنادر
سوریه راند سلوکوس نیز از بابل حرکت کرده باستقبال عروس به بندر اروسوا از بنادر شام
آمد چند روزی در این بندر با عروس خود مشغول عشرت شده بعد از آن دو پادشاه بممالک
خود مراجعت نمودند و این بقول بعضی از مورخین از وقایع سال دویست و نود و سه قبل از
میلاد بوده است

از عجایب آنکه آنطیوخس پسر ارشد سلوکوس عاشق دختر دمتریوس زوجهٔ پدر خود گردید و
از این درد بیمار شد چه مشار الیها آبستن بود و وصلش مشار الیه را محال مینمود اراسیسطراث
حکیم یونانی که اول طبیبی است که تشریح بدن انسان کرده هر چه در معالجه دقت میکرد مرض روز
بشدت مینهاد آخر الامر دانست علت نفسانی است بدانگمان که عشق تخت و تاج او را باین

روز نشانده ازین در سخن را نداثر ندید فهمید محبوبه او را بحجت خود مقید ساخته اما آن
کدام دختر و زنست که دیدارش پسر پادشاه را دشوار است البته کسی است که مانع دینی و
دنیوی در پیش دارد حرمخانهٔ سلوکوس را در مدّ نظر آورده و ملتفت شد دختر دمتریوس این
فتنه انگیخته و این نظیر قصّهٔ آن کنیزک است که مولانا جلال الدّین رومی علیه الرّحمه در ابتدای
دفتر اوّل مثنوی بنظم آورده میفرماید پادشاهی بکنیزکی عاشق شده او را خرید کنیزک در
حرمخانهٔ سلطان بیمار شد اطبّا از معالجهٔ او عاجز شدند حکیمی حاذق دانست مرض نفسانی است
نبض او بگرفت و از شهر و دیارها که کنیزک دیده بود سخن گفت و وی را بحرف آورد او شرح
همه جا بگفت

شهر شهر و خانه خانه قصّه کرد   نی رگش جنبید و نی رخ گشت زرد
نبض او بر حال خود بُد بی گزند   تا بپرسید از سمرقند چو قند
آه سردی بر کشید آن ماه رو   آب از چشمش روان شد همچو جو
گفت بازرگانم آنجا آورید   خواجهٔ زرگر در آن شهرم خرید
در بر خود داشت شش ماه و فروخت   چون بگفت این ز آتش غم بر فروخت
نبض جست و روی سرخ و زرد شد   کز سمرقندی زرگر فرد شد
چون ز رنجور آن حکیم این راز یافت   اصل آن درد و بلا را باز یافت

دانست کنیزک عاشق خواجهٔ زرگر است آن اسبطرات حکیم نیز همان فراست و هوش را بخرج داده
خلاصه چون ظنّش بیقین مبدّل گشت بی پرده سلوکوس را خبردار ساخت و پسر را چون بی اندازه
دوست داشت بر خلاف قوانین دولتی و ملتی شورای عسکریه ترتیب داد و با سران سپاه در
این باب مشورت نمود و رای خواست جمله چون هواخواه انطیوخس بودند گفتند حفظ آن نفس
محترم واجب است سلوکوس قبول آن اشارت را از فرایض دانسته زوجهٔ خود را بحرمخانهٔ پسر فرستاد
اما از آن وقت بعد دل از مهر دنیا برید و فی الحقیقه در کنج عزلت خزید

اما مقتل سلوکوس باید دانست که بطلیموس بن بطلیموس شاهزادهٔ مصر بواسطهٔ بی لطفی که پدرش
در سال دویست و هشتاد و پنج قبل از میلاد نسبت باو کرده برادر کهترش را وارث و ولیعهد
نموده رنجیده از مصر خارج شده نزد پادشاه اتراس که از طرف خواهر با او قرابت داشت رفت
اما آن پادشاه قبل از رسیدن شاهزادهٔ مصری به اتراس در جنگ سلوکوس مقتول شده بود

بطلیموس بدربار پادشاه مذکور یعنی سلوکوس آمد و در کمال ملاطفت پذیرفته شد بعد از
چندی سلوکوس هوای وطن اصلی خود نمود چه از وقت خروج اسکندر از مقدونیه دیگر او
مسقط الرأس و اقوام و عشیره خود را ندیده بود لهذا ایالتی را که در آنجا داشت موقتاً
به آنطیوخس پسر خود واگذاشت و با بطلیموس راه مقدونیه پیش گرفت در بین راه پای تلی معبدی
دید از همراهان نام آن پرسید گفتند موسوم به آرگس است چون این اسم شنید بر خود بلرزید
چه کهنه او را گفته بودند مقتل تو در حوالی معبد آرگس است با این قلق قصد زیارت و عبادت
در آن محل نمود هنوز بدر معبد نرسیده و از اسب فرود نیامده که بطلیموس از پشت سر با خنجر
پهلوی او درید و سلوکوس در آن سرزمین بخون خود غلطید شاهزاده مصری قاتل سلوکوس
خزاین و اموالی را که این پادشاه با خود بمقدونیه میبرد در میان لشکریان شهریار مقتول
که معدودی بودند بخش کرد و بواسطه استمالت آنها توانست خود را پادشاه خواند
مدت عمر سلوکوس هفتاد و سه سال و سلطنتش سی و دو سال تولدش در سنه سیصد و پنجاه
و چهار قبل از میلاد و وفاتش در دویست و هشتاد و یک بمکارم اخلاق معروف و بمحاسن
اطوار ممتاز از تمام سرداران و خلفای اسکندر وی بزرگتر و بزرگوارتر بوده مهما امکن کارها را
بر طبق عدالت مینموده دادرس مظلومان و خانه کن ظالمان جلب آورد و دشمن مال و مشوق
و مربی ارباب صنایع و علوم و کمال در ایام سلطنت خود سی و چهار شهر بساخت و از
خدماتی که بوطن خود یونان نمود این بود که کتابخانه آتن را که اگزرسس پادشاه ایران غارت
کرده کتب آنرا باین مملکت آورده سلوکوس آن کتابها را جمع نموده باز به آتن فرستاد از حرفهای
بزرگانه او است که پادشاهی و سروری کاری بس دشوار است رعایا ودایع خداوند میباشند
و سپرده بسلاطین اگر مردم بدانند حفظ این امانت تا چه حد مشکل است فرضاً تاج سلطنت
در میان راه افتد و صورت دیابند آنرا بر نمیدارند و بر سر نمیگذارند
و از زور و قوت سلوکوس حکایتی که کاشف مطلب غامضی میباشد اینست که یونانیان در روزی
از ایام سال عادةً شاه و گدا قربانی میکردند یعنی از حیوانات ماکول اللحم ذبح نموده گوشت
آنرا بفقرا میدادند در یکی از روزها قربانی گاو عظیم الجثه را با طنابهای سخت بسته نزد
اسکندر کبیر می آوردند که بدست خود ذبح کند اسکندر با تیغ برهنه رو بگاو آمد چون
گاو چشمش بمجمر بر افتاد طنابها را پاره کرده گریخت اسکندر که با شاگردی ارسطو اعتقادی

بنظر و تفأل آن داشت فراز کاو را بفال بد گرفته رنگش تغییر کرد سلوکوس که حاضر بود ملتفت
حال اسکندر شده دوید و شاخهای کاو را محکم بگرفت و کشان کشان نزد اسکندر آورد
قهرمان مقدونیه آن کاو را بکشت و تغیرش دفع شد و از جلادت سلوکوس بسیار خرسند
شده او را نیکاتور یعنی صاحب دو شاخ لقب داد و ارباب خبر دانند که سلوکوس را نام
اسکندر بوده و ذوالقرنین ترجمه تحت اللفظی صاحب دو شاخ یا نیکاتور میباشد پس آنها
که گفته اند اسکندر ذوالقرنین بخطا نرفته اند و مقصود ایشان همان سلوکوس است که دارای
صفات حمیده و سجایای کریمه بوده است پس آنهمه تاویلات و تطویلات که نموده اند ظاهرا
لاطایل باشد

اینهمه در جام جم — حاجت تاویل نیست

در مسکوکات سلوکوس در یکطرف صورت خود این پادشاه است که کلاه شیری بجای خود بر سر
دارد و در طرف دیگر کاو وحشی ساخته اند و اینجمله از واقعه کاو حکایت میکند و یکی دو
از مسکوکات سلوکوس با وصفی که ذکر شد نزد نگارنده موجود است
پرفسر رلنسن فاضل انگلیسی میگوید چند چیز از قوت و استدامت دولت سلوکوس را
بکاست یکی تغییر پای تخت که پیش بدان اشاره نمودیم دیگر تخلف از طریقهٔ اسکندر کبیر که
میخواست در میان تمام رعایای خود مساوات قرار دهد و راجح و مرجوح را متروک دارد
و اهالی آسیا و یونان را بواسطهٔ مواصلت و مزاوجت متحد سازد سلوکوس بهتر این بود
که این روش را از دست ندهد و آسیائیها را موافق خیالات یونانی در مدارس تربیت
کند و مشاغل را از درباری و غیره خاص قومی دون قومی ننماید و بر آسیائیها معلوم و مبرهن
سازد که نزد او همان قدر و منزلت یونانیها را دارند افسوس که سلوکوس و اخلاف او بسبک
قدیم ایرانیها و مدیها حرکت کردند بزرگان را حر و سایر را عبید قرار دادند سلوکوس قلمرو خود را
بهفتاد و دو حکومت تقسیم کرده مناصب و حکم اینها را مخصوص اهالی مقدونیه و یونان داشت
والبته اهالی آسیا نمیخواستند که تابع خارجه باشند بخصوص در صورتیکه چندان تجلو نعمتی
حکام و ارباب مناصب گرفته نمیشد اگر سلاطین سلوکید شرایط مزبوره را مرعی و منظور
داشتند و با همسایگان مغربی خود یعنی بطالسه مصر و شاهزادگان آسیای صغیر نمی جنگیدند
و با آنها بکجدار و مریز یعنی فقط بمدافعه میگذرانیدند و داخلهٔ خود را بدرستی منظم و رعایا

آسوده میکردند البته امتداد سلطنت آنها زیاده بر این بود بلکه پیوسته بر شوکت و عظمت
آنها می افزود چون چنان کردند چنین شد و آن آفتاب دولت سایه نشین گردید
بعد از اسکندر سلوکوس نیکاتر پسرش انطیوخس اوّل ملقب به سُتِر یعنی نجات دهنده بجای
پدر بسلطنت جلوس کرد اگرچه سلوکوس او را دوست میداشت امّا باید گفت که ناخلف
فرزندی بود ضعیف النفس و سخیف العقل در جنگ شجاعتی داشت امّا در مهام ملکی بخطا میرفت
چنانکه زمام امور پادشاهی را بدست معشوقهٔ خود دختر دمتریوس داده خود غوری در کارها
نمیکرد و از سوء اعمال او اینکه از قاتل پدر انتقام نکشید و او را از مملکت خود بیرون ننمود بلکه
با او مصالحه و وصلت کرد حکّام بلاد که ضعف نفس او دیدند از وی بریدند و بدشمنان او پیوستند
بطلمیوس قاتل سلوکوس و غاصب قسمتی از مملکت او در جنگ با طایفهٔ گُل کشته شد و بسزای خود
رسید و انطیوخس در چند سال سلطنت خود دو سه جنگ با مصریها و طوایف دیگر کرد و غالبًا
مغلوب شد شهوت پرستی و میل بتجمّل آن جزئی مردانگی او را که در زمان پدر داشت از میان
برد و وضع سلطنت مختل و مغشوش شد در اوان پادشاهی خود سه شهر ساخت یکی در حوالی
مرو که انطاکیه نامید و دیگر در اناطولی که اسم مادر خود آپامی را بآن داد و سیمی را تقریبًا در
یکفرسخی شهر طهران در طرف شمال که آنرا نیز باسم مادر خود آپامی موسوم ساخت
پرفسر راُلنسن میگوید جانشینهای سلوکوس اوّل پیروی پلیتیک این پادشاه کردند باینمعنی که
سلوکوس بواسطهٔ ادّعائیکه بر مملکت سوریهٔ سفلی داشت اسباب جنگ با بطالسهٔ مصر را
فراهم آورده بود انطیوخس سُتِر پسرش در سال دویست و شصت و چهار قبل از میلاد لشکری
آراسته شخصًا عازم جنگ بطلمیوس فیلادلفوس گردید و در آسیای صغیر با او زد و خورد
کرد امّا سودی او را حاصل نشد نیز میخواست مملکت بی تی نی را که قسمت شمال شرقی اناطولی باشد
ضمیمهٔ ممالک خود نماید و از سال دویست و هشتاد تا دویست و هفتاد و هفت قبل از میلاد
بر زی پوتاس و نیکومدیس سلاطین این مملکت حمله کرد نیکومدیس از جماعت گُل کمک خواست
انطیوخس در بعضی محاربات غالب و در بعضی مغلوب شد و در یکی از جنگها که با طایفهٔ گُل کرد
و فتح نمود ملقب به سُتِر یعنی نجات دهنده گردید و در یکی از این مصافها خود نیز مقتول شد
نیز از مسطورات پرفسر مشار الیه معلوم میشود که انطیوخس سُتِر دائمًا با والی مِد در
جنگ بوده والی مد که از طرف خود او مأمور بود غالبًا با او مخالفت مینمود

جلوس آنطیوخس اول در دویست و هشتاد و یک قبل از میلاد و وفاتش در دویست و شصت
و دو و مدت سلطنتش تقریباً نوزده سال بوده

بعد از آنطیوخس اول پسرش آنطیوخس دویم ملقب به خدا بر تخت سلطنت جلوس کرد و مادرش
همان دختر دمتریوس بود بنا بر این او را حرامزاده دانسته‌اند و اوایل سلطنت یعنی از سنه دویست
و شصت قبل از میلاد تا دویست و پنجاه غالباً با فیلادلفوس پادشاه مصر جنگید و میدان جنگ
اغلب آسیای صغیر بود بعد دختر آن پادشاه را بزنی گرفت و جنگ بصلح مبدل شد بطلمیوس
مصر جهیز و اسباب تجمل بسیار با دختر خود همراه کرد بعلاوه مخارج تمام ایام سال او را میداد
حتی مأکول و مشروب او را حمل مینمود چنانکه آن دختر آبی جز آب نیل نمی آشامید پس از مدتی
پادشاه مصر درگذشت و آنطیوخس ثانی دختر آن پادشاه را مطلقه ساخت و زوجهٔ اولی خود را
که دو فرزند از او داشت و بعد از مزاوجت با شاهزاده خانم مصری از او جدائی اختیار کرده مجدداً
بحرمسرا طلبید این ملکه بواسطهٔ دلتنگی از عمل آنطیوخس و عدم اطمینان بقول و ثبات رای او
وی را مسموم نمود و پسر خود سلوکوس دویم را بجای او و بتخت پادشاهی نشاند

سلاطین مصر یعنی آنهائیکه از نژاد بطلمیوس سردار اسکندر بودند و بعد از این پادشاه سلطنت کردند معروفند به بطالسه میباشند.

آنطیوخس دویم متکبر و بدکردار بود غالباً بعیش و طرب و لهو و لعب میگذرانید کمتر بامور مملکت
نظر داشت معشوقها و معشوقه‌های او در کارها مختار بودند و آنچه میکردند مؤاخذه و تنبیهی
درکار نبود نه رعایا را بیمی نه پادشاه را احترامی حکام هم بعضی پیروی سلطان خود مینمودند و بعضی
که بآن اعمال راغب نبودند تهیهٔ خودسری و طغیان میکردند

پروفسور رلنسن گوید در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد آنطیوخس ثانی باصرار فیلادلفوس
سلطان مصر با والی یاغی مد بنای جنگ را گذاشت و در این زد و خورد و در همین سال بود
که رایات شورش در ولایات شرقی افراشته شد اول حاکم باختر دم از استقلال زد بعد
پارتها پیروی او کردند و سلطنت اشکانیان شروع نمود چنانکه شرح آن بیاید

جلوس آنطیوخس دویم در سال دویست و شصت و دو یا شصت و یک قبل از میلاد و وفاتش
در دویست و چهل و شش و مدت سلطنتش تقریباً شانزده سال بوده گویند چون شر
تیمارکوس نامی از اهالی گل را از مملکت دفع نمود باو لقب تئوس یعنی خدا دادند

نگارنده گوید چون مقصود وصل شدن تاریخ خلفای اسکندر بتاریخ اشکانیان بود از شرح
سلطنت سایر سلاطین سلوکیه صرف نظر نموده فقط فهرستی از اسامی و مدت ملک ایشان

در اینجا مینکا دیم وهی هذه

سلوکوس دوئیم ملقب به کالی نی کس جلوس دویست و چهل و شش قبل از میلاد

انطیوخس سیم ملقب به هی یراکس جلوس ۲۳۹

سلوکوس سیم ملقب به کرنس جلوس ۲۲۶

انطیوخس چهارم جلوس ۲۲۲

ایضا انطیوخس سیم جلوس ۲۲۲

ملن غاصب ۲۲۰

اخیس غاصب ۲۱۴

سلوکوس چهارم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۱۸۷

انطیوخس چهارم ملقب به تئوس جلوس ۱۷۵

انطیوخس پنجم ملقب به اپاتر جلوس ۱۶۴

دمتریوس اوّل ملقب به سوتر جلوس ۱۶۲

تیمارخس مکاس اعظم غاصب ۱۶۲

الکساندرس اوّل ملقب به بالا جلوس ۱۵۲

ایارژن اوّل

دمتریوس دوئیم ملقب به تئوس جلوس ۱۴۶

انطیوخس ششم ملقب به اپیفانس جلوس ۱۴۵

تریفن ملقب به انکراتس جلوس ۱۴۲

انطیوخس هفتم ملقب به سی دتیس جلوس ۱۳۹

ایضا دمتریوس دوئیم ملقب به تئوس جلوس ۱۳۰

الکساندرس دوئیم ملقب به زابینا جلوس ۱۲۸

کلیوپاترا ملقب به تیا جلوس ۱۲۵

سلوکوس پنجم جلوس ۱۲۵

انطیوخس هشتم ملقب به اپیفانس جلوس ۱۲۵

انطیوخس نهم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۱۱۶

سلوکوس

سلوکوس ششم ملقب به نیکاتر جلوس ۹۶

آنطیوخس دهم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۹۴

آنطیوخس یازدهم ملقب به اپیفانس جلوس ۹۲

فیلیپس ملقب به اپیفانس جلوس ۹۲

دمتریوس سیم ستر کائی که از نود و دو الی هشتاد و هشت این سه نفر سلطنت کرده اند

آنطیوخس دوازدهم جلوس ۸۹

تیگرانس غاصب ۸۳

آنطیوخس سیزدهم جلوس ۶۹

پوشیده نباشد که در سال شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت سلوکیدها منقرض شد و مملکت سوریه بعدها یکی از ایالات رومیة الکبری گردید و پس از آن سلاطین ایران یعنی ساسانیها آنرا از رومیها انتزاع نمودند و مجدداً متصرف سلاطین رومیة الصغری درآمد و اعراب از آنها بگرفتند

عالم و مورخ مشهور ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری در تاریخ خلفای اسکندر گوید بدانکه بعد از فوت اسکندر آن قسمت از قشون او که یونانی بودند بوطن خود که یونان باشد مراجعت نمودند ممالک اسکندر منقسم بدو قسمت شد تمام قلمرو واقع فیما بین دجله و جیحون که عبارت از ایران باشد یعنی عراق و بابل و اصفهان و فارس و قهستان و ری و طبرستان و گرگان و خراسان محکوم سلاطین خود ایالات مسطوره یعنی ملوک الطوایف گردید هر شهری پادشاهی داشت و هر دهکده حاکمی هیچیک تبعیت بدیگری نمیمود و هیچیک از آنها بآن دیگر خراج نمیداد فرقی میان بزرگ و کوچک و ضعیف و قوی نبود و آنطرف دجله یعنی آن قدری از عراق که آنطرف دجله بود با موصل و جزیره و کوفه و صحرای قفر عربستان و حجاز و مصر و یونان و یمن تا سرحد مغرب متعلق بسلاطین یونانی که از خانوادهٔ اسکندر بودند شد

وقتیکه اسکندر در گذشت رئیس عساکر او نعش او را بیونان حمل کرد اسکندر پسری داشت موسوم باسکندروس که پدرش او را بارسطو سپرده بود و او آن پسر را تربیت کرده و مطالب عقلی آموخته و قتیکه قشون یونان با تابوت اسکندر بپایتخت مملکت باز گشتند او را دفن کردند

کردند و را الکسندروس جمع شدند و زمام مملکت را با و تفویض نمودند اما او قبول نکرده گفت من خود را خاص پرستش پروردگار نموده ام و قابل حکمرانی و سلطنت نیستم پیش از این احدی را از سلطنت حاصل نشد که پدرم را شد مع ذلک آن پادشاهی او را نماند پس از این که اسکندروس از میان مردم خارج شده اوقات خود را وقف عبادت خدا نمود قشون سرگردان ماندند و آخر الامر سلطنت را بشخصی موسوم به لاکس که از خانوادهٔ اسکندر بود تکلیف و تفویض کردند و تمام عساکر امرا و را گردن نهادند و او در یونان و مصر و شام و یمن و مغرب و عراق تا ساحل دجله بحکمرانی پرداخت و در بیت المقدس از بنی اسرائیل شخصی را انتخاب کرد که بر آنها رئیس باشد و اجرای قوانین دینی و دولتی نماید پادشاه مزبور را که لاکس باشد در یونان بطلمیوس مینامیدند و معنی این کلمه شاه بزرگست و هر پادشاه عظیمی را در یونان بطلمیوس میگفتند چنانکه در ایران کبرای سلاطین را خسرو و در روم قیصر مینامیدند در عصر علوم عقلیه و هیئت و نجوم در یونان رونق و رواجی بهم رسانید

لاکس اول بطلمیوسی بود که در یونان سلطنت نمود و بعد از سی و هشت سال پادشاهی درگذشت بطلمیوس دیگر که دسنانوس نام داشت بجای او بتخت سلطنت یونان جلوس کرد در بعضی از تفاسیر دیده ام نوشته اند اصحاب کهف از دست این پادشاه گریختند بالجمله سلطنت یونان مدتی متمادی بطلمیوسها را بود بعد از دویست و چهل سال از دست آنها خارج شده بتصرف رومیها در آمد و شخصی که از نژاد عیص و پسر اسحق بود اغسطوس نام داشت بسلطنت برقرار شد و پنجاه و شش سال پادشاهی کرد در سال چهل و دویم سلطنت او حضرت عیسی علیه السلام متولد شد فاصله فیما بین اسکندر و حضرت عیسی سیصد و سیزده سال است

فصل سیم در سلطنت اشکانیان و عقاید مورخین عرب و عجم در این باب

فصل سیم

مؤلف گوید چون بنحو اجمال احوال ملک اسکندر و سرداران خلفای او را بیان نمودیم اینک میپردازیم بشرح دولت اشکانیان یا پارتها که اصل مقصد همانست و باقی مقدماتی که محض توضیح نگاشته شده و ابتدا میکنیم باقوال المصنفین و مورخین عرب و عجم بنا بر این گوئیم عالم ربانی ابو علی مسکویه در تجارب الامم میگوید چون اسکندر درگذشت سلطنت را بپسرش تکلیف کردند و خواستند او را بتخت پادشاهی جلوس دهند او ابا نمود و اعراض کرد و راه تنسک و عبادت پیش گرفت بنا بر این بطلمیوس نامی را یونانیها بپادشاهی برداشتند و بعد از او چند تن دیگر بهمین اسم سلطنت آنمملکت کردند و آنها را بطالسه یونان گویند چنانکه سلاطین

عجم را اکاسره نامند و جماعتی از یونانیها بر مصر و شام غالب شدند و در عدد ملوک الطوایف
که در اقلیم بابل حکمرانی داشته‌اند اختلاف است و پس از ملوک الطوایف اردشیر بن بابکان
بمملکت ستانی برخاسته ایران را منتظم ساخته و مقصود از ملوک الطوایف حکمرانان معاصرین
طبقهٔ اشکانیان است که در ولایات و ایالات ایران مستقلاً حکومت کرده‌اند و اول شخص
اشکانیان اشک بن اشکان نام داشته و بزعم بعضی او پسر دارای اکبر بود اشک جمعی را جمع
نموده بقصد محاربهٔ انطیخس انتهاض کرده در بلاد موصل فئتین تلاقی نمودند انطیخس کشته
شده و اشک بر سواد استیلا یافت و از موصل تا ری و اصفهان او را شد و چون مردی
بزرگوار بود ملوک الطوایف او را معظم و بزرگ شمرده پادشاه خواندند و اسم او را همه جا
بر اسم خود مقدم نوشتندی و هم در نامه‌ها که با آنها مینوشت نام خود را مقدم میداشت
بالجمله اشک قوتی بهم رسانید ملوک الطوایف هدایا بحضرتش ارسال داشتند و او حکمرانی
هر یک از آنها را تصدیق نموده بدون اینکه احدی از آنها را معزول کند یا اسم عاملی بر آنها گذارد
هر یک را در ارائک خود باقی گذاشت بعد از اشک گودرز بن اشکان سلطنت یافت و اوست
که مرّةً ثانیه با بنی اسرائیل جنگ کرد و این بعد از آن بود که آن قوم حضرت یحیی بن زکریا علی
نبیّنا و آله و علیهما السلام را کشتند خداوند تبارک و تعالی گودرز بن اشکان را بر آن قوم
مسلّط کرد و او بسیاری از آنها را بکشت و بعد ها برای آنها قوت و قدرتی نماند و شوکتی
بهم نرسانیدند و نبوّت از میان آنها رفع شد و مذلت خاص آنها گردید و دأب و رسم عجم
بعد از اسکندر این شد که هر کس جبال زاد در تصرّف داشت با او تمکین و اطاعت مینمودند این
بود که شعبهٔ اشکانیان را اختیار کردند یکی دیگر از سلاطین اشکانی شاپور بن اشکان است
و در زمان او حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در ارض فلسطین ظهور نمود بعد از شاپور
گودرز بن اشغانان الاکبر سلطنت یافت بعد از آن نرسی اشغانی بعد گودرز اشغانی
بعد نرسی اشغانی بعد هرمز اشغانی بعد اردوان اشغانی بعد کسری اشغانی بعد بلاش
اشغانی بعد اردوان اصغر اشغانی بعد اردشیر بن بابکان بر اردوان غلبه کرده سلطنت و
مملکت را از این سلسله انتزاع نمود مدت سلطنت این طبقه تا آن وقتیکه اردشیر بر اردوان
تاخت و او را بکشت و مملکت عجم را منتظم کرد دویست و سی و شش سال بوده و چیزی که
بجز این از آن مستفاد شود از اخبار و تدابیر آنها مسموع نشده است که نگاشته آید انتهی

ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری میگوید بعد از اسکندر ممالک ایران از اینطرف دجله
از سرحد عراق تا سواحل جیحون در دست حکمرانان ایالات ماند و هریک در مملکت محکومهٔ خود
بسلطنت پرداختند و حال بر اینمنوال بود تا بعد از پانصد سال اردشیر بابکان تمام را مطیع
نمود و از دجله تا جیحون او را شد

در ظرف پانصد سال مذکور در ساحل دجله پادشاهان پیدا شدند و در اینطرف شط ممالک
سواد و عراق و مداین و ری و اصفهان را متصرف شدند اما سلاطین ایالات تمکین و اطاعت
آنها نمینمودند و پادشاهان مزبور را سلاطین اعظم مینامیدند و نخستین پادشاه از این سلاطین
اعظم اشک پسر دارای اول بود و آغاز سلطنت او از اینقرار است

وقتیکه سلطنت از یونانیها به رومیها منتقل شد پادشاهی نهضت کرده آمد و از دجله عبور نمود
و اهواز و فارس و ری را مسخر ساخت و او خود را آنطیوخس مینامید اما سلاطین ایالات تمکین
او نمودند زیرا که هیچ دلیل جایز نمیدانستند در تحت اقتدار شخصی از اهل روم باشند پسر دارای
اول اشک نام که از زمان اسکندر مانده وقتیکه اسکندر برادر او دارای دوم را کشت او
طفل بود و هیچ نمیتوانست کرد وقتیکه آنطیوخس بایران آمد و ممالک را متصرف شد اشک بزرگ
شده بود و با او مقاومت نمود و سلاطین ایالات بقشون و پول او را کمک کردند اشک با عساکر
[illegible] با آنطیوخس جنگ کرد و او را بکشت و قلمرو او را که از دجله تا ری بود متصرف شد
اما نتوانست سلطنت را از سلاطین ایالات منتزع نماید بعد از چندین سال پادشاهی از روم
موسوم بقسطنطین بر این شد که با استعداد کامل بر اشک حمله کند و از روم که در آن وقت
بزرگترین شهر روم بود حرکت کرد و بطرف اشک آمد که انتقام خون آنطیوخس را از او بکشد
اشک که میدانست قوهٔ مقاومت با او را ندارد فرستادگان نزد سلاطین ایالات فرستاد و از
آنها لشکر امدادی طلبید هریک مخصوصاً برای او قشون و نقود فرستادند و او چهار صد هزار
مرد جنگی آماده کارزار کرد پادشاه حضر که آنرا صاحب الحضر مینویسند نیز خود بنفسه حاضر شد او
یکی از سلاطین ایالات و پادشاهی بزرگ بود اشک سرداری قشون را باو داده و او را مقابل پادشاه
روم فرستاد پادشاه حضر با رومیها جنگ کرده عدهٔ کثیری از آنها بکشت و بسیاری را اسیر کرد و باقی را
منهزم ساخت و قسطنطین را تا روم تعاقب نموده و بانهدام شهر پرداخت پادشاه روم باز راه فرار
پیش گرفته و در آن مملکت شهری بنا نمود نهایت مستحکم و آنرا قسطنطنیه نامید پس از آن پادشاه

بمملکت

بمملکت خود باز گشت و فشون اشک را نزد او فرستاد اشک دسته جات فشون را انعام داده نزد
سلاطین ایالات که صاحب آن دسته جات بودند گسیل نمود

اشک تمام ممالک منبسطه از ساحل دجله تا دریا را در تصرف خود داشت و بعد از ده سال سلطنت
قدم بجهان دیگر گذاشت بعد از او عدهٔ کثیری از پادشاهان بهمان وضع او سلطنت کردند از
میان سلاطین ایالات بعضی آن پادشاهان را اطاعت مینمودند و بعضی دیگر تمکین نداشتند
اما در اقتدار آنها حرفی نداشتند و بمنازعه و مشاجره نمیپرداختند و آنها را اشکانیان میگفتند
اشکانیان بعد از اشک پسر اراد و بیست و شصت سال دارای آن سلطنت بودند اول جانشین
اشک اشک بن اشکان بود که ده سال سلطنت نمود بعد از او برادرش شاپور بر تخت پادشاهی
جلوس کرده و شصت سال حکمرانی نمود در ایام سلطنت او بنی اسرائیل یحیی پیغمبر پسر زکریا علیهما السلام را
کشتند عقاب خداوند آنها را مقهور شاپور ساخت او از آنها بسیاری بکشت و بسیاری را اسیر
کرده طوق عبودیت بر گردن آنها نهاد و آنقدر بر آنها سخت گرفت که بنوکدنزر (بخت نصر) که
بیت المقدس و مسجد اقصی را خراب کرده آنقدر بر آنها سخت نگرفته بود در سال چهلم سلطنت
شاپور عیسی بن مریم پیغمبر علیه السلام ظاهر شد

بعد از شاپور برادرش خسرو اول بجای او پادشاهی یافت و ده سال سلطنت کرده او اولین
خسرو بود از دو خسرو اشکانی بعد از او باثرن پادشاه شد و بیست و یکسال سلطنت کرد
پس از او خسرو دوم که نوزده سال پادشاهی داشت بعد از آن اردوان اول بعد کوسیرا که
چهل سال سلطنت نمود بعد بلاش با بیست و چهار سال سلطنت بعد از آن اردوان دوم
با سیزده سال سلطنت در زمان او اردشیر بابکان ساسانی پیدا شده او را بکشت و مملکت را
از او منتزع ساخت و سلاطین ایالات را معدوم نمود و سلطنت آنها را مالک شده و با رومن
جنگ کرده سوریه و مغرب را از آن دولت بگرفت

(مقصود ش اسکندر کبیر بوده)
از زمان ذوالقرنین تا زمان او پانصد و بیست سال بود قبل از جلوس اردشیر در میان بنی
اسرائیل حوادث بسیار حادث شد از جمله خداوند زکریا را بنبوت برگزید و او را بر بیت المقدس
و مسجد اقصی مسلط و مختار کردانید و اختیار دین او را شد و مریم دختر عمران بدنیا آمد
و او را خاص خدمت مسجد اقصی کرده و محرر قرار دادند و هنوز طفل بود که او را بمسجد بردند
و از جمله وقایع مزبوره تولد یحیی بن زکریا بود و ولادت عیسی بن مریم است و تمام این حوادث

در زمان

در زمان سلطنت اشکانیان حادث شده است انتهی

نگارنده گوید چون در فصل فوق ذکری از صاحب الحضر شد لازم آمد شرحی ازین شهر نویسد
تا از استقصای در مطالب چیزی فرو گذار نکرده باشد بنابراین گوید

حضر شهری بوده است مقابل تکریت در بیابانی که مابین تکریت و موصل و فرات افتاده و این شهر
از بیوتات و ابواب و سقفها جمیعاً با سنگ تراشیده باندازه و اندام ساخته شده بوده است
میگویند که شهر حضر شصت برج بزرگ داشته و میانه هر برجی تا برج دیگر نه برج کوچک
و در ازاء هر برج کوشکی و بر کنار کوشک حمامی بود و رود خانه ثرثار که از نهرهای بزرگ
بشمار می آمد بر مدینه حضر میگذشت و بر جوانب این رود سار قری و باغات بسیار بود
و اصل ماده و منبع این آب نهر هرماس که رود نصیبین است بوده و رودهای بسیار نیز
ضمیمه ثرثار میگردید تا بحدی بزرگ و سرشار میشد که بر روی آن کشتی میراندند یاقوت حموی
میگوید ولی در این عصر ما از شهر حضر چیزی بر جا نمانده است الا آثار باره و سور و علامات
و بقایای عماراتیکه بر جلالت و عظمت آن شهر گواهی میدهد یکی از مردم تکریت گفت من
خود وقتی برای شکار بر موضع مدینه حضر گذار کردم آثاری که بر خرابه جدران و سورهای بر
بقایای حیطان هنوز باقی است برای العین مشاهده نمودم ملکدار و حکمران این خطه را
ساطرون میگفته اند در حق صاحب حضر و ملک این سرزمین عدی بن زید ایادی گفته است که

واری الموت قد تدلی من   الحضر علی رب ملکه ساطرون

از شرقی بن قطامی روایت است که گفته چون قبایل قضاعه از یورت دیرینه پراکنده شدند
گروهی از ایشان بسمت جزیره آمد شیخ و حکمدار آن گروه را ضیزن بن جلهم نام بود و او یکی از احلاف است
(احلاف قومی از قبیله ثقیف را میگویند که با یکدیگر هم قسم شدند بر یاری یکدیگر) و بقولی این
ضیزن پسر جلهم نیست بلکه نژاد او چنین است که ضیزن بن معویة بن عبید بن احرام بن عمرو بن
نخع بن سلیح بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه و اینشخص را پادشاه تمام جزیره می پندارند
تا سرحد ملک شام از سمت جزیره حکم میرانده است باری ضیزن با قبایل مهاجر از قضاعه بخطه
حضر نازل شد و اینشهر را چنین ساخته و طلسم کرده بودند که هیچ دشمن آنرا نتواند فتح کرد
و خراب نمود الا بخون کبوتر خاکستری رنگ و حیض زن کبود چشم ضیزن روزگاری در حضر
اقامت داشت و بر قضاعه و اهالی جزیره حکم میراند و بر قلمرو پادشاهان ایران نیز همی حمله میبرد

و سرحدات

و سرحدات بلاد فرس را غارت میکرد و هر وقت که زنی زرقاء (کبود چشم) در آنشهر حایض میشد اورا بموضعی که مخصوصاً برای اینکونه زنها نهاده بودند ببردند واین عادت بیکسوی شهر مهیا کرده بود موقتاً نفی میفرمود که مبادا بخون معتاده وی طلسم شهر را باطل سازند وقتی ضیزن بعراق عرب و سمت سواد غارت برد از اتفاقات ماه خواهر شاپور الجنود بن اردشیر الجامع را اسیر آورد واین شاپور که ضیزن با او معاصر بود شاپور ذو الاکتاف نیست چرا که این شاپور پادشاه دوم از ساسانیان و پسر اردشیر است بلاواسطه واز ذو الاکتاف تا اردشیر هفت پدر فاصله است باین سیاق شاپور ذو الاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور البطل که شاپور الجنود صاحب این قصه است بن اردشیر الجامع پس از ذو الاکتاف تا اول سلسلهٔ اکاسره هفت طبقه فاصله میباشد و شاپور که خواهر ضیزن او را از سواد عراق اسیر برد شاپور اول و ثانی اکاسره و پسر بلاواسطهٔ اردشیر است بعضی از رواة در این خصوص اشتباهی عظیم و خبطی فاحش کرده وخداوند این واقعه را شاپور ذو الاکتاف گفته اند القصه جدی بن دلهاث بن عشم بن حلوان قضاعی درباب سه حمله که بنی قضاعه و اهالی حضر در تحت رایت ضیزن بملک شهرزور برده بودند بسبیل مفاخره واین حماسه میگوید

دلفنا للأعادی من بعید | بجیش ذی النهاب کالسعیر
فلاقت فارس منا نکالاً | وقتلنا هرابذ شهرزور
لقیناهم بجیل من علاف | وبالدهم الصلادمة الذکور

اینکه شاعر مذکور گفته است که ما بر بارگیهای از علاف نشسته لشکر شهرزور را دیدار کردیم مقصود از علاف ربان بن حلوان بن الحاف بن قضاعه است که اسبهای علافی با و منسوب میباشد

الغرض چون خبر غارتگری ضیزن پادشاه حضر بسمع شاپور رسید سخت خشمگین شد که ضیزن بر اسیری خواهر وی تجری کرده بود پس با لشکر خود بسمت جزیره حرکت نمود و شهر حضر را در حصار گرفت وتا دو سال آن بلد را در محاصره همی داشت و نتوانست کشودن که گفتیم حکماء آن عصر در چین بنیاد آنرا طلسم کرده بودند واجنبی را بر شکستن آن طلسم راه نبود تا اینکه نضیره دختر ضیزن را عادت نسوان در همین اوان اتفاق افتاد پادشاه علی الرسم او را بموضع تبعید آلودگان آنخون اخراج فرمود وآنموضع گفتیم برکنار باره شهر بود و در اینوقت شاپور الجنود عزم رحیل فرموده بود بکروز نضیره را بر شاپور نظر افتاد و شاپور نیز او را بدید و بشناختند و جانب سلسلهٔ عشق

جنبیدن گرفت نضیره کس فرستاده از عشق خود شاپور را مخبر ساخت و هم پیغام داد که اگر تو نیز
بر طریق فتح اینشهر دلالت نمایم و مقصود تو حاصل شود با من چه خواهد بود شاپور گفت ترا بزنی
میگیرم و بالاتر از همه زنان خویش قرار میدهم همینکه این پیمان استوار شد نضیره پیغام فرستاد
و گفت که این کشور بدست مردم دانشور طلسم شده است اگر فتح یا هدم آن خواهی خون حایض زرقاء
بدست آور و با خون کبوتری ورقاء آمیخته کن و با آن دو خون مقصود را بنگار و نگاشته خویش را
بر گردن طایری که آنرا ورشان گویند ببند همینکه آن مرغ در طیران آید و با آن نوشته بر سر سور
حضر نشیند در حال باره و برج آن از جای بر آید و منهدم گردد شاپور چنین کرد و سور چنان شد
پس شاهنشاه حکم یورش داد و شهر حضر را فرو گرفت و از قبیلهٔ قضاعه قریب یکصد هزار مرد
از شمشیر گذرانید و در بسیاری از قبایل چنان کشتار کرد که یکجا نابود شدند و تاکنون جز اسمی از
ایشان در دنیا نیست جدی بن دلهاث که در غارت شهر زور بدست ضیزن شعر گفته و حماسه کرده
بود در ویرانی حضر و استیصال قضاعه و عاقبت احوال ضیزن و سپردن شاپور ملک جزیره را
بپای پیل این اشعار سروده است

الم یحزنك والانباء تنمی — بما لاقت سراة بنی العبید
ومقتل ضیزن وبنی ابیه — واخلاء القبائل من تزید
اتاهم بالفیول مجللات — وبالابطال سابور الجنود
فهدم من بروج الحضر صخرا — کان ثقاله زبر الحدید

پس شاپور از خطهٔ حضر حرکت کرده بعین التمر آمد و آنجا با نضیره دختر ضیزن علی المعاهده زفاف
کرده نضیره آن شب را تا بامداد همی در فراش بر خود بپیچید و مثل مارگزیده هیچ نیارمید شاپور گفت
هان ای دختر ضیزن ترا چه میشود گفت من تاکنون بر فراش خشن نخفته بودم از اینجهت دوش
همی پیچ و تاب داشتم شاپور گفت آیا بساط و پوشش خوابگاه را خشن میخوانی و آیا تاکنون هیچ
پادشاهی بر بستری از رخت آرامش و جامهٔ خواب من خفته است چون شاپور در مقام تفتیش
از سر این سخن شد دید برگی از درخت مورد بر رخت خفتن او افتاده بوده است و آن برگ
در میان شکنهای شکم نضیره مانده و موجب زحمت او گردیده است شاپور از نازکی اندام آن
نازنین شگفتی گرفت و گفت آیا پدر تو ضیزن بچه قسم ماکول ترا میپرورد گفت با انگبین مگسی که
سال نخستین از شهد آوردن او بود با مغز گندم یکه پوست از آن نیك بر میگرفتند و ثلم گوسفندی

جوانه که بسال سیم در می آمد پادشاه از اینها اهتمام در خورش و پرورش آن دختر و بوخ
و بر جفائی وی در حق پدر عبرت گرفته و گفت با پدری این چنین وفا نکردی آیا با من چه خواهی کرد پس
فرمان داد تا بنائی بلند برپا کردند و نضیره را بر فراز آن برد و گفت با تو عهد کرده بودم که تو را
از جمیع اهالی حرمخانه خویش بالاتر قرار بدهم اینک بعهد وفا نمودم گفت آری پس نیز مو تا دو اسب
سرکش حاضر آوردند و گیسوهای آن دختر را بدم آنها محکم ببستند و بتاختند و آن ناسپاس حق نا
شناس را که بر پدر مهربان و قبایل خویش شمشیر هلاک عام کشیده بود باین عمل قطعه قطعه کردند
عدی بن زید مشهور در این معنی گفته است که

والحضر صبت علیه داهیة | شدیدة أیدٌ مناکبها
ربیبة لم ترق والدها | لحبها اذ اضاع راقبها
فکان حظ العروس اذ جشر الصبح | دماء تجری سبائبها

وهم اعشی در محاصره دو ساله شهر حضر بدست شاپور و انقراض نعمت و زوال راحت اهالی آن
خطه میگوید

الم تر للحضر اذ اهله | بنعمی وهل خالد من سلم
اقام به ساهبور الجنود | حولین تضرب فیه القدم

میگویند اصل بانی شهر حضر ساطرون بن اسطیرون جرمقی است و او با چهارصد هزار لشکر
بجنگ بنی اسرائیل رفت حضرت ارمیاء پیغمبر علی نبینا و آله و علیه السلام بر وی نفرین کرد ساطرون
با آن قشون یکجا هلاک شدند (از این خبر معلوم میشود که بانی حضر و حکمران آنجا عجمی نژاد بوده اند
که جرامقه بزبان عرب گروهی از عجم میباشند که بموصل سکنی داشته اند) گویند که در کوه طور
عبد بن معصره یافته شد (معصره آلت فشار و مقصود در اینجا گودال انگور فشردن و جای آب
انگور گرفتن است) دیدند از میان آن معصره جوئی است در زیر زمین که بقلع ارزیز (قلعی)
ساخته و ریخته و پرداخته شده است چون جوی را دنبال گرفتند و برفتند مصب آنرا در خانه
مسین از شهر حضر یافتند میگویند شراب پادشاه آن ملک را در طور میفشرده اند و عصاره
آنرا از زیر زمین بواسطه این جوی از زیر وارد این میخانه مسین از داخل حضر میکرده اند بعضی هم
گفته اند که این تفصیل در سنجار بوده است
عدی بن زید در استحکام آن باره و بروج بسنگ مرمر و ساروج و تسلط باج ستان آن کشور و

ویرانی آنشهر و هلاک سکنه و اهالی این شعرها سروده است

واخو الحضر اذ بناه واذ دجلة تجبی الیه والخابور

شاده مرمرا وجلله کلسا فللطیر فی ذراه وکور

لم یهبه ریب المنون فباد الملک عنه فبابه مهجور

کذا فی معجم البلدان از این اشعار معلوم میشود معنی اینکه گفته اند دیوان و دفتر تواریخ عرب اخبار و وقایع قبایل آن اشعار ایشان است که اگرچه خط نداشته اما وقایع عمده را بقید نظم و ضبط شعر حفظ نموده ضایع شدن و از میان رفتن نگذاشته اند والسّلم

ابو الحسن علی بن حسین بن علی المسعودی در تاریخ خود موسوم بمروج الذهب شرحی در باب ملوک الطوایف و اشکانیان نگاشته حاصل و مفاد آن از قرار ذیل است

ما بین طبقهٔ اوّل از ملوک عجم و طبقهٔ ثانی که ساسانیها باشند طبقهٔ بوده اند معروف بملوک الطوایف و در نسب این طبقه گفتگو بسیار شده که آیا اصلاً عجم بوده اند یا از طایفهٔ نبط یا عرب جماعتی از مورخین که در تاریخ قدیم تتبّع و استقصا نموده گفته اند پس از آنکه اسکندر بن فیلیپس دارا بن دارا را بکشت حکمران هر ناحیه خود را در قلمرو حکمرانی خویش مستقل دانسته دم از استبداد زد و مملکت و ولایت محکومهٔ خود را ملک خویش شمرد حکمرانان مزبور بعضی عجم و برخی نبط و عرب بودند اسکندر با آنها بنای مکاتبه را گذاشت و مقصودش تفریق کلمهٔ آنها بود و سعی مینمود که باهم متحد نشوند و در تحت رایت واحد و سلطنت واحده در نیایند و بدفع او نتوانند پرداخت اما اکثر حکمرانان مطیع و منقاد اشکانیان شدند و اشکانیان ملوک جبال بودند از بلاد دینور و نهاوند و همدان و ماسبذان و آذربایجان و از آنجا که کلیهٔ سلاطین این مملکت یعنی جبال را اشکان میگفتند ملوک الطوایف یعنی حکمرانان سایر ممالک را که دم از اطاعت و انقیاد اشکان زده باین مناسبت همین اسم خوانند محمد بن هشام الکلبی از پدر خود و سایر علماء عرب نقل کرده گوید اوّلین ملوک روی زمین پادشاهانی بوده اند موسوم باسکیان و آنها از سلاطین طبقهٔ اوّل عجم که نام بردیم دانسته اند تا دارا بن دارا بعد از این پادشاه سلسلهٔ اردوان است و این سلسله حکمرانان نبط و از ملوک الطوایف بشمار می آیند و در خاک عراق از آنجا که قصر ابن هبیره است و درهٔ فرات و جامعین و سوری و احمد آباد و النرس تا حینا و تل فخار و طفوف و سایر امکنهٔ این ناحیه را در تصرف داشتند اما ملوک عرب از نزاد مضر بن

نزار بن معد و ربیعة بن نزار و انمار بن نزار بوده و نضر تیره از بنی نضر از یمن و طبقات دیگر از قحطان
هر یک حکمران مخصوص اختیار نمودند چه پادشاه واحدی که بر جمله مسلط شود و همه را در زیر یک
بیرق در آورد نبوده یعنی اسکندر کبیر بموجب یکی از رسائل ارسطو استاد و وزیر خود که نگاشته
است اتحاد و اتفاقی ما بین ملوک الطوایف حاصل نشود توضیح آنکه ارسطو باسکندر در یک نامه
دستور العمل میدهد و میگوید اگر بخواهی در ممالک متصرفی خویش بی منازع و آسوده باشی
حکمران هر ناحیه را مستقل و مختار نما و او را بحال انفراد نگاهدار و خراج مملکت محکومه
او را بوی واگذار تا آنان میل باتفاق و دفع تو ننمایند اسکندر چنین کرد و حکمرانان هر یک منفرد
ماندند بلکه در خیال بسط و وسعت ناحیه خود بودند و با هم رقابت مینمودند سر سازش با یکدیگر
نداشتند و پس از هر حکمرانی جانشین ملکش میرسید و این طریقه معمول و مجری شد بگفته آنها که در اخبار
قدما و معرفت سیر آنها ید طولی دارند مدت ممالک ملوک الطوایف پانصد و هفده سال طول
کشید و آن از زمان سلطنت اسکندر بود تا خروج اردشیر بن بابکان که اتفاق بهم رسانید و بر ملوک
الطوایف غالب آمد اردوان پادشاه عراق را بکشت و تاج سلطنت او را بر سر گذاشت و جنگ اردشیر
با اردوان تن بتن و بطور مبارزت و در ساحل شط بغداد بود و اول روز از ملک اردشیر
همان روز قتل اردوان است چه از آن وقت بر سایر ملوک الطوایف مسلط شد و تمام مملکت مخاطه
جمعی مخصوص شخص او گردید مختصر اردشیر بن بابکان بعضی از ملوک الطوایف را بکشت و برخی را
منقاد ساخت ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی از عمر کسروی در کتاب اخبار عجم که طبقات ملوک آنها را
از سلف و خلف شرح داده و سیر و خطب و انساب هر سلسله را با ابنیه و بلادیکه آباد نموده اند
و انهاریکه حفر کرده و اسامی بزرگان هر قوم و القاب ایشان نگاشته نقل مینماید و میگوید
اول ملک ملوک الطوایف اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن اس الجبار بن سیاوش بن
کیکاوس پادشاه بوده و بیست سال سلطنت نموده بعد از او اشک بن شاپور بن اشک شصت
سال پادشاهی داشته و در سال چهل و یکم سلطانی وی حضرت مسیح علیه السلام در نزدیکی اورشلیم
از بلاد فلسطین متولد شد پس از اشک بن شاپور گودرز بن اشک بن اردوان بن اشغان سلطنت
یافته ده سال پادشاهی کرد بعد بیزن (نوفور) بن شاپور شاه بن اشک شاه پادشاه شد و
مدت ملکش بیست و یکسال بود گویند در زمان او تیطوس بن اسفیانوس پادشاه رومیة الکبری
به بیت المقدس رانده این شهر را خراب کرد و بعضی از مردم آنرا بکشت و برخی را اسیر نمود و این چهل

سال

سال بعد از رفع حضرت عیسی علیه السلام بود بعد از نوذر بن شاپور پسرش گودرز بن نوذر بتخت
سلطنت نشسته نوزده سال پادشاهی کرد پس از او نرس (نرسی) بن نوذر چهل سال بعد از او
برادرش هرمز بن نوذر بیست و پنجسال پس از او اردوان بن هرمز بن نوذر پانزده سال بعد از او
کسری بن اردوان چهل سال پس از او پسرش بلاش بن کسری بیست و چهار سال بعد از او پسرش اردوان بن
بلاش سیزده سال سلطنت نمود مسعودی میگوید این وجه غیر از وجهی است که پیش گفتیم و در تاریخ
سنین ملوک الطوایف نیز غیر از آنچه ما ذکر نمودیم نگاشته و مدت ملک این طبقه را اکثر نوشته است
اما آنچه ما اول ذکر نمودیم بیشتر طرف اعتماد است و مشهور همان میباشد اگرچه در تواریخ در
اینموضوع تباین و اختلاف زیاد مشاهده میشود و چیزیکه مؤید قول اول میتواند بود اینست که
ما آنچه گفتیم از تواریخ عجم اخذ کرده ایم و تواریخ سلف را آنها از سایرین بیشتر طرف دقت قرار
داده و در تصحیح آن کوشیده چه آن تواریخ قولاً و عملاً مبنای دین آنهاست و سایر ملل که متدین
بدین و آیین عجم نبوده چندان داعی و محرکی برای استقصا و تحقیق کامل نداشته و فقط بقول
و قصه اکتفا نموده اند انتهی کلام المسعودی

تاریخهای فارسی نیز در باب ملوک الطوایف و اشکانیان تقریباً نزدیکست بتواریخ عرب بلکه
در بعضی ضعف اقوال بیشتر مشاهده میشود مگر معاصرین یا متاخرین از نویسنده های
عجم که کلماتی چند از مصنفین فرنگ و یونان شنیده و ترجمه نموده اند نادراً مطلبی قرین بصحت
راجع باین قسمت از تاریخ ایران نوشته و ما تکمیل مطلب را سطری چند از آنجمله مینگاریم
میرزا محمد تقی مستوفی ملقب بلسان الملک متخلص بسپهر که اول مورخ این دولت ابد آیت بود در
کتاب ناسخ التواریخ شرحی از اشکانیان مینویسد که خلاصه آن از قرار ذیل است

اشک را پدر اشک نام بوده و لقب او اشکانا است از اینروی او را اشک بن اشکان گویند و
اشکان پسر دارای اکبر است چون اسکندر مملکت ایران را بر پادشاهزادگان عجم قسمت کرد از کنار
دجله تا انتهای اراضی ری بهره اشک افتاد و از جانب او همی حکومت کرد و بعد از اسکندر چهار
سال ابطخس (انطیوخس) یونانی را مکانتی تمام مینهاد و پیشکشی میفرستاد ابطخس بدین مایه
قناعت نکرد چه در خیال استقلال کلی بود بر اشک حمله کرد از شوشتر تا همدان را گرفت و بری
تاخت در آنجا با اشک مصاف داده کشته شد و کار اشک بالا گرفت و بر دیگر ملوک الطوایف
فزونی یافت اگرچه بوی خراج نمیدادند اما بر خود بزرگش میشمردند از اینروی ملوک الطوایف را

بدو منسوب نموده اشکانیان کفته اند درفش کاویانی نزد وی بود در زمان اشکانیان تاریخ عجم عبر
مسطور ماند چه کار پوستهٔ بر قتال صرف مردم زراعت وصناعت وحرفت را فراموش کردند نوشتن و
خواندن از میان رفت ایام عید وروزهای ماتم را کسی نمیشناخت واینجمله بواسطهٔ فتنهٔ بود که
اسکندر درمیانه انداخت اشک پانزده سال بعد از ابطخس سلطنت ایران کرد ودرکذشت
بعد از اشک شاپور پسرش پادشاهی یافت لقبش زرین بود بحکم او جسری آهنین بر دجلهٔ بغداد ببستند
و تا زمان کسری استوار بود شهر مداین را نیز او بنیاد نهاد با عدالت و فتوت و مایل باکتساب علوم
بود علما و حکما را محترم میداشت از اولاد حضرت یوسف ع زنی در سرای داشت مدت سلطنتش
شصت سال کویند و پیغمبران در روزکار او بودند
پس از شاپور پسرش بهرام بسلطنت جلوس کرد و بمزید قدرت اختصاص یافت اراضی عراق عرب
بکرفت و در آنجا عمارات کرد در نزدیکی بیرانس شهری بنا نمود که بیشتر بنیان آن از احجار منقوره
بود آتشکدهٔ بزرک و محکم نیز بساخت مدت ملکش چهل و هشت سال کویند لقبش کودرز بوده
بعد از بهرام پسرش بلاش جای پدر بکرفت مملکت بابل و دیار بکر را مسخر کرد در زمان او انطیوخس
با رومیان صلح کرد و از شام لشکر به بیت المقدس کشیده صدمهٔ زیاد به بنی اسرائیل وارد آورد بلاش
این شنیده بتجهیز لشکر پرداخته عازم شام کردید در سرحد شام تلاقی فریقین شد و جنک درکرفت
انطیوخس مقتول کشت و لشکرش منهزم شدند این خبر بروم رسید مشورتخانهٔ روم حکم کرد قشون
بجنک بلاش رود بلاش نیز از اینسو چهار صد هزار مرد جنکی بسر کردکی حاکم دیار بکر بمقابلت فرستاد
در حدود شام جنک سختی کردند رومیان شکست خورده کریختند وغنیمت زیاد نصیب حاکم دیار بکر
شد خمس آنرا برای بلاش فرستاد و باقی را بر لشکریان قسمت کرد و خود نیز حصهٔ برد مدت سلطنت
بلاش شانزده سال بود
بعد از بلاش پسرش هرمز بن بلاش بن بهرام بپادشاهی نشست و بواسطهٔ شجاعت عجم او را سالار لقب
دادند دولت شام و مصر رسولان نزد او فرستادند و جلوسش را تهنیت کفتند دار الملک او شهر
ری بود کویند روزی در شکارکاه آهوئی تعاقب کرد آهو بغاری رفت هرمز داخل غار شد و کنجی
راه پیمود بکاخی رسید که در چهار سوی آن چهار خم نهاده بودند و بر سر هر یک خشتی زرین کذاشته
و لوحی از مس بر در آن کاخ منصوب بود و با خط عبری بر آن نکاشته که این کنج خانهٔ فریدون است
هرمز خمها اکر پر از مروارید خوشاب بود برکرفته بر سپاهیان قسمت نمود مدت ملکش نوزده سال

قادسیه و نهروان از بناهای اوست

بعد از هرمز برادرش نرسی بن بلاش سلطنت یافت حکمرانان بیت المقدس بمناسبت حمایتی که بلاش از ایشان کرده بود هدیه و رسول بدربار او فرستادند مدت سلطنتش چهل سال و بعدالت پادشاهی کرده

بعد از نرسی فیروز بن هرمز پادشاه شد گرجستان و ارمن را به تکران که مردی دلاور بود سپرد و فرمان داد لشکر به ارزن الروم و شام کشد و آن نواحی را متصرف شود امرای مشورتخانه روم که این خبر شنیدند قشونی بسپهسالاری سیلا بجنگ تکران فرستادند و او تکران را از تصرف شام مانع آمد و چون میخواست جمهوری روم را براندازد و خود بسلطنت پردازد بعد از چند جنگ با تکران بر رومیه الکبری مراجعت نمود فیروز چون پادشاهی ظالم بود مردم در دار الملک ری بروی بشوریدند و خلعش نمودند و چشمش را میل کشیدند و فرزندش بلاش را بجای او نشانیدند مدت سلطنتش هفده سال بود

بعد از فیروز بلاش دوازده سال سلطنت کرد و تکران را حکومت گرجستان و ارمن داد و حکم نمود متعرض بلادی که منسوب بدولت روم است نشود بلده لار را در فارس او ساخته

بعد از بلاش خسرو بن بلاش بن نرسی پادشاهی یافت و در دار الملک ری در قصری رفیع که او را بود بلهو و لعب و شرب مدام پرداخت و از هیچگونه مناهی دست نکشید با خواهر خود هم بستر شد و مهر دوشیزگی او برگرفت از هر کس رنجه میشد او را شکنجه میکرد و از بام قصر بزیر می افکند پاینی که در اینوقت سر کنسول دولت روم بود قصد تسخیر ارمن و گرجستان نمود تکران این مطلب را بعرض خسرو رسانید خسرو حکم کرد لشکر آذربایجان بمعاونت تکران روند تکران با قشون ارمن و گرجستان و آذربایجان تا ارزن الروم باستقبال پاینی شتافت و در آنجا جنگ سختی کردند تکران شکست خورد پاینی او را تعاقب نموده بارمن و گرجستان آمد و مردم را بضرب شمشیر مطیع ساخت و آن نواحی را بتصرف او در آمد و خسرو که رعایا و اهالی از او رنجیده بودند و بدینواسطه ضعیف گشته نتوانست تلافی کند و ارمن و گرجستان را باز پس گیرد و بعد از چهل سال سلطنت بمرض اسهال درگذشت

بعد از خسرو بلاشان بن بلاش بن فیروز بن هرمز بتخت سلطنت جلوس کرد در زمان او عمال اگوست (اغسطس) که در اینوقت سلطنت رومیه الکبری داشتند از اراضی شام قصد حیره کردند تا عراق عرب را مسخر نموده بتسخیر ایران پردازند مالک بن فهم حکومت حیره داشت بدربار بلاشان آمد و قصه را

بعرض رسانید بلاشان لشکری جرار از دیار بکر و عراق عجم فراهم کرد، چند بار با سپاه اگوست مصاف
و اغلب غالب آمد شبی در خواب دید فرشته باو فرمود مرگ تو بدست تست پس از آن تا بود مهموم بود
روزی در سراپرده بر ستون خیمه تکیه داد ستون بر سرش افتاد و در گذشت مدت سلطنتش
بیست و چهار سال بود

بعد از بلاشان پسرش اردوان بسریر پادشاهی نشست و او شهریاری بلند قدر بود مردم عرب او را
احمر لقب داده بودند پس از نظم ممالک و ثغور سفیری بدربار اگوستا امپراطور ممالک ایطالیا
و بعضی ممالک فرنگ و مصر و شام و یونان و ارمن فرستاد و پیغام داد آنچه دولت روم از متصرفات
و بلاد ایران گرفته باید مسترد نماید و اسرای ایرانی را رها کند و اموال منهوبه را باز پس دهد
تا بنیان مودت مستحکم باشد اگوست چون شهامت و جلادت اردوان را میدانست او را راضی کرد و ارمن را
تفویض کرد و مردم کبار آنچه گرفته و برده بودند پس داد لهذا صلح کردند و دوستی فیما بین
استوار شد چون سیزده سال اردوان بن بلاشان سلطنت نمود اردوان بن اشغ او را مقهور
ساخت و خود بشهریاری پرداخت در زمان اردوان بن بلاشان سه سال خشکسالی شد و مردم
بزحمت قحط و غلا مبتلا گشتند

چون اردوان بن بلاشان مقهور اردوان بن اشغ شد سلطنت از آن خاندان باین دودمان منتقل
گردید اردوان بن اشغ از بزرگزادگان ایران بود و نسبش بفریبرز بن کاوس میرسید در مملکت
ری صیتی و حشمتی بسزا داشت و در حضرت اردوان بن بلاشان او را مکانتی لایق بود چون بدرستی
کارش بالا گرفت با صنادید عجم بساخت و بر اردوان بن بلاشان بشورید و بر سر او تاخت و در حدود
ری با او جنگ سختی کرده لشکرش را منهزم و خودش را مقتول نمود و تاج خسروی بر سر نهاد ملکزادگان
و حکام ایران تمکین او کردند و در مواقع لازمه بکمک او پرداختند و اولاد اشغ را اشغانیان گفتند
و اشغ معرب آسغ است بالجمله اردوان نامه به اگوست قیصر روم نوشت و با او عهد مودت محکم
کرد مدت ملکش بیست و سه سال در عهد او بیشتر از مردم ایران آئین بت پرستی گرفتند

بعد از اردوان بن اشغ برادرش خسرو بن اشغ سلطنت یافت و ری را دار الملک نمود و در عهد او
تبریوس قیصر روم و ایطالیا در گذشت و کالاقولا بجای او نشست خسرو برای تهنیت سفیری با هدایا
بایطالیا فرستاد و با او عهد مودت محکم کرد و بر عمال خویش که در ارمن و جزیره و سایر ممالک بودند
استیلای تمام حاصل نمود مدت سلطنتش نوزده سال بود

بعد از

بعد از او بلاش بن اشغان پادشاه شد جذیمة الابرش که در اینوقت سلطنت حیره داشت با او از در
ضراعت درآمد و بعد از آن فرستادن در عهد او نرون در ایطالیا قیصری یافت بلاش بن اشغان رسولان
بدربار او مأمور نمود تهنیت گفت و کار بمودت گذشت

بعد از او پسرش گودرز بن بلاش سلطان گردید در زمان او تیتس در ایطالیا و دیگر ممالک قیصری یافت
گودرز سفیر بدربار او فرستاده عهد مودت بست و بستر بعرض خیرخواهی یحیی مظلوم از اعزه بنی
ملک یهود خواست لشکر بر بیت المقدس کشد و آنجا را اخراب کند از گودرز معاونت و همراهی خواست
گودرز حکم کرد عمرو بن عدی مردم خویش را آماده دارد و اگر قیصر بخواهد از حیره بحضرت او فرستند
خود او نیز سپاهی آراسته از راه اهواز و شوشتر بخدمت قیصر فرستاد و او کار بیت المقدس تمام ساخت
مدت ملک گودرز سی سال بود

بعد از او پسرش نرسی بپادشاهی نشست و با امیش که در اینوقت ملک روم بود عهد مودت
محکم کرد مدت پادشاهی نرسی بیست سال بود

بعد از او پسرش گودرز بن نرسی سلطنت یافت و بعضی از ممالک ایران از قبیل ارمنیه و حیره که تراژن
امپراطور روم از تصرف نرسی بدر کرده بود گودرز مجدداً بگرفت عمرو بن عدی خراج گذار او گشت
و ترکونیمن غابور که حکومت آذربایجان داشت مطیع او گردید مدت سلطنتش ده سال بود

بعد از او برادرش نرسی بن نرسی پادشاه شد و او مردی راحت دوست بود و بنجوم میلی مفرط داشت
لهذا ملقب بشکاری گردید مدت ملکش یازده سال بود

بعد از او اردوان پسرش پادشاهی یافت وی از همه ملوک الطوایف و اشغانیان بزرگتر بود سفرا
بمملکت ایطالیا بخدمت حدرین قیصر فرستاد و عهد دوستی با او استوار کرد در زمان او اردشیر
بابکان قوت گرفت و اردوان را در میدان جنگ بکشت و دولت اشغانیان را منقرض ساخت
پای تخت اردوان شهر ری بود و گاهی بلهو از سفر میکرد مدت پادشاهیش سی و یکسال بود
پوشیده نباشد که مرحوم لسان الملک طاب مضجعه جلوس اشک اول را در پنجهزار و دویست و نود و نه
بعد از هبوط آدم ع نوشته و چون ما در اینخلاصه مدت ملک هر پادشاه را نوشته ایم معلوم
میشود که جلوس هر یک چند سال بعد از هبوط است اختصاراً بتکرار نپرداختیم انتهی کلامه
در تاریخ منتخب مسطور است که اسکندر قبل از آنکه راه جهان دیگر پیش گیرد ممالک ایران را به
امرائی که مفتوح کرده بود تقسیم نمود و آنچه از ایشان گرفته باز پس داد و مقرر داشت هر یک مقداری

معین

معین لشکر داشته باشند گویند اینکار را بدستور العمل ارسطو کرد چه او میدانست که امراء
مزبور را در مزاج اهالی ایران رسوخی تمام است کشتن آنها خلاف عدالت میباشد و اقبال آنها
اسباب اقبال اهل مملکت باید آنها را طوری نگاهداشت که مایهٔ منفعت باشند و مضرتی در دوام وجودشان
متصور نباشد اسکندر پیروی نصیحت استاد و وزیر خود نمود لکن بعد از مرگ او امرا بخلفای او
تمکین و اطاعت نکردند بآئین خود اتفاق نموده دولتی ترتیب دادند که در واقع نوعی از جمهوری
بود بعضی اوقات باهم متحد و گاهی مخالف و ضد و با انحلالات و تغییرات مختلفه دورهٔ ملوک الطوایف
بعد از اسکندر در ایران زیاده از سیصد سال امتداد یافت
بعضی از مصنفین نقل از مورخین یونان کرده گفته اند ایرانرا با بلاد شام بعد از فوت اسکندر
سلوکوس نیکاتر که از سردارهای معتبر او بود تملک نمود پس از او انطیوخس سوتر جای او بگرفت
چون او درگذشت انطیوخس تئوس بر سریر او جلوس کرد در عهد این پادشاه یکی از امرای
خراج گذار که ارساس نام داشت خروج کرده آگاتوکلس را که از جانب انطیوخس فرمانفرمای ایران
بود بکشت و رایت استقلال برافراشت و این ارساس سر سلسلهٔ ارساسیانست که در پارتیا
سلطنت کرده و نسبش به اشک از سلاطین قدیم ایران میرسد صاحب زینة التواریخ میگوید
ارساس با ایرانیان گفت چون دارا از اسکندر شکست خورد عم من دارای اکبر درفش کاویانی را
از میان برده پنهان ساخت و آنحالا نزد من است ایرانیها که این شنیدند باو گرویدند کار او قوت
گرفت و بعد از غلبه بر آگاتوکلس و قتل او وی را پای تخت خود قرار داد و بحکام ولایات پیغام
فرستاده گفت در جنگ با اولاد سلوکوس مرا معاونت کنید اگر بمقصود رسیدم از شما خراج نگیرم
و فقط برئیس بودن بر شما قانع باشم و شما از تبعیت خارجه بیرون آئید حکام مزبور گفته او را
پذیرفتند و ملوک الطوایف در ایران شروع نمود
یکی از مورخین میگوید دولت پارتیا هیجده سلطنت قسمت شد بنابراین معلوم میشود مقصود
از پارث یا پارتیا ایرانست اما نگارنده گوید این مورخ سهو کرده یا در عبارت مسامحه نموده
باید گفته باشد سلاطین پارث یا پارتیا هیجده سلطنت منقسم کردید چه مملکت پارث قسمتی
از ایرانست و عنقریب ذکر حدود آن بیاید
دیگری مینویسد بعد از اشک دویم شاپور پادشاهی یافت و مدتی با انطیوخس بزرگ جنگ کرد
و مکرر از او شکست خورد و عاقبت کار بمصالحه انجامید و در این صلح و معاهده انطیوخس

ممالک

ممالک پارتیا و هیرکانیا حقی بهم رسانید

بعضی اشکانیان را اشغانیان را دو سلسله نوشته و گفته اند اشغانیان معاصر اشکانیان بوده اند صاحب تاریخ گزیده میگوید اردوان پسر اشغ که سلطنت اشکانیان را بر انداخت نسبش بکیکاوس میرسد در تاریخ جلالی مینویسد اشغانیان و اشکانیان هر دو از یک سلسله اند جماعتی از ارباب خبر و اصحاب سیر بکلی منکر اشغانیان گشته اند

سرجان ملکم در تاریخ خود مینویسد از فوت اسکندر تا سلطنت اردشیر قریب پانصد سال میشود و اینمدت متمادی از تاریخ مشرق افتاده حال آنکه چون مسطورات رومیان را ملاحظه کنیم دانیم ایرانیان باید بوقایع مدت مزبور فخر نمایند و پادشاهان پارث که امروز در تاریخ ایران اسمی ندارند همان سلاطینی بودند که در عین اقتدار رومیها با آنها برابری و مقاومت نموده اند بلکه مکرر بر عساکر روم غالب آمدند و این تنها از شجاعت آنها نبود بلکه طریقه حرب مخصوص ما تر انداز هی پارتها و چیزهای دیگر نیز مدخلیت داشته و در هر حال معتبر ترین از سردارهای روم وقتی سخن از جنگ با پارتها میشد حتی الامکان شانه خالی میکرده

نیز سرجان ملکم میگوید پارتها از دریای خزر تا خلیج فارس با رومیها حدود داشته و اینمرز مرکب است از کوههای بلند خشک و دره های پهناور و سرابها و دشتهای قفر وسیع بنا بر این قشون روم هر طرف رومیرود پارتها نواحی را از آذوقه پاک میکردند و این نیز یکی از علت شکست رومیها میگردید

جلال الدین میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه در نامهٔ خسروان که نگارش صرف فارسی است گوید نخستین اشکانیان را فرنگیان ارزاس خوانند کو بند سردار بزرگی بود از ایران و برخی بر آنند که از بزرگان پارس بود که این سرزمین و الزینک سلوکوس جانشین اسکندر بدست آورده و با پادشاهان روم همسایه شد و پیکاری با ایشان در کار داشت دویست و پنجاه سال پیش از عیسی ع بتخت نشست پس از گرفتن همهٔ ایران آسیای بزرگ را نیز بچنگ آورد و پای تخت خود دامغان داشت در سال دویست و بیست و شش عیسوی دست و زور اوش از پادشاهی ایران کوتاه شد شهریاری اینسامان بساسانیان رسید و این گروه سی و پنج تن بودند که در ایران شهریاری کردند

نگارنده گوید با آنکه شاهزادهٔ جلال الدین میرزا خیلی مختصر از اشکانیان نوشته بر از راه صواب دور نبوده اگرچه در همین مختصر مبلغی مسامحه هست آقا محمد مهدی ارباب اصفهانی از اعاظم فضلا و مصنفین عصر که در تاریخ و جغرافیا مخصوصاً معارفی بکمال دارد مینویسد ملوک الطوایف ایران

مقصود دشت قبچاق است

که ما بین کیان و ساسانیان بوده اند و طایفه اند اولی را اشکانیان خوانند و دویم را چون نامی
نمیدانستند بتعریب همین اسم اشغانیان میگویند و این هر دو طایفه قریب پانصد سال در ایران فرمان روا
بوده و اول شخص طایفهٔ اولی اشک نام داشته و از نژاد پادشاهان نبوده بلکه بتحقیق یکی از فضلای
انکلیس سر اکن یکی دیبای شمالی که کتابی در تحقیق اصل و نسب طوایف روی زمین نوشته و خیلی
محقق و دانا است و کمال دقت را در تألیف خود نموده اشک اول از اهالی داغستان آنطرف دربند
بوده بعد از آنکه ظلم و بیحسابی خلفای اسکندر که مدت پنجاه سال بدون دغدغه حکمرانی ایرانرا داشتند
اکثر مردم را بستوه آورد این اشک که مردی دلیر و با همت بود بر آنطیوخس ستیم پادشاه از خلفای
اسکندر خروج نمود و مردم ایران بمدد او کمر بستند جمعیتی عظیم دور او فراهم آمد و میان اشک و
آنطیوخس جنگی بزرگ واقع گردید آنطیوخس که مقدمهٔ دعوی خدائی را ترتیب میداد و خود را ثئوس
در آن جنگ کشته شد و خلفش بجانب شام و انطاکیه گریختند و دست ستم اهل یونان از ایران کوتاه
گشت و دیگر مجال آنجا نیفتادند اما اشک چون مردی دانا بود میدانست با وجود عدم نژاد خاندان
شاهی و ترک بودن سلطنت تمام ایرانرا پارسیان باو نخواهند گذاشت و تمکین او نخواهند کرد
لهذا بکسانیکه تقویت و اعانت او نموده بودند رعایت نموده هر یک را قطعهٔ از مملکت ایران داد
و خود قسمت بزرگتر را گرفته مقدم و رئیس کل گردید مشروط که در جنگ دشمنان هم پشت بوده
خارجی را بمملکت راه ندهند و نگذارند و همینطور اولاد او نسلاً بعد نسل سلطنت نموده و
دیگران باطاعت آنها بودند و با رومیان که طمع با ایران داشتند جنگهای مردانه کرده اند و باج خراج
ایشان پرداختند اهل ایران هیچ چیز از گذارش حالات آنها خبری نیست اما رومیان فضایح شکستهای
خود را از آن طایفه ثبت کرده و تفصیل داده اند جنگ ژولیان و غیر آن مشهور است و خیلی نقل
دارد و مقدمهای اینطایفه که از نژاد اشک بوده اند زیاده از دویست سال ریاست نموده
و بعد منتقل بطایفهٔ دویم گردید اینطایفه از نژاد پارسیان بوده و باز بهمان قاعده حکومت
نموده و اکثر با اهل روم جنگ داشتند و در اغلب معارک بتدابیر عاقلانه و مهارت در تیراندازی
فایق آمدند در اواخر زمان لشکری بشام و بیت المقدس برده قتل و نهب زیاد بجو نخواهی یحیی مظلوم
نمودند و حال بر اینمنوال بود تا زمان خروج اردشیر بابکان که او از نژاد کیان و نبیرهٔ دختری
بابک و پسر ساسان نام داماد بابک مذکور بود مردی مردانه و جوانی عاقل و باکیاست و از سلاطین
بشمار می آمد در کرمان خروج کرد و اردوان مقدم ملوک الطوایف لشکر بر سر او برده در صحرای

هرموز من اعمال کرمان جنگی عظیم میانه ایشان واقع شد لشکر اردوان منهزم و خودش نیز کشته گشت
اردشیر باقی ملوک الطوایف را از میان برداشت و خود شهنشاه ایران گردید و او اول کسی است
در دنیا که نام شهنشاهی بر او گذاردند و در القاب او بزبان قدیم پهلوی نوشتند (اردشیر بابکان
ملکا ملکان ایران و انیران) یعنی اردشیر بابکان شهنشاه ایران و غیر آن و الف و نون آخر بابکان الف
و نون نسبت است مختصر بسعی اردشیر سلطنت ملوک الطوایف برافتاد و مردم از ستم آنها فارغ
آمدند انتهی

نگارنده گوید این بود تمام تحقیق مصنفین عرب و عجم از اوائل و اواخر در باب اشکانیان و محققین
دانند برای یک طبقه سلاطین نامی ایران که سالیان در این ممالک و مضافات سلطنت نموده فی دوران
آنها مشحون بمغازی و مفاخر و آثار و مآثر بوده این شرحها مشبع و کافی نیست علاوه بر اینکه ابرهای
مظلم حوادث و اغراض مانع وصول اشعه حقایق گردیده اصل مطالب مجهول و فروع آن مجهولتر
و گذشتن اعصار و ادوار که مجبول بر محو نمودن هر گونه اثر است پرده‌ها بر روی شاهد این مطلوب
انداخته و بنحوی آنرا مستور و محجوب ساخته که دیده را امید دیدار آن نمانده و هر خواننده بعد از
تعمق بسیار آیه یأس خوانده اما از آنجا که امروز طالبان معرفت و آگاهی برای فهم یک مطلب خود را
بر آب و آتش میزنند و راجلاً از مشرق بمغرب میروند این بنده بمقداری که دوستدار اهل علم و
دانش است و هواخواه رهروان راه بینش فریضه ذمه خود میشمارد که در حل این معما از بذل جهد
و ترک آسایش و جد کامل چیزی فروگذار نکند اصل و فرع و جزء و کل تاریخ اشکانیان و اصل و
نسب و عوائد و رسوم ایشان را از روی اسناد صحیحه که بهمت فاضلان مجد و ناقدان کاردان
مستعد بدست آمده باز نماید و این در بسته را بروی مقبلان و خواهشمندان کامل بگشاید بعون
الله و حسن توفیقه پس ابتدا فصولی در مولد و نژاد و عادات و آداب و احوال و البسه و اسلحه
و دین و آیین اینطبقه سلاطین مینویسد پس از آن بشرح سلطنت هر یک میپردازد امید که این
قلیل زحمت در عالم علم و مجمع انسانیت مقبول افتد و صاحبان مدارک عالیه و مشاعر مضیئه را
قبول شود

فصل چهارم
در تحقیق نسل و نژاد قوم پارث که سلاطین اشکانی از این طایفه بوده اند

متاخرین از مورخین که تاریخ را از افسانه جدا کرده و بدلایل علمیه وسیعه آنرا ابراز نموده بدرستی
رسیده و فهمیده اند که سلاطین اشکانی برخلاف عقیدهٔ قدمای ما اصلاً و نسلاً ایرانی نبوده بلکه از
طایفهٔ تورانی معروف به پارت که تلفظ صحیح آن پارث بثای مثلثه است میباشند و در اصل و
نسب اینقوم تحقیقات انیقه و شواهد بیّنه از قول علمای فرنگ دارند و از آرای آنها اگرچه خالی
از اختلاف نیست حقیقت مطلب مکشوف و معلوم میگردد و شرح آن از قرار ذیل است
آنها که در اصل و نژاد بشر و تفرّق و انتشار آن استقصا نموده یافته اند که مردم روی زمین سه شعبه اند
شعبهٔ اولاد سام و شعبهٔ از پشت حام و شعبهٔ سیّم فرزندان یافث اند و سام و حام و یافث پسران حضرت
نوح علیه السلام بوده اند و یکی از شعب ثلاثه را که فرزندان یافث باشند اسکیث نامیده اند و بعضی
از اهالی فرنگ اسکیث را اسیت تلفظ مینمایند قوم اسیت پس از دیری توالد و تناسل و
تکثّر اولاد و احفاد قبایل و سلاسل عدیدهٔ کثیره تشکیل دادند یکی از آن قبایل طایفهٔ پارث
است که سلاطین اشکانی معروف از آن طایفه بوده اند و مورخین عرب و عجم را خبری درست از آنها نبود
تا ایران سایر ملل از روی اسناد تاریخی که در مقدمه ذکر آن شده احوال آنها را انتشار من جمله بعضی
از محققین گفته اند طایفهٔ پارث که یکی از قبایل اسکیث بوده اوّلا پارنی یا آپارنی نام داشته
دستهٔ از آنها از سمت شمال دریای آزف جلای وطن کرده بایران آمدند و قسمت عمدهٔ در همان
حدود ماندند
برخی گویند پارثها از ملت و جمعیّت اسکیث جدا شده بخراسان آمده در آنجا سکنی گرفتند
یکی از مورخین میگوید اسکیثها که یکی از شعب ثلاثه بنی نوع بشر میباشند از جنس مردم گندم گون به
شمار می آیند و قبایل و طوایف عدیده بوده بر اقتضای قرون اوّلیه بشهرنشینی و مدنیّت میل
نداشتند بر چادرها بسر میبردند و گله داری میکردند پیوسته نقل مکان مینمودند و عرصهٔ
نقل و انتقال آنها وادیهای بحر خزر و دریای سیا بوده مردم اینطایفه را قفقازیهای مغربی
میگفتند و جهت آنکه آنها از کوههای قفقاز بفرنگ رفته اند و قفقازیهای مشرقی سکنهٔ
هندوکش میباشند چه اینکوه را قفقاز مشرق و قفقاز هند نامیده اند در اینصورت اکثر اهالی
فرنگ را با پارثها نوعی اخوّت است چه همه از قوم اسکیث اند و معرفت باحوال طوایف اسکیث را
اهمّیت زیادی است و بر ماست که بتحقیق حال آنها بپردازیم
محققی از اهل فرنگ میگوید سلسلهٔ نسب اسکیث بیافث بن نوح منتهی میشود و از انشاء نسب

پرونده کار

هندوکش

ما هندوکوه که سرحدّ را اسکندر
محض تملّق بآن پادشاه این کوه را
قاف نامیدند و قاف همان قفقاز است
و از آن پس مورخین و علمای جغرافی
یونان و روم آنرا قفقاز هندی
گفتند امّا پیش از آن نویسندهای
یونانی از قبیل هرودوت و غیره آنرا
پاروپامیزوس یا پاروپامیزس خوانده‌اند
و آن از جبال عظیمه مرتفعهٔ ممتدهٔ
آسیای مرکزی است که از حدود ایران
شروع شده و تا سواحل مهین رود
پنجاب امتداد یافته و در سمت جنوب
ترکستان و بدخشان و شمال افغانستان
نیز اینکوه دیده میشود
کوه هندوکش وصل است بکوه
هیمالیا واقع در شمال جنوبی اینکوه
رودخانهٔ کابل از پای آن جاری و داخل
سند میشود و مرتفع ترین
قلّهٔ اینکوه هفت هزار و پانصد
متر ارتفاع دارد
۱۲

پرورده کاو بکثرت ذریت بشارت یافته بود (اینفقره ناظر است بآیه بیست و هفتم از فصل نهم سفر تکوین توراة که میفرماید خدا یافث را توسیع بدهد و در چادرهای سام بنشیند و کنعان او را بنده باشد) اخلاف یافث اگرچه دیرتر از اولاد سام و حام برادران او رو بازدیاد گذاشتند اما بعد از آنکه کثرتی بهم رسانیدند در قوت و اعتبار از بنی اعمام خود در گذشتند و فرهنگی حاصل نمودند مردم فرنک کرد و فنون فضایل تقریبا کامل شده بعد از آنجا که وی در پنج و بنا مهات و آبای ملل و نیل معرفت قبایل خود قائل گردیده که از فرزندان یافث و از جنس اسکیثاند یا با اسکیثها سمت برادری دارند و میگویند پدر ما از دو برادر خود سام و حام در بیت برام خود نایل گشت یعنی ذریه او پس از ذریه برادران او رو بازدیاد نهاد اما بعد از زیادتی اولاد او برای فرزندان برادران پیشی نیکو شدند و روزی آید که ابواب معارف و فضایل و صنایع و بدایع بر روی آنها باز کنند و ایشان را باوج عالم انسانیت و رفاه و حریت صعود دهند

هرودوت که او را ابو التاریخ یا ابو المورخین گویند میگوید اسکیثهای بزرگ که نیز معروف به مساگت میباشند در زمان قدیم با مصریها محاربه داشته و بطوریکه بین سلاطین مصر که بنام رعاة یعنی شبانان مشهور شده اند از طایفه اسکیث بوده اند

اکثر فضلا تصریح کرده اند که اسلاوها یعنی صقالبه و اهالی آسیای صغیر نیز اصلا از قوم اسکیث بوده و همچنین طایفه سلت را که فرانسه‌های قدیم باشند باسم هنک ثرمنی نام برده و گفته اند سلت و اسکیث و گت هر سه یک لفظ بوده باختلاف تلفظ تغییر کرده اما یکی از دانایان مساکن سلت و اسکیث را مشخص نموده میگوید اسکیثها در حوالی بحر خزر و دریای سیاه جا داشتند و طایفه گمری و سلت و گلها یعنی فرانسه‌های قدیم نزدیک بمصب رود دانوب و خاک فرانسه سکنی گرفته و بعضی از آنها نیز در جنگلهای مازندران و استراباد بوده اند

بطلمیوس عالم معروف مصری ملل سلت را باسم ساک و تیثان و سلت اسکیث نام برده و او و بسیاری از مصنفین اهالی ختا و اکثر از طوایف تاتار را از قوم اسکیث دانسته اند

[illegible] هرودون از متاخرین علمای فرنک که در اصل نژاد ملل مهارتی کامل داشته گوید جمیع ملل اروپا از نسل سلت بوده‌اند و بنابر شرحی که پیش ذکر شد سلت همان اسکیث است

بعضی بر این اند که سلت طوایف کهنه اصلی فرنک بوده اند اسکیثها بر سر آنها تاخته و بنیاد آنها را برانداخته جای آنها را بگرفتند چنانکه [illegible] فرنک به نیکی دیدار رفته همینکار را با اهالی

امریکا نمودند

استرابن از مشاهیر علمای جغرافی یونان که شصت سال قبل از میلاد متولد شده گوید اهالی تراس که قسمتی از روملی است بطایفهٔ گت شبیه اند و گت همان اسکیت است که محض شیرینی تلفظ گت شده است نیز گوید بعضی از جغرافی دانهای قدیم همهٔ ملل ساکنهٔ در اقطار شمالی را سلت اسکیت یا اسکیت دانسته اند

دیودور مورخ سیسیلی مینویسد اسکیتها مخصوصا از ارمنستان و ایبری عبور نموده اند

پلینی مینویسد نه تنها تمام طوایف مابین ارمنستان و شمال هندوستان از قوم اسکیت بوده بلکه ملل سارماسی و المان هم از همین جماعت میباشند

اکثر مصنفین گفته اند ملل فرنک بطور یقین از آخرین هجوم جماعت اسکیت باین اقلیم تشکیل یافته باسم ژرمن و اسلاو در ممالک اروپا منتشر شده اند و پیش از آن هم بآن اقلیم مهاجرت کرده و حمله برده بودند

یونانیها و رومیها اهالی هند اروپائی و طوایف تورانی را از یکجنس و از قوم اسکیت دانسته و گفته اند اسکیتها طوایف صحراگرد بوده بعضی از آنها بر چادر منزل داشته برخی در گردونها و آلاچیقها و با حاصل گله های خود معاش مینموده اند و مردمان بی تربیتی بوده زندگانی خود را به پشت اسب بسر میبرده اند

بعضی اسکیتها را طوایف صحراگرد شمال شرقی اروپ و شمال غربی آسیا و اجداد سارماسیها دانسته اند

یکی از مورخین مینویسد اسکیتها از یکطرف تا حدود چین و از طرف دیگر تا حوالی طرابزون سکنی داشتند و اکزنوفون مورخ معروف اسکیتهای حوالی طرابزون را تاهیا نامیده است

بعقیدهٔ بعضی اسکیتها در هزار و پانصد سال قبل از میلاد بآسیای صغیر و یونان رفتند و پانصد سال بعد بطرف ایطالیا و المان حمله راندند

نیز هرودوت میگوید اسکیتها از طرف شمال ایران بطرف ارمن و کوه قفقاز حرکت کرده اند و شاید مقصود او شمال شرقی ایران باشد نیز در کتاب چهارم خود در صفحهٔ ششم میگوید اسکیتها خود را اسکولت مینامیدند و المانها آنها را اسکوپوتان گفته اند

در کتاب لغت لیتره مینویسد اسکیتها طایفهٔ بودند در شمال شرقی آسیا و اروپا و مردمان خشنی بودند و بخشونت و خود رائی ضرب المثل شده چنانکه وقتی روسها مسکو را برغم انف ناپلیون

ناپلیون او را آتش زدند گفتند اینها آدم نیستند اسکیث اند

اسکیثها را چینیها سرها میده اند و بعضی از یونانیها ساکاوروکی گفته اند

دیودرمیگوید طایفهٔ اسکیث تا سواحل هند سکنی دارند

یکی از دانشمندان فرنگ که در سال هزار و هشتصد و هشتاد و چهار وفات نمود کتابی

در احوال ملل قدیمه و اسباب مهاجرت آنها نوشته و اسم آنرا اُدیژین آندو ارین یعنی اصل ملت

هندی اروپائی گذاشته در آن کتاب طایفهٔ آریا یا آرین را به هشت شعبه و بیست سلسله منقسم

نموده و گوید از آنجمله نیز بیست و دو شعبهٔ دیگر منشعب شده و یکی از آن شعبه ها اسکیثها را

دانسته و شعبهٔ دیگر ایرانیها را

در تواریخ قدیم هند مسطور است که فریدون پادشاه عجم ایران و توران را از هم جدا و قسمت

کرده هر قسمت را بیک پسر خود داد و کوه تورس و کوه سینا هنوز موسوم به تور (طور) و نسبت بتور دارد

و جماعت هندی ایرانی که باسم ساک و اسکیث معروف شدند تمام جبال قفقاز را تصرف کرده

در آن سکنی گرفتند و پوشیده نیست که این گفته نزدیک بهمان حرفیست که در تواریخ عرب و عجم

نوشته شده میگویند فریدون ایرانرا به پسر خود ایرج داد و توران را به پسر دیگر خود تور بخشید

و ایران از اسم ایرج این نام یافت و توران از اسم تور

یکی از محققین گوید جمشید در اصل ژاماشائیت بوده یعنی اسکیث درخشان و این مناسبت است

با آنچه امروز در معنی جمشید میگویند و بر این اند که شید آفتاب است و جم چون تاجی درخشنده

داشت باین اسم موسوم شد پس در این لفظ جمشید باشد یا ژاماشیت درخشندگی ملحوظ است

و معلوم میشود که جمشید هم از قوم اسکیث بوده

هرودوت در آنجا که اسامی طوایف ساکنه در مملکت سیتی را میبرد میگوید یکی از آن طوایف موسوم

به ایرک میباشد و پمپونیوس ملا از علمای جغرافی رومن که در سال چهل و سه میلادی کتابی

در جغرافیا تالیف کرده ایرک را تصحیح نموده گوید صحیح آن ترکو و ترک است و اهل فن این تصرف را

تصدیق و تحسین کرده اند

نیز هرودوت میگوید با خزر و مساکت یعنی اسکیثها مقدار زیادی طلا داشتند و نویسندهٔ دیگر

گوید گله های جماعت اسکیث از رود سیحون سیراب میشدند و این طایفه در این رود

سفاین داشتند
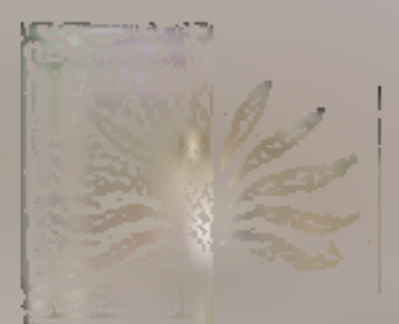
آمین مارسلن مورخ لاتینی که در سال سیصد و بیست میلادی متولد شده گوید اسکیثها و ایرانیها از یک نسل و نژادند

آنکیتل دوپارن که در سال هزار و هفتصد و سی و یک مسیحی در پاریس متولد شده و از اوضاع اقلیم آسیا اطلاعی کامل داشته تقویت قول هومر شاعر معروف یونانی را کرده گوید اربابِ انواع اسکیثها و ایرانیها شبیه بهم بوده است

هومر

شاعر یونانی در سال نهصد و هفت قبل از عیسی ع زندگانی داشته و در کتب عرب و عجم او را اومیرس مینویسند و او را اهالی فرنگ خاصه یونانیها چنان دانند که ما فردوسی علیه الرحمه را

دیگری از اهل خبر میگوید مدها یعنی اهالی عراق عجم و آذربایجان که در لشکرکشیها با اسکیثها همراهی مینموده ایرانیهائی بودند که بشهرنشینی و انتخاب امکنهٔ جیده میل داشته اند و ایرانیهای ساکن بلاد که باسم زند معروف شده خود را از قوم اسکیث میدانسته اند

دانشمندی مینویسد چند مائه قبل از میلاد مسیح علیه السلام اسکیثها که داهها باشند در سواحل جنوب شرقی بحر خزر سکنی داشتند و هنوز بلاد آنها را دهستان میگویند و دهستان مخفف داهستان است

غرض از تطویل کلام و نقل اقوال آنکه مطالعه کنندگان بنظر تعمق در کلمات اکابر قوم و اساتید فن دیده بدانند سرزمینی که قطعهٔ از آنرا ایران و ناحیهٔ را توران میگویند چونکه قبایل اسکیثهای صحرانشین بوده و آن طوایف که از پشت یافث بن نوح ع آمده در اصقاع این دو مملکت ییلاق و قشلاق مینموده اند یعنی از کوه هندوکش تا جبال قفقاز و از کنارهٔ فرات تا ساحل رود سند این جماعت گاه و بیگاه مضرب خیام خود داشته اند و بسیاری از آنها بفرنگ و سایر ممالک مهاجرت نموده

اما این مطلب از ما نحن فیه خارج است و از آن سخن نمیگوئیم مطلب ما اینست که اسکیثهای منتشر در این دو مملکت یعنی ایران و توران را وطن اصلی همان توران و سواحل جیحون و سیحون و آنحدود بوده از آنها جماعتی که باقتضای طبع و طبیعت بظرافت و لطافت مایل بوده اراضی ممالک ما را که حالا بایران موسوم است حسب التناسب پسند کرده از رملهای مواج طوفان زای ترکستان حالیه یا توران اعراض نموده در این ناحیه رحل اقامت انداختند و بنای ساختن شهر و شهرنشینی را گذاشتند و خشنهای آنها در جزایر بری آن دشت فتنه خیز سایهٔ چادر و پشت اسب و شکار وحشیان و آزار همجنسان و آب جیحون و سیحون و کرنگاهها کوه و هامون را اعظم نعما پنداشته با آنهمه معرکه بساختند و پیوسته بهر سو تاختند معین است ترکستان هم وقتی دارای اورنگ و کاخ با امثال و نظایر آن شده بعبارهٔ اخری چنین که می بینیم شهر و قصبه نخود دید لکن منشأ آن رشک و دنائت

وهمچشمی با نوع شیراز و اصفهان و جنس یزد و کاشان بود اسکیثهای خشن نخواستند از برادران
خود که لطیف طبعی داشتند باز مانند بر خلاف طبیعت خود کار کردند مختصر آنکه از یک پشت و شکم
با اختلاف طبیعت و جلسن باد و طایفه شدند تورانی و ایرانی و خود لفظ توران و ایران از آنها
واضح این گفتار است چه توران مشتق از تور tur است و تور بلغت سانسکریت بمعنی جلدی
و شتابست و از این ماده است تُوتُورا tutura و تُوتُرا tutora بمعنی شتاب کردن و توران
turan بمعنی شتابنده‌تر و توراگا turaga بمعنی تند و اسب تند و توراژن یا توراگن
turagin بمعنی اسب یا سوار یا آزاد و تورائی گاما turaygam^a بمعنی سوار یا آزاد
و توراما turama بمعنی شتاب و در لغت زندی توریا turya صفتست از تورا
tura یعنی جنس تورانی و مخفی نماند که لفظ توران چنانکه ذکر شد ابتدا سانسکریت
بوده بعد زندی آنرا قدری تحریف کرده و داخل در لغات خود نموده است و بعضی گفته‌اند
که توران مشتق از تورا tura میباشد و این لغت زندی است و معنی آن شتاب و تند رفتن
سوار است و مقصود سلسله و طایفهٔ بدوی و وحشی و شکارچی میباشد اما لفظ ایران از لغت
آریا aria که بمعنی کار و زحمت و زراعت و شهرنشینی باشد ساخته شده و آخر الامر باید
گفت ایرانیها اسکیثهای لطیف طبع بوده و تورانیان اسکیثهای خشن تند جنگی و ابتدا باهم مخلوط
و در بر ترکستان ساکن و آنهائیکه از ماوراء جیحون و سیحون بمملکت ما آمده اند در اقطار آنجا
گرفته بساختن بلاد پرداخته و کار زراعت و سایر شرایط مدنیت را ساخته مشهور به آریا و این
شده اند و از این الفاظ ایران و ایرانی اشتقاق یافته است اما اسکیثها یا ترکها که در توران
یا ترکستان مانده و ترکمانهای حالیه هم یکی از همان قبایل است بعضی بتقلید ایرانی بشهرنشینی
و زراعت میل کرده بلاد آباد نموده و راه ترقی پیش گرفته اند و برخی مثل ترالکه همان راه اولی
خود را رفته از سواری و شکار و آزار برادران هنوز هم دست نکشیده اند و از همین جنس بوده اند
طایفهٔ غز که بواسطهٔ سوء رفتار و ناهنجاری بر افتادند و یکباره از صفحهٔ عالم محو و نابود
شدند و آنها همان طایفهٔ ماساژت یا ماساگت بودند که کیخسرو بقصد تسخیر آنها از آب آموی
و سیردریا یعنی جیحون و سیحون گذشت و با آنها جنگید و تصریح شده است که ماساژتها
قبیله از اسکیث بوده اند و ما مخفف مها است که بلغت پهلوی بمعنی بزرگ است و ژت یا
گت از لفظ اسکیث اشتقاق یافته یعنی اسکیث بزرگ که مقصود قبیلهٔ اسکیث پر جمعیت است

ورث باگث رفته رفته در زبان فارسی و عربی تغیر شده و از این تصحیفها و تغیرها میتوان استنباط
نمود که سیت و اسکیث و سیته و سکستان و سکسر و سکسار و سکزی همه یک لفظ بوده که باختلاف
امم و السنه و اوقات مختلف شده است

چون بتصریح اکثر محققین معلوم شد هر طایفه که باسم اسکیث خوانده شده اصلاً و نسلاً تورانی
هستند و ضمناً نیز محقق شد که پارتها طایفه از اسکیث بوده حالا باید تقریباً معلوم نمائیم این
طایفه در چه عصر و زمان از توران بایران آمده اند و در کدام خطه سکنی گرفته و آیا اسم آن خطه
پارث بوده آن قبیله باسم مکان موسوم شده اند یا مکان باسم آنها نامیده شده است

بزعم بعضی سزستریس که اشهر سلاطین مصر و پادشاه سیم از فراعنه دولت نوزدهم آن مملکت است
و تقریباً هزار و پانصد سال قبل از میلاد در گذشته چون بعزم جهانگیری بآسیا راند و بر اسکیثها
حمله نمود پارتها را از این قوم جدا کرده و در جبال واقعه در مشرق بحر خزر سکنی داد ولی این قول
ضعیف است و مورخین این عصر و زمان چنانکه فاضل نحریر ثدرژ رلنسن انگلیسی معلم علم تاریخ
گفته سزوستریس جنگ با اسکیثها از مجعولات مصریها دانسته اند و فرضاً که صحت هم داشته باشد
مراجعت از امکنه اسکیثها از طرف شمال و مشرق بحر خزر بهیچوجه صحت ندارد

مالالا از مورخین یونانی که تاریخ منتظمی در ده جلد نوشته و از بدو خلقت عالم است تا فوت
ژوستنین امپراطور معروف در سال پانصد و شصت و پنج میلادی میگوید سزوستریس
فرعون مصر که از قهرمانان بزرگ عالم محسوب میشود و در سنه پانصد و شصت و پنج قبل از میلاد
سلطنت داشته وقتی از توران بمصر مراجعت میکرد شانزده هزار جوان رشید جنگی از مردم
توران منتخب کرده و با خود بایران آورد و آنها را در اختیار مسکن و یورت مختار ساخت و
ایرانیها آنها را پارث گفتند و پارث بلغت ایرانی همان معنی اسیکث یا تورانی را دارد اگر این گفته
حقیقت داشته باشد تقریباً سه هزار و چهار صد سال است که پارتها بایران آمده اند مورخ
مشار الیه در ذیل این شرح میگوید هنوز آن پارتها در ایران سکنی دارند و البسه و زبان و رسوم
و عادات و رشادت اجداد خود را از دست نداده مردمان جنگی میباشند

در لوحه بزرگی که در بیستون بامر داریوش بن هیستاسپ دارای اول منقور شده فقراتی
بخط میخی مسطور است و از جمله آن فقرات این عبارت است که با کمال دقت ترجمه شده
داریوش پادشاه میگوید اینست ایالاتیکه مطیع من شده و بتأیید اُرموزد من پادشاه

آن ایالات

آن ایالات شده ام
پارسا یعنی پارس اوواژ یعنی سوس بابیروس یعنی بابل آتورا یعنی آسیری آرابایا یعنی عربستان

مودرایا یعنی قبط یا مصر

وازایالات واقعه درحوالی دریا سپاردا یونا (اینونی) مادا که مدی باشد ارمینا که ارمنستان باشد

کاتاپاتوکا یعنی کاپادسیا که قطریست از آسیای صغیر وامروز متعلق است بعثمانی از ولایات سبوا

وفرهان پارتشارا که پارث وهمان فراهکاه پارتها باشد زارانگا که درانژین باشد و بعدها توضیح

شود هاراواکه آرین باشد آوارازمیا که خوارزم باشد باکتریش که باختر باشد سوگودا که سغد

باشد گاندارا که ایالتی است بر ساحل رود سند رهند ساکا که مملکت اسکیثها باشد ثاتاگوش که

مملکت ساتاگیدها است درکابلستان هاراتوانیش یعنی آراشزی که سیستان حالیه باشد ماکاکه

مکران باشد

ازین لوحه معلوم میشود که پارتها در زمان داریوش بن هیستاسپ کیانی در ایران بوده وایالتی

داشته وآن مطیع آن پادشاه مقتدر گردیده است

هرودوت که در سال چهارصد وپنجاه وشش قبل از میلاد تاریخ خودرا نوشته نیز از طوایفی که در

تحت حکم سلاطین کیان بوده اند نام برده وازآنجمله است طایفهٔ پارتها پس معلوم ومحقق میشود که

اینقوم قبل از هرودوت از سرحد طبیعی ایران که رود جیحون باشد عبور نموده وباینمملکت آمده اند

اکتزیاس طبیب ومورخ مشهور یونانی که در دربار بهمن کیانی مستخدم بوده گوید در سلطنت

آستیبارا یا آرتی بارا پادشاه مد پارتها براو بشوریدند وطایفهٔ ساس یا ساک را که با آنها هم

جنس وهم نژاد بودند بکمک طلبیدند پادشاه مد بعد از جنگ سختی بر پارتها غلبه کرده وسلطنت

آستیبارا هفتصد الی هشتصد سال قبل از میلاد مسیح وپیش از پادشاهی آستیاژ بوده

از مطالب مسطوره معلوم میشود که بیشتر از دوهزار وچهارصد سال است که پارتها از

اسکیثهای تورانی جدا شده وبایران آمده چه داریوش اول در سال پانصد وبیست ویک

قبل از میلاد جلوس کرده وحالا دوهزار وچهارصد ویازده سال شمسی از سال جلوس او

میگذرد ودرآنوقت چنانکه ذکر شد مملکت وطایفهٔ پارث در ایران وجود داشته وتا سه هزار

وچهارصد سال هم تاریخ اینواقعه را یعنی آمدن پارتها را بایران میتوان پیش برد وآن باعتبار

قولهائیست که شرح دادیم اما بالاتر نمیتوان رفت چه اگر تا سه هزار وهفتصد بالا بریم مفادآن

میشود

میشود با عصر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و اگر در آنوقت پارتها بایران آمده بودند
و در ناحیهٔ سکنی داشتند اسمی از آنها و ایالت آنها در تورات برده میشد و حال آنکه هیچ ذکری
از آنها در آن کتاب مقدس نشده است

اما در باب اینکه مکان باسم پارتها موسوم شده یا آنها باسم مکان ظاهر آنست که اینمسئله بر واضح
و آشکار باشد و هر کس فی الجمله تامل نماید میتواند یقین کند که پارتها اسم خود را از مکان گرفته
چه آنها را پارثین مینویسند و اینقسم نسبت در السنه شایع است مثل رومن و امثال آن و اکثر از
محققین اهل تاریخ نیز تصریح باینمطلب نموده اند و هم اکنون نقشه‌هائی که وضع قدیم ممالک را
در آن رسم مینمایند ناحیهٔ از ایران را باسم پارث مشخص و معین میکنند و معهود نیست که اسم
قوم را بجای اسم مملکت بنویسند مگر اینکه سرزمینی بی اسم باشد و محل طایفهٔ در اینصورت
مینویسند محل فلان طایفه باینمعنی که اگر مقصود از ناحیهٔ پارث محل اقامت پارتها میبود مینوشتند
محل طایفهٔ پارث نه اینکه مثل عراق و فارس و کرمان مطلق بنویسند پارث[7] و چون مسئله واضح
و بدیهی است زیاده از این باطناب و تفصیل نمیپردازیم و اگر ملا لا مورخ یونان در این باب
سهوی کرده باشد یا دیگران بغلط مطلبی با و القا نموده باشند با بعد مسافت و مکان و اختلاف
لغت و زبان امر بسیار عجیبی نیست

[7] و ممکن بمناسبتی که بعد ها ذکر خواهد شد ابتدا ناحیه از قوم اسم گرفته باشد و لی اخر الامر پارث اسم مملکت شده و پارثین اسم سکنهٔ آن چه پارثین بمعنی پارثی است که یا و نون حرف نسبت است ع

فصل پنجم
در تحقیق مملکت پارث و تعیین حد و د آن

بعضی از مصنفین قدیم و مورخین مغرب گمان کرده اند مملکت پارث که قوم و سلسلهٔ اشکانی در
آن توطن اختیار کرده همان پارس است که فارس معرب آن میباشد و سلاطین پارث را همان
سلاطین فارس دانسته اند اما این سهو بینی است چه هرودوت و مورخین مخصوص اسکندر و
مورخین ارمنی از قبیل آغاتانجلوس و فسطوس و الیزه و موسی خورنی و لازار و غیرهم بتوضیح
اینمسئله پرداخته و باز نموده اند که پارث اقامتگاه اشکانیان بدریای خزر نزدیک است
و در سمت مشرق آن واقع و حال آنکه فارس در جوار دریای عمان میباشد بعلاوه تمام علمای
جغرافی یونان و روم تصریح کرده گفته اند پارثی یا پارثین یکی از ایالات پرس است که ایران باشد
ژوستن مورخ لاتینی که در مائهٔ دویم مسیحی بوده و تاریخ ترگ پمپه لاتینی را که در مائهٔ اول مسیحی
می‌زیسته تلخیص نموده شرحی در باب اشکانیان مینویسد و چون آن هر دو با این طبقه از ملوک

عجم معاصر بوده اند آنچه ژوستن در اینباب نوشته طرف وثوق و اعتماد است از جمله میگوید
سلاطین اشکانی اصلاً پارثینی نبودند تورانی و باختری بودند مملکت پارثینی را بغلبه گرفته و
مرکز دولت خود قرار دادند و باینجهت معروف بسلاطین پارث شدند و وجه تسمیهٔ آن ناحیه بپارث
اینکه قبل از غلبهٔ اشکانیان بر مردم این ناحیه در عهد قدیم مهاجرین و فراریهای قوم اسکیث از توران
باینجا آمده رحل اقامت انداختند و پارث در لغت اسکیث یعنی مهاجر یا نفی شده است بمناسبت
مهاجرین و فراریهای مزبور اینجا معروف و موسوم بپارث شد پس فراریها و مهاجرین اسکیث اسم
خود را باینمکان داده و اینمکان اسم خود را بسلسلهٔ اشکانی و این منافی نیست با آنچه در آخر فصل
سابق گفتیم و در اینصورت ریشهٔ لغت پرث و پرتا بست که پارث و پارثوا شده و بعد باختلاف
لهجه پارت و پارثوا گردیده

نیز ژوستن میگوید سکنهٔ پارث چه در سلطنت بنی آشور و چه در حکمرانی سلاطین مدی مردمان کم
قدر پستی بودند و در عهد کیان هم باز بواسطهٔ بی استعدادی ترقی نمودند از این گفتهٔ ژوستن
نیز معلوم میشود که پارث ایران نیست ناحیه از آنست خلاصه مصنف مزبور میگوید حال بر اینمنوال
میگذشت و پارثها نسبت بسکنهٔ بلاد مجاور حالت عبودیت داشتند تا طلوع اخر ارساس
یا اشک اول که این ملت گمنام را نامی نمود و بجائی رسیدند که با قیاصرهٔ روم زد و خورد میکردند
نیز برای اینکه بدرستی مدلل شود که اشکانیان موسوم بپارث نبوده و اسم خود را بمملکت پارث نداده
استشهاد مینمائیم بقول استرابن یونانی که از علمای تاریخ و جغرافیا بوده و پنجاه سال قبل از میلاد
متولد شده این مصنف میگوید ارساس که نسلاً اسکیث بود با امداد طایفهٔ دائی یا داهی که پارنی
هم نامیده میشدند و در سواحل جیحون در بادیه سکنی داشتند وارد پارث شد و آنجا را تصرف
نمود ابتدا در کمال ضعف و ذلت میزیست و با چندین از فرزندانش بزحمت مشغول مدافعه بود
و از دست سلاطینی که بر آنها شوریده بود آرام نداشت رفته رفته قوت گرفته بر همسایه‌ها غالب
آمد و فتوحات نصیب او شد و بعد از او اخلافش از فرات تا پنجاب را مالک شدند با سلاطین
اگراید یعنی باختر نیز جنگ کرده عاقبت با قوم اسکیث مصاف سختی دادند و قسمت عمدهٔ باختر را هم
متصرف شدند و حالا که من بتألیف این کتاب مشغولم اشکانیان در مملکت وسیعی سلطنت میکنند
و حق همسری با دولت معظمهٔ روم دارند و این قدرت آنها را حاصل نشده مگر از وضع زندگانی
که بطرز صحراگردان اسکیث است اگرچه اسکیثها وحشی اند اما زندگانی سادهٔ دارند که اسباب

خیلی پیش رفته است انتهی
از این عبارات بالصراحه معلوم میشود که مملکت اشکانیان قبل از خروج ارساس یا اشک اول
پارت یا پارتیا نام داشته اینک باز برویم بر سر مطلب
یکی از مورخین میگوید زمین دو قسمت متساوی شده قسمتی آن رومیها است قسمت دیگر از پارتها
و اینکلمات و اقتدار کلی پارتها امر را در تحدید حدود مملکت پارت بر بعضی نویسندها مشتبه کرده
زمره تمام ایرانرا پارت دانسته جماعتی دایره را از اینهم بیشتر وسعت داده اند لکن چنین است ناحیه
یا مملکت پارت عرصه بسیار وسیعی نبوده نهایت سلاطین اشکانی که منسوب باین ناحیه
شده اند مالک ممالک وسیعه گردیده و خود را بدرجه و رتبه امم مشهوره معظمه دنیا رسانیده اند
یکی از علمای جغرافی مینویسد حد مملکت پارت از سمت مشرق هرات است و از جانب جنوب کرمان
و از طرف مغرب عراق عجم و گرگان و سواحل بحر خزر و از جهت شمال صحرای وسیع طوایف اسکیث
یا سیته یا سکسار یا ترکمان که مسکن آنها از یکسمت برود جیحون میرسید لیکن ناحیه که جغرافیادانهای
قدیم پارتی میگفتند ولایت بسیار کوچک محقری بوده در سمت مشرق بحر خزر و چندان بعید
نیست که پارسیان نام داشته و بمرور پارتیان شده باشد چه در آنحدود هنوز قریه ایست که آنرا
فارسیان میگویند یعنی دو قریه است یکی موسوم بفرنگ دیگری بفارسیان و غالبا اسم این دو دهکده را
باهم میبرند و فرنگ و فارسیان میگویند و آن هر دو در بلوک کوهسار از بلوک استراباد واقع است
و فارسیان حالا دارای چهار صد خانوار سکنه است و ممکن است فارسیان معرب پارسیان باشد چنانکه
فارس معرب پارس است بالجمله مصنف دیگر مملکت پارت را تحدید کرده گوید از طرف مشرق محدود است
بهری رود و از جهت مغرب و شمال بگرگان از سمت شمال براتک از جانب جنوب بترشیز اما هرودت میگوید
مملکت پارت محدود بوده است بخوارزم و هرات و گرگان و جیحون و مرو و در زمان جهانگیری
اسکندر کبیر پارتها در همین ناحیه سکنی داشته اند ژرژ رلنسن از فضلای انگلیس که معلم علم تاریخ است
گوید مملکت پارت عبارتست از خراسان حالیه که امتداد آن از سر دره خوار تا هری رود بوده است
بنابراین سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و سبزوار و نیشابور و مشهد و ترشیز و سایر بلاد
خراسان همه داخل مملکت پارت بوده و سطح مملکت مزبور مساوی است با ایرلند و باو پرسه سلسله
کوه بخط متوازی از مغرب بمشرق مایل بجنوب امتداد دارد رشته اول آلاتک رشته دویم میرانی یا
آلاداغ است که عبارتست از کوههای دره دو گلستان باشد رشته سیم کوه جغتای که نیشابور

وسبز وار تقریباً در دامنه‌های آن واقع شده این سه زنجیره کوه از مغرب بمشرق متوازیاً امتداد یافته
فی الجمله بطرف شمال غربی و جنوب شرقی مایل کردیده و هر سه در مملکت پارث بوده و آن ارضی که مملکت
مزبوره عبارت از آنست حالا اکثر خراب و بایر و لم یزرع میباشد ولی از آثار باقیه معلوم میشود
که وقتی خیلی آباد و حاصلخیز بوده و هوائی خوش و مرتعهای نیکو داشته و همسایکان بتصرف آن
مایل و بهمین جهت جنکهای عظیم بر سر آن شده که از چنك پارثها بیرون آرند و پارثها از میان
همسایکان خود از مدتها خیلی مینرسیدند چه قوه حربیه آنها کامل بود امّا از سکنه آریا که هرات
حالیه باشد چندان وحشتی نداشتند و سیستان که در جنوب شرقی آنها بود چندان آباد نبود
و خیلی کمتر از مملکت پارث تشمرد طرف جنوب محدود بود بکویر و جز در کناره کویر که
آبادی تون و طبس مشاهده میشد دیکر سکنه وجود نداشت که محل ملاحظه باشد در جهت
مغرب و شمال غربی پارث که کرکان باشد مملکت خود حاصلخیز بود و کوهها مستور در جنکل و اهالی
چندان جنکجو نبودند بهر جهت باید کفت پارثها از حیثیت همسایه آسوده بوده اند انتهی
مورّخ دیکر مینویسد پارثها ابتدا در ناحیه بسیار کوچکی حکمرانی بهم رسانیدند امّا در همان اوایل
شورش مملکتی را که مالك شدند دارای چند شهر نیزدك بود از قبیل ابزا طبس و اورو پوس و آرسانیا
و هراکلی و آپامیا و آرناکوانا یا ارناکانا و آسپا و هیکاتم پیلوس و شاید بلاد دیکر هم بوده که علمای
جغرافی ضبط ننموده اند و آخر الامر بسط ملکشان از پنجاب بفرات رسید نیز همین مورّخ میکوید پارث
و پارثی یکی نیست بلکه دو طایفه جدا کانه است و مؤید این کفته قول هرودوت است که مینویسد طایفه
پارث یکی از طوایف پارثیان است و بسلطان پارثی تبعیت دارد جمعیت آن کم و ناحیه که در آن سکنی
دارند محقر و در سمت مشرق ایرانست مورّخین ارمنی مثل آقاتانجلوس و فسطوس و موسی خورنی و
لازار که در همان زمانها بوده بجهت اینکه یکطایفه از طوایف اشکانی مدّتی در مملکتشان سلطنت
کرده در تاریخ کلیه اشکانیان دقّت نموده و یکی نبودن پارثیان و پارثیان را بخوبی ظاهر ساخته
و هنوز بخط خودشان اینده و کلمه را بدو املای مختلف مینویسند علاوه بر این ماژ ر رلنسن انکلیسی
که از هزار و هشتصد و چهل و شش میلادی الی چهل و نه بخواندن خطوط الواح بیستون که بسه
زبان مسطور و منقور است و بحکم داریوش اوّل تقرشده پرداخته کوید در آن الواح ایران را پارسا
و پارسیا نوشته اند و طایفه پارث را با املای دیکر و پارثوا نکاشته و در خطوط تخت جمشید
که مسیو لاسن خوانده ایرانرا پارسها و طایفه مزبوره را پارث و پارث را ضبط نموده و عقیده

او اینست که پارث یا پارتوا کلمهٔ یونانی و بمعنی فراری است چنانکه ژوستن مورخ لاتینی هم همین طور گفته و اشاره نمودیم بالجمله نگارنده بعد از آنکه بکثرت تتبع در کلمات مصنفین قدیم و جدید و ملاحظهٔ نقشه‌ها یقین نمود مملکت پارث که اشکانیان بدان منسوب شده عبارتست از دهستان قدیم و دره اترک حدود آنرا چنین یافته‌ام

از طرف شمال شرقی حد مملکت پارث کوه اتک است و از جانب جنوب کوه البرز که فاصله مابین خوشان و بجنورد و نردین و فاصل بین نیشابور و سبزوار و شاهرود و بسطام و دامغان میباشد از سمت مشرق محدود به آق دربند است و از طرف مغرب بطبرستان

فصل ششم
در اسامی و القاب سلاطین اشکانی یا پادشاهان پارث

پادشاهانیکه باسم سلاطین اشکانی موسوم و معروف شده چهار شعبه بوده‌اند اشکانیان ایران اشکانیان ارمن اشکانیان کوشان و افغانستان[7] اشکانیان دشت قبچاق و موضوع و مقصود ما اشکانیانی هستند که در ممالک ایران و مضافات حکمرانی و سلطنت داشته‌اند و مورخین عرب و عجم برای تمایز یکشعبه را اشکانی و اشکانیان و شعبهٔ دیگر را اشغانی و اشغانیان گفته‌اند اما اسامی آنها اکثر از کتب تواریخ و سیر عرب و عجم افتاده حکیم اکمل ابو القاسم فردوسی علیه الرحمة در کتاب شاهنامه بیش از هشت نفر را اسم نبرده و جز داستانی از اردوان و اردشیر و انقراض اشکانیان و ظهور دولت ساسانی شرحی نمیدهد و غیر از حکایت مزبور تمام تاریخ اشکانی در شاهنامه منحصر و مقصور است بچند شعر ذیل که میفرماید

[7] تا سند و پنجاب

پس از روزگار سکندر جهان — چه گوید که را بود تخت مهان
چنین گفت گوینده دهقان چاچ — کزان پس کسی را نبد تخت عاج
بزرگان که از تخم آرش بدند — دلیر و سبکسار و سرکش بدند
بگیتی بهر گوشهٔ هر یکی — گرفته ز هر کشوری اندکی
چو بر تختشان شاد بنشاندند — ملوک الطوایف همی خواندند
از اینگونه بگذشت سالی دویست — تو گفتی که اندر جهان شاه نیست
نکردند یاد این از آن آن از این — برآسود یکچند روی زمین
سکندر سگالید از اینگونه رای — که تا روم آباد ماند بجای

نخست

نخست اشک بود از نژاد قباد | دگر گرد شاپور خسرو نژاد
دگر بود گودرز از اشکانیان | چو بیژن که بود از نژاد کیان
چو نرسی و چون اورمزد بزرگ | چو آرش که بد نامدار و سترگ
چو زو بگذری نامدار اردوان | خردمند و با داد و روشن روان
چو بنشست بهرام از اشکانیان | ببخشید گنجی بارزانیان
ورا خواندند اردوان بزرگ | که از میش بگسست چنگال گرگ
ورا بود شیراز با اصفهان | که داننده خواندیش مرز مهان
باصطخر بد بابک از دست او | که تنین خروشان بد از شست او

باقی سرگذشت اردوان و اردشیر است و شک نیست که فردوسی از اسامی اشکانیان بیشتر از این میدانسته و در کتبی که اساس و مآخذ شاهنامه بوده و حکیم امجد پیش نظر داشته بیشتر از هشت نفر از اشکانیان را نام برده هما نا در نظم ذکر بعضی اسمها اسباب صعوبت و اشکال و سستی شعر میشده از آن رو نیز زده است ابو علی مسکویه در کتاب تجارب الامم دوازده نفر از سلاطین اشکانی را ضبط کرده بدین صورت

اشک بن اشکان کودرز بن اشکان شاپور بن اشکان کودرز بن اشغانان الاکبر
نرسی اشغانی کودرز اشغانی نرسی اشغانی هرمز اشغانی اردوان اشغانی
کسری اشغانی بلاش اشغانی اردوان اصغر اشغانی

ابو جعفر طبری برخلاف بعضی از مورخین بدون اینکه شعبه اشکانیان را از اشغانیان جدا کند در جائی شانزده نفر از این سلسله را نام میبرد بدین ترتیب

اشک بهرام هرمز فیروز خسرو اول اردوان اول پسر یزدوان خسرو دویم
بلاش دویم رذی اشک دویم پسر بهرام کودرز اول پسر اشغان کودرز بن فیروز
هرمزان بن بلاش اردوان دویم از طایفه اشغ کودرز سیم اردوان سیم

در جای دیگر ده تن را نام میبرد بدین صورت

اشک پسر دارای اول اشک بن اشکان شاپور بن اشکان خسرو اول پسر اشکان
باثرن (شاید بیژن باشد) خسرو دویم اردوان اول کوسترا بلاش اردوان دویم
مسعودی در مروج الذهب از ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی و او از عمر کسری نقل کرده و

یازده تن از اشکانیان را اسم برده بدین ترتیب
اشک بن اشک بن اردوان بن اشغان بن اس بن الجبار بن سیاوش بن کیکاوس پادشاه اشک بن
شاپور بن اشک گودرز بن اشک بن اردوان اشغان نوزد بن شاپور شاه ابن اشک شاه
گودرز بن نوزد نرسی بن نوزد هرمز بن نوزد اردوان بن هرمز بن نوزد کسری بن اردوان
بلاش بن کسری اردوان بن بلاش
صاحب خلاصة الاخبار دو شعبه را تفکیک نموده از اشکانیان چهارده نفر را نام میبرد
بدینصورت
اشک پسر دارا شاپور پسر اشک بهرام پسر شاپور بلاش پسر بهرام هرمز دویم پسر بلاش
نرسی یا انوش دویم پسر بلاش فیروز پسر هرمز بلاش سیم پسر فیروز خسرو پسر بلاش بن
نرسی بلاش چهارم پسر فیروز بن هرمز اردوان اول پسر بلاشان
از اشغانیان هشت نفر را اسم میبرد بدین ترتیب
اردوان دویم پسر اشغان فرو بلاش پنجم گودرز اول بیژن پسر گودرز گودرز دویم
پسر بیژن نرسی سیم پسر بیژن اردوان سیم پسر نرسی
صاحب روضة الصفا در ضمن تاریخ ملوک الطوایف سلاطین اشکانی را دو شعبه نموده
از شعبهٔ اول که معروف باشکانیان میباشند یازده تن را نام برده باینصورت
اشک شاپور بهرام بلاش هرمز انوش فیروز بلاش دویم خسرو بلاش سیم
خسرو دویم بلاش سیم اردوان
از شعبهٔ دویم که اشغانیان باشند شش نفر را اسم میبرد بدین ترتیب
اردوان دویم بلاش گودرز بیژن گودرز دویم اردوان سیم
صاحب تاریخ جعفری نیز همین هفده تن را نام برده بدون اینکه آنها را دو طایفه نماید
غیاث الدین خواندمیر صاحب حبیب السیر نیز چون اکثر مورخین اشکانیان را دو شعبه
نموده از شعبهٔ اول که اشکانی باشند یازده نفر را اسم میبرد بدینصورت
اشک بن دارا شاپور بن اشک بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش نرسی بن
بلاش مشهور بانوش فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بلاش بن فیروز
اردوان اول پسر بلاش

از شعبهٔ دویم که اشغانی باشند شش تن را نام برده باین ترتیب
اردوان دویم پسر اشک خسرو دویم گودرز اوّل پسر بلاش بیژن پسر گودرز گودرز دویم
پسر بیژن اردوان دویم پسر نرسی
صاحب ناسخ التواریخ نیز سلاطین اشکانی را دو شعبه کرده از سلسلهٔ اول که اشکانیان
باشند یازده نفر را اسم میبرد بدین صورت
آشک بن اشکان شاپور بن اشک بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش
نرسی بن بلاش فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بن نرسی بلاشان بن بلاش بن
فیروز اردوان بن بلاش
از شعبهٔ دویم که اشغانی باشند هشت تن را اسم برده باین ترتیب
اردوان بن اشغ خسرو بن اشغ بلاش بن اشغان گودرز بن بلاش بیژن بن گودرز
گودرز بن بیژن نرسی بن بیژن اردوان بن نرسی
سایر مورخین عرب و عجم نیز همینطورها گفته و نوشته‌اند ما احتراز از تکرار را همین قدر
اقتصار نمودیم امّا مورخین فرنگ که باسناد علمی تاریخ از قبیل مسکوکات و الواح و
سایر آثار متمسک و مستند میباشند سی و چهار و سی و پنج نفر را نام میبرند و گاهی عدهٔ
این طبقه را سی و هفت و سی و هشت میرسانند و در مؤلفات آنها از پادشاهان
اشکانی یا پارتی اسامی مسطوره در ذیل ثبت است
ارساس یا ارشاک که اشک اوّل باشد تیرداد اوّل که تیرداد باشد آرتابان
اوّل که اردوان باشد فراآپاتس یا فراآپاتوس فراآت اوّل که فرهاد باشد
متریدات اوّل که مهرداد باشد فرهاد دویم اردوان دویم مهرداد دویم
ناسیکرتس سیناترسس یا سیناترس فرهاد سیم مهرداد سیم اردس یا ارد
اوّل فرهاد چهارم فراآتاسس یا فراتاس اردس دویم ونونس اوّل اردوان
سیم تیرداد که تیرداد باشد اردوان چهارم واردانس یا واردان گودرز
ونونس دویم ولوگازس یا ولوژزس یا ولوژز اوّل فیروز خسرو ولوژز دویم
ولوژز سیم اردوان پنجم یا کورس ولوژز چهارم ولوژز پنجم ولوژز ششم
اردوان ششم

و باید دانست این طبقه بترتیبی که اسامی آنها نگاشته شد خلفاً عن سلفٍ ولایت عهد نیافته و سلطنت نکرده اند بلکه بکوفتنی دو شعبه شده هر شعبه در قسمتی از ممالک ایران و مضافات حکم رانده و بعضی با بعض دیگر معاصر بوده و اینست که مورخین عرب و عجم آنها را دو شعبه نموده یکی را اشکانیان و دیگری را اشغانیان گفته و چندان غلط نرفته اند بنهایت استقصا و تحقیق بسر انکرده با راه و اسباب انکار نداشته و تا همین حد هم که آمده اند جای تشکر و امتنان و تمجید فراوانست شکر الله مساعیهم و در آنجا که ما شرح سلطنت هر یک از سلاطین اشکانی را بالاختصاص مینگاریم بسیاری از مبهمات معلوم و اکثر مشکلات حل میشود اگر توفیق رفیق باشد و حضرت باری عز اسمه و جل ذکره مدد نماید

اما القاب سلاطین اشکانی پوشیده نیست بلکه مقرر و طبیعی است که ابتدا این سلسله مثل سایر ملل که حائز رتبه و مقام منیع سلطنت شده در بدو امر چون بدرستی استقرار و استقلال نداشته چندان در فکر القاب و امور یکه راجع بتزیینات و بروز شان و عظمت است نبوده فقط بتشیید مبانی دولت و سلطنت پرداخته بعد از استحکام دعایم و ارکان پادشاهی و اعتلای لوای شوکت و حشمت و فراغتی بالنسبه بخیال اظهار تجمل و جلال و نشر القاب شامخه و امتیازات جلیله افتاده اند مثلاً سلاطین اولیه اشکانی فقط خود را علاوه بر اسم خاص آرشاک شاه میگفته اند پس اولین لقب آنها همین آرشاک است که آرساس یا اشک اسم سر سلسله و بانی و موسس اساس سلطنت اشکانیان باشد و این سلسله محض احترام اشک اول تا آخر همه خود را باین اسم ملقب ساخته پس اشک یا آرشاک یا آرساس در این سلسله مثل قیصر است در قیاصره سلسله و کسری در اکاسره و تبع در تبابعه و امثال آن و بعد از آنکه قدری اشکانیان صاحب قوت و استقلال شدند لفظ کبیر را ضمیمه لقب مزبور نموده خود را آرشاک شاه کبیر گفتند چون قدری اقتدار زیادتر شد یک کلمه جلیل هم بر کبیر افزوده آرشاک شاه کبیر جلیل شدند همینکه بکمال قدرت و تمکن رسیدند خود را پادشاه پادشاهان نام دادند و گفتند پادشاه پادشاهان آرشاک شاه کبیر جلیل و ما شرح این مختصر را با بسطی لایق در فصل ذیل که در باب اوان حصول اقتدار سلاطین اشکانی است خواهیم نگاشت انشاء الله تعالی

یکی از مورخین مینویسد سلاطین اشکانی همینکه بکمال قدرت رسیدند و بسط مملکتشان زیاد شد خود را برادر ماه و آفتاب خواندند و گویا این دو نیر را دانستند باین هم اکتفا ننموده لقب تئوز یعنی خدائی بخود دادند و بعضی گویند یونانیها تملقاً این لقب را بمهرداد اول دادند و بر خلاف اول دولتکه سادگی اختیار کرده بودند تمام تجملات سلاطین کیان را قبول نمودند و بعد از مرگ باحترامی آنها را در شهر میکنداشتند که ما فوق نداشت

مورخ دیگر مینویسد از سلاطین آسیا اغلب پادشاهان ایران کسی خود را شاهنشاه نمینامید و این کلمه را دفاسب ما امپراطور که معمول فرنگ است و غیر از سلاطین ایران هر کس این لقب را اختیار کرده طرف استهزا شده چنانکه بعضی سلاطین یهود بیت المقدس برای تخفیف اشکانیان این لقب را بخود دادند و مسخره شدند و اشکانیان از سلطنت مهرداد ششم پادشاه اشکانی خود را شاهنشاه خواندند و قبل از آن قدرت و بسط ملک ایشان را نبود که باین مرا افتخار کنند و از ملوک الطوایف و سلاطین خارجه هم تا آنوقت ملاحظه میکردند و نمیخواستند آنها را برنجانند

برمطالعه کنند کان مخفی نماند که آرساس یا اشک را مخصوصًا ارامنه آرشاک میگویند و هم
اکنون در این ملک بسیاری موسوم به آرشاک میباشند

فصل هفتم
در اوان حصول اقتدار سلاطین اشکانی

از تتبع در اخبار و سیر و مسکوکات وغیره مستفاد شده که پادشاهان اشکانی ابتدا
خود را سلطان اعظم یا پادشاه کبیر یا شاهنشاه نخوانده چون دوره سلطنت بمهرداد اول
پادشاه این سلسله رسید نوبت ملک الأعظمی بر درش زدند وصادقترین شاهد این
مدعا خطوط منقوشه در مسکوکات آنهاست پس از پادشاه اول تا پنجم حال سلاطین اشکانی
حال مشایخ اعراب و رؤسای غارتگر قبایل بوده است و با رؤسای طوایف دیگر که غیر پارث
بودند در دفع سلوکیدها معاهده داشتند و چون در دست قوت نگرفته اگر اظهار مزیت و
رجحانی میکردند رشته موافقت گسسته میشد و امر جلوگیری سلوکیدها مختل میگشت
از این رو میبایست خود را در عرض سایر رؤسا دانسته با آنها اظهار خواجه تاشی نمایند
و بمعاونت آنها از عهده خصم قوی برآیند بعلاوه تا زمان پنجمین پادشاه اشکانی شعبه
از یونانیها با کمال قدرت در باختر و ترکستان و افغانستان سلطنت میکردند و ممکن نبود
اشکانیان خود را شاهنشاه نامند نیز ارباب خبر دانند که در سال دویست و چهل و
هفت قبل از میلاد سلوکوس کالینیکوس پادشاه سلوسی شام بمملکت پارتی حمله نمود
و با تیریداد (تیرداد) اول که دومین پادشاه اشکانی بود مصاف داده او را منهزم ساخت
پادشاه اشکانی بطایفه اسپکث پناه برد اما چون در مقر سلطنت سلوکوس کالینیکوس و
بعضی از بلاد دیگر او انقلاب و شورشی روی داد مجبورًا با تیرداد صلح کرده و ظن قوی آنکه
اگر این سانحه سانح نمیشد دیگر دست اشکانیان بکنگره قصر رفیع سلطنت نمیرسید
همچنین در سال صد و شصت و پنج قبل از میلاد آنتیوکوس اپیفان پادشاه دیگر سلوسی
با جنود نامعدود بسمت مشرق مملکت خود راند و با آرتابان (اردوان) اول پادشاه اشکانی
جنگ کرده او را بطرف گرگان و جنگلهای مازندران گریزاند و دو اند بعد عهد مودتی
باهم بستند و بموجب آن اردوان شاهنشاهی آنتیوکوس اپیفان را تصدیق نمود و
متعهد شد قشون خود را با عساکر شاهنشاه سلوسی همراه نماید و متفقًا بر پادشاه

یونانی باختر حمله کنند چنانکه اینکار کردند بلکه تا حدود هندوستان رفتند پس اردوان
که انتیوکوس اپیفان را بشاهنشاهی شناخته بود چگونه خود دعوی یا اظهار شاهنشاهی میکرد
حاصل کلام آنکه از شورش ارساس اول تا مدت یکصد سال اشکانیان رؤسای قبیلهٔ پارت
بودند نه پادشاهان عجم نهایتاً آنکه چون از قوم اسکیث بودند و هم جنسان خود استظهاری داشتند
و آنها هم از معاونت مضایقت نمینمودند قدری قوت و قدرتشان از رؤسای سایر قبایل بیشتر
بود و رقبا فی الجمله ملاحظه از ایشان میکردند و از اینجاست که مورخین مشرق زمین میگویند
بعد از فوت اسکندر کبیر دورهٔ ملوک الطوایف شد و با مقدمهٔ مذکوره باید گفت بر دور
نرفته اند و اگر میگفتند بعد از اسکندر و خلفای او دورهٔ ملوک الطوایف شد دیگر هیچ
شایبهٔ در گفتهٔ ایشان نبود و آن دوره فی الحقیقه یکصد سال است از زمان ارشاک
اول پادشاه اشکانی تا عصر مهرداد اول ششمین پادشاه این سلسله اما همینکه سلطنت
بمهرداد رسید باز ایران را بپادشاهی رسانید و بساط ملوک الطوایف بهم پیچیده شد او ابتدا
بر باختر و ترکستان حالیه که اراضی بین النهرین سیحون و جیحون باشد مستولی شد بعد تمام
مملکتی را که حالا افغانستان میگویند بگرفت بلکه تا پنجاب رفت و بزعم بعضی تا سواحل
گنگ راند و از اینطرف جبالکه عراق عجم باشد و ارمن را مسخر نمود و تا ساحل دجله او را
شد و پای تخت خود را تغییر داده از پارتی بکنار شط مزبور آمد و دست قدرت سلوکیدها را
بکلی از ایران کوتاه کرد پس از آنکه بر قسمت عمدهٔ آسیا دست یافت و دید حالا سزاوار است
جانشین پادشاهان عظیم الشان کیان باشد و قبول لقب شاهنشاهی که خاص آن سلسله
بود نماید خود را باین امتیاز ممتاز ساخت و باید دانست که این فتوحات مهرداد بمقدمه او را
نصیب نشده بلکه از خروج ارساس اول تا زمان مهرداد حکام و رؤسای ممالک و بلاد
مزبوره از بنی اعمام سلاطین اشکانی بوده یا اگر قرابتی با این سلسله نداشتند رو بضعف
نهاده بودند و مادّه مستعد گردیده چون مهرداد را قابل دیدند سر تسلیم بحکم و رای او
نهادند و اختیار تمام عساکر خود را بدست او دادند و او را مولا و رئیس خود گفتند و او هم
شاهنشاه کشور گردید هم سپهسالار لشکر و سکه‌های اشکانی که در آنها لفظ پادشاه
کبیر و سایر القاب که دلیل شاهنشاهی است دیده میشود مسلّماً از زمان مهرداد است بعد
پیش از او اشکانیان در روی سکه‌های خود فقط ارشاک شاه نقش میکردند بعد از آنکه

مهرداد

مهرداد خود را از هر جهت مستقل و مسلط دید و دست و زبان معاندین را بشمشیر مقطوع
یافت و اعقابش خود را پادشاه کبیر خواندند و این همان معنی شاهنشاهی و سلطنت عظمی
است بعد که قدرت خود را بیشتر دیدند باین لقب قناعت نکرده لفظ جلیل هم بر القاب
خود افزودند و خود را پادشاه کبیر جلیل گفتند و این مساوق شاهنشاه اعظم است چون
قدرت آنها بکمال رسید لفظ دیگر ضمیمه کردند معنی آن پادشاه پادشاهان ارشاک کبیر جلیل
شد و این مثل آنست که بگویند شاهنشاه اعظم و خاقان معظم و ما در این مسئله بشهود خود
مستند میباشیم یعنی سکه در دست داریم که در یک روی آن صورت شخصی است نشسته بالباس
مشرق زمینی و کلاه فرنگی که کمانی در دست دارد و در حاشیه این سکه نقش شده است
باسیلئس ارزاکوی یعنی ارشاک شاه و سکه دیگر داریم بهمین شکل که در حاشیه آن
باسیلئس مگالوی ارزاکوی نقش نموده و لفظ مگالوی را افزوده اند یعنی ارشاک شاه
کبیر و این متعلق است باوایل اقتدار اشکانیان و سکه دیگر داریم که در روی آن صورت
پادشاهی است تاج بر سر که ریش ندارد و در روی دیگر کله اسبی است و در حاشیه آن این
عبارت نقش باسیلئس مگالوی ارزاکوی ایپفانوئس که لفظ ایپفانوئس را زیاد
کرده اند یعنی ارشاک شاه کبیر جلیل و این سکه اینست که در قدرت متوسطه خود
اشکانیان زده اند و سکه دیگر داریم که در یک روی آن صورت پادشاه ریش دار است تاج
بر سر و گوشواره در گوش خود دارد و بر روی دیگر صورت شخصی بر کرسی نشسته را نقش
کرده اند که کمانی در دست دارد در دوره آن نوشته شده باسیلئس باسیلئن مگالوی
ارزاکوی ایپفانوئس که کلمه باسیلئن را اضافه نموده اند یعنی پادشاه پادشاهان
ارشاک شاه کبیر جلیل و این سکه در منتهای قدرت دولت اشکانی ضرب شده اما صورت
شخصی که بر روی کرسی جلوس کرده و کمان در دست دارد کیست در آن اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند این صورت همان پادشاه است که در روی دیگر سکه نقش شده و تغییر وضع
و لباس از اینست که بهیئت و حالت رسمی جلوس نموده و مستند شده اند بقول کاسیوس
مورخ که گفته است وقتی سفرای مارک آنتوان قیصر روم بحضور فرهاد چهارم پادشاه
اشکانی آمدند آن پادشاه روی کرسی نشسته و کمانی در دست داشت جماعت دیگر برآنند
که شخص کمان بدست روی کرسی نشسته ارشاک اول است سلاطین اشکانی عموماً چون

میدانستند

میدانستند بمساعی و مجاهدت اینشخص مالک تاج و تخت شدند و اینمقام منیع یافتند
خیلی احترام اسم و رسم سر سلسلهٔ خود را منظور میداشتند اینست که صورت وی را
اخلاف او در سکه‌های خود نقش نمودند و بمنزلهٔ لقب برای خود قرار دادند و شاید
در اینمسئله اشکانیان باسکندر کبیر اقتدا کرده باشند چه اسکندر بعد از ورود بمعبد
آمون خود را پسر ژوپیتر خواند و صورت پدر خود را در مسکوکات نقش کرد بعید نیست
که اشکانیان هم بتقلید او صورت پدر حقیقی خود را در سکه‌ها نقش کرده باشند و بجد
خود رتبهٔ رب النوعی داده باشند و از آنجا که ارساس اول با وجود استیلای کامل که
در بعضی بلاد خراسان و دهستان و خوارزم حاصل نمود فی الحقیقه بسلطنت و موقع
تاجگذاری نرسید اینست که صورت او را بدون تاج نقش کرده و برای آنکه بکلی از تجملات
و علایم سلطنتی عاری نباشد او را بهیئت کرسی کمان بدست ساخته اند و کمان آرم یعنی
علامت و نشانهٔ مخصوص سلطنتی سلسلهٔ اشکانیانست و جهت اختیار این علامت آنست
که پارتها در تیراندازی سرآمد تمام ملل و اقوام اهل عالم بوده اند و الآن هم در اکثر اقطار
کرهٔ ارض تیراندازی پارتها از امثال سائره است چنانکه فرانسه‌ها هر وقت میخواهند
بگویند فلان شخص سخن بسیار مؤثری بدشمن خود گفت که زبان در دل او کارگر شد میگویند
تیری انداخت مثل پارتها و استانلی سیاح معروف که تا یکسال پیش در داخلهٔ افریقا
مشغول سیاحت بود در سفرنامه‌های خود وقتی میخواهد از تیراندازی طایفه از طوایف وحشی
افریقیه تمجید نماید میگوید مثل پارتها تیر می انداختند

چون در این فصل ذکری از امتنان و احترام کلیهٔ اشکانیان نسبت بسر سلسلهٔ خود ارساس
رفت اگرچه پیش اشاره نموده ایم توضیح و تصریح کرده گوییم این سلسله بحرمت جد اعلای
خود علاوه بر اسم شخصی هم خویش را ارساس یا آرشاک که همان اشک باشد نامیده اند
و این فقره را فخر و وسیلهٔ نیل مقصود شمرده چنانکه در سکه‌ها اکثر اسم شخصی آنها دیده
میشود همان آرشاک نقش شده و اگر از جاهای دیگر اسامی شخصی سلاطین اشکانی بدست
نیامده بود اینهم یکی از مشکلات تاریخ این سلسله بشمار می آمد

فصل هشتم
در علت تغییر اسامی سلاطین اشکانی یا پارت

وسهو واختلاطی که در آن روی داده

چون موسی خورنی اقوالش در تاریخ اشکانیان یا پارتها بیشتر از سایر مورخین طرف اعتماد است
بهتر آنکه قبل از شروع بمقصود و تحقیق مطلب نگارش اجمالی از شرح احوال او بپردازیم بنابراین
گوئیم این مورخ از اهالی موش و از نویسنده های معتبر معروفست در اواخر قرن چهارم میلادی
متولد شده و بعد از رشد در حوزهٔ ارادتمندان ساهاق کشیش که اصلاً اشکانی بوده داخل
گردیده ساهاق از شاگردان مسرُپ مشهود است که در سال چهارصد و پنج بعد از میلاد الف بای
معمول ارامنه را ابداع نموده ترتیب داد موسی خورنی زبان یونانی را تحصیل کرده با فصاحت تمام
حرف میزد ساهاق و مسرُپ او را بر آن داشتند که بروم رود و زبان رومی را نیز بیاموزد و در کتاب
خانه های آنمملکت باکتشاف بعضی از مطالب تاریخی پردازد موسی به ادس رفت و از آنجا بانطاکیه و
از انطاکیه باسکندریه و از نیشهر بقسطنطنیه و بعد به آتن دارالملک یونان و آخرالامر بروم شد
و آن مقصود حاصل نمود ارامنه او را از فرط تبحر و فصاحت موسی کرَنُق گفتند یعنی موسی نحوی
این مورخ با فسطوس بیزانسی معاصر است و اختلاف کلی در گفتار آنها مشاهده میشود اما اهل
خبرت اقوال موسی را معتبرتر میدانند

بعد از آنکه مسرُپ استاد موسی در چهارصد و چهل و یک وفات کرد موسی شروع بنگارش تاریخ
خود نمود ساهاک نامی از اعاظم ارمنستان بود و او در چهارصد و هشتاد و یک در یکی از جنگها
که با عساکر ایران مینمود در گذشت موسی تاریخ خود را باسم او نوشته و مشتمل بر سه کتاب است
کتاب اول راجع بابتدای تاریخ ارامنه است از زمان سلطنت هائیق نام اولین پادشاه ارمنی
و ختم میشود بغلبهٔ اسکندر کبیر به آسیا و اسناد او اقوال ماریباس شامی است که صد سال
قبل از میلاد زندگانی مینموده این نویسندهٔ شامی در دربار آرشاک نخستین پادشاه اشکانی
ارمنستان و برادر ارساس اول میزیسته و مأخذ تاریخ او بقایای تواریخ بابل و نینوا بوده
و موسی خورنی بعضی فصول آن تاریخ را بعینه نقل نموده

کتاب دویم موسی خورنی باز تاریخ ارمنستانست از فوت اسکندر کبیر تا وفات تیرداد اولین
پادشاه نصرانی اشکانی و در این کتاب آنچه راجع باشکانیان ایران است نقل از تاریخ آفاتانجلوس
منشی تیرداد پادشاه ارمن کرده و هر چه از نسل و نژاد اشکانیان و مبدء سلطنت ایشان نوشته
اسناد آن مسطورات خورهبود منشی شاپور دویم پادشاه ساسانی میباشد

خورهٔ پود در جنگ ژولین قیصر روم در الکبرێ اسیر روم‌ها شد و در مملکت روم تغییر مذهب داده عیسوی شد و اسم خود را نیز گردانیده الا آثار کنا شت موسی خورنی مبدء و منشا سلاطین اشکانی را از تاریخ این شخص اخذ کرده خورهٔ پود بمعاونت یارسومای شامی تاریخ موسوم به راست سخن را از زبان فارسی بلغت یونانی ترجمه نموده و آن تاریخ در اصل و نسب اشکانیان و از تواریخ معتبرهٔ ایران بوده افسوس که نسخهٔ آن مفقود است

کتاب سیم موسی خورنی تاریخ آن مائر ایست که در آن زندگانی میکرده اما چندان اعتباری ندارد و از روی سند صحیح نوشته نشده غالب آن اقوال مردم متفرقه است که اهل فن نپسندند

بعد از تحریر اینجمله که بمعرض ماند کوئیم از اجتهاد و تتبع در مسطورات موسی خورنی و سایر نویسندهای معتبر معلوم میشود همهٔ سلاطین پارث یا اشکانی از حقیقی و غیر حقیقی یعنی از آنهائی که بموجب کلایت عهد سلطنت یافتند تا آنها که بغصب و تغلب چندی مالک مملکتی از ممالک ایران شده محض اظهار شرافت خود را باسم بانی و مؤسس اساس این سلطنت اشک یا ارساس جد اعلای سلاطین اشکانی نامیده و خوانده لکن هریک را نام مخصوصی بوده و بعضی هم بلقبی مشهور شده اند و این اختلاط اسامی و القاب اسباب التباس و اغتشاش تاریخ گردیده چه یکنفر را بچند اسم خوانده مطلب دیگر نیز هست و آن اینست که یک لفظ را هر ملتی بوضعی تلفظ مینمایند مثلاً در کتب ملل مختلفه هرجا آرساک یا آرشاد یر یا آرشویر یا آرشاگ دیده شود همه اشک است که باختلاف تلفظ و لهجه مختلف شده و یعنی آنرا ارساک و ارساس و ارساسس کرده اند و فقط یک اسم از اسامی سلاطین اشکانی است که در تمام السنه با تفاوتی جزئی باقی مانده و چندان تغییر شکل نداده و آن اردوان است که یونانیها و رومیها آرتابان میگفتند و ارامنه آرداپان و باقی خلط تصحیف شده مثلاً اردشیر را که بمعنی فاتح و غالب پادشاه بزرگ است ارامنه ارداشه یا ارتاکزه گفتند و چند نفر پادشاه اشکانی را موسوم باین اسم دانسته و یونانیها اردشیر را ارتاکن یا و فرنگیها ارتاکزرسیس تلفظ کرده و در الواحی که در ابنیهٔ قدیمهٔ ایران دیده میشود این اسم اصلاً آرتاه شِطر یا آرتاه شِطر بوده و در حقیقت لقب است نه اسم و مرکب است از آرتاه که در فرس قدیم معنی بزرگ داشته و از خشیتر و که بمعنی شاه است و هر پادشاهی را میخواستند سلطان الاعظم لقب دهند ملقب به آرتاه شِطر مینمودند

نیز از جملهٔ القاب اشکانیان پیروز است چون و لوجز یا و لوژزش که شرح حال آنها بنگه

بر لشکر روم غالب آمد او را به پیروز ملقب ساختند و همگنان دانند که پیروز فارسی مظفر است

بالجمله در این عصر که علم و دانش رو به ترقی و تکمیل نهاده اگر تقریباً اسامی چند نفر از سلاطین اشکانی مرتباً ضبط شده باشد بواسطهٔ پیدا کردن سکه‌های آنهاست و گرنه اینکار از کتب تواریخ و سیر ساخته نشده نیز از راه دیگر فی الجمله معاونتی باینکار شده یعنی بعد از آنکه اشکانیان ایران منقرض شدند شعبهٔ از اینخانواده تا دویست سال در ارمن سلطنت میکردند مورخین ارمنی که با این سلاطین معاصر بودند بتملق آنها اسامی اشکانیان ایران را که با آن سلاطین اصلاً از یک دودمان بودند ضبط نمودند اما در مدت سلطنت آنها هرچه نوشته اند محل اعتماد نیست علت دیگر در تغییر اسامی سلاطین اشکانی اختلاط اسم و لقب است که اسباب اشتباه شده چنانکه نادر شخصی است که ملقب شود فیروز اسم نیست لقب است و اسم فیروز که معرب پیروز است ولوجزیا ولوئزس یا ولگازس بوده و بعضی گمان کرده اند که ولوجز همان بلاش است و در هر حال اگر ما گاهی در تحقیق مطلبی تکرار عقیده و شرحی پردازیم از آنست که تاریخ اشکانیان بیش از آنکه بنظر آید مغشوش شده و در چنین مقامی لابد باید جهد کرد و مکرر نمود تا بدرستی غث از سمین جدا و حقیقت از افسانه متمایز و پیدا گردد و این طلسم سربسته باز و این معما چنانکه باید حل شود

فصل سیم

در مدت سلطنت سلاطین پارت یا اشکانی

چون بدقت در کتب موجوده مورخین و مصنفین قدیم عرب و عجم و یونانی و رومی و ارمنی و غیرها نظر کنیم دانیم که آن کاردانان خبیر و دانشمندان بصیر جمله در مدت سلطنت سلاطین اشکانی مردد بوده و فی الحقیقه از تحقیق و تعیین اینمطلب بنوعی اظهار عجز نموده اند و بالتبع ترتیب اسامی پادشاهان آن سلسله همین حال را بهم رسانده و در هیچیک از اینده و فقره احدی سخنی وافی و شافی نرانده است و این خلل را چند علت است و این اغتشاش از چند جهت اولاً آنکه کتب تواریخ راجعه باینطایفه که مؤلفین یونانی و رومی نوشته باستثنای معدودی همه معدوم شده و اوراقی هم که باقی مانده غیر مرتب و درهم برهم است ثانی آنکه در ظرف مدت سلطنت اینطبقه که بالنسبه متمادی بوده کثرت انقلاب و فتن و جنگهای داخله و خارجه مجال نداده که از خود اهل ملت ایرانی یا اشکانی کسی بضبط

شهور وسنین وحوادث وسوانح آن دوره پردازد وتألیفی جامع ومانع سازد که آیینهٔ جهان نمای
آن قرون واعصار گردد وناقل وقایع واخبار باشد بلکه آشوبهای متوالی ونوازل پی درپی ادبستانی
نگذاشت تا کسی از عهدهٔ اینکار برآید واین اندیشه وخیال نماید ثالثاً آنکه ساسانیان که سلطنت
اشکانیان را برانداختند وکار ایشان را بساختند البته بقایای مآثر وآثار واسم ورسم آنها را
طالب نبودند ودر ابقای آن نکوشیدند سهل است بقایا را بقدر امکان محو ونابود نمودند واسبابی دیگر که بعضی از آنها گفته شود
نیز ممد اینشود بحبّی وتیره روزی که دیدیم تا کار بانجا کشید سالها نام معلوم ماند وحالها مبهم
ومجهول وبعد از آنکه متأخرین وعلمای راسخین زحمت بسیار وسایل این کار را بدست آورده
ودشوارها را آسان کرده ما را ممکن است که از در اجتهاد درآییم واین معمّا را حل نماییم بنابراین
گوییم باتفاق تمام ملل عالم اسکندر کبیر در سال سیصد وبیست وچهار قبل از میلاد درگذشته
واز وفات او تا کشته شدن یزدجرد بن شهریار آخر پادشاه ساسانی که بعضی آنرا در سال
بیست ویک هجری مطابق دهم ماه دسامبر ششصد وچهل ویک یا در سلخ نوامبر ششصد و
چهل ودو میلادی میدانند وبرخی در سال سی ودوم هجرت مطابق دوازدهم ماه اوت سنه
ششصد وپنجاه ودو یا ششصد وپنجاه وسه میلادی نهصد وشصت وهفت سال یا نهصد
وهشتاد وهشت سال میشود ومسلّم است که در این مدت سه طبقه در ایران سلطنت کرده اند
خلفای اسکندر که معروف بسلاطین سلوکیه میباشند واشکانیان وساسانیان انّما
سلاطین سلوکیه مسلّم است که هفتاد وسه سال سلطنت کرده اند یعنی بعد از هفتاد وسه
سال دست ایشان از سلطنت ایران کوتاه شد واز طرف دیگر جلوس حقیقی اردشیر بابکان
اول پادشاه ساسانی بتخت سلطنت تمام ایران محققاً در سال دویست وبیست وشش
میلادی بوده پس درمیان انقراض دولت سلوکیه در ایران وجلوس اردشیر بابکان چهارصد
وهفتاد وهفت سال است وناچار باید آنرا خاص سلطنت سلاطین اشکانی نمود چه فیما بین
آن دو سلسله یعنی سلوکیه وساسانی جز اشکانی که باسم پارت وملوک الطوایف هم نامیده
میشود طایفه وطبقهٔ نبوده ونتوان گفت ممالک فسیح المسالک ایران چندگاهی بی حکمران
بوده است پس بحکم عقل این چهارصد وهفتاد وهفت سال را باید مدت ملک سلاطین اشکانی
دانست ومورخین معتبر که از این طبقه بیخبر نبوده سنین سلطنت این سلسله را تقریباً در همین
حدود گفته اند حالا برویم برسر نقل اقوال وتوجیه آن تا بدرستی در این مطلب بصیر شویم

ووجوه

وجوه اختلاف را معلوم نمائیم

اُوسِربیوُس که او را اُوشِر هم گویند و از کشیشهای انگلیس است که در سال هزار و پانصد و هشتاد میلادی در شهر دوبلن متولد شده و در هزار و ششصد و پنجاه و شش در گذشته و در علم تاریخ ید طولی داشته و سال اول خلقت عالم را چهار هزار و چهار سال قبل از میلاد قرار داده میگوید پارتها در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد بر سلوکیدها بشوریدند و این در سال هفتاد و چهار بعد از فوت اسکندر کبیر میشود

ژوستن میگوید طغیان اشکانیان در ابتدای جنگ پونیک بود و آن تقریباً مقارن سال دویست و پنجاه قبل از میلاد و سنه پانصد و چهار از تاریخ بنای شهر رُم میشود (پونیک اسم سه جنگ مشهور است ما بین کارتاژها (قرطاجنه) و رمیها جنگ اول در سال دویست و شصت و چهار قبل از میلاد شروع شده و بیست و دو سال طول کشیده بنابراین مسامحه در عبارت ژوستن میباشد)

چند نفر دیگر از مورخین قدیم باز ابتدای سلطنت اشکانیان را در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد نوشته و انقراض آنها را در سنه دویست و بیست و هفت میلادی و مدت ملکشان را چهارصد و هفتاد و هفت سال یا چهارصد و هفتاد و هشت سال ضبط کرده اند.

اُوزِب مورخ یونانی که در دویست و هفتاد بعد از میلاد متولد شده و معاصر امپراطور قسطنطین بوده ابتدای سلطنت اشکانیان را دویست و چهل و هشت سال قبل از میلاد نوشته چنین بنظر می آید که دو سال سلطنت ارساس اول را بحساب نیاورده چه سنه دویست و چهل و هشت سال جلوس تیریدات (تیرداد) دومین پادشاه اشکانیست و مؤید این خیال آنکه بعضی از مورخین تیریدات را اولین پادشاه اشکانی دانسته اند

نویسنده های لاتین و یونان و ارمنی متفق الکلمه گفته اند انقراض دولت اشکانیان در سال چهارم سلطنت الکساندر سور امپراطور رومیه الکبری یعنی در سال دویست و بیست و شش میلادی بوده اما در تعیین جلوس اول شخص این سلسله جزئی اختلاف نموده بیشتر از آنها بر این اند که تأسیس بنا ارساس در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد شده و مدت ملک آنها چهارصد و هفتاد و شش سال یا چهارصد و هفتاد و هفت سال است و اگر در سکه از سکه های آنها تاریخ پانصد و سی دیده شود از آن است که بعد از استیلای ساسانیها تا مدتی از اینطایفه در

بعضی

بعضی قطار ایران مختصر سلطنتی داشته اند و با زبروش اجداد خود سکه میزده اند و نظیر این فقره
در اغلب خانواده های سلطنت بوده و دیده شده است

موسی خورنی مورخ ارمنی گوید سلوکوس نیکاتر اول پادشاه سلوکید بعد از سی و یک
سال سلطنت تاج پادشاهی را بر سر پسر خود آنتیوخس ملقب به سوتر (یعنی نجات دهنده)
گذاشت و خود از اعمال ملکی کناره کرد و آنتیوخس سوتر نوزده سال متقلد امور سلطنت
بود بعد از او پسرش آنتیوخس دویم ملقب بخدا پادشاهی یافت و پانزده سال زمام ملک
داری را بدست داشت در سال یازدهم سلطنت او پارتها بر سلوکیدها بشوریدند از قرار
گفته این مورخ اشکانیان در سال شصت و یکم فوت اسکندر رایت طغیان برافراشته اند
اما موسی خورنی چون اکثر مورخین مشرق زمین سهو کرده یعنی مبدء تاریخ سلوکید را که
نیز باسکندری معروفست فوت اسکندر کبیر دانسته و حال آنکه مبدء تاریخ اسکندری چنانکه
پیش ذکر شده دوازده سال بعد از فوت اسکندر کبیر است و چون آنرا بر شصت و یکسال موسی
خورنی بیفزائیم بازهفتاد و سه سال خواهد شد و تقریباً مطابق است با اقوال نویسنده های
سابق الذکر و مدت ملک ساسانیها چهار صد و هفتاد و هفت سال میشود

آپین از مورخین قدیم که در مصر متولد شده و تاریخ مسقط الراس خود را نوشته گوید وقتی
که بطلمیوس ملقب به اورژت پادشاه مصر بر شام مستولی شد و بخونخواهی خواهر خود برنیس
که لاودیس زوجه آنتیوخس ملقب بخدا که ضره او بود و برا کشته پرداخت و او را هلاک
ساخت بتسخیر شام قناعت نکرده تا بابل براند پارتها ارکان سلطنت سلوکید را متزلزل دیده
وقت را غنیمت دانسته رایت طغیان برافراشتند و این در دویست و چهل قبل از میلاد بود
بنابراین مدت ملک اشکانیان چهار صد و شصت و شش سال میشود

آسمانی مورخ شامی مارونیتی که در هزار و هفتصد و شصت و هشت در گذشته و کتابدار
پاپ بوده و در تواریخ مشرق زمین صاحب مؤلفاتست انقراض سلطنت اشکانیان را
در سنه پانصد و سی و سه از تاریخ سلوکید که مقارن دویست و بیست و دو میلادی باشد
نوشته باین قاعده مدت سلطنت اشکانیان را چهار صد و هفتاد و دو سال دانسته است
صاحب مجمع التاریخ میگوید مدت ملک ملوک الطوایف یعنی اشکانیان را من از بهرام موبد
شهر شاپور که مردی عالمی بود و تاریخی از ایران نوشته جویا شدم گفت چهار صد و یازده سال
بوده است

بوده است حمزهٔ اصفهانی سیصد و نود و چهار سال نوشته و بهرام بن مردانشاه چهارصد و شصت و سه سال دانسته و بروایت طبری بعضی تا پانصد و بیست و سه سال نیز گفته اند صاحب مجمل التواریخ پانصد و هشتاد و هفت سال ضبط کرده است

زمرهٔ از مورخین عرب و عجم که بیشتر بدقایق تاریخی برخورده مدت ملوک اشکانیان را مابین چهارصد و هشتاد و چهارصد و نود نوشته اند اما باقی از دویست الی دویست و هشتاد گفته اند و این سهو عظیم و اختلاف و توفیر مزید است

آغاسیا مورخ یونانی که در مائهٔ چهارم میلادی زندگانی میکرده و از سرژیوس شامی کسب استناد نموده و سرژیوس در دربار بعضی از سلاطین ساسانی دفتردار بوده در تاریخ کبیر خود نقل از مورخین ایرانی کرده گوید مدت سلطنت اشکانیان دویست و هفتاد سال است چون اقوال آغاسیا و سرژیوس همه جا محل اعتنا و اعتماد است بنظام از این گفته او باید استعجاب نمود اما مسعودی در کتاب التنبیه خود که نسخهٔ آن نزد نگارنده موجود است تحقیقی کرده که عذرخواه سهو عظیم مورخین عرب و عجم است و بعد از مطالعهٔ آن تحقیق دیگر جای تعجب نخواهد بود

سنسل (یعنی منشی مخصوص) که اسمش ژرژ است و همیشه با کشیش بزرگ قسطنطنیه بوده واصل او یونانی است و در سنهٔ هشتصد عیسوی درگذشته همچنین تیشفر یونانی که در هشتصد و بیست و هشت فوت شده همان اشتباه آغاسیا را کرده اند

مسعودی ابتدای شورش اردشیر را در سال پانصد و سیزده از تاریخ سلوکید دانسته و آن مقارن سال دویست و یک میلادی میشود اما در مروج الذهب سلاطین اشکانی را باسم ولاة نوشته و شرح میدهد و مدت ملک هر یک را میگوید و چون سالهای آنها را جمع کنیم دویست و هشتاد و هفت سال میشود و در کتاب التنبیه که بعد از مروج الذهب تالیفش کرده باز اسامی سلاطین اشکانی و مدت سلطنت آنها را ضبط نموده چون آنرا جمع نمائیم دویست و شصت و هشت سال میشود اما عذری که خواسته در ذیل نگاشته میشود او بسیاری را معذور خواهد داشت

همانا کتاب بندهشت که بزبان پهلوی است و در دولت ساسانیها نگاشته شده منشا سهو اکثر شده چه در آنجا مدت سلطنت اشکانیان را دویست و هشتاد سال ضبط کرده و بیشتر

از مورخین عرب که تاریخ قدیم ایران را نوشته اند از آنجا اخذ و نقل مطلب نموده اند پس ما
مزیداً للتوضیح بتجدید و تکرار مسئله پرداخته گوئیم اختلافی که در ابتدای سلطنت اشکانیان است
اینست که بعضی طغیان و شورش پارتها یا اشکانیان را در سال یازدهم سلطنت آنتیوخس
دوم ملقب بخدا پادشاه سلوکید دانسته و آن مقارن سال سیم اولمپیاد صد و سی و دوم
میشود یعنی دویست و پنجاه سال تمام قبل از میلاد و در سنه شصت و یک از تاریخ سلوکید
و هفتاد و سه سال بعد از فوت اسکندر کبیر و ژرژ رلنسن انکلیسی معلم علم تاریخ که از فضلای
معاصر است بعد از نقل اقوال همان سال دویست و پنجاه قبل از میلاد را برای شورش اشک
یا ارساس اولین پادشاه اشکانی اختیار مینماید امّا از آنجا که ارساس پس از سرکشی و استبداد
بیشتر از دو سالی نماند و در سال دویست و چهل و هفت قبل از میلاد در جنگ بزخم نیزه
درگذشت و برادرش تیرداد جای او بگرفت و مقارن همان وقت بطلمیوس اورژیت پسر فیلادلفوس
بجای پدرش بر اریکه سلطنت مصر جلوس نمود و دو سال بعد با لشکر جرار راه آسیا پیش گرفت
و بر سلوکوس کالینیکوس پادشاه سوریه غلبه کرد و شهر انطاکیه را مسخر نمود و از شط فرات
گذشته تا بابل عنان نکشید و بین النهرین و مزوپوتامی و آسیری و بابل و شوش و مد و بعضی
از نواحی دیگر ایران را مطیع ساخت امّا در داخله مصر شورش و اغتشاشی درگرفت بطلمیوس اکتفا
بغنایمی که حاصل کرده بود نموده آنها را بمصر فرستاد و از متصرفات جدیده صرف نظر کرده بمملکت
اصلی خود بازگشت تیرداد معروف به ارساس ثانی دانست که کالینیکوس پادشاه سوریه را هجوم
بطلمیوس ضعیف نموده مهیای حمله کردن بر ممالک او شد و نواحی مجاوره گرگان را از سلطنت
سوریه منتزع ساخت پادشاه سوریه که با برادر خود میجنگید بجلوگیری تیرداد لازم است
هذا در سنه دویست و سی و هفت قبل از میلاد با آنتیوخس هیراکس برادر خود صلح کرد و احتیاط را
با دیودوت پادشاه باختر عهد مودت بسته قرار داد متفقاً به تیرداد حمله کنند آنگاه
تجهیز قشون نموده مصمم جنگ تیرداد گردید تیرداد که در خود تاب مقاومت ندید بنا
بطایفه اسپازیازی که یکی از طایفه اسکیث بود و در اراضی مابین جیحون و سیحون بودند داشت
برد امّا چیزی نگذشت که دیودوت پادشاه باختر درگذشت و تمام اندیشه تیرداد از آن بود
بعد از فوت دیودوت تیرداد با جماعتی از طایفه داهو یا پرنی یا آپارنی از قبایل اسکیث بوطن
خود پارتیین معاودت کرده آنجا را متصرف شد و آندراگراس را که از جانب پادشاه سلوکید

حکمرانی

اولمپیاد

مثل اینکه بعضی از طوایف هر سی سال
یا چهل سال را یک قرن گفته یونانیهای
قدیم هم هر چهار سال را یک اولمپیاد
میگفتند و این از سال هفتصد و هفتاد
و شش قبل از میلاد معمول شد و تقریباً
در اواخر مائه چهارم مسیحی متروک گشت
یعنی اولمپیاد آخری که اولمپیاد دویست
و نود و سیم باشد در سنه سیصد و
نود و شش میلادی بود و بعد از آن
یونانیها تاریخ اولمپیاد را متروک
داشتند
اولمپیاد از اولمپیک مشتق است
و آن یکقسم بازی بوده که در شهر
اولمپی مینموده اند یعنی هر چهار سالی
یکبار از تمام بلاد یونان و آسیا و افریقا
و اروپا خلق کثیری بشهر اولمپی آمده
اقسام بازیها در آنجا میکرده اند
اینکار پنج روز طول میکشید و موقع آن
همیشه اول تابستان بوده و هر کس در
بازیها بیشتر پیشرفت باو تاجی از شاخه
زیتون میدادند
کشتی گیری و اسب دوانی و ارابه کردن
ذلق و زدن سنگ یا تلزمه و دیگر
نشانه از بازیهای معموله آنجا محل وقوع
بوده و بعد از چند اولمپیاد اینها که دوانیدن
اسب تاختن و حرکت دادن عراده و مشت
زدن و رقص و علم موسیقی یا فنون شاعری
و سایر هنرهای لطیفه تصنیف هنر خود را
باز مینموده صاحب امتیاز و شأن و
اشتهار میشد چنانکه هرودت مورخ
معروف خلاصه تاریخ خود را در یکی از
اولمپیادها خواند خلاصه در این مجمع
از ملل مختلفه آنها که در شهر اولمپی بودند
و برای عرض هنر بازی آمده فرضاً اگر با هم
عداوتی داشتند در آنجا باظهار آن نمیپرداختند
و در مملکت مزبوره یکنوع اکسپوزیسیون
صنایع هم در شهر مزبور دایر بوده

حکمرانی داشت بکشت چون این خبر به کالینیکوس پادشاه سوریه رسید و اسبه مصاف تیرداد
شتافت لکن تیرداد او را منهزم ساخت و بعد از آن کارش اوج گرفت تا اینست که برخی ابتدای سلطنت
اشکانیان را از این وقت یعنی از زمان غلبه بر کالینیکوس دانسته اند پس اگر شورش ارساس اول را
ابتدای سلطنت اشکانیان قرار دهیم در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد است اما انقراض
اشکانیان بعقیدهٔ محققین از مورخین در سال کشته شدن اردوان ششم آخر پادشاه اشکانی
میباشد بدست اردشیر بابکان و اهل تدقیق علاوه بر سال و ماه روز آنرا معین کرده و گفته اند
اردوان روز بیست و ششم ماه مه سال دویست و بیست و شش میلادی بدست اردشیر کشته شد
و بعد از آن اردشیر خود را شاهنشاه نامید و در اینجا تحقیق اینکه دیگر هست و آن اینست که سلطنت
و حکمرانی اردشیر را سه دوره است دورهٔ اول وقتی است که فقط والی یکی از ایالات فارس بوده
و ابتدای آن در پنجم ماه ژوئن سنه صد و نود و شش میلادی میباشد دورهٔ دوم وقتی است که
بر تمام مملکت فارس مسلط شده و خود را شاه نامید و آن در چهارم ماه ژوئن سال دویست و یک
میلادی اتفاق افتاده دورهٔ سیم همانست که ذکر شد پس اردشیر بعد از سه سال حکمرانی
بر اردوان غلبه کرده و او را کشته است و بعضی از مورخین عرب و عجم دورهٔ دوم از ادوار ثلاثه را
ابتدای سلطنت اردشیر و دولت ساسانیان دانسته اند حالا به نتیجه پرداخته گوئیم اگر ابتدای
سلطنت اشکانیان را از شورش ارساس اول یعنی از سال دویست و پنجاه قبل از میلاد که
مختار معتبرین اهل تاریخ است گیریم و انقراض آنها را کشته شدن اردوان چهارم مدت سلطنت
اشکانیان چهارصد و هفتاد و شش سال میشود و اگر ابتدای سلطنت اشکانیان را از غلبهٔ
تیرداد بر کالینیکوس اعتبار نمائیم و انقراض آنها را کشته شدن اردوان مدت ملک اینطایفه
چهارصد و شصت و یکسال میشود فرضاً ابتدای سلطنت اشکانیان را از غلبهٔ تیرداد بر کا
بحساب آریم و انقراض آنها را از دورهٔ دوم سلطنت اردشیر باز مدت ملک اشکانیان چهارصد
و سی و شش سال میشود برای اینکه جمیع شقوق را ذکر کرده باشیم اگر ابتدای سلطنت اشکانیان را
از طغیان ارساس اول گیریم و انقراض آنها را از دورهٔ دوم سلطنت اردشیر یعنی سال دویست
و یک قبل از میلاد در اینصورت هم مدت سلطنت اشکانیان چهارصد و پنجاه و یکسال گردد
آمدیم بر قول ضعیف شدیم و گفتیم شورش ارساس اول در سال دویست و پنجاه و شش
قبل از میلاد بوده تا دویست و بیست و شش میلادی که سال کشته شدن اردوان است چهارصد

وهشتاد ودو میشود وتا ابتدای دورهٔ دویم سلطنت اردشیر چهارصد وپنجاه وهفت سال مجموعاً
ومعیناً بدون تردید وتشکیک مدت ملک اشکانیان زیادتر از چهارصد وهشتاد ودو
وکمتر از چهارصد وسی وشش نبوده است واگر مطالعه کنندگان بنظر تدبر وتعمق درین فصل
نگرند دانند این دعوی را براهین قاطعه است واین گفته را ادلهٔ ساطعه
حالا برویم بر سر منشأ سهو واختلاف مسعودی در کتاب التنبیه گوید میان مورخین عجم وسایر
ملل در تاریخ اسکندر اختلافی بین وفاحش است وبعقیدهٔ من منشأ این تناقض وتفاوت اسرار
دینی وپلیتیکی میباشد وکمتر کسی است که واقف آن اسرار شده باشد وموبدها وهیربدها
نیز از آن بیخبر باشند من خود در فارس وکرمان با علمای مجوس ملاقات کردم ومقالات میان
آوردم ومطلبی در ضمن صحبت کشف کردم که در هیچیک از کتب تواریخ قدیم ایران ثبت وضبط
نشده وآن اینست که زردشت پسر پورشاسب بن آسمان که معاصر گشتاسب وکی لهراسب بود
در اوستا که آنرا زردشتیان کتاب آسمانی دانند نوشته است سیصد سال دیگر انقلاب
عظیمی رخ نماید اما بدین من خللی وارد نیاید لیکن چون بهزار رسد دین ودولت عجم هر دو
یکباره رو بزوال گذارد ودوچار اضمحلال گردد وپوشیده نیست که زردشت تقریباً
سیصد سال قبل از اسکندر بوده واردشیر بابکان پانصد سال بعد از اسکندر مالک
تخت وتاج سلطنت ایران شده این پادشاه چون دید بوعدهٔ زردشت بیش از دویست
سالی نمانده وملت عجم که امت او هستند واو را پیغمبر میدانند بگفتهٔ وی معتقد میباشند
وانقراض دین ودولت خود را اگر نزدیک دیدند حالت یاس وناامیدی بهم میرسانند واز قوت
قلب آنها کاسته میشود وخون آنها سرد میگردد ودل بسلطنت اخلاف او نخواهند بست وسست
خواهند جنبید بلکه یکباره از حمایت ودولتخواهی آنها دست خواهند کشید تدبیری اندیشیده
اسباب مغلطه فراهم آورد موبدان را که فقط خوانندگان ونویسندگان مملکت بودند و
هرگونه کتاب مخصوص ایشان بود طلبید وگفت باید در میان مردم چنین شهرت دهید که اردشیر
دویست وشصت سال بعد از فوت اسکندر جلوس کرده وکتابها را هم مطابق این گفته کنید
وهر یادداشت را محو نمایید تا مردم بر آن باشند که زیاده از چهارصد سال بانقراض دین ودولت
نمانده دل سرد نشوند واختلاف عظیم ظاهر نشود مردم پیشکش کرده موبدان چنین کردند یعنی
تقریباً زیاده از دویست سال از مدت ملک اشکانیان از کتابها کاستند وچون از مدت کاسته

شد رعایت تناسب را از عدد سلاطین نیز کم کردند و اسامی بعضی را حذف و ساقط نمودند و ترتیب
اشخاص هم بهم خورد و این مطلب بنوعی ذهنی کلیهٔ مردم که عوام بودند شد و جز موبدان خواننده
نبود که علت این تفاوت را توفیر کرده و البته آنها هم صرفهٔ خود را در همراهی اردشیر میدانستند
چه رواج دین زردشت را که اسباب اعتبار ایشان بود طالب بودند و نهایت ممنون میشدند
که پادشاه بقای دین زردشت را خواهانست و میدانستند که قوت دین باستقلال دولت است
چنانکه اردشیر میدانست شوکت دولت بدین است چنانکه بزرگان گفته اند که دین و دولت توامان اند
و عمارات متحد الارکان استقلال سلطنت دین را قوی نماید و قوت دین بر شوکت دولت بیفزاید
مختصر این مغلطه تاریخ اشکانیان را مغشوش کرده و اسباب اضلال مورخین عرب و عجم را فراهم آورد
اسم چندتن از سلاطین این طبقه و تقریباً دویست سال از مدت ملکشان از میان برفت پس عجبی
بر مورخین نیست زور سلطنت و بی سوادی مردم آن دوره اینکار کرده و عجب اینست که با مساعی
اردشیر کهانت و غیبگوئی زردشت صورت حقیقت بهم رسانید و سیصد سال بعد از زردشت
اسکندر کبیر بعرصهٔ ظهور آمد و قسمت بزرگی از ایران را منقلب ساخت و در اواخر مائهٔ سیم
میلادی مانی پیدا شد و دینی از مذهب زردشتی و عیسوی مرکب نمود و بدینواسطه خلل در دین
عجم راه یافت و همان اسباب ضعف و فتور دولت گردید و فی الحقیقه دین و دولت عجم را بهم زد
یعنی بعد از آنکه بنیان دین محکم زردشتی رو بسستی گذاشت دولت عجم نیز بزوال و انقراض
نزدیک شد و این مقدمه بود که نتیجه اش قتل یزدجرد و استیلای عرب بر عجم گردید

محقق دیگر نیز شبیه بتحقیق مسعودی هست و آن اینست که مشرق زمینیها براین بوده اند که در
سر هر هزار سال انقلاب بزرگی در ممالک روی میدهد و اسباب تغییرات کلی میشود و از آنجاکه
اردشیر میخواست خیلی دور از رأس الف باشد و مبنای سلطنت اعقاب خود را کاملاً مستحکم کند و
مردم از تزلزل انقلاب و تغییر فارغ باشند تاریخ سلوکیدی معروف باسکندری را که در ایران و
مصر و شام و فلسطین و اغلب ممالک آسیای وسطی تا آنوقت معمول بود منسوخ و متروک ساخت
و همان تاریخ میلادی را رواج داد تا مردم رأس الف را نزدیک ندانند و خود را از رأس الف خیلی دور
ببینند و خلایق چون کلیهٔ عوام و بیسواد بودند مبدء تاریخ میلادی را با سلوکیدی تمیز ندادند
و مبلغی کلی سال از میانه افتاد و تواریخ مشوش گشت

وجه دیگری هم در اغتشاش تاریخ اشکانیان بنظر می آید و آن اینست که مورخین یونانی مادامیکه

سردارهای اسکندر یعنی سلوکیدها و بطالسه در مصر و شام سلطنت داشتند اگرچه بکمال ضعف
بر آنها طاری شده بود ممالک ایران از املاک و حق آنها میدانستند و اشکانیان را غاصب و متغلب میشمردند
و سلطنت خلفای اسکندر در مشرق تا سال سی و یک قبل از میلاد برقرار بود در سنه مزبوره جنگ آکتیوم اتفاق
افتاد یعنی اکتاو قیصر رومیة الکبری که ملقب به اگوست بود در محل موسوم به آکتیوم با رقیب و مدعی خود
آنتوان جنگید آنتوان راه مصر پیش گرفت اکتاو او را تعاقب کرده در اسکندریه بر او غالب آمد پس از آن
کلئوپاترا از خانواده لاژید را که همان دودمان بطالسه باشند مقهور ساخت و از آن وقت بعد سلطنت
خلفای اسکندر در مشرق زمین منقرض گشت پس ممکن است که مورخین تا سنه سی و یک قبل از میلاد
حکمرانی ایران را بطور تسامح جزو سلطنت سلوکیدها نوشته باشند و دیگران پیروی آنها نموده و اگر
چنین باشد دویست و بیست سال از سلطنت اشکانیان را جزو سلطنت سلوکیدها کرده و این
اختلاف پدیدار آمده است

اما عدد سلاطین اشکانی بعضی هفده نفر و برخی هجده و نوزده تا سی و چهار و سی و پنج و بیشتر را نوشته اند
صاحب چهار چمن از باستان نامه نقل کرده گوید عده پادشاهان اشکانی بیست و یک است لکن باستقصای
دانشمندان و نویسندهای معتبر فرنگ و متأخرین از مورخین که مستند باسناد علمی میباشند عدد
سلاطین اشکانی از هر دو شعبه کمتر از سی و پنج نبوده و اگر جز این بخواهیم بکنیم با مدت ملکشان سازش
و وفق نداده مثلاً باید برای هر یک از آنها مدت سلطنت طولانی معتقد شویم تا توافق حاصل شود
و عادتاً محال است که یک سلسله همه نفری پنجاه یا شصت سال سلطنت کنند پس در این مطلب شک نیست
که حق با متأخرین است و علاوه براهین قاطعه دلایل استحسانی هم با گفته آنها همراهی دارد

فصل دهم
در مسکوکات سلاطین اشکانی

اولاً باید دانست که سلاطین اشکانی پول طلا نداشته اند آنچه سکه زده اند فقط روی نقره و مس بوده
و جهت اینکه روی طلا سکه نمیزده و پول طلا نداشته اند این است که امپراطورهای روم یا دولت
جمهوری روم که در آن اعصار قدرت و استیلائی زیاده از پادشاهان سایر ممالک متحده داشته
اجازه بدول معاهده در ضرب مسکوک طلا نمیداده اند و در معاهده‌ها شرط میکرده اند که این
فقره علامت امتیاز و برتری و مایه اختصاص خودشان باشد شاهد این مدعا آنکه لامپرید مورخ
رومی که تاریخ منسوب(?) از چند نفر از قیاصره روم نوشته از جمله شرح سلطنت الکساندر سور را

مفصلاً نگاشته و در زمانه سیم میلادی هیرنیسه مینویسد الکساندر سِوِر بدروغ شهرت داده که
من بر اردشیر ساسانی غلبه کردم این امپراطور وقتی وارد شهر رُم شد بر عراده سوار بود که چهار زنجیر
فیل آنرا میکشیدند چنین منتشر ساخت که من سیصد زنجیر فیل از عساکر ایران گرفتم همه در بین راه
تلف شدند از آنها فقط همین چهار زنجیر فیل باقی ماند اما مدالی که برای یادگار این فتح در رُم سکه
شد روی آن عراده قیصر را ساخته بودند در حالتیکه بجای چهار راس اسب آنرا میکشند چهار زنجیر فیل
خلاصه مشخص و معلوم شد که در این جنگ بخلاف آنچه امپراطور رُم شهرت داده اردشیر پادشاه
ایران بر الکساندر سِوِر غلبه کرده و پس از آن فتح و ظفر برای اثبات قدرت کامل خود حکم کرد سکهٔ طلا
زدند و تا آنزمان قیاصره روم بممالک دور و ولی که با آنها متحد بودند یا با آنها باج میدادند اجازه نمیدادند
که مسکوکات طلا داشته باشند و مسکوکات طلائی که در آنوقت رواج داشت خاص قیاصره روم بود
و روی آن سکه صورت خود را نقش میکردند و تجار رومی غدغن شده بود که در معاملات مسکوکات طلای
هیچ ملت را قبول نکنند و تمام داد و ستد با پول نقره میشد و مؤید این مطلب باز قول پروکوپیوس مورخ است
که میگوید امپراطور ژوستی نین با اعراب جنگ کرد برای اینکه آنها نقره باجی که را به رُم فرستاده بودند
از پول طلائی بود که در رُم سکه نشده و صورت قیصر را نداشت پس اشکانیان هم مثل سایر سلاطین
متعاهده با دولت روم بملاحظات مسطوره سکه و پول طلا نداشته و محض ارتباط و معاملات
تجارتی با رومیان و یونانیان مجبوراً نقره سکه میکرده‌اند و ساسانیها که پول طلا ضرب نمودند
نیز نه چندان بود که بمعاملات بیفتد و بکار داد و ستد بخورد همینقدر بود که کاری برغم انف
قیاصره روم کرده باشند و اظهار شان و اثبات قدرتی و از اینرواست که سکهٔ طلای ساسانی
خیلی کمیاب میباشد

اما پول نقرهٔ اشکانیان شبیه بوده است بپول نقرهٔ یونانیهای آنعصر توضیح آنکه یونانیهای
معاصر اشکانیان دو قسم پول نقره داشته قسمی را دِراگم میگفته‌اند که بمعنی درهم است بلکه لفظ
دراگم همان خود درهم است و قسم دیگر تترادراگم یعنی پول چهار درهمی چه تترا در لغت یونانی
بمعنی چهار است و تترادراگم نظیر پنجهزاری سفید امروزهٔ ما بوده است و وزن آن شصت و هفت
نخود و نیم یا دویست و هفتاد گندم و وزن دراگم شانزده نخود و نیم و سه گندم یا شصت و هفت
گندم و نیم و سلاطین یونانی سوریه همین مقیاس را برای مسکوکات خود قبول نموده و سلاطین
اشکانی هم در اینمسئله تقلید آنها را کرده ولی وزن اکثر سکه‌ها آنها کمتر از سکه‌های یونانی است

بنز یونانیها را پولی مسی بوده تقریباً معادل یک غاز ما که یازده گندم وزن داشته و چنین بنظر
می آید که اشکانیان در پول مسی هم تقلید یونانیها را نموده اند و سکه های بسیار از اشکانیان بدست
آمده وارباب علم محض سند تاریخ واولیای دولت برای زینت موزه های خود ضبط کرده ونگاهداشته اند
وبعضی از آنها را نیز نگارنده دارد وصورت ووضع وشرح آن سکه ها از قرار ذیل است
سکهٔ یافت شده که سر اشک اول روی آن نقش است با کلاه خود مدور و نیم تاجی که روی آن گذاشته
پشت سکه باز صورت همان پادشاه است با کلاه خود که روی امفالس نشسته و کمانی در دست دارد و
فقط اسم اشک را روی این سکه نگاشته اند (امفالس سنگی مخروطی شکل بوده در شهر دلف یونانیها
تصور میکردند این شهر مرکز دنیا است در اینجا آپلن پیر ژوپیتر که از ارباب انواع یونانیها است معبدی
داشته ومجسمهٔ او را روی امفالس نصب کرده بودند)
سکهٔ دیگر تقریباً بهمین وضع است و اسم اشک پادشاه روی آن نوشته شده
سکهٔ دیگر باز بهمین وضع است و روی آن نوشته اند ارشاک کبیر
سکهٔ دیگر باز تقریباً بهمین وضع
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ چهارم است
از این پنج سکهٔ اولی را احتمال قوی داده اند که اشک اول ضرب کرده ودومی را احتمال ضعیف
که از این پادشاه باشد وسیم وچهارم وپنجم را محققاً از تیرداد اول دانسته اند
سکهٔ دیگر که صورت اردوان اول سیم پادشاه اشکانی روی آن نقش است با تاجی مزین ودر پشت
سکه باز صورت اشک اول است که روی امفالس نشسته
سکهٔ دیگر که بهمین وضع است
سکهٔ دیگر که روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه اسبی است در حالت تاخت
سکهٔ دیگر که سر فراآپاتس چهارمین پادشاه اشکانی روی آن رسم شده با تاج و پشت سکه باز اشک
اول است روی امفالس نشسته و لقب فیلادلف یعنی محب الأخ در این سکه نگاشته شده ولقب
فیل هلن هم که بمعنی محب یونان است بر آن افزوده اند واین اول سکه ایست که لقب فیل هلن دارد
سکهٔ دیگر که روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت صورت اسبی در حالت حرکت ومسکوکات
فراآپاتس در سال صد وبیست وپنج تاریخ سلوکیدیا صد وهشتاد وهشت وصد وهشتاد وهفت
قبل از میلاد ضرب شده

سکهٔ دیگر که سر فرهاد اول پنجم پادشاه اشکانی روی آن نقش شده با تاجی مزین و پشت سکه آپلن
روی امفالس نشسته تیر و کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر باز سر فرهاد اول روی آن رسم شده قدری ریشش زیادتر است و پشت سکه صورت
اشک اول میباشد که روی امفالس نشسته
سکهٔ دیگر همین وضع است اما دار الضرب در روی آن نوشته اند
سکهٔ دیگر باز همین وضع است و در پشت آن صورت اسبی در حالت حرکت میباشد
سکهٔ دیگر همین وضع است و در آن لقب ابن الله نوشته شده اما در بعضی سکه های فرهاد اول
تبدیلکرده اند و از آنجا که اسم اشک دارد نمیتوان گفت از اشکانیان نیست ولی ممکن است از اشکانیان
ارمنستان باشد
سکهٔ دیگر که سر مهرداد اول روی آن نقش شده با تاج و پشت آن صورت اشک اول است که روی
امفالس نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر که دار الضرب در آن نوشته نشده و بد ترکیب ساخته اند
سکهٔ همین وضع
سکهٔ دیگر که تفاوت آن با سکهٔ پیش اینست که کمان در قربان میباشد و تیرها نمایان و این بجای
صورت اشک اول است
سکهٔ دیگر همین وضع است بدون حرفی که اشاره بدار الضرب میباشد پشت سکه صورت نیک است
که گل و بوته در دست دارد (نیک فرشته ایست)
سکهٔ دیگر همین وضع است و پشت آن سر اسبی اضافه شده و آن بجای صورت اشک اول است
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد اول است با تاج و پشت آن اشک اول روی تخت نشسته کمانی
در دست دارد
سکهٔ دیگر همین وضع است پشت سر آن اسبی علاوه شده
سکهٔ دیگر باز روی آن سر مهرداد اول است با تاج و پهلوی آن شکل ستاره رسم شده
سکهٔ دیگر همین وضع است
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد اول است و پشت آن شکل نیک را بجای صورت اشک اول نقش
کرده اند و گل و بوته که علامت نصرت است بدست نیک میباشد

سکهٔ دیگر

سکهٔ دیگر که بازروی آن سر مهرداد اول است و پشت سکه اشک اول بر تخت نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر که روی آن سر پادشاهی است با نیم تاج و زنجیره دار است پشت آن صورت هرقل که جام شراب در دست دارد و در دست چپ دیونیسی این سکه را احتمال داده اند یا الاسیونانی تابع اشکانیان ضرب کرده باشند (هرقل رب النوع است)
سکهٔ دیگر روی آن همین وضع و پشت آن صورت زوپیس است که عقاب و عصای پادشاهی در دست دارد (زوپیس فرشته ایست)
سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی است با تاج زنجیره دار پشت سکه صورت اشک اول است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است با تاج بی زنجیره پشت سکه صورت دیوسکوری میباشد که سوار اسب است (دیوسکوری فرزند ژوپیتر است)
سکهٔ دیگر همین وضع است و در پشت آن صورت فیلی علاوه شده
سکهٔ دیگر روی آن همان وضع است و نقش پشت آن معلوم نیست جز صورت بنلک که روی عراده چهار اسبه سوار میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی است با تاج پشت آن نیز سر پادشاهی است که ریش بلند دارد و کلاه خود تورانی بر سر گذاشته این سکه و چهار سکهٔ ما قبل آنرا احتمال داده اند ضرب باختر باشد
سکهٔ دیگر که سر فرهاد دویم روی آن نقش شده با نیم تاج و پشت آن صورت اشک اول است بر تخت نشسته کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن همین وضع است و در پشت آن صورت اشک اول میباشد نشسته
سکهٔ دیگر همین وضع است و در پشت سکه صورت اسبی علاوه شده که بسرعت حرکت میکند
سکهٔ دیگر همان وضع است این سکه و چهار سکهٔ ما قبل آنرا میتوان گفت محققاً فرهاد دویم هفتم پادشاه اشکانی ضرب کرده
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان دویم هشتم پادشاه اشکانی را نقش کرده تاجی بر سر دارد که دو قسمت شده از جلو بعقب و اینده و قسمت را شاخهای مرالی از هم سوا کرده و در اطراف هم باز شاخهای مرال است پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر همان وضع است در پشت آن صورت بنلک علاوه شده و گل و بوته که علامت نصرت است بدست دارد

سکهٔ دیگر با همان خط است و صورت نیک که عمودی در دست دارد
سکهٔ دیگر سر مهرداد دویم هم پادشاه اشکانی روی آن نقش شده و در پشت سکه اشک
اول روی تخت نشسته کمانی در دست دارد
سکهٔ دیگر همان وضع است
سکهٔ دیگر روی آن صورت مهرداد دویم نقش شده همان وضع
سکهٔ دیگر با تاج شاخدار مثل تاج اردوان دویم که ذکر شد و پشت سکه صورت همین پادشاه است
نشسته در دست راست عقابی و در دست چپ عصای سلطنتی و عقب سر او فرشتهٔ شهر است
با تاج کنگره دار و عصای سلطنتی در دست دارد (در آن اعصار برای هر شهری صورت
فرشته میساختند و این نشان و علامت مخصوص آن شهر بوده)
سکهٔ دیگر روی آن همان طور است و در پشت آن اشک اول نشسته
سکهٔ دیگر همان وضع است
سکهٔ دیگر نیز همان طور اما حرفی [illegible] دار الضرب ندارد پشت سکه صورت اسبی
نقش شده
سکهٔ دیگر روی آن سر پادشاهی با تاج نقش شده و روی تاج برگ شبدر برای زینت ساخته اند
و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته و بدرستی معلوم نیست که این سکه از کیست
سکهٔ دیگر سر پادشاهی است با تاج و در پشت سر هم بفاصله برگ شبدر است و دور آن مهره های
مدور شبیه بمروارید و عقب سر آن صورت لنگری رسم شده پشت سکه مثل سکهٔ سابق است
و این سکه هم درست معلوم نیست که از کیست
سکهٔ دیگر روی آن سر سیناترسیس همین پادشاه اشکانی است با کلاه خود و در یک طرف آن
ستاره و تاج میباشد پشت سکه صورت اشک اول است نشسته کمان در دست دارد
سکهٔ دیگر همان وضع است اما پشت سکه حرف دار الضرب ندارد
سکهٔ دیگر همان وضع است و در پشت سکه کلهٔ اسبی میباشد
بعضی علما این سکه ها که از اردوان دویم تا اینجا ذکر کردیم همه را نسبت بهمان اردوان دویم داده اند
و لقب یونانی که بمعنی قادر مطلق است دفعهٔ اول میباشد که در اینجا بنام سیناترسیس دیده
میشود و در سکه های پیش از این پادشاه نیست و بعدها در سکهٔ فرهاد چهارم نیز نگاشته شده

سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد سیم است بطور مواجهه و نیم تاجی بر سر دارد و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته (فرهاد سیم با سیناترسیس معاصر بوده)

سکهٔ دیگر روی آن همانطور است و در پشت سکه صورت اسبی است

سکهٔ دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت فیلی نقش شده

سکهٔ دیگر سر فرهاد سیم روی آن نقش است با نیم تاج این صورت بطور نیم رخ است پشت سکه اشک اول روی تخت نشسته کمان در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن همانطور است و پشت آن صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد سیم رسم شده و در عقب سر صورت نیک است که تاجی از گل بر سر این پادشاه میگذارد پشت سکه همان طور است اما بجای اشک اول اسبی است

سکهٔ دیگر بهمان وضع است و صورت نیک بجای اشک اول در آن دیده میشود

سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد سیم یازدهمین پادشاه اشکانی است با نیم تاج و گردن بندی از مروارید در پیش رو و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر همانطور است و در پشت سکه صورت اسبی است ایستاده

سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد سیم است و در عقب سر ستاره نقش شده و در پشت سکه صورت فیلی دیده میشود

سکهٔ دیگر در روی آن سر ارود سر اول دوازدهمین پادشاه اشکانی نقش است با نیم تاج چیزی مارپیچ شکل برای زینت بگردن دارد و سر ریشبر دور گردن او پیچیده شده در پشت سکه اشک اول است روی تختی نشسته کمانی در دست دارد

سکهٔ دیگر همانطوری است پشت سکه صورتیست تقریباً بشکل براق بحالت جست و خیز

سکهٔ دیگر باز روی آن سر ارود سر است و در عقب سر نیک که تاج بر سر او میگذارد در پشت سکه اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت عقابی است با پرهای گشاده ایستاده

سکهٔ دیگر روی آن باز سر ارود سر است با نیم تاجی و مارپیچی که زینت گردن اوست پشت سکه صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر همانطور است در پشت سکه صورت مرالی است

سکهٔ دیگر همان وضع است و در پشت آن صورت قلعهٔ چهار برجی رسم شده
سکهٔ دیگر روی آن سر ارود. سر است و در عقب سر شکل ماه و در پشت سکه صورت اشک اول است
نشسته
سکهٔ دیگر باز روی آن سر ارود سر است صورت آفتاب در جلو او و صورت هلال در عقب سر او
پشت سکه مثل سکهٔ سابق میباشد
سکهٔ دیگر نیز روی آن سر ارود سر است با پیشانی بر آمده و در طرف شقیقهٔ راست صورت
ستارهٔ رسم شده و عقب سر هم ستاره و هلال پشت سکه مثل سکهٔ سابق است بعلاوه
صورت لنگری در وسط سکه
سکهٔ دیگر که شبیه بسکهٔ سابق است جز اینکه ریش پادشاه بلندتر میباشد
سکهٔ دیگر روی آن سر ارود سر است و شبیه بسکهٔ سابق غیر از اینکه ریش پادشاه بلند
تر است در پشت سکه اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیشتر است
سکهٔ دیگر روی آن سر ارود سر است پیشانی بر آمده دارد در جلو تمثالی رسم شده که دلیل نصرت
میباشد این سکه دو مرتبه سکه شده یعنی سکه روی سکه زده اند
سکهٔ دیگر روی آن سر پاکور و سر اول دوازدهمین پادشاه اشکانی است با نیم تاج ریش ندارد
از عقب نیک تاج بر سر او میگذارد پشت سکه صورت اشک اول است نشسته در عقب سر او هلال
رسم شده
سکهٔ دیگر همانطور است جز اینکه پادشاه ریش کوتاهی دارد
سکهٔ دیگر روی آن فرهاد چهارم است در پشت سکه همین پادشاه نشسته پالاس یا رماد در
جلو او دیده میشود یعنی معلوم نیست کدام یک از این دو میباشند این شکل مسلح است و
در دست راست نیزه دارد و با دست چپ تاجی بسر پادشاه میگذارد فرهاد در پشت سکه
چیزی مانند عقد رود دارد و نیزهٔ بدست گرفته (پالاس از رب النوعهای جنس اناث
یونانیست)
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته در جلو او صورت
فرشتهٔ شهری دیده میشود با تاج گل که علامت نصرت میباشد و شاخ حیوانی در دست دارد
سکهٔ دیگر

سکهٔ دیگر باز روی آن مثل سکهٔ پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته و نیک را بدست گرفته نیک گل و بوته و عصای سلطنتی بفرهاد تقدیم مینماید

سکهٔ دیگر روی آن همان سر فرهاد است و در عقب آن عقابی میباشد که تاج افتخاری در منقار دارد و بر سر او میگذارد پشت سکه اشک اول نشسته عقب او نیز عقابی است که تاج افتخار در منقار دارد

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه صورت کاوی کوهان دار رسم شده

سکهٔ دیگر باز روی آن همان سر است در جلو آن ستاره و در عقب عقابی میباشد که تاج افتخار در منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته و در عقب او صورت ستاره است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت سکه صورت شکل بالداری از جنس رب النوعها ذکور نقش کرده اند

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن صورت اسفنکس میباشد که در عربی به ابوالهول ترجمه کرده اند

سکهٔ دیگر روی آن باز سر فرهاد چهارم است در جلو آن ستاره و ماه و در عقب نیک با تاج افتخار دیده میشود پشت سکه لوح خشنی است و اشک اول نشسته در عقب او ستاره میباشد

سکهٔ دیگر روی آن سر فرهاد چهارم است و در جلو آن ستاره و ماه و در عقب عقابی که تاج افتخار در منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت فرشتهٔ شهری میباشد که تاج کنگره دار دارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق و در پشت آن صورت ملکه ایست که تاج بر سر دارد

سکهٔ دیگر که مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر که روی آن مثل سکهٔ سابق است و پشت آن صورت آکیناس که رب النوع عدالت باشد ترازو و در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و پشت آن معلوم نیست که همان لوح است یا تغییری دارد ژانیفرم در این لوح دیده میشود و آن سر شکلی است از ارباب انواع از ذکور با سر دو صورتی که سر ژانوس باشد و ژانوس از سلاطین بسیار قدیم رُم بوده و ارباب خبر از تاریخ و ترجمهٔ حال او

بیخبر نیستند

سکهٔ دیگر که از فرهاد چهارم یا از شخص غاصبی است که در آن زمان بنا حق سلطنت کرده روی
سکه سر یکنفر پادشاه است که نیم تاج دارد پشت سکه همان پادشاه نشسته جلو او صورت
فرشتهٔ شهر ایستاده با تاج افتخار که علامت نصرت میباشد و عصای سلطنتی این سکه در زمان
فرهاد چهارم ضرب شده لکن صورت شبیه بفرهاد نیست

سکهٔ دیگر روی آن سر تیرداد دوم است که با فرهاد چهارم معاصر بوده در پشت سکه همین
پادشاه نشسته با نیک و عصای سلطنتی

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه تیرداد روی تخت نشسته جلو او فرشتهٔ
شهری رسم شده که تاج کنگره دار بر سر دارد و تاج افتخار که علامت نصرت میباشد با عصای سلطنتی
در دست او است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن همان شرح با صورت اشک اول که نشسته

سکهٔ دیگر که روی آن فرآتاسس میباشد با نیم تاج و غدهٔ روی پیشانی در پشت سکه همین پادشاه
نشسته صورت فرشتهٔ شهری تاج افتخار باو میدهد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت اشک اول که نشسته و کمانی
در دست دارد

سکهٔ دیگر روی آن صورت فرآتاسس است و در هر طرف آن نیک میباشد که تاج افتخار بسر او
میگذارد پشت سکه همان شرح است با صورت اشک اول نشسته

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و پشت سکه زنجیره های مدور از نقطه و پادشاه روی
اسب سوار است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و پشت آن همان زنجیره و شکل زنی که تاج افتخار علامت نصرت در دست دارد
دارد و در قربانگاه قربانی مینماید

سکهٔ دیگر روی آن سر فرآتاسس است با نیم تاج در جلو آن نیک میباشد که تاج بر سر او میگذارد
پشت سکه سر موزا مادر فرآتاسس است که نیم تاج بر سر دارد و باز در جلو او نیک است که تاج
بر سر او میگذارد

سکهٔ دیگر روی آن سر فرآتاسس است و در طرفین آن نیک میباشد که تاج افتخار بر سر او میگذارد

در پشت

در پشت سکه سر موزا با نیم تاج دیده میشود در عهد این پادشاه در مسکوکات تفصیلی که نوشته
میشد موقوف و متروک میشود و بجای آن زنجیره از نقطه قرار میدهند
سکهٔ دیگر روی آن سر اناپارس پادشاه باختری الاصل است با تاج و در عقب آن دو حرف پهلوی
و پشت سکه صورت اشک اول است سانا پارس ظاهراً بر فراآتاسس یاغی بوده
سکهٔ دیگر روی آن سر ارود دویم است با تاج در پشت سکه همین پادشاه نشسته کمان و عصای
سلطنتی در دست دارد
سکهٔ دیگر روی آن سر ونونس اول است با تاج در پشت سکه صورت نیک است در یک دست تاج
افتخار و در دست دیگر شاخهٔ از نخل دارد که نشانهٔ نصرت است
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است و پیدا است که روی سکهٔ فراآتاسس و موزا مجدداً ضرب شده
سکهٔ دیگر روی آن سر ونونس اول با نیم تاج و در پشت سکه صورت نیک است با شاخهٔ نخل که
علامت نصرت میباشد
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است و باید دانست که ونونس بسبک رومیها تربیت شده و تا زمان
او هیچ پادشاه از سلاطین اشکانی روی سکه نقش نشده مگر اسم ارودس و پاکوروس
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان سیم است با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته
رب النوعی از جنس اناث شاخهٔ نخلی که علامت صلح و رفاهیت است باو میدهد و رب النوع
دیگر از جنس ذکور از نو زده تاج افتخار باو عرضه میدارد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش و در پشت آن صورت اردوان است نشسته از صورت فرشتهٔ
شهری که شاخ حیوان در دست دارد شاخهٔ نخلی دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان است بطور مستقبل و نیم تاجی دارد در پشت سکه صورت همین
پادشاه است سواره از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار که
علامت نصرت است دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن اردوان است با نیم تاج و در پشت آن نیز صورت همین پادشاه است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت سر یک نفر زن دیده میشود
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است در پشت سکه کاهنه ایست شبیه بگلدان در دست دارد
در عهد اردوان سیم نقش و خط سکه رو ببدی شدن و صنایع کشش گذاشته و رفته رفته طوری

میشود

میشود که بعد از صد سال دیگر خطوط مسکوکات خوانده نمیشود

سکهٔ دیگر روی آن سر واردانس اول است با نیم تاج و غدّهٔ پیشانی در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از فرشتهٔ شهری که شاخی در دست دارد تاج افتخار که علامت نصرت است دریافت میکند

سکهٔ دیگر روی آن همان سر است بدون غدّهٔ پیشانی و در پشت آن همان لوح است ولی صناع شده و صورت اشک اول است نشسته

سکهٔ دیگر روی آن سری است شبیه بسر سکهٔ پیش و در پشت آن صورت فرشتهٔ شهری است روی تخت نشسته شاخ که علامت وفور نعمت است در دست دارد

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ سابق است

سکهٔ دیگر روی آن سریست شبیه بسر سکهٔ سابق در پشت سکه صورت نیک میباشد که تاج افتخار در دست دارد زنجیرهٔ مربّعی نیز از نقطه در آن ملاحظه میشود

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت عقابی است تاج افتخاری در چنگال نگاهداشته و همان حاشیهٔ مربّع در این سکه هم دیده میشود

سکهٔ دیگر روی آن سر گودرز است با نیم تاج در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از دست صورت فرشتهٔ شهری که شاخ علامت فراوانی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید

سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشک اول که نشسته است

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن صورت سر ملکهٔ که تاج دارد و در دور آن زنجیره از نقطه میباشد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و پشت آن صورت پادشاه است که در قربانگاه قربانی میکند و همان زنجیره را هم دارد

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت آن در قسمت بالای صفحه شکل آرتمیس ملکهٔ هالیکارنس دیده میشود که تیر و کمان در دست دارد و همان زنجیره هم در این روی این سکه هست

سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت سکه سر مردی است با نیم تاج و در پیش کمی دا

وهمان

وهمان زنجیره نیز در آن دیده میشود
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش میباشد و در پشت آن سکه صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ سابق است
سکهٔ ونونس دوئیم هیچ دیده نشده
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگاوس یا ولوژز اول است با غدهٔ پیشانی در پشت سکه
صورت همین پادشاه است نشسته از صورت فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد
تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سکه همان شرح است با صورت اشك اول
که نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت سکه صورت سر اسب رسم شده
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است در پشت سر پادشاه حروف (ول) بخط عبری نوشته شده
سکهٔ دیگر که روی آن سر واردانس دوئیم با نیم تاج و غدهٔ پیشانی است در پشت سکه صورت همین
پادشاه است نشسته و از صورت فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج
افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن سر واردانس میباشد بطور مستقبل که نیم تاج دارد و در هر طرف آن
صورت ستاره است در پشت سکه صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس دوئیم با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است
نشسته و از شکل فرشتهٔ شهری شاخهٔ نخل دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ سابق است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشك
اول که نشسته است
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش میباشد پشت سکه کادوسوس که عصای آپلن باشد و بال
در سر عصا دیده میشود و زنجیرهٔ مرتعی هم از نظر دارد
سکهٔ دیگر روی آن سر پاکورس دوئیم است با نیم تاج خیلی جوان بنظر می آید در پشت سکه صورت
همین پادشاه است از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار دریافت
مینماید

مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه همان شرح معمولی اما الا بقرهٔ و صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر باز روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت ظرفی میباشد
سکهٔ دیگر باز روی آن سر پاکوروس است که کمی ریش دارد و کلاه خود بر سر گذاشته در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشتهٔ شهری که عصای سلطنتی دارد تاج افتخار در یافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و پشت سکه شرح معمولی و صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکه صورت سر فرشتهٔ شهری است
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان چهارم است با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است نشسته و از صورت فرشتهٔ شهری نیم تاجی را در حالتیکه باز است در یافت میکند
سکهٔ دیگر روی آن سر خسرو است با نیم تاج در پشت سکه صورت سر فرشتهٔ شهری است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است بطور مستقبل و پشت آن مثل سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است با تاجی که سه کنگره دارد در پشت سکه صورت فرشتهٔ شهری میباشد که تاج افتخاری بدست گرفته
سکهٔ دیگر روی آن سر خسرو است با کلاه خود تو پی زره دار در پشت سکه شرح معمولی میباشد ولی ضایع شده و صورت اشک اول است که نشسته در اواخر سلطنت خسرو ولگاز نامی خیلی سکه های چهار درهمی زده ولی معلوم نیست که در کدام ناحیهٔ مملکت حکمرانی داشته
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد چهارم است با نیم تاج در پشت سکه بخط عبری مخلوط با یونانی نوشته شده (مهرداد ملکا) و صورت اشک اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است در پشت سکه سر هرقل با سر یکی از سائر اربابها است چه تاج ندارد و سر برهنه است چون وضع سکه مثل سایر سکه ها نیست ممکن است یکنفر از حکام مهرداد چهارم ضرب کرده باشد
سکهٔ دیگر روی آن سر مهرداد چهارم یا اردوان چهارم است پشت سکه ضایع شده و صورت اشک اول در آن نشسته نقش است

سکۂ دیگر مثل سکۂ پیش است

ایضاً سکۂ دیگر مثل سکۂ پیش است

سکۂ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکہ صورت عقاب میباشد

سکۂ دیگر روی آن سری است شبیہ بسر سکۂ پیش در پشت سکہ صورت گاو نری است کوهان دار و بالای آن صورت ماه است

سکۂ دیگر روی آن سر ولگازس سیم است با تاج و در اطراف آن چیزی است مانند حلقہ در پشت سکہ صورت همین پادشاه است نشستہ از شکل فرشتۂ شهری کہ عصا در دست دارد تاج افتخار در یافت مینماید

سکۂ دیگر روی آن همان سر سکۂ پیش است در پشت سکہ بخط یونانی تاریخ نوشتہ

سکۂ دیگر روی آن سری است در پشت سکہ صورت فرشتۂ شهری است نشستہ با نقاب

سکۂ دیگر روی آن صورت ولگازس سیم است در پشت سکہ لوحی است ضایع شده و صورت فرشتۂ شهری است نشستہ شاخ نخلی در جلو دارد

سکۂ دیگر مثل سکۂ پیش است

سکۂ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکہ صورت اشک اول است نشستہ در شرحی کہ روی سکہ نوشتہ شده لا یقرء میباشد

سکۂ دیگر روی آن همان سر است و در پشت آن سر حروف واو و لام عبرانیست و در پشت سکہ صورت عقابی نقش شده

سکۂ دیگر روی آن سر ولگازس چهارم است با کلاه خود و توپی زره از عقب افتاده در پشت سکہ صورت همین پادشاه میباشد نشستہ و از فرشتۂ شهری کہ عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار در یافت مینماید

سکۂ دیگر روی آن همان سر است و در پشت آن سر صورت فرشتۂ شهری

سکۂ دیگر روی آن سر بست با خود و توپی زره

سکۂ دیگر روی آن همان سر است و در پشت سکہ صورت فرشتۂ شهری است نشستہ تاج افتخار و شاخی در دست دارد

سکۂ دیگر روی آن سر ولگازس چهارم میباشد و در پشت آن سکہ علامتی مذهبی است

و بخط

و بخط عبری نوشته شده است (ولکشی ارشك ملکین ملکا)
سکهٔ دیگر روی آن سر ولگازس پنجم است که صورت آن بطور مستقبل دیده میشود و زلفهای
مجعد از دو طرف دارد در پشت سکه علامت سکهٔ پادشاه پیش نقش شده و همین پادشاه
نشسته و از شکل فرشتهٔ شهری که عصائی در دست دارد تاج افتخار دریافت مینماید
سکهٔ دیگر روی آن همان سر است اما بطور نیم رخ و پشت سکه مثل پشت سکهٔ پیش است
سکهٔ دیگر روی آن باز سر ولگازس پنجم است و صورت آن مستقبل و در پشت سکه نوشته شده
(ولکشی ملکا) و خطی است بزبان یونانی ولی ضایع شده و صورت اشك اول است نشسته
سکهٔ دیگر روی آن صورت ولگازس ششم است با کلاه خود و توپی زره در پشت آن علامت خطی
نامعلوم و مثل پشت سکهٔ اول و دوم ولگازس پنجم میباشد
سکهٔ دیگر روی آن مثل سکهٔ پیش است و در پشت سر پادشاه حروف واو و لام عبری نوشته اند
در پشت سکه صورت اشك اول است با خط یونانی غیر معلومی
سکهٔ دیگر روی آن سر اردوان پنجم است با کلاه خود و در پشت سکه نوشته شده (هر بیه ملکا)
و بعضی خط یونانی که ضایع شده با صورت اشك اول که نشسته
سکهٔ دیگر روی آن سر آرتاواس دیس است با کلاه خود توپی زره دار ریش این شخص دو شاخه است
در پشت سکه بخط عبری نوشته شده (اردبزو ملکا) و این خط ضایع شده و صورت اشك
اول است نشسته و ظاهراً آرتاواس دیس از حکام اشکانیان است
این بود سکه های معتبر که از اشکانیان بدست آمده و ملاحظاتی در این مسکوکات است که
ذکر آن موجب توضیح و فهم بعضی مطالب میشود و آن ملاحظات این است
سکه های تیرداد و مهرداد از نقرهٔ خالص بوده اما مسکوکات سلاطین بعد کم و زیاد
بار داشته و اینکار را مخصوصاً و حسب المصلحه کرده اند بعلاوه چنانکه ذکر شد از ظرافت
سکه هم کاسته شده اگرچه صورت ظاهر آن همان است چنین بنظر می آید که مادامیکه عملجات
دار الضرب اشکانی یونانی بوده سکه ها با ظرافت و قشنگ ضرب میشده همینکه کارگرها را
تغییر داده از خودشان اشخاص را بکار واداشته اند بواسطهٔ عدم مهارت در صنعت از ظرافت
و قشنگی افتاده است
از سکه های ملل غالباً آداب و رسوم آنها بدست می آید و اگرچه از مسکوکات اشکانیان این مقصود

کمتر حاصل

کمتر حاصل میشود ولی باز چنین نیست که بکلی فاقد فواید منظوره باشد
اشکانیان از سه محل آداب و رسوم خود را اخذ کرده اند یکی از اجداد اسکیتی خود که تورانی
بودند دیگر از طوایف ایرانی و بنی آشور که قرنها آداب و رسوم آنها در آسیا شایع بوده
سیم از یونانیها که همراه اسکندر بایران آمده و در اینجا مانده بودند و از آداب و رسوم
این هر سه قوم روی سکه‌های آنها آثار مشاهده میشود
صورت اشک اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان که روی امفالس کشیده اند به آپلن
تقلید کرده که صورت او را در شهر دلف روی امفالس قرار داده بودند و بر ترو پیز که در
سکهٔ اسکندر کبیر روی تخت جای دارد و این دلیل محکمی است که اخلاف اشک اول نسبت
باو منظور میداشته اند و باید دانست که در تمام سکه‌های سلسلهٔ سلوکید آپلن دیده
میشود که روی امفالس نشسته جمیع پولهای یکدرهمی و چهاردرهمی سلاطین اشکانی از اول
تا آخر یک شکل است و در اکثر صورت اشک اول دیده میشود
اغلب سلاطین اشکانی وقتی بتخت سلطنت جلوس میکرده ریش داشته اند و نقاشهای این
طایفه آنقدر ماهر بوده که اختلافاتی که بعدها در بشره پیدا میشده ظاهر ساخته و
در سکه‌ها محسوس نمایند
در مسکوکات اشکانیان ابتدا تاریخ نگاشته نمیشده بعدها باینصرافت افتاده اند
چنانکه در مسکوکات مس جانشینهای ارود سال ضرب دیده میشود و در پول چهاردرهمی
این پادشاه علاوه بر سال ضرب ماه نیز نقر و ثبت شده
تاریخی که اشکانیان معمول داشتند تاریخ یعنی سلوکید اسکندری بوده و آن تاریخ چون شمسی نبوده
تطبیق آن با تاریخ میلادی مشکل است فقط میتوان گفت سال اول تاریخ سلوکید
مطابق است با سال دویست و سیزده یا دویست و دوازده قبل از میلاد
سال اشکانیان دوازده ماه بوده و اسامی آن از اینقرار است دیوس آپلااوس
اودیناوس پریتیوس دیستروس ژانتیکوس آرتمیزیوس دازیوس
پانموس لیوس گرپیآوس هیپربرتااوس و یکماه فوق العاده در هر چند
وقت یکبار بملاحظهٔ فصول اختیار مینموده اند پس ماه اینطایفه قمری بوده و با فصول
سازش نداشته میبایست هر سه سال یکماه علاوه کنند تا با ماه شمسی و فصول موافقت پیدا

وایماه زیادی را آمبلی موس مینامیده اند

بعقیدهٔ اکثر مورخین با تحقیق در اواخر مائهٔ اول میلادی سلطنت اشکانیان منشعب بشعبات شد و هر شعبه که در تحت شاهزاده از شاهزادگان اشکانی بود خود را مالک بالاستحقاق تخت و تاج سلطنت میدانست و از آن وقت پادشاهان اشکانی اسم خود را نیز روی سکه‌ها نقش کردند والا قبل از آن فقط اسم اشک اول را رسم مینمودند و از وقتی که اسامی اشخاص سلاطین اشکانی روی مسکوکات دیده شد شرح معمولی سکه از اسم پادشاه و دار الضرب و غیره بخط پهلوی نیز نگاشته آمد و بزعم بعضی در آنزمان دیگر اشکانیان زبان یونانی نمیفهمیدند اما پیش از آن این زبان زبان علمی و رسمی اشکانیان بود

بعضی گفته اند تا قبل از فتوحات مهرداد و استیلای اشکانیان خط و نقش مسکوکات آنها زبانی بوده که این طایفه حرف میزده اند اما این عقیده ضعیف بلکه واهی است

لقب فیلهلن که اول دفعه در روی سکه فراآپات دیده میشود علتش را برخی این نوشته اند که بعضی از شهرهای یونانی که در تحت تملک پادشاه اشکانی بودند چون مورد مرحمت پادشاه شدند این لقب را بپادشاه خود دادند

بعضی از مورخین و آنهائیکه در علم مسکوکات مهارت دارند میگویند [میپسندند] گودرس در آسیای صغیر و شامات باجازهٔ پدر خود لقب پادشاهی اختیار کرده و سکه‌هائیکه باسم این پادشاه دیده میشود در ممالک مذکوره ضرب شده

صورت لنگری که در بعضی از سکه‌های اشکانی دیده میشود تقلید بسلاطین سلوکید است چه این سلسله این آلت را در اسلحه خود نقش مینموده و اغلبی از پادشاهان آسیای مرکزی در مسکوکات خود صورت لنگر را قرار داده اند و بر آمدگی روی پیشانی ارودس را نیز بعضی از اخلاف او پیروی کرده اند

بعقیدهٔ جماعتی از مطالب مهمهٔ تاریخ اشکانیان یکی اینست که سه پادشاه یعنی پاکورس و آرتابانوس و ولگازس در یکوقت سلطنت کرده و باهم معاصر بوده اند بنابراین لازم دانسته اند که بعلاوهٔ اسم اشک که حسب الرسم در مسکوکات رسم میشد اسم شخصی خود شانرا نیز نقش نمایند تا اسباب اشتباه نشود و در صورت غفلت از این مطلب شک نیست که مطالعه کنندگان دوچار التباس خواهند شد

در سکه‌ها هر وقت صورت ماه و آفتاب مشاهده شود ظاهراً کنایه است از اینکه پادشاه
خود را سلطان المشرق والمغرب میدانسته و بعضی تصور کرده اند که این بواسطهٔ تبعیت مذهب
عجم و علامت پرستش این دو سیارهٔ متبوعه و تابعه میباشد

گویند بعضی از اشکانیان لقب خدائی بخود داده اند اما در مسکوکات آنها این لقب دیده نشده
بلکه لقب تئوپاتر که بمعنی ابن الله است دیده میشود و اما آنها هم که لقب خدائی قبول کرده
مقصودشان این نبوده که خالق عالم اند بلکه تئوز که برخی خدا ترجمه کرده اند در لاتین به
دیووس ترجمه شده و دیووس انکسی است که بخواست خدا قوی شده باشد و نظیر همین
لقب است خداوندگار که سلاطین عثمانی دارند

صورت دو رب‌النوع در سکه‌های سلاطین اشکانی دیده میشود یکی صورت نیک که حاکی از غلبت
صلح است و در زمان مهرداد اول اینصورت را روی سکه نقش کردند و بعد از آن کمتر
پادشاهی است که این صورت را روی سکهٔ خود رسم ننموده باشد و رب‌النوع دیگر که آنرا طالع
بلد میدانسته اند در روی مسکوکات فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او مشاهده میشود و تاج پادشاهی
بپادشاه عصا میدهد و معلوم نیست که این دو رب‌النوع در ملت پارت قبول عامه بهم رسانیده
باشند بلکه چنین بنظر می‌آید که ارباب انواع بزرگ یونانی در میان پارتها بیشتر طرف
توجه شده چنانکه صورت آنها را در روی پولهای سیاه اشکانیان که خیلی خشن و بد
ترکیب است و کار خود ملت بی صنعت پارت رسم نموده اند نیز صورت پالاس که بعقیدهٔ
یونانیها رب‌النوع حرب است یا شکل زنی مسلح که منتهای شباهت را به پالاس دارد و از
ارباب انواع جنس اناث یونانیها میباشد در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز و ولکازس
روی سکه‌ها نقش شده

صورت آرتمیس ملکهٔ هالیکارناس در عهد گودرز روی سکه رسم شده همچنین صورت
نویس که رب‌النوعی است و عقاب و عصای سلطنتی که از خصایص خدای بزرگ
میشمرده اند بدست او میباشد در روی سکهٔ وردانس سیم دیده میشود

و سری شبیه بسر آپلن پسر ژوپیتر در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز روی سکه نقش
کرده اند و ممکن است همان سر آپلن باشد و آپلن را رب‌النوع آفتاب و نور و صنایع
و ادبیات و طب میدانسته اند

وژانوس و آکیناس که از ارباب انواع یونانیها است و نمزیس که آنرا رب النوع انتقام میدانسته اند
در سلطنت فرهاد چهارم روی سکه ها رسم شده

نیز در سلطنت فرهاد چهارم و آرتابانوس صورت فرشته پردار از جنس ذکور در روی
سکه ها دیده میشود که خوشه انگوری در دست دارد

و در سلطنت واردانس صورت فرشته یا رب النوعی از جنس ذکور نقش شده و آنصورت
شاخ حیوانی در دست دارد و دست خود را بطرف سر خود بلند کرده احتمال داده اند این
شکل صورت هادیکرات باشد که او را رب النوع سکوت میدانسته اند

صور هرافلس رب النوع قوت و زوبس و دیوس کوری فرزند ژوپیتر که اولا نقوش
مسکوکات یونانی بوده در زمان مهرداد اول روی سکه نقش شده است

صورت کادوسه که در روی تمام سکه های اشکانیان نقش شده بعقیده بعضی متعلق
بهرمس یعنی عطارد است اما بزعم برخی چنین نیست بلکه تعلق به بنیلت یا ایرن دارد (کادوسه
عصائی بوده است که بر سر آن شکل دو بال مرغ میباشد و دو مار بدور آن بیکدیگر پیچیده اند
و این شکل اختصاص بعطارد داشته و علامت صلح میباشد

اسفنکس را که سر زن داشته و بدن شیر و مصریها بابوالهول ترجمه کرده و میپرستیده اند
احتمال دارد که پارتها هم پرستش مینموده

اشکانیان در وضع سکه اگر پیروی یونانیها و سلوکیدها را نموده اند امری غریب نیست
و نظیر آن بسیار واقع شده از آنجمله در اسلام چنانکه چند سکه نزد نگارنده موجود است
که در حکومت زیاد بن ابیه در بیضای فارس ضرب نموده اند خط آنها پهلوی است و
صورت یکی از سلاطین ساسانی هم روی آن نقش شده با اینکه مدتی بود اعراب ایران را
متصرف بودند و حال بر اینمنوال بوده تا در سلطنت هشام بن عبدالملک اموی بصوابدید
حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسکوکات را تغییر و ترتیب دادند

در خاتمه این فصل باید تصریح نمائیم باینکه پادشاهان که در تحت تبعیت شاهنشاهان
اشکانی بوده سکه میزده اند و خطبه بنام آنها خوانده میشده و حقیقه بعضی شئونات
سلطنتی داشته چنانکه مسکوکات باختریان و سکه های پازرکیان که در فارس سلطنت
داشته اند موجود است و همینطور بوده است حال طایفه هفواد که در کرمان حکمرانی

مینموده

مینموده و سکهٔ از یزد نگارنده دیده که بیکطرف آن حک شده و در طرف دیگر کلمهٔ ایزنو
ست و ایزنو همان یزد است و تاریخ سکه مقارن بود با سنهٔ پنجاه میلادی که عصر گودرز
اشکانی است و یزد در آبست که بُست باشد و آن شهری است در جنوب سیستان در کنار
رود هیرمند و ساحل دریاچهٔ هامون و اران نامی سکه میزده و در عراق عجم سکهٔ دیده شده
که در یک روی آن صورت شخصی است با تاج سه کنگره و در دیگر صورت نوشته اند آرتابان
آراق مالکو) یعنی اردوان مالک عراق و در فسای فارس سکهٔ ضرب شده که در یک روی آن
اسم فسا رسم شده و در روی دیگر اسم هرمز و در هرات نیز شخصی فرهاد نام سکه میزده و
خود را آرتیرکاناساها میخوانده یعنی شاه آرتاکن و آرتاکن همان آری و اریای عجم و یونان است
و سکهٔ دیگر از همدان دیده شده که روی آن نگاشته اند اُرُود مدائی و داهیورجا یعنی
ارود پادشاه مد و دهستان و سکه‌های دیگر هم یافت شده که مسلماً از عهد اشکانیان است
و ذکر آن موجب تطویل بلاطائل
پس از نگارش این ملاحظات ما توضیح مطالب و تکمیل مقاصد را بشرح ذیل پرداخته گوئیم
اسکندر کبیر چون بر ممالک ایران دست یافت جمعی کثیر از مردم یونان را کوچانیده در
اقطار ایران سکنی داد بعد از و خلفای او هم مادامیکه حکومت این نواحی داشتند اینطریقه
او را پیروی نمودند بنابراین در شهرهای بزرگ عراق عرب و شامات و آسیای صغیر و
ایران و ترکستان بلکه تا حدود هندوستان مهاجرین یونان جای گرفته بودند و اینان
در تربیت و تمدن بهیچوجه با ملت پارث و اشکانیها طرف مقایسه و نسبت نمیشدند
چه ملت یونان در آن دوره از حیثیت علوم و معارف و حرف و صنایع و فنون نظامی
و آداب قشون کشی اعم از اینکه تعرضی باشد یا تدافعی با ایرانیهای قدیم هم نسبتی نداشتند
تا چه رسد به پارتها که از حلیهٔ این مزایا بکلی عاطل بودند و از آنجا که هیچ دولت و سلطنتی را
از وجود هنرمندان عالم و کاردانان عاقل و صاحب صنعتان ماهر و نویسندگان کافی
گریزی نیست آنجماعت یعنی یونانیهای متمدن طرف ملاحظه و احترام اشکانیان گردیدند
و با مبانی خاص اختصاص یافتند و رعایتها از آنها دیدند از جمله در بلاد عظیمه از قبیل
سلوسی و بابل و در سایر امصار و مداین که بیشتر سکنهٔ آن یونانی بود سلاطین اشکانی
حاکم مقتدر بحکومت نمیفرستادند بلکه آن شهرها را اختیار داده که مجلس بلدیه برای رتق

وفتق امور خود ترتیب میدهند و محتاج بوجود شخص حکمران نباشند بنابراین اماکن و آبادیها
یونانی نشین تقریباً بوضع جمهوری سر میبنمودند و اشکانیان تصدیق آنها کرده بودند
و مؤید این مطلب آنکه بعضی سکه های اشکانی که در دست داریم در یک روی آن صورت شخصی است
نیم تن با تاج و این علامت سلطنت است و در روی دیگر شخصی نشسته را نقش کرده اند که
ملبس بلباس مشرق زمینی است و کلاه نرمی بر سر دارد و اینکلاه علامت جمهوری میباشد دیگر آنکه
محض دلجوئی یونانیها بعلتی که سابق ذکر شده سلاطین اشکانی خود را فیل هلین یعنی محب
یونان میگفتند و کمتر سکهٔ یونانی دیده میشود که اینکلمه در آن نقش نشده باشد دیگر آنکه لقب
اپیفان را که بمعنی جلیل و از القاب سلوکیدها و اصلاً یونانی است محض همرنگی و خوش آمد آنها
اختیار کرده چنانکه از سلطنت مهرداد اول تا انقراض سلسلهٔ اشکانی همه سلاطین ملقب به
اپیفان بودند امّا اینکه خطوط سکه های اشکانی یونانی و عبارات آن نیز بلغت اهل همان
مملکت است دو جهت دارد اوّل آنکه خط و زبان یونانیهای عالم قهراً خط و زبان رسمی اشکانیان
شده بود چه خود چنانکه گفتیم خط و سوادی نداشتند و جهت دیگر باز همان استمالت
یونانیها بود و مزیداً للتوضیح گوییم آنچه از مسکوک اشکانی دیده میشود خطوط آن
جمله یونانی است و سکهٔ که بخط دیگر باشد کمتر یافت شده و در کتابی مخصوص معرفت سکه های
قدیم در لندن در سال هزار و هشتصد و هفتاد و هفت میلادی طبع نموده اند تصریح باین
مطلب شده و علت را نه تنها مستضعفین از اهل علم بلکه محققین ندانسته و در شبهه و
حیرت مانده و اعتراض کرده اند که اشکانیها با وجود آنکه میخواستند بواسطهٔ منتسب نمودن
خود بدودمان کیان خویش را اصیل و نجیب سازند و بتألیف قلوب ایرانیان پردازند چه شده است
که در نقش سکه های خود از خط کیانی یا ایرانی اعراض کرده خط یونانی را اختیار نموده بلکه
عبارت سکه های آنها نیز بزبان یونانی است غافل از اینکه اسکندر و خلفای او در مدت
تملک و سلطنت ایران از خط و زبان کیان محض مصلحت خود چیزی باقی نگذاشتند و همت
خود را مقصور بر این داشتند که ذکر کیان را بر طاق نسیان گذارند و آثر و آثار آنها را محو و نابود
سازند و نام آنها را از ذهنها اندازند تا ذیحق بودن خود شان در ممالک ایران نضج و
قوامی گیرد و ایرانیان نام سلاطین خود و اعقاب آنها را فراموش کنند و یونانیان با شاهد
دولت دست در آغوش نمایند و نظر اینکار در متقدمین و متأخرین بسیار اتفاق افتاده

چنانکه

چنانکه در بیست سال قبل فرانسویها در همان وقت که صیت تمدنشان بشرق و غرب رسیده
قصر تویلری پاریس را بهمین قصد و نیت آتش زدند و ارباب خبر دانند که یونانیها علاوه
بر برانداختن ناموس نشان کیان همه مؤبدها و دستورها و هیربدهای عجم را که علمای آن
زمان بودند مقتول نمودند ابنیه را خراب کردند کتب را سوختند بضرب و تبدیل سکه ها
پرداختند اینست که از سلاطین کیان نادراً سکه بدست افتاده و معدودی از سکه داریک
که داریوش اول است در موزه های معتبر فرنگ هست و بهمین جهت بعضی از فضلا که در شناختن
و امتیاز مسکوکات مهارتی دارند گمان کرده اند قبل از داریوش اول که دارای کبیر باشد
در ایران سکه نمیزده اند و این وهم و خیالی باطل است چه پادشاهی بزرگ مثل کیخسرو که
اکثر از محققین او را سر سلسله دانسته محققاً سکه میزده در صورتیکه سلاطین مد که پای
تختشان همدان و سلاطین بنی آشور که همسایه سلاطین مد بوده و جزو سلطنت کیان شده
خیلی پیش سکه داشته چگونه کیخسرو بعد از استقلال تمام سکه نمیزده است پوشیده نیست
که سکه های داریک را که ذکر شد خیلی پیش از این در همدان یافته اند و اگر حالا یکی یک سکه
کیانی ببینند باید بدانند قلب است اصل نیست چه یهودان که در همدان و عراق عرب سکنی
داشته اند از هفتاد سال قبل الی الآن ملتفت شده اند که ملل فرنگ میلی مفرط بسکه های
قدیم دارند هر چیله بوده است شبیه آنها را ساخته و فروخته اند

بعضی بر این اند که از سکه های اشکانیان آنها که ضرب بلاد یونانی نشین است از قبیل سلوسی
و غیرها بخط و زبان یونانی است بلکه گفته اند کلمه فیل هلن یعنی محب یونان نیز در این قبیل
مسکوکات نقش شده و این هم سهوی بین است چه مسکوکات بسیار که از اشکانیها بدست
آمده اکثر در اراضی ری و همدان و دامغان و بعضی بلاد خراسان بلکه سیستان پیدا شده
و نقش جمله بخط و زبان یونانی بوده و اگر گویند آن نقود را از سلوسی و امثال آن بآن
امکنه برده اند گوئیم دلیل دیگر هست که ابطال این گفته مینماید و آن اینست که آن سکه ها
در ظرافت نقش و خوبی خط و شکل با هم فرق و تفاوت محسوسی دارد و چنانکه پیش
اشاره نموده ایم معلوم میشود آنها را که ضرابهای یونانی زده اند چون در نقاشی و حکاکی
و غیرها مهارتی داشته اند بهتر بعمل آورده و از هر جهت ظریف تر است و آنها را که ضرابهای
پارت یا ایرانی بتقلید یونانی ضرب کرده ناهموار و بدنقش است و خطوطشان نیز چندان

خوانا نیست پس شک نیست که عمدهٔ مسکوکات اشکانی بخط و زبان یونانی بوده و
توضیح را گوئیم پارتهای بی علم و صنعت را برانی که علم و صنعت ایشان را فاتحین پامال
کرده بودند احتیاج بعلم و صنعت یونانیها داشتند دبیرشان یونانی ادیبشان یونانی
طبیبشان یونانی صانعشان یونانی معلم نظامشان یونانی عاقله و مدبر امورشان
یونانی بود بلکه بعد از میلاد هر وقت میخواستند اطفالشان را تربیت کنند به رُم و
فلسطین و آن طرفها میفرستادند را بصورت چگونه رعایت و ملاحظهٔ آن ملت را
ننمایند و اظهار محبت بآنها نکنند و پیرو ایشان نباشند و حال آنکه خود نیز بواسطهٔ
جنسیت یعنی تورانی بودن آن ذوق و فطرت نداشتند که در تربیت اهل علم و صنعت
سعی و کوشش نمایند و از زیر بار غیر بیرون آیند نکتهٔ دیگر نیز هست و از آنیست که ملل وحشی
یا نیم وحشی در هر عصر و زمان باقتضای ضعف بصیرت و کوته نظری جامد بوده و سرعت
انتقال نداشته اند و دیر منتقل بعضی مطالب میشده یا اصلا نمیشده بنابراین میتوان
گفت پارتها ابتدا بضرورت و احتیاج محب یونان و پیروان آن ملت شدند چون قدری
انس برسوم آنها حاصل کردند و بآداب و عادات آنها مؤدب و معتاد شدند فراموش
نمودند که این از بیچارگی بود حالا که قدرت و اختیار داریم بتغییر این اوضاع همت گماریم و این
مطلبی شایع است و نظایر آن بسیار مگر ما خود هنوز در محاسبه و معاملات نمیگوئیم یک
عباسی دو عباسی سه عباسی چهار عباسی مگر عباسی مبلغی نیست که شاه عباس صفوی
قرار و رواج داده نه تنها ما عباسی میگوئیم دینار منسیان بلکه در مسکو همین عقد
متداول است و از همین قبیل میباشد سکهٔ که در بعضای فارس در حکومت زیاد بن ابیه
ضرب شده و شرح آن پیش گذشت و آنها که در امور عالم نظری دقیق و تدبری بسزا دارند
هیچ استبعاد نمینمایند که در مملکتی زبان و ادبیات و آداب مملکتی دیگر چندی بجهتی
شایع و معمول شود بلکه غیر آن ممنوع باشد مگر در همین ایران سالهای دراز زبان
عربی زبان رسمی نبود آیا در آن سنین فرمانی و رقمی بزبان فارسی نوشته میشد
یک مطلب دیگر هم پارتها را بر آن میداشت که با یونانیها مهربانی کنند و گرم بگیرند و آن
این بود که خود را مثل آنها اجنبی میدانستند از بیم آنکه ایرانیهای حقیقی بواسطهٔ خارجی
بودن ایشان بر آنها بشورند باستمالت یونانیها میپرداختند که اگر غائله و مخصمه رخ نماید

کمک و رفیق داشته باشند و از عهدهٔ طاغیان بر آیند

ممکن است کسی بگوید پس چرا اشکانیان با یونانیها جنگیدند در جواب گوئیم مقصود ما از اظهار عقیدهٔ مزبوره و مطالب مسطورهٔ در فوق این نیست که اشکانیان بجنس یونانی از دل و جان عاشق و مایل بوده البته در جنگ با یونانیهای معاند کمال ایستادگی نموده اند و در همان وقت رعایای یونانی خود را حسب المصلحت مستمال داشته و سر موئی از جانب داری آنها فرو نمیگذاشته اند آیا اگر دولت فرانسه وقتی بخواهد بموجبی با مراکش بجنگد رعایای الجزایر خود را باید قتل عام کند یا آنها را زیر بار ظلم و بیحسابی کشد چنین نیست دشمن را میکذارد و رعیت را مینوازد با آنکه هر دو عرب اند حاصل کلام اینکه سکهٔ اشکانیان تا آخر بجهاتیکه ذکر شد عمده بزبان و خط یونانی ضرب شده و در اکثر عبارت فیل هلن منقوش است چنانکه وجدان و شهود گواهی میدهد و احدی را جای انکار نیست

فصل یازدهم
در وضع سلطنت سلاطین اشکانی

سلطنت پادشاهان اشکانی یا پارتها صد در اوانی که با وج عظمت و اقتدار رسیده بودند وصورت و حال داشت یکی نسبت بخود ملت و رعیت پارت که همجنسان آنها بودند دیگر نسبت با بالا اینکه جنساً تورانی و پارت بودند اما پارتهای تورانی الاصل با کمال جسارت و بی پروائی حرکت مینمودند و هیچ حالت رقیت و خشوع و عبودیت در آنها مشاهده نمیشد و بدون ملاحظه بعضی رعایانها در بسیاری از امور ملکی و دولتی مداخله میکردند مخصوصاً در وقتیکه پادشاهی زندگانی را بدرود میکفت و باید پادشاهی دیگر بجای او بر سریر سلطنت جلوس نماید هرادنی شخصی از ملت پارت دخل و تصرفها در اینکار میکرد و بسا میشد که در تعیین شخص پادشاه کار بمشاجره می انجامید و شمشیرها کشیده میشد و خونها میریختند تا اینکار را فیصل میدادند راستست که سلطنت مخصوصاً حق خانواده و سلسلهٔ اشک بود و قانون اینکه ارشد اولاد ولیعهد و جانشین باشد اما چون شرایط دیگر از قابلیت و کفایت و شجاعت و غیرها داشت جای حرف و مناظره و اختلاف باقی بود.. و پارتها خصوصاً و سایرین عموماً در این

موردِ خیلی کشمکش و دخالت میکرده اند و از نیز و نادر اتفاق افتاده که پادشاهی از سلاطین
اشکانی بمیرد و بعد از او وارث و ولیعهد او اعم از اینکه پسر یا برادرش باشد بدون تنازع و
تشاجر بجای او بتخت سلطنت نشیند و مکرراً اتفاق افتاده که پسران پادشاه بواسطهٔ
اینکه رشید و جنگجو نبودند از سلطنت محروم میشدند و از بنی اعمام و منسوبان دور
پادشاه متوفای اشکانی شاهزادهٔ بپادشاهی منتخب میشد و این انتخاب در مجلس شورائی
که اعضا و اجزای آن اعیان و بزرگان پارت و رؤسای قشون و امرای عسکریه بودند
بعمل می آمد

اما رعایای غیر پارت سلاطین اشکانی نیزه و شمشیر کمال اطاعت و انقیاد و بندگی و خشوع
نسبت بپادشاهان و امنا و ارکان دولت داشته و عمل حکومت ولایات و ایالات ایشان نیز
دو حالت و صورت بوده یکی ولایاتیکه حاکم پارت و اشکانی داشته اینولایات از هر جهت
محکوم و مطیع بوده اند دیگر ایالاتیکه در تحت ولاة یا ملوک الطوایف بسر میبرده این قسم
حکمرانان اظهار اطاعت بسلاطین اشکانی مینموده و در قلمرو حکومت خود اختیارات کامل
داشته در تنبیه و مجازات و کم و بیش کردن مالیات و سایر اعمال بهیچوجه بدربار دولت
اشکانی رجوع نمیکردند و مجبور باعلام و حصول اجازه از سلاطین اشکانی و امنای
او نبودند فقط علامت تبعیت و اطاعت آنها این بود که خراج معینی میدادند و در وقت
لزوم و هنگام جنگ قشونی تجهیز کرده بمیدان جنگ یا محل مخصوص میفرستادند و حکمرانی
آنها موروثی بود و از پدر بپسر میرسید و سلاطین اشکانی نمیتوانستند غیری را حاکم
و مامور آن ایالات و نواحی نمایند بعبارهٔ اخری حال ولاة نیز بوده حال صوبه داران هند
بود و تقریباً همین رسم و وضع حکومت تا مائهٔ دوازدهم میلادی در تمام فرنگ معمول
بود هر ناحیه را برسم سیورغال و تیول بیکنفر دوک یا مارکی یا کنت یا بارون اعطا و
تفویض مینمودند ناحیهٔ بزرگتر را به دوک و بالنسبه کوچکتر را به مارکی و کوچکتر را به
کنت و خیلی کوچکتر را به بارون و آن نواحی را دوشه و مارکیزا و کنته و بارونه میگفتند
بعدها این رسم متروک شده و برافتاد و بعضی گمان میکردند اینوضع حکمرانی خاص
فرنگستان بوده و فرنگیها رسم و ابداع نموده و حال آنکه از سوالف ایام و اعوام و ازمنهٔ
قدیمه این رسم در ایران و هندوستان مجرا میشده و ولاة ملوک الطوایف بتعبیر

اشکانیان

اشکانیان چنانکه ذکر شد همین حالت داشته اند

از مسطورات مصنفین معتبر چنین مستفاد میشود که ولاة وملوک الطوایف تابعه اشکانیان
بعضی لقب پادشاهی داشته از جمله وقتی هفت نفر باین لقب ملقب بوده اند و سلطان اشکانی را
شاهنشاه خطاب میکرده اند ودر حقیقت دولت اشکانیان را باید دولت نظامی دانست واین
وضع سلطنت اختصاصی باین طبقه نداشته قبل از آنها هم دولت بنی آشور و سلطنت مد و
سلاطین کیان هم همین رویه را پیش نهاد کرده وهمین راه رفته اند سلاطین کیان بلکه کلیه پادشاهان
ایران لقب شاهنشاهی داشته واگر اسکندر کبیر سلطنت کیان را منقرض نمیساخت یقیناً پادشاه
یونان هم یکی از ملوک تبعه ایران میشد خلاصه دایره عظمت وقدرت اشکانیان آن وسعت یافت
که در ساحل رود دانوب (طونه) با رومیها جنگ میکردند واز طرف دیگر با چینیها زد وخورد داشتند
ممالک اشکانیان منقسم بچهار قسمت وشعبه شده بود اما در وقت ضرورت هر چهار قسمت
متفق ویدواحد شده بدفع غیر میکوشیدند وآن چهار شعبه از قرار ذیل بوده است

شعبه اول آنها که لقب شاهنشاهی داشتند وریاست کلیه وسلطنت ایران ایشان را بود شعبه
دویم اشکانیان ارمن یعنی سلاطین آن سرزمین شعبه سیم سلاطین باختر وترکستان که بسط
ملکشان از طرفی به پنجاب ودهلی میرسید واز سمتی طوایف تورانی ساکنه در اقطار شمالی را در
تحت تبعیت داشتند شعبه چهارم حکمرانان دشت قبچاق که ممالک جنوبی حالیه روس باشد
وبعضی از محققین فرنگ براین اند که شعبه بزرگی از طایفه تورانی که موسوم به داس بوده ودر
عهد قدیم از طرف چین وسیبری مهاجرت کرده بساحل دانوب رفته ماوا گزیده بودند از آنجا
مجدداً بکناره جیحون آمده وپارتها یعنی اشکانیان از این طایفه بزرگ خارج شده ومجارهای
حالیه بلکه غالب طوایف فرنگ از آلمان وغیره نیز داس بوده اند چون درست نمیدانیم که آلمانها
ومجارها نسبت وقرابت نزدیک با اشکانیان دارند اما باید دانست که حرکت پارتها از آسیا به اروپا
وبازگشت آنها از اروپا بآسیا امری مستبعد است ودر هر حال تاریخ اشکانیان بمثابه عمارت
وقصری بسیار عالی است که بکلی منهدم شده باشد وترتیب آن چنانست که مهندسی با فراست
ومعماری عالم وباخبر باستعانت بناهای استاد ونجاران وحجاران ماهر ونقاشان کامل هنر و
سایر ارباب صنایع دوباره این کاخ رفیع را بسازد وبرپا نماید بعبارة اخری باید باقوال یونانیان
ورومیان وشامیان واعراب وارامنه وعجم وغیرها متمسک شد ونظر یقینی هم در مسکوکات

و سفورات و الواح و سایر اسناد تاریخی داشت تا کاری از پیش رود
نوشتن مورخ لاتینی در وضع سلطنت اشکانیان گوید رئیس عامه ناس و دولت شخص پادشاه
بود و بعد از آن آرای جمع بر همه چیز تقدم داشت یعنی مجلس پارلمنت مانند از اعیان اهل مملکت
تشکیل مییافت و امور دولت بمشاوره و صوابدید اجزای اینمجلس رتق و فتق میشد قواد عساکر
و سران سپاه و قضاة و عمال و ارباب مناصب را این مجلس منتخب مینمود چه از خود اعضای مجلس
و چه از خارج ۷ و از خصایص اشکانیان آنکه اگر در داخله مملکت شاهزاده یا حکمرانی بنای
سرکشی و طغیان میگذاشت و اتفاقاً در همان وقت لشکر خارجه بمملکت حمله میکرد آن طغیان را
برکنار گذاشته همه با هم متفق شده دشمن خارجی را دفع میکردند
یکی از مورخین مینویسد سلاطین اشکانی ششماه از سال را در طیسفون سر میکرده و ششماه
دیگر را در ییلاقات طبرستان و مازندران و شاه کوه و استراباد بوده نیز نویسنده مینویسد
مجلس شورای اعیان در دولت اشکانیان طوری مقتدر بود که اگر لازم میدید شاهنشاه را
خلع مینمود و دیگری را بجای او نصب میکرد و در تغییر سلطنت منصب ولیعهدی هیچ طرف اعتنا
نمیشد هر کس را مجلس برگزیده میخواست و مصلحت میدانست اعم از اینکه پسر پادشاه باشد
یا برادر یا عم یا یکی از بنی اعمام او وی را بسلطنت جلوس میداد و در قانون اشکانیان اقتدار
مجلس اعیان مخصوصاً میبایست از پادشاه بیشتر باشد مگر آنکه در جنگ بروز رشادت و قابلیت
دهد آنوقت بدرجه استبداد میرسید بهمین جهت اکثر سلاطین اشکانی بجهت اسباب جنگهای
سخت فراهم می آوردند تا بمرتبه استقلال و قدرت کامل نایل شوند و چون این مقصود ایشان را
حاصل میشد بتجمل کیان و سلوکیدها و غیره تقلید میکردند در بیرق خود صورت عقاب دو سر که
خاص قیاصره روم بود یا هلال و ستاره که آن با بلیها بود نقش مینمودند تاج مرصع بسر میگذاشتند
بسبک کیان جبه بلندی مروارید و جواهر دوز در بر میکردند و اینجمله در انظار خارجه اسباب
کمال عظمت آنها میشد و ایشانرا پادشاهی بزرگ جلوه میداد اما در داخله باز از مجلس اعیان
بدرستی تمکین داشتند و سلطنت آنها مثل سلطنت حالیه انگلیس مشروطه بود نه مستبده
و اخر الامر سلطنت شاهنشاهان اشکانی منقرض نشد مگر بدست یکی از ولاة و حکام تابعه
خودشان و آن اردشیر بابکان رئیس سلسله بنی ساسان بود که این طبقه را بعد از چهارصد
و هفتاد و شش یا هفتاد و هفت سال پادشاهی مقهور ساخت و ملکشان را بدست زوال

[1] بعضی از مورخین مینویسند دربار دولت اشکانیان را دو مجلس شورا بوده اجزای یک مجلس شاهزادگان خانواده سلطنت بوده اند و اعضای مجلس دیگر عقلا و کاهنین و علمای دین و این هر دو مجلس قدرت کامل داشته حتی در تعیین و تغییر سلاطین این سلسله و حکام و غیره

داد امّا سلاطین اشکانی ارمن و سلاطین اشکانی ترکستان مدّتی بعد از اشکانیان ایران حکمرانی داشتند اشکانیان ترکستان در مائهٔ پنجم عیسوی مغلوب اتراک هون و هیاطله گشتند و اشکانیان شمالی مقهور آتیلا شدند و باز از نسل و نژاد این سلسله تا هفصد سال قبل از این در ایران سلطنت کرده اند چه سامانیان ترکستان از همین پشت و دوده بوده اند و از همین سلاله نیز در قسطنطنیه چند قیصر و امپراطور روی یافته اند

فصل دوازدهم
در قانون ولیعهدی که در سلطنت اشکانیان

بنا بر مسطورات ژوستن مورّخ و غیره سلاطین اشکانی قرار داده بودند فرزند ارشد خود را ولیعهد نمایند و او بعد از پدر بر اریکهٔ سلطنت جلوس کند امّا باقتضای استبداد و خود سری که داشتند چندان مقیّد به پیروی این قانون نبودند و همه وقت ملاحظهٔ مهتری و کهتری نمینمودند بلکه گاهی رشد و قابلیّت ملحوظ بود و زمانی مهر و محبّت پدر و وقتی ملاحظات دیگر و این تخلّف اکثر اسباب جنگ و جدل میشد یعنی پادشاهی در میگذشت فرزندان که جای خود داشتند بیشتر از اقوام او از اعمام و بنی اعمام بداعیهٔ سلطنت بر میخاستند و امراء و رجال و حکّام بلاد و اعمال هر یک فایده و صرفهٔ شخص خود را در همراهی با شاهزادهٔ میدیدند نفاق و خلاف در میگرفت و نزاع در کار بود تا ملکزادهٔ بواسطهٔ لیاقت و استعداد فطری یا بموجب اتّفاقات خارجی بر سایر غلبه مینمود آنها را مضمحل میساخت و خود مستقلاً بسلطنت میپرداخت همچنین گاهی منتسبین سلطنت که در ایالات سلطنت داشتند بعد از فوت سلطان در مراکز حکمرانی خود دم از استقلال زده دعوی شهریاری میکردند پس در انتقال هر پادشاهی چه در داخله و چه در خارجه انقلابی بروز میکرد بلکه بعضی اوقات که پادشاهی را ضعف پیری ضعیف میکرد این فقره اسباب طغیان برخی از اقویا میگردید و مملکت دوچار هرج و مرج میگشت پسر پادشاه با جمعی همدست شده پدر را بزور اسلحه مقهور میساخت و بترک تخت و تاج مجبور مینمود برادران آن پسر و خویشان پادشاه که حکمرانی ولایات میکردند در اینموقع از کشمکش و اغتشاش چیزی فرو نمیگذاشتند و رایت استبدادی میافراشتند بنا بر این مکرّر اتّفاق افتاده که سلاطین اشکانی فرزندان صلبی خود را هلاک کرده اند که در اواخر عمر از شرّ آنها محفوظ مانند یا اگر مهر پدری مانع اعدام شده بنفی و تبعید آنها پرداخته اند

یعنی ببهانهٔ تربیت یا بعنوان خصوصیت بدربار سلاطین معاصر فرستاده چنانکه فرهاد چهارم
پسران خود را برم نزد اگوست قیصر رومیة الکبری فرستاد و ولوجزا ول فرزند خود را بخدمت
زنن قیصر همان مملکت گسیل نمود و بعضی دیگر اولاد خود را به بیت المقدس یا بپای تخت
سلاطین عرب روانه کردند و چون از خیال آنها آسوده و فارغ شدند آن پسری را که باو
بیشتر مهر و محبت داشتند در حیات خود لقب پادشاهی دادند بلکه در سکه‌ها صورت
او را در پهلوی خود نقش نمودند و از کسانیکه اینکار را صورت داده پدر فرهاد سیم است
و چند تن دیگر از اشکانیان این راه رفته و شعبهٔ از این سلسله که در ارمن سلطنت داشته
بتقلید اشکانیان ایران جز ولیعهد شاهزاده دیگر حتی صبایای خود را در پای تخت نمیگذاشتند
آنها را بحکمرانی بلاد و امصار داخله میفرستادند یا ببهانه باصقاع و اقطار خارجه می‌انداختند
و اتفاق افتاده که از سلاطین اشکانی ایران پادشاهی از اولین زوجهٔ خود چند فرزند
بهم رسانیده و یکی را ولیعهد نموده بعد تجدید فراش کرده و از بانوی دویمی نیز صاحب اولاد
شده بواسطهٔ مهر یکه بهم بالین تازه داشته ولیعهد اولی را خلع نموده طفل رضیع منکوحهٔ
ثانوی را ولایت عهد داده و قبل از آنکه کودک بسن رشد رسد پادشاه پدرود زندگانی
گفته ولیعهد اولی متوسل بدول اجنبی شده با عساکر خارجه بایران آمده بر سر تاج و تخت
خونریزیهای سخت کرده مختصر غالباً مغلوبین فراری شده پناه بقیاصرهٔ رومیة الکبری
میبردند آنها بحمایت ایشان برخاسته اسم پادشاهی بر سر آنها گذاشته و قشون مستعدی
با ایشان همراه کرده بایران می‌آمدند و با پادشاه مستقل این ممالک میجنگیدند و بنابراین
غلط کاریها گاه شده است در یک زمان در اکناف و اطراف ایران دو سه پادشاه بتخت خسروی
جلوس کرده یا افسر سلطنت بر سر داشته پس از مبلغی مناقشه یکی دو نفر از آنها مقتول یا مسموم
گردیده و دیهیم شهریاری بمنازع آن دیگری واشده است و همین خود سبب عمده در اختلاف عدهٔ
سلاطین اشکانی و مدت ملک آنها میباشد یعنی محققین از مورخین فقط از سلاطین
ذوی الحقوق نام برده و باقی را که برادران و منسوبان آنها بوده اگرچه چند سال اسم
پادشاهی داشته و سکه زده اند بر طاق نسیان گذاشته و از شهریاران حقیقی ایران نشمرده
و برخی برخلاف بتعداد جمله پرداخته و فرقی میان غاصب و محق ننهاده اینستکه سخنان
نویسنده‌های عرب و عجم و رومی و یونانی و ارمنی و غیرها در اینموضوع باهم وفقی ندارد

ومورخین

ومورخین ارمنی که این دوره تاریخ را از دیگران نزدیکتر بصحت نوشته اند با آنکه مدت سلطنت
اشکانیان ایران را چهارصد و هفتاد و شش سال ضبط نموده زیاده از چهارده پادشاه را
نام نبرده پس معلوم میشود که متغلبین را ترک کرده آنچه گفته اند از وارثین بالاستحقاق
تخت و تاج گفته و نکته دیگر نیز هست که باید ملحوظ باشد و آن اینست که بعضی از سلاطین
اشکانی ایران زیاده از چند ماه سلطنت نکرده اند یعنی بعد از فوت پدر سالها با معارضین
مشغول زد و خورد بوده چون ملک را مصفی نموده و در پادشاهی مستقل شده اجل او را
امان نداده که چندگاهی بحکمرانی با کامرانی پردازد بنابراین مقدمه باید گفت سلاطین اشکانی
کلیةً در تعیین ولیعهد مختار مطلق نبوده بلکه طریقه و ترتیب معینی هم نداشته اند بلی
از مسطورات ارباب خبر و سیر چیزیکه مستفاد میشود اینست که اغلب اوقات مجلس شورای
دولتی شاهزاده را بولیعهدی معین میکرده اما در موقع اغتشاشات رقبا و طامعین
و متغلبین آن حکم را ناسخ شده و نگذاشته است مجری شود مگر بعد از زحمت بسیار و رنج
بیشمار

فصل سیزدهم
در اندازهٔ اقتدار اعیان و اکابر و رجال دولت اشکانیان

اکابر و اعیان و نجبای دربار اشکانیان بیشتر از رجال و بزرگان سلاطین کیان و سلوکیدها
مقتدر بوده و غالبًا شئونات از پدر به پسر بمیراث میرسیده و انجمنی داشته اند شبیه
بمجلس لردهای انگلیس مجمعی که بعضی از دول فرنگ از کاردانان دارند و باسم سنا معروفست
انتخاب پادشاه با این انجمن بوده یعنی وقتی در وجود مالک تخت و تاج بجهتی تردید حاصل
میشد اکابر و اعیان مجلس مشاوره ترتیب میدادند و از خانوادهٔ سلطنت شخصی را که قابل
و سزاوار میدیدند برای این کار خطیر و مقام منیع انتخاب میکردند همچنین این مجمع که باید مجلس
اعیان تعبیر نمود اگر پادشاه را ظالم یا ناقابل میدیدند خلع مینمودند این بود که سلاطین
اشکانی از این انجمن و نجبا کمال ملاحظه و تشویش را داشتند و همواره باحترام آنها
میپرداختند و اگر یکی از آنان حکمران مملکت و بلدی بود نسلاً بعد نسلٍ او را و اعقاب او را
در آن حکمرانی میگذاشتند و از این راه اقتدار کلی خود را حفظ میکردند چه اگر یکی از نجبا
مصدر خلافی میگردید یا پادشاه بهوای نفس یا بعلتی با وی بدمیل میگشت و میخواست بتنبیه او

پردازد

پرهاز دسایر نجبا با شخص مقصر همدست شده با پادشاه میجنگیدند در حقیقت نجبا بر پادشاه
بیشتر مسلط بودند تا پادشاه بر نجبا و وضع سلاطین فرنک هم تا چهارصد یا پنصد سال
قبل همینطور بود بالجمله اگر در زمان سلطنت اشکانیان نجبا و مجلس اعیان با این اقتدار نبودند
قدرت این طبقه سلاطین خیلی بیشتر از آنچه بود میشد و فی الحقیقه همان تسلط نجبا اسباب
انقراض آن سلسله گشت و اردشیر ساسانی که از جانب اردوان آخر پادشاه اشکانی حاکم
بعضی قطعات فارس بود و رعیت و تبعه آن پادشاه بر او بشورید و جمعی از نجبا و اعاظم را
با خود متحد ساخت و بر اردوان غالب آمد و سلطنت را از دست او بگرفت و شرح این ماجرا
در مقدمه تاریخ ساسانیان بیاید انشاء الله تعالی اما نجبا در دربار و دولت اشکانی
بچند رتبه و درجه از یکدیگر متمایز بودند بعد از پادشاه بالاترین مناصب و مراتب منصب
سورنا بود که سپهسالاری باشد خانواده سورنا از حیثیت مکنت و قدرت یکدرجه از
پادشاه کمتر بود و سورناها علاوه بر سپهسالاری کل قشون اشکانی از خود هم تا ده هزار
قشون در میدان جنگ حاضر مینمودند و وقتیکه سلاطین اشکانی میخواستند بتخت
سلطنت جلوس نمایند سورنا باید تاج سلطنت را بسر پادشاه گذارد طبقه دویم نجبا
آنهائی بودند که یا مستشار مخصوص پادشاه میگردیدند یا از وزرای دولت لباس نجبا
بهم لباس پادشاه شباهت داشت و فرقیکه در میانه دیده میشد این بود که نجبا بجای تاج
در مهمانیها و جشنها کلاههای طبیعی بر سر میزدند و هر وقت میخواستند بحضور پادشاه
آیند با یکنوع حربه قمه مانند مسلح میشدند در اواخر سلطنت اشکانیان که سادگی و
حالت بدوی لباس و البسه آنها از میان رفته بود نجبا البسه زربفتی و کلابتون دوزی هم
میپوشیدند و باید دانست که هر وقت دولت را قشونی لازم میشد نجبا از ایالات و
ممالک محکومه خود جمع کرده برکاب پادشاه یا هر جا که حکم شده بود حرکت میدادند

فصل چهاردهم

در آداب سفارت در دولت اشکانیان و روابط و معاهده و مقاوله ایشان با دول خارجه

در موقع جلوس سلاطین همسایه عموماً و قیاصره رومیة الکبری خصوصاً پادشاهان اشکانی
سفیری بتعزیت و تهنیت آنها میفرستادند و هدایای نفیسه گرانبها با آنها ارسال مینمودند

وطرف مقابل هم همیشه تحف و تقادیم برای سلاطین اشکانی گسیل و ارسال میداشت چنانکه اگوست قیصر روم از جمله چیزها که برای فرهاد چهارم فرستاد دختر صبیح المنظری بود ایطالیائی موزا نام که در این کتاب ذکری از و شد؛ و خواهد شد و ارتابانوس اردوان از سلاطین اشکانی شخصی بلند قامت یهودی را در جزو هدایا بدربار طیبر قیصر فرستاد از مأموریت سفرا بعضی اوقات فقط مقصود تبریک و تهنیت و تعزیت و تسلیت بود و گاهی فیصل دادن امور پلیتیکی و در چنین صورتی سفیر حامل نامه بود که در آن مطالب مندرج شده و مأمور از خود رائی نداشت و نمیتوانست در حل و عقد مسئله دخالتی کند باید نامه را بدهد و دریافت جواب نماید مگر اینکه نویسندهٔ نامه مطلبی را مبهم نوشته باشد و در تصریح آن اهمال نموده آنوقت سفیر آنرا توضیح میکرد و جواب شافی کافی که اسباب حصول مطلوب بود میگرفت و فرضا در جواب هم تعقیدی و اشکالی دیده میشد سفیر چون سؤال و جواب هر دو را ملتفت شده بدفع و ایضاح آن میپرداخت

سلاطین اشکانی همیشه ساعی بودند و اهتمام مینمودند که مردمان آزمودهٔ کاردیدهٔ دانا را بسفارت فرستند و وقتی که از خارج سفیری عازم دربار ایشان میشد خیلی دقت و مراقبت داشتند که از ورود بسرحد تا روز خروج او از خاک آنها بعزت و حرمت و امنیت و رفاه و خوشی گذراند

اما معاهده و مقاوله که با دول خارجه می بستند اگر در غیر اوقات جنگ و لشکرکشی بود بآمد و شد سفرا منعقد میگردید و اگر بعد از سوق عسکر بود اعم از اینکه قبل از محاربه باشد یا در بین جدال همینکه میخواستند با دشمن بمذاکره پردازند قشون اشکانی زهٔ کمان خود را باز کرده کمان باز شده را بدست چپ میگرفتند و دست راست را بلند مینمودند از این علامت معلوم میشد که خواهان صلح یا متارکه اند آنوقت اگر در وسط دو لشکر پلی بر روی رودخانه یا جزیرهٔ در وسط آب بود مامورین جانبین سر آن پل یا در آن جزیره بمکالمه و مذاکره می نشستند و اگر پل و جزیره نبود مسافتی را از دو طرف پیموده در وسط حقیقی وارد و قرار میگرفتند و بگفتگو میپرداختند و دو سپاه از دو جانب مستعد قتال می ایستادند تا گفت و شنید سفرا تمام میشد اگر کار بمصالحه انجامیده بود سران دو سپاه بی اسلحه با روی هم آمده یکدیگر را مهمانی مینمودند شراب میخوردند و عیش میکردند

بعدها

بعد ها مصالحه نامه مینوشتند و طرفین مهر و امضا میکردند آنگاه دستهای یکدیگر را گرفته سوگند یاد مینمودند که تخلف و نقض عهد ننمایند پس از آن مراجعت با ردوهای خود نموده روز بعد قشون طرفین میدان جنگ را خالی کرده راه بلاد خویش پیش میگرفتند و اگر مسائل متنازع فیه و مشکلات حل نمیشد ما مورین با ردوهای خود بر میگشتند و قشون دست باسلحه میبردند و جنگ در میگرفت

بعضی از مورخین مینویسند اشکانیان زه کمان خود را که باز میکردند و بطرف مقابل وانمود مینمودند که طالب مذاکره و صلح اند اغلب محض این بود که دشمن غافل کشته نزدیک آیند و اینها برآنها حمله نمایند خصم گول فریب ایشانرا میخورد و بدون ملاحظه و احتیاط پیش می آمد اشکانیان بچابکی زه را بکمان می انداختند و کار رقیب خود را میساختند اما این حرف چندان راست نیست یعنی در ظرف مدت سیصد سال که با رومیها بجنگیدند یکدفعه این کار واقع شد و آن در جنگ با کراسوس سردار رومی بود

و باید دانست زبان رسمی اشکانیان در صورتیکه با رومیها هم طرف سؤال و جواب بودند تحریراً و تقریراً زبان یونانی بود وجه اختیار این زبان آنکه اشکانیان در اوایل سلطنت خواستند مغلطه کنند و با آنکه تورانی بودند خود را ایرانی قلمداد کنند تا مردم این مملکت آنها را اجنبی نخوانند و از خود بدانند این بود که گفتند ما از نژاد سلاطین کیانیم اینحرف بخرج ایرانیها نرفت و سودی نبخشید با آنها نگرویدند و اظهار مخالصت و مخالطت ننمودند بلکه با آنها راهی میرفتند و در باطن رغبت و میلی نداشتند اشکانیها ملتفت اینحال شده تکیه بیونانیان کردند و با آنها بنای خصوصیت و اتحاد را گذاشتند و خود را جانشین خلفای اسکندر و محب یونان گفتند و تحصیل ادبیات یونان را رسم کردند حتی پرستش ارباب انواع آنها پرداختند القاب آنها را بخود دادند خط و نقش سکه و سایر آثار آنها ناقص یا کاملا بزبان یونانی شد و اینجمله نبود مگر برغم انف ایرانیها که آنها را خارجی و اجنبی فرض نمودند و از خود ندانستند و ضمناً محل اتکال و اطمینانی هم برای خود بدست آوردند و در فصل مسکوکات هم اشاره باین مطلب شده است بالجمله اشکانیان بعد از آنکه با دولتی از دول خارجه صلح کرده عهد مودت می بستند احتیاط و مزید اطمینان را گروکان میدادند و میگرفتند و غالباً آن گروکان از فرزندان خود پادشاه بود یا از بنی اعمام و شاهزادگان

خانوادهٔ سلطنت و بسیار اتفاق می افتاد که سلاطین اشکانی اولاد خود را به رم بدربار
قیاصره میفرستادند و چند جهت داشت یکی تربیت شدن آنها دیگر آنکه اگر در مملکت ایران
بودند بعد از وفات پادشاه همینکه ولیعهد او بتخت سلطنت جلوس میکرد ممکن بود نسبت
ببرادران خود ظلم و تعدی نماید و آنها را بقتل رساند یا ناقص کند نیز احتمال میرفت برادران
بداعیهٔ سلطنت برخیزند و فتنه و آشوبی در مملکت برپا شود سلاطین اشکانی میدانستند فرزندان
آنها که در دربار دولت روم میباشند بهر عنوان که باشند گروگان و غیر گروگان زاید الوصف
آسوده و مرفه اند و بخوشی و فراغبال روزگار میگذرانند بلکه همان وقتی هم که دولت اشکانی
با دولت روم جنگ میکرد باز شاهزادگان اشکانیان در رم کمال عیش و خوشی را داشتند و علت
آنکه این شاهزاده‌ها یکنوع آلتی در دست روم بودند و بوجود آنها سلاطین اشکانی را میترسانیدند
و انذار مینمودند که ممکن است تو را خلع کنیم و این شاهزاده را بجای تو بر تخت سلطنت جلوس دهیم
و فی الحقیقه میتوانستند یعنی شاهزاده را بر آن میداشتند که با اشخاصی که از پادشاه ناراضی
بودند مکاتبه و ارسال و مرسول نماید و آنها را بشورانند چون داخله مغشوش شد از خارج هم حمله
آور شوند و مرام و مقصود خود را حاصل نمایند

فصل پانزدهم
در وضع قشون اشکانیان

عساکر سلاطین اشکانی را وضع و ترتیب مخصوصی بوده و ببعضی جهات مزیت و رجحان بر سبک
و طرز لشکریان پادشاهان کیان و یونان داشته و بهمین واسطه تقریباً مدت سیصد سال با دولت
قدیم مقتدری مثل روم جنگ کردند و کمتر شکست خوردند

ژوستن مورخ لاتینی میگوید عساکر اشکانیان مرکب بود از حر و عبد یعنی بعضی آزاد و نوکر
ردیف و چریک بودند برخی غلام و زرخرید صنف ثالثی هم از اسیرزادگان بر دو صنف مذکور افزوده
میشد باین معنی که پادشاهان اشکانی اسرائی را که در جنگ میگرفتند بامرا و بزرگان و اعیان
مملکت تقسیم میکردند ایشان آنها را متأهل مینمودند و فرزندانیکه از آنها وجود مییافت مثل اولاد
خودشان صرف توجه میکردند و ذکور از فرزندان را با کمال دقت آداب سواری و اسب تازی و تیر
اندازی می آموختند در مواقع جنگ این اسیرزاده‌ها تربیت شده جزو قشون و عساکر اشکانیان
بودند و هر یک از مالکان آن ممالیک حسب التکلیف نسبت بعدهٔ غلامان خود میبایست چندین مرد

جنکی در وقت جنک بدایرهٔ عسکریهٔ پادشاهی بفرستند انتهی

مورخ دیکر مینویسد غلامزاده‌های اشکانیان اعم از اینکه جزو قشون بودند یا نبودند هر چند پشت هم که میکذشت باز غلام و عبد بودند و پادشاهها همانطور که فرزندان خود را تربیت میکردند غلامزاده‌هارا نیز مشمول تربیت میداشتند

از عساکر اشکانیان آنچه جنساً پارت و تورانی بودند اسب داشتند و سواره بمیدان محاربه میرفتند و جنک میکردند و سایر ملل و طوایف تابعهٔ این سلسله در هنکام قتال و جدال حق سوار شدن نداشتند و لابد میبایست پیاده مصاف دهند

اکثر لشکریان اشکانی در تیراندازی منتهای مهارت را داشته و دستهٔ تیرانداز زره نمیپوشیدند و سلاح آنها فقط تیر و کمان بوده و وجودشان بیشتر از سایر دسته‌جات فایده داشته است

بعضی از دسته‌های قشون اشکانی زره‌های بلند که از سر تا پای آنها را حفظ میکرده میپوشیده‌اند و نیزه‌های بلند بدست میکرفته و این دسته‌ها طلیعه و یزک لشکر بودند

کلیهٔ سپاهیان اشکانی میل بتوقف در بلاد و بیوتات و شهرنشینی نداشته بوضع اصلیهٔ خود بصحراکردی و اقامت در خیمه راغب بوده‌اند و با وجود دلیری و شجاعت فطری و جنسی بواسطهٔ بی تدبیری و عدم علم و اطلاع از قوانین حربیه کمتر از عهدهٔ فتح قلاع و حصون بر می‌آمدند چنانکه وقتی اهالی سلوسی بر دولت اشکانی بشوریدند و این در اوان اقتدار اشکانیان بود چندین سال تمام عساکر اشکانی جهد و اهتمام کردند و زحمتها کشیدند تا شورشیان را دوباره مطیع نمودند

از مسطورات مورخین رومی و یونانی چنین مستفاد میشود که سلاطین اشکانی قشون حاضر رکاب نیز بیرق نداشته و اکر هم داشته عدهٔ قلیلی بوده است برای قراولی و حراست شخص پادشاه و حفظ نظم پایتخت و بعضی قلاع محکمه‌های سرحدی و این دستهٔ لشکر معلم و مشق کرده بوده‌اند و مشق و تعلیم و قواعد و فنون نظامی قشون اشکانی منحصر بوده است باسب‌دوانی و تیراندازی

خلاصه همینکه دشمنی قصد میکرد بمملکت اشکانیان حمله نماید اعم از اینکه آن دشمن تورانی باشد یا رومی بمحض حرکت و جنبش و شنیدن سلاطین اشکانی هیونان تندرو باطراف و اکناف ممالک روانه میکردند و ولاة و ملوک و ولایات باجکذار را اعلام مینمودند آنها حسب المعاهده هر یک باندازهٔ قدرت و وسعت ناحیهٔ خود چند هزار سوار جرار تیرانداز و پیاده بمقر سلطنت یا محلی که برای اجتماع عساکر معین شده بود میفرستادند و بزرکان و امرا هم از اسپرزادکان سابق الذکر که بیشتر

طرفها عتماد سلاطین بود ند کسیل مینمودند و نیز و دی ادوی معظمی تشکیل میبافت و بهر سمت که میبایست حرکت میکردند و گاه میشد که یکنفر از نجبا و بزرکان آنقدر از اسیر زادکان در تحت تملک داشت که ده هزار نفر غلام در وقت جنک میداد اغلب اوقات بزرکان و نجبا خود بشخصه اسیر زادکان و غلامان را حرکت داده بر کاب پادشاه یا بمعسکر و میدان جنک می آوردند بعبارة اخری خود سردار آن سپاه بود

ژوستن مینویسد در محاربهٔ سلطان اشکانی با آنتوان رومی عساکر اشکانیان پنجاه هزار نفر بود و از این پنجاه هزار نفر فقط چهار صد نفر حر و از نجبا بشمار می آمدند باقی همه غلامان و اسیر زادکان بودند بقاعده هر یک از بزرکان تقریبا صد و بیست نفر غلام با خود همراه داشته نیز باید دانست که اسب و مال بنه و لوازم غلامان را نیز خود نجبا و آقایان میدادند

عساکر اشکانیان غالبا بلکه عادتا اسباب و لوازم و بنهٔ خود را با شتر حمل مینمودند و بهر ده نفر مرد جنکی یکنفر شتر برای اینکار داده میشد بعضی اوقات هم بجای شتر عراده حامل احمال و اثقال عساکر بود قشون پیادهٔ اینطایفه از سواره خیلی کمتر بود لشکر زبده و عمده همه سوار بودند و در حقیقت سواران جنک میکردند پیاده ها اغلب بحفظ و حراست اردو و سایر بارها و بعضی خدمات میپرداختند

در سنهٔ پنجاه و سه قبل از میلاد که اشکانیان با کراسوس سردار رومی جنک کردند و فتح نمودند و شرح آن بیاید تمام قشون اینطایفه سوار بودند هیچ پیاده نداشتند

اشکانیان دو قسم سوار داشتند سبک اسلحه و سنکین اسلحه سواران سنکین اسلحه زرهی میپوشیدند که تا زانوی آنها میرسید و آن زره عبارت بود از چرم شتر دباغی شده که روی آن پارچه های آهن صیقلی یا فولاد بشکل صنوبری میدوختند و در تابش آفتاب مشعشع و باشکوه بود علاوه بر اینکه بدن را از ضرب شمشیر و نیزه حفظ میمود نیز سواران سنکین اسلحه کلاه خودی از فولاد صیقلی که مخصوصا از کارخانه های شهر مرو می آوردند بسر میکذاشتند و این هم مزید جلوه و شکوه آنها میشد شلوار سواران سنکین اسلحه از چرم و کشاد بود و تا غوزک پا بلکه تا روی پای آنها را فرو میکرفت و معلوم است با اینقسم لباس و سلاح پیاده جنک کردن متعذر میباشد این قسم سوار سپر هم نداشتند چه همان زرهی که داشتند کافی بود کار سپر مینمود اسلحهٔ سواران سنکین نیزهٔ ضخیم بلندی بود و تیر و کمانی و همیشه مردمان

قوی

قوی هیکل پر قوت را داخل این قسم سوار مینمودند که کمان را خوب بتوانند بکشند و تیر آنها دور
برود نیز سوارهای سنگین اسلحه شمشیر کوتاهی دو دم شبیه بقمه بکمر میبستند و این سلاح را بکار
نمیبردند مگر وقتیکه با دشمن دست و گریبان میشدند و برای اسبهای این قسم از سوار برگستوانی
از چرم شتر و قطعات آهن یا فولاد صیقلی شبیه بزره خودشان ترتیب میدادند که مرد و
مرکب هر دو محفوظ مانند

اما سواران سبک اسلحه کلاه خود و زره و نیزه نداشتند سلاح آنها منحصر به تیر و کمان بود و
از آنجا که مثل اینها بحمل اشیاء ثقیله نبودند در تاخت و تاز و جنگ و گریز و سایر مواقع خیلی چست
و چابک بودند و با کمال سرعت حرکت مینمودند مخصوصاً در وقت فرار سوارهای اشکانی
بطور قیقاج از روی اسب برگشته و بطرف عقب سر رها می افتادند و این از خصایص آنها بود
و میتوان گفت جنگ و گریز اشکانیان برای دشمن خطرناکتر بود تا حمله و یورش آنها بالجمله
سواران سبک اسلحه نیز حربه قمه مانند بر کمر داشتند و اغلب از سوارهای اشکانی علاوه
بر اسبی که بر آن سوار بودند اسب دیگر بطور جنیبت و یدک با خود همراه داشتند که در وقت
کوشش و تکاپوی اگر مرکبشان خسته شود یا بخواهد از کار بماند آنرا عوض کرده با اسب تازه
نفس بکار خود و کارزار مشغول شوند

بعضی از مورخین مینویسند در اواخر سلطنت اشکانیان سلاطین و سردارهای آنها در اردوهای
خود چند فوج شتر سوار هم داشتند و آن افواج در هنگام تصادف با دشمن روی تلی که
مشرف بر میدان جنگ و حربگاه بود رفته صف بسته خصم را تیرباران میکردند اما در چند
موقع فهمیدند وجود این افواج شتر سوار بیمصرف و غیر نافع است لهذا آنها را متروک داشتند
و این رسم را موقوف نمودند توضیح اینکه در قرون سالفه ارباب دول که از جنگ و صلح و زد و خورد
ناگزیر بودند در قورخانه‌های آنها چیزی خار مانند از آهن ساخته میشد و در صحرا جلو قشون
دشمن میپاشیدند که پای لشکریان پیاده بلکه سم مراکب آنها را زخم کند و نتوانند پیش آیند
و این رسم تا صدر اسلام باقی بوده چنانکه در جنگ نهاوند مشهور بفتح الفتوح در خلافت
خلیفه ثانی که عساکر اسلام با لشکریان عجم میجنگیده اند عجمها همین کار را کرده و مسلم است
که این خار آهنی برای دست و پای شتر بیشتر اذیت داشت تا اسب که سم دارد چون اشکانیان
شترهای افواج شتر سوار خود را از این خارها عاجز یافتند این قسم قشون را منسوخ نمودند

حمله و

حمله و یورش قشون اشکانی بدشمن اینطور بود که سوارها چند دسته میشدند یک یا دو دسته از آنها با سپاه طرف مقابل برابر میشد آنوقت دسته‌های دیگر از سواران سبک اسلحه اطراف و جوانب خاصه ساقه و دنباله عساکر خصم را غارت میکردند و همینکه آذوقه و علوفهای خود دسته‌ها جلو برسانند واردوی مخالف را از بی آذوقه کی مستاصل میساختند و باین وضع غالباً کار خود را از پیش میبردند

قشون اشکانی کلیتاً نه بمحاصره کردن دشمن معتقد بودند نه خود مهما امکن در قلعه‌ها رفته محصور میشدند اگرچه وقتی در جنگ بار و سپاها کردر حصن و حصاری متحصن شده بودند لشکریان پارت رشادتی بروز داده و خود هم هروقت مجبور بتحصن و رفتن در قلعه گردیده در دفاع همیشه حالت درماندگی نداشته و کاهی کاری کرده اند اما چند واقعه که از این قبیل آن از وقایع فوق العاده بشمار می آید فطرت و طبیعت و میل عساکر اشکانی فقط بجنگ در صحرا و بیابان بوده و سبک و روبه و پلیتیک آنها اینکه دشمن را خسته و درمانده کنند اکثر فتوحاتی که قشون اشکانیان را نصیب میشد بواسطه جنگ و گریز بود یعنی در عین گیر و دار و زد و خورد یکمرتبه پشت بدشمن میکردند و چنین وانمود مینمودند که فرار میکنند همینکه سپاهیان طرف مقابل مغرور شده بتعاقب آنها میپرداختند و صفوفشان بهم میخورد و در حقیقت متفرق میشدند قشون پارت بر میگشت و کار آنها را میساخت

یکی دیگر از روبه‌های اشکانیان در جنگ این بود که قشون دشمن را حتی المقدور بداخله مملکت خود کشانند و از هر نوع مدد و کمک دور سازند و از هر قسم آذوقه محروم نمایند کار را از هر جهت بر آنها تنگ کنند آنوقت بر سر آنها بتازند و کار شانرا بسازند

ژوستن مورخ لاتینی کوید اشکانیان هرگز در مقابل خصم صف آرائی نمیکردند و بمحاصره نمیپرداختند دشمن را که از دور میدیدند با هیاهوی اجماع حمله سختی میبردند اگر در حملهٔ اول خصم منهزم میشد آنها را تعاقب میکردند والا عقب می نشستند و وانمود میکردند که فرار کرده اند چون دشمن آنها را تعاقب مینمود بر گشته کار او را میساختند نیز عساکر اشکانی هرگز بمعسکر دشمن شبیخون نمیبردند در جنگها همینکه آفتاب بغروب میکرد دست از کار زار میکشیدند و با عجله عقب نشسته مسافت بعیدی مابین اردوی خود و لشکرگاه خصم فاصله قرار میدادند و جهت عمده که برای اینکار فرض شده اینست که تمام شب میخواستند اسبهای خود را تیمار نمایند و علوفه

بدهند

بدهند و حال بیاورند که صبح روز دیگر از خستگی بیرون آمده مهیای کار و تازه نفس باشند
و ظاهراً از قدیم الایام این رسم در ایران معمول بوده چنانکه اکزنفون سردار یونانی که در دربار کیان
مستخدم بود مینویسد ایرانیها بهیچوجه بشبیخون مایل نیستند بنا بر آنها برانیست که شب خودشان
و مراکبشان را آسوده و راحت نگاه دارند مختصر در تمام مدت سلطنت اشکانیان یکی دو
مرتبه اقدام بشبیخون نموده اند

پارتها در اوان بارندگی و فصل زمستان که هوا غالباً رطوبت دارد باختیار اقدام بجنگ نمیکردند
و علتش آنکه سلاح معتبر عمده آنها تیر و کمان بود و زه کمان در هوای رطوبتی و تر سست میشد
و هنری که در تیراندازی داشتند بدرستی نمیتوانستند ظاهر سازند و کاری از پیش ببرند پس
هر وقت اینطایفه در زمستان و اوایل بهار جنگ کرده اند اختیاری نبوده

اشکانیان طاقت زیست در گرما و سرما هر دو را داشته اند و مخصوصاً تحمل آنها در حرارت آفتاب
ضرب المثل بوده و رومیها چنین میپنداشته اند که قشون اشکانی ادویه صرف میکنند و بکار
میبرند که حرارت هوا و عطش در وجود و طبیعت آنها اثری ندارد

در اردوهای غیر جنگی سران سپاه و نجبای اشکانی مغنیه ها و متعه های خود را با عراده حرکت
میدادند و زنهای مزبوره بیشتر یونانی الاصل بودند و از شهر سلوسی و سایر بلاد یونانی
نشین آنها را اجیر مینمودند اما معقوده های خود را هرگز باردوها نمی آوردند

عساکر اشکانی همیشه مهمات زیاد از حربه وغیره از قبیل آذوقه و جبه خانه با خود همراه
داشتند مخصوصاً تیرهای زیاد با آنها حمل میشد کمتر اتفاق می افتاد که اردوی اشکانی فیل
همراه داشته باشد مگر در دو سه جنگ یک زنجیر یا دو زنجیر فیل در اردو و مخصوص سواری
پادشاه بود و شبها بنگه حرکت میکردند سلطان روی تخت فیل استراحت میکرد و میخوابید
ظاهر اینست که اینطایفه از داشتن فیل در اردو منزجر بوده اند بعلاوه آن سرعت سیر و تندی
که اشکانیان در جنگ داشتند فیل با آن ثابت طاقت عاجز میشد و نمیتوانست با آنها همراهی
کند و از عادات قشون اشکانی آنکه چون با دشمن تصادف میکردند تماماً بنای هیاهو و غوغا
میگذاشتند و صداهای خشن بر می آوردند که اسباب هول و رعب خصم شود از ساز و موزیک
نظامی چیز دیگر داشتند فقط طبل و دهل بود نای و بوق و شیپور و کرنا نمیدانستند چیست طبل
و دهل را هم برای این میخواستند که دسته جات قشون را در وقتیکه متفرق هستند بصدای

این دو

این دو ساز اعلام و خبردار کنند که یکجا جمع شوند نیز قشون اشکانی طبل و دهل در قرپوس زین
داشتند و در وقت حمله این دو ساز را میزدند
قوت و نیروی بازوی عساکر اشکانی زیاد بوده چه سواران زره پوش که نیزه های ضخیم داشتند
و پیکان آن نیزه ها نیز ضخامت داشت با این سلاح که حمل آن چندان کار سهلی نیست گاه میشد
که بیک ضربت دو تن را از پا در می آوردند در نشانه زدن با تیر هم نهایت ماهر بودند چنانکه ذکر شد
در راحت نگاهداشتن مراکب خود اهتمام تامی داشته اند یعنی تا ناچار نمیشدند اسبها را با سبب تاختن
نمیکردند و اکثر بطور خدعه از جلو خصم میگریختند و دشمن را فریب میدادند که بتعاقب آنها پردازد
چون اینکار میکرد بدام مکر و حیله پارتها می افتاد و از آنجا راه دیار عدم پیش میگرفت مختصر
فرار قشون اشکانی برای طرف مقابل مضرتر و خطرناکتر از حمله آنها بود
آخر الامر اشکانیان تا میتوانستند خود را خسته نمیکردند میان حملات و جنگها فاصله قرار
میدادند که رفع خستگی آنها بشود و گاه میشد که یکروز چندین دفعه از محاربه کناره کرده خود را
راحت و آسوده نموده پس از تازه کردن نفس باز بحمله و کارزار میپرداخته اند

فصل شانزدهم
در اسلحه اشکانیان

اسلحه اشکانیان فی الحقیقه همان اسلحه معموله در توران و در میان قوم اسکیث و سایر طوایف
ترکستانی بوده اما تیر و کمان را میتوان گفت اول سلاح اشکانیان است چنانکه آنرا آرم یعنی
علامت مخصوص خانواده و سلسله خود قرار داده بودند و آرم از رسومی است که از اعصار
و قرون سالفه و ازمنه بسیار قدیم در میان قبایل و سلاسل و خانواده های بزرگ و طوایف
نامی عالم رسم بوده و هر قومی چیزی را اتخاذ و اختیار نموده و مینمایند و آن بر حسب خیالی و تصوری
و مناسبتی است و مناسبت تیر و کمان با قوم پارت و اشکانی چنانکه پیش ذکر کرده ایم مهارت آنها
بوده در استعمال این سلاح و در عالم نادر ملتی و اقلیتی میباشند که صیت تیراندازی اشکانیان
بسمع آنها نرسیده باشد
یکی دیگر از اسلحه اشکانیان نیزه است که هم نی آن و هم سر نیزه آن ضخامت زیادی داشته و سواران
آنها از سبک اسلحه و سنگین اسلحه حمل این سلاح مینموده اند و در کار بردن آن چنانکه گذشت کمال
قدرت و توانائی و ید طولی داشته اند

نیزه اشکانیان

نیز اشکانیان دو قسم حربهٔ دیگر داشته یکی شمشیر مانند اما دو دم که از دو طرف قطاع و برنده
بود یکی دیگر شبیه بقمهٔ حالیه که آن نیز دو دم بوده است سواران این هر دو حربه را یعنی یکی
از این دو قسم را بکمر میبسته اند

کارد بلند و خنجر نیز از اسلحهٔ انیطایفه بوده و اختصاصی باوان جنگ و جدال نداشته
در غیر اوقات رزم و حرب هم کارد و خنجر بکمر میزده اند

زره و کلاه خود اشکانیان ابتدا بهمان وضع و طرز زره و کلاه خود تورانی و اسکیتی و از آهن و
فولاد بوده بعدها بعضی تصرفات در آن نموده اند و مرکب شده از سبک و وضع زره و
کلاه خود ایرانی که در عهد کیان معمول بوده و از زره و کلاه خود سپاهیان بنی آشور و از زره
و کلاه خود تورانی و اسکیت که خاص خود آنطایفه بوده است

قسمی از زره‌های اشکانیان تمام بدن را و پاها را تا پشت پا و دستها را تا معصم میپوشانیده
و حفظ میکرده است قسم دیگر از زرهٔ آنها تا بالای زانو میرسیده و وضع این زره‌ها را در
فصول سابقه شرح داده ایم کلاه خود آنها هم دو سه نوع بوده از جمله کلاه خودی تقریباً بشکل
نیم دایره داشته که کل میخها روی آن نصب میکرده اند و تو پی زره از چرم یا حلقه‌های آهن برای
حفظ گوش و گردن بر آن می آویخته اند و بدین هم اشاره نموده ایم

اشکانیان زره‌های آهنی خود و برگستوان اسبها را طوری میساختند که قطعات آهن که در
زره و برگستوان بکار میرفته شبیه به پر طیور بوده و هر کس مردان مسلح اشکانی را از دور
میدید چنان می پنداشت که تن و بدن راکب و مرکوب پرهای آهنین بیرون آورده است و چون
برگستوان اسبان را نیز از اسلحهٔ لازمهٔ مهمه میشمرده اند در ساختن آنها همان دقت را میکرده اند
که در ساختن زره‌ها داوایل یعنی در سلطنت چهار پادشاه سلاطین اشکانی کلاه خودی شبیه
بکلاه خود تورانیان نوک تیز بر سر میگذاشتند بعدها آن وضع را تغییر دادند و شکل دیگر اختیار
کردند ژوستن مورخ میگوید اشکانیان چه در اوقات بدویت و چه در زمان مدنیت و اوان
دولت و سلطنت مسلح باسلحهٔ اصلی و نسلی خود که اسکیتی و تورانی باشد بودند و سواران و اسب
در وقت جنگ غرق در آهن و فولاد میشدند زره و برگستوان آنها از فولاد بود و شبیه
بپارچه که پر مرغ بر آن نصب کرده باشند یعنی پارچه‌های آهن را شبیه به پر مرغ نموده از آن
زره و برگستوان میساختند

بگفتهٔ اکثر مورخین اشکانیان در غیر وقت جنگ هم مسلح گردش میکردند و آخر الامر احتمال میدهیم
دبوس هم جزو اسلحهٔ آنها بوده زیاده بر این حربه سلاحی نداشته اند

فصل هفدهم
در جنگجوئی اشکانیان یا قوم پارت

طایفهٔ پارت که سلاطین اشکانی از آن طایفه بوده بجنگجوئی مشهور و معروف اند و این از
خصایص تورانی و اسکیث بودن آنهاست و در این قوم اگر کسی از رشادت و شجاعت و حالت
جنگجوئی بهرهٔ کامل نداشته چنین بوده که هیچ نداشته و دیگر با ننگ و عار انباز و از مفاخر
عادی محروم میدانسته اند آنها که از عوائد ملل با خبرند دانند که عموم طوایف تورانی و ترکستانی
بلکه تمام قبائل و سلاسلی که چادر نشین و صحرا گردند و در زیر خیمه بسر میبرند حالا هم شجاع و
دلیر و رشیدند و این فقره طبیعی است چه اهالی شهرها اتکال و اعتماد بسور و حصن بلاد و
نظم و قوت حکومت نموده خود از دفاع و دست بردن باسلحه و حفظ و حراست خود و اهل و کسان
و قوم و قبایل و خویشان تن زده اند و خود را محتاج باین تجشم و زحمت ندانسته براحت و تنعم
و تن آسائی پرداخته و باستیفای لذات و انواع تمتع و تعیش و خوشگذرانی مشغول گشته اند
اما ایلات بادیه نشین که قلعه و حصار و توپ و تیپ و سایر قوای حکومتی نداشته و ندارند پیوسته
باید مستعد مدافعهٔ سایر قبایل و متعرضین مختلفه و ارباب تعدی و اجحاف شوند و بزور بازو
و بکار بردن سلاح و قوت تا از شر اشرار خود را محروس و محفوظ دارند بزد و خورد و نزاع و قتال
و اسب تازی و دشمن اندازی مانوس و معتاد میشوند مخصوصاً اگر مانند مردم ترکستان خشونت
طبعی هم داشته باشند و حسنهای لطیفه که از مردم آزاری و اذیت و اضرار نافر است در آنها صورت
فعلیت و ظهور بهم رسانیده باشد اقوامی چنین و طوایفی بنهایت محتاج بقوای شخصی خود در
سلامت و آسایش اوقات زندگانی ناچار جنگجو و دلیر میشوند و کاردانان عالم دانند که کارها
کلیةً بعادت تا است و بشهود و تجارب معلوم شده که سکنهٔ بلاد و نواحی سرحدی که بیشتر از
سایر اهل مملکت دوچار زد و خورد و حملهٔ خارجه میشوند رشیدتر و جنگی تر و جری تر از مردم
بلدان مرکزی و سکنهٔ نقاط و امکنهٔ محفوظه میباشند و یک چیز دیگر بر جنگجوئی و دلیری و
تجری اشکانیان افزوده و آن اینست که این قوم بعد از آنکه از ناچاری رایت شورش و طغیان
برافراشتند و فی الجمله پیشرفتی حاصل نمودند دیدند ممکن است بواسطهٔ تجلد و مصابرت در جرأت

و تحمل

وتحمل مشقتهای کارزار از هبوط مذلت و زحمت باوج سربلندی و رفعت رسند طلب شوکت و حشمت
واقتدار را در مجادله و گیرودار و مخاصمه پا افشردند و جنگجوئی در حقیقت جزء ذات آنها شده است
که در تاریخ آنها مکرر دیده میشود که بجهت اسباب جنگی فراهم آورده اند
یکی از مورخین مینویسد سلطنت اشکانیان اگرچه بدست اردشیر ساسانی منقرض شد اما لیاقت
وشایستگی آنهارا در اعمال حربیه و سختی و طاقت و پیشرفت کار ایشانرا نمیتوان انکار کرد چنانکه
مکرر با رومیها جنگ کردند و اغلب فتح و غلبه ایشانرا بود و رومیها که شکستهای فاحش از
اشکانیان خورده مسلم است که در آن قرون اول دولت دنیا بودند و این برهان قاطعی است بر
کمال پردلی و دلیری و جنگجوئی اشکانیان

فصل هجدهم
در شکار اشکانیان

دانشمندان خبیر دانند که شکار کردن و بنخجیر رفتن ملوک و امراء و بزرگان عالم فقط از
برای تفرج و تفریح و گذراندن وقت بشادی و خوشی نبوده بلکه مقاصد و فواید دیگر در نظر
داشته اند از جمله سلاطین میخواسته اند ملازمان و غلامان آنها که گاه و بیگاه باید بخدمت
ریاست و صاحب منصبی قشون و سرداری و سوق عسکر و جنگ مشغول شوند و متقلد اعمال
حربیه و نظامی باشند خودشان و مرکبشان خام و جمام نکردند در اوان آسایش و صلح
یکباره بیکار ننشینند و از عادت سواری و راه پیمودن و اسب تاختن بکلی دور نیفتند این
بود که صید و شکار را برای خودشان و آنها یکنوع مشق و ورزش قرار داده و باین کار
ترغیب و تحریص میکرده اند اما قبایل و طوایف بادیه نشین و صحراگرد را علاوه بر تفرج و مشق
محرک و داعی دیگر برای شکار بوده یعنی باینکار احتیاج داشته اند شک نیست که تمام ایلات
دارای اغنام و سایر مواشی ماکول اللحم نبوده و نیستند و آنها هم که دارا بوده و هستند غالبا
بواسطه جلب بعضی منافع حاصله از آن اغنام و مواشی از ذبح آنها مضایقه داشته و دارند
وبرای توسعه در دایره اکل خود خاصه در بیابان که برخلاف بلدان اقسام خوردنی موجود
و مهیا نیست وجود گوشت شکار را نعمتی بزرگ و غنیمتی میدانسته اند پس بموجبات مذکوره
و باقتضای طبیعت صحراگردی در هر وقت و زمان اشکانیان بشکار میلی مفرط و رغبتی عظیم
داشته و مهما امکن در اینکار مجد و ساعی بوده اند اگرچه اینطایفه بموجب مسطورات بعضی

از مورخین

از مورخین حرص و ولعی بخوردن گوشت نداشته اما باز بتصریح همان نویسنده ها بگوشت
وحوش و طیور مایل بوده اند چون حیوانات اهلی را وجوباً طرف رعایت میخواستند از کشتن
گاو و گوسفند اکثر اوقات احتراز میکرده اند و بگوشت شکار قناعت مینموده و مسلم است
اشکانیان اکثر اوقات خود را بصید افکنی و شکار میگذرانده چه متصل سوار بوده حتی در وقت
دید و بازدید و رفتن مهمانی و دنبال سایر کارهای خود پیاده حرکت نمیکرده و فقط غلامان
و بردگان آنها باید پیاده طی مسافت کنند و ارباب فطانت دانند که سواری دائمی را با شکار
نوعی تلازم است نمره او ارباب خبر مینویسند اشکانیان بشکار و صید سباع نهایت
راغب بوده اند

یکی از مصنفین معتبر گوید سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت خود یعنی تا زمان مهرداد اول
هر وقت که مشغول جنگ نبودند عساکر و قشون خود را وادار بشکار مینمودند تا عادت و
حالت جنگجوئی را از دست ندهند خودشان هم باینکار اشتغال داشتند و شکارهای طبیعی
میکردند یعنی عقب سباع و حیوانات وحشی میتاختند تا آنها را خسته و مانده میکردند بعد بضرب
تیر میکشتند یا بالکند میگرفتند اما پس از آن قوروقهای مخصوص ترتیب داده و دور آنها را
دیوار کشیده هر وقت میل بشکار داشتند در قوروقها باینکار میپرداختند

نیز شکاری که اشکانیان میکردند یکفقره در سواحل دجله و فرات و در باتلاقهای حوالی و
اطراف این دو شط که در این امکنه شکار گراز مینمودند و در کوههای الوند شکار آنها خرس
و در طرف مازندران و گرگان ببر و در عراق عرب نیز شیر بود اما بچه این حیوانات درنده را
در قوروقهای مذکور مخصوصاً تربیت میکردند تا بزرگ میشدند و نیم مانوس آنوقت بصید
آنها میپرداختند

فصل نوزدهم

در البسهٔ سلاطین و ملکه های اشکانی و بزرگان ایشان و بعضی زینتهای آنها

بدیهی و معلوم است که البسهٔ مللی مادامیکه اهل حضاره و شهرنشینی نشده و بدولت و
تمول نایل نگردیده نهایت ساده و از هر قسم تکلف دور میباشد فی الحقیقه ساتر و حافظ حر و
برد است و بس و مخصوصاً لباس طوایف صحراگرد تورانی در آن عصر و زمان مشخص است که پشمینه

خشن بوده و ممکن است بعد از مهاجرت پارتها از ترکستان و آمدن بمملکت پارتیا یا پارتین
فی الجمله بتقلید مردم ایران پوشش آنجماعت رو ببهتری گذاشته باشد اما بتصریح مصنفین معتبر
بعد از آنکه اشکانیان مالک تخت و تاج کیان شدند و چند پشت هم گذشت بصرافت امتیاز
ملابس و لطافت و خوبی آن افتادند و این امری طبیعی است یکی از مورخین گوید پادشاهان
اشکانی قبل از آنکه بکمال اقتدار نایل شوند و مملکت خود را بسط دهند یعنی تا زمان مهرداد
اول بیشتر همان جامه‌های تورانی را میپوشیدند چون کامیاب و مقتدر گشتند کم کم در پوشش
تقلید سلاطین کیان و شهریاران مد را نمودند و البسه فراخ که تا پشت پا میرسید بلکه
بزمین میکشید در بر کردند
از مسکوکات اشکانیان و بعضی آثار ایشان و اقوال بسیاری از مصنفین یونانی و رومی نیز
چنین برمی‌آید که لباس سلاطین اشکانی بلند و فراخ بوده و در شانه و کمر چین داشته یا چند
جا تا (تن) میشده لکن در زیر این لباس قبائی کوتاه و شلواری تنگ از حریر و پارچه‌های ابریشمی
و پنبه و پشمی نیز میپوشیده‌اند و گاهی البسه آنها یراق دار بوده و آنرا از پارچه‌های الوان با
جلوه و شکوه ترتیب میداده‌اند
ژوستن مورخ لاتینی مینویسد اشکانیان پیش از آنکه برتبه عالی سلطنتی نایل شوند جامه
تورانی میپوشیدند چون بپادشاهی رسیدند لباسی مرکب از وضع ایرانی و تورانی ترتیب
داده آنرا پوشش خود قرار دادند اعیان و نجبای پارت لباسهای فراخ بلند بسبک مردم ایران
میپوشیدند و رعایا همان البسه پشمینه خشن تورانی را در بر میکردند
ایضاً یکی از نویسنده‌ها میگوید سلاطین اشکانی پس از تسلط در لباس تقلید اهل ایران نمودند
و جامه معتبر خود را جبه فراخی قرار دادند که از پارچه‌های خیلی لطیف نازک قیمتی میدوختند
دیگری مینویسد تا دوسه پشت البسه پادشاهان اشکانی در کمال سادگی بود بعد بموجب
نقوش مسکوکات و نقشا و بر الواح معلوم شده که این سلسله ذوق و میل مفرطی بزینت و
تجمل داشتند زره و کلاه خودی که حالا معمول است از اختراع اشکانیان میباشد چه در آثار کیان
دیده نشده همین مورخ گوید اشکانیان زرهی بلند داشتند که بزانوی آنها میرسیده و پوششی
چاچور مانند که آنهم از جنس زره بوده و در پا مینموده‌اند و روی پا می افتاده کفشی که روی
آن نیز زره میکشیدند میپوشیدند این لباس نظامی از وضع البسه حربیه طایفه اسکیث
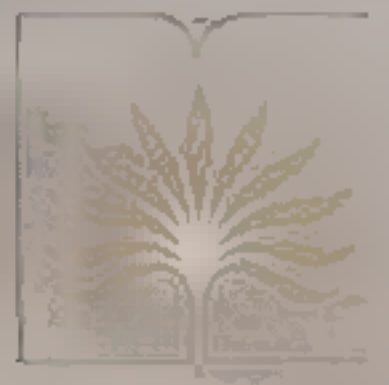
وازسبك پوشش یونانیها ترکیب یافته وجامهٔ زنان اشکانی کمال امتیاز را داشته چنانکه در سکهٔ
فرهاد چهارم وزوجه اش موزا مشاهده میشود صورت این ملکه را با سر باز ساخته اند بحالتی که
گیسوان خود را بطرز زنان یونانی در بالای سر بظرافت وقشنگی هرچه تمامتر گره زده و باید دانست
که البسهٔ زنهای نجبا واعیان اشکانی بقدری خوب وممتاز بوده که امپراطریسهای روم تقلید آنها
مینموده اند

بعد از ملاحظه ودقت در سکه های اشکانیان وتتبع در اخبار ایشان معلوم میشود لباس
اشک اول نظامی وکوتاه بوده یعنی زرهی از حلقه های آهن در بر داشته که تمام بدن او را حفظ
مینموده وآن لباس نظامی را روی زره میپوشیده ونیم تاجی بوضع تاج سلطنتی یونان با کلاه
خودی مخروطی شکل که توپی نیزه داشته بر سر میگذاشته ودهنهٔ کفش او بساق پا بسته میشد
وگردن بندی ساده بگردن می بسته وگوشواره ها در گوش میکرده است

مهرداد اول جامهٔ نرمی در بر مینموده با پوششی کلیجه مانند که طرف گردن آن باز بوده واین لباس را
با چند قطار از احجار گوهر مزین میساخته از آنجا که صورت این پادشاه را تمام نساخته وضع
پایین جامهٔ او معلوم نیست تاجش ساده کلاه خودش بشکل نیم دایره با توپی نیزه ای از چرم یا از آهن
وچند دانه گل میخ روی کلاه خود نصب شده چیزی بشکل مارپیچ شبیه به کلگی سر اسب برای زینت
روی گردن داشته است

بعضی از سلاطین اشکانی که بعد از مهرداد سلطنت کرده اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود
این پادشاه بر سر دارند ولی در حاشیهٔ دورهٔ آن صورت آهو وچند قطار گلوله رسم شده
چند تن از پادشاهان اشکانی از قبیل مهرداد سیم وغیره چیزی قلاده مانند بگردن داشته اند
وآن ظاهرا از دو قطار سنگهای گرانبها ترتیب یافته است

یکی از ارباب سیر مینویسد سلاطین پارت در اوان صلح نیم تاجی بر سر میگذاشتند وآن عبارت
بود از نواری که دور سر میبستند ودر عقب سر گره میزدند که موی سر را نگاه دارد ودر وقت
حرکت پریشان ودرهم نگردد وشاید این نوار چند مرتبه دور سر پیچیده میشده ودو سر
بلند داشته که از عقب آویزان میکرده اند وبر روی این نوار احجار کریمه وقطعات طلا برای
زینت نصب مینموده
نگارنده گوید در این عبارت مسامحه ایست یعنی بهتر آن بود که این نوار را نویسندهٔ مشار الیه موی بند

تعبیر کننده بتاج و در اکثر قرون و اعصار موی بندهای مزین بوضعهای مختلف رسم بوده نهایت
آنکه نسوان بیشتر آنرا بکار میبرده اند لامعی گوید (چون موی بند زرین بر موی حورعین)

فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او جامهٔ نرمی زیر البسهٔ خود میپوشیده و روی آن پوششی داشته
که طرف گردن آن باز و با نوار مزین شده و این پوشش را با کمربند بکمر میبسته و شلواری در پا
مینموده از طرف بالا فراخ و از پائین تنگ شبیه بشلوارهای مردم مازندران و فرقی که این
لباس پادشاه اشکانی با جامهٔ رعیتی دارد اینست که قدری مزین و بلندتر است و تقریباً تا روی
زانو میباشد اما در تنگی و گشادی فرقی در میان شلوار رعایا و سلاطین نیست

بعضی از پادشاهان اشکانی تاجی مخروطی شکل مکلل بمروارید و سایر جواهر ثمینه بر سر میگذاشته
و گردن بندها در گردن داشته اند که دو سه دوره دور گردن آنها پیچیده میشده و یکی از
علایم نجابت و سلطنت آنها گوشواره بوده چنانکه در گوش غالب سلاطین در نقشها پدیده
میشود و ظن غالب آنکه بجای خلعت و امتیاز از آنها بامرا و بزرگان اشکانی گوشواره میداده اند
و در گوش بعضی که دو گوشواره هست گویا آن بجای دو امتیاز باشد

سلاطین اشکانی بازوبند طلا ببازو می بسته و تاج ملکه های این طایفه زیباتر و باشکوه تر
از افسر شوهرهای آنها بوده و چند رشته گلوبند در گردن داشته اند

ملکه موزا زوجهٔ فرهاد چهارم که صورت آن روی سکه دیده میشود تاجی بلند مرصع بر سر دارد
و نیم تاجی هم روی آن گذاشته از روی شانه هایش معلوم میشود لباسی قیمتی و فاخر مانند
لباس شوهر خود پوشیده و طرف گردن آن باز است

مغنیه ها و زنهائیکه طرف تمتع و خاص عیش و طرب پادشاهان و بزرگان اشکانی بوده اند
لباس بلند یونانی در بر مینموده

آخر الامر گوئیم ملابس سلاطین اشکانی از جامه و زره اشک اول گرفته تا لباس کوتاه و
شلوارهای گشاد پادشاهان بعد از اشک همه لباس نظامی بوده است

اما زیب و زینت اشکانیان مسلم است که بتناسب دوره و زمان آنها میباشد ابن مقفع مینویسد
طایفهٔ اشکانی بآرایش میلی مفرط داشته و از طلا و نقره هر قسم آلات و اسباب حتی زره
و چار آینه و برگستوان اسب میساخته اند احجار منقوره نهایت نزد آنها مطبوع بوده و
بعضی احجار از آنعهد نزد نگارنده موجود است که روی آنها نقش و پر نقش شده و گمان میکنند آن

اشکال

اشکال صورت سائر اینها یعنی حکام با سرداران باشد در گوش بعضی از این صورتها یک گوشواره و در بعضی دیگر دو گوشواره هست

فصل بیستم
در لباس نجبا و مغهای اشکانی

لباس نجبای سلسلهٔ اشکانی عموماً گشاد و بلند بوده و تا پشت پا میرسیده و در زیر آن قبا و شلواری میپوشیده اند امّا لباس مغهای اشکانیان عبارت از جامهٔ بلندی بوده آستین دار و لباسی دیگر که در گردن بسته و تا بر زانو میرسیده روی آن میپوشیده اند و کلاهی مخروطی شکل بر سر میگذاشته و موهای سر خود را بشکل دو کیسه دو دسته کرده در دو طرف سر قرار میداده اند

بارون دُبُد از معارف دانشمندان فرنگ در سال هشتصد و چهل و یک چند صورت در لوحهٔ کوهی دیده و یکی از متبحّرین با خبرت و بصیرت آن تصاویر را از اشکانیان دانسته صورمزبوره عبارتست از پانزده شکل که چهارتن از آن در دو صف نزدیک بهم ایستاده اند و یکنفر دیگر که بر جمله مقدّم است ملتبس بلباس مذکور روی صندلی ناهمواری نشسته در بازوی راست سه بازوبند دارد از هیئت و جامهٔ او چنین استنباط کرده و حدس زده اند که از متعبّدین اشکانی و بعبارهٔ اخری مُغ است و مشغول عبادت میباشد این صورت خوب محفوظ مانده امّا چهارده صورت دیگر قریب بمحو و انطماس بوده و تصوّر نموده اند که اینها تماشائیان اند و سیر پرستش و اعمال مُغ را مینمایند چیزیکه مخصوصاً ثابت مینماید که تصاویر منقورهٔ در لوحهٔ کوه سابق الذکر صور مردم اشکانی است صورت دیگری است که در همان حدود نقر شده و آن یکنفر سوار میباشد که تیر و کمان و نیزه دارد و لباسی بلند پوشیده کلاهی مقعّد بر سر گذاشته موی سر را بوضع مزبور چون دو کیسه در دو طرف قرار داده کمان در دست چپ و تیرکش پشت سر سوار از زین آویخته با دست راست نیزهٔ خود را بگردن جانوری وحشی زده و آن جانور علی الظّاهر خرس باشد سوائی با این وضع و هیئت مسلّم است که اشکانی است

فصل بیست و یکم
در بعضی از عوائد سلاطین و ملکه‌های اشکانی و بعضی

از اقوال مورخین در باب این سلسله

سلاطین اشکانی در موی سر و ریش تفنن میکرده اند یعنی گاهی آنرا بدقت مجعد میساختند
بعضی اوقات صاف شانه ورها مینموده وقتی ریش خود را دو شقه قرار داده و هر شقه را
منتهی به نقطه و نوکدار کرده زمانی آنرا بشکل مربع میزده اند گاهگاه هم ریش را از زیر
شانه نموده بطرف صورت آنرا بر آمدگی داده و در اواخر رسم نموده بودند که موی
سر خود را در دو طرف جمع و در دسته مثل دو کیسه پر میکردند

بنا بر مسطورات بعضی از مورخین پادشاهان اشکانی در ظرف سال دو مرتبه نقل مکان
میکردند یعنی از قشلاق به ییلاق و از ییلاق بقشلاق میرفتند زمستان قشلاق آنها
در سواحل دجله و فرات یعنی عراق عرب بود و تابستان ییلاقشان عراق عجم اکثر اوقات
در همدان و حوالی کوه الوند بسر میبردند و در نقل و انتقال جمعیت کثیری در اردوی
پادشاه اشکانی حرکت میکرد و تمام زوجات و خادمه های سلطان و رجال دولت
در این قسم سفر همراه بودند و اکثر اوقات از بسیاری اهالی اردو و در منازل عرض راه
چه در ذهاب و چه در ایاب آذوقه وفا نمینمود و کار سخت میشد

حرمخانه پادشاه عبارت بود از یکنفر زن محترمه که زوجه پادشاه و ملکه مملکت بود
و بهمین لقب نامیده میشد ما بقی زنان در حکم متعه یا مغنیه و مطربه بودند

در دولت اشکانیان قانون این بود که ملکه از شاهزاده خانمهای خانواده سلطنت باشد
اما گاهی تخلف از این قانون مینمودند و یکی از دخترهای سلاطین دول خارجه را بزنی
میگرفتند یا رعنائی و زیبائی کنیزکی رامشگر و غیر رامشگر پادشاه را مفتون خود
میساخت و ملکه کشور میشد لکن اینکار در این سلسله چندان شیوع نداشته و
نادراً اتفاق افتاده است

بیشتر کنیزان و رامشگران و متعه های سلاطین و بزرگان یونانیه بوده اند و از شهرهای
یونان اسیر نموده آورده داخل حرمخانه میکردند و بعضی اوقات یونانیها که در بلاد
و ممالک اشکانیان بودند دخترهای خود را تربیت مینمودند ساز و آواز می آموختند
و برای حرم سرای پادشاه اشکانی بهدیه و پیشکش میفرستادند

در سلسله و طایفه اشکانی از پادشاه و پادشاهزادگان گرفته تا طبقات بزرگان

ودر غالب رسم بود که زوجات آنها باید از مردم اجنبی روی بپوشند و مساکن زنان از منازل مردان جدا و مفروز باشد

زوجات سلاطین اشکانی قادر نبودند و نمیتوانستند در امور دولتی مداخله نمایند در مدت پنج مائه که تقریبًا این طبقه سلطنت کردند یک تن یا دو تن از ملکه های پادشاهان باموری مملکتی دخالت بهم رسانیدند و مسلط شدند و ملکهٔ که بدرستی این تسلط حاصل نمود موزا بود که صورت او در سکه نقش شده و ذکر او از پیش گذشت و این فقره از سوانح فوق العادهٔ دولت اشکانیان بشمار می آید

فیلوس تراتوس که یکی از مورخین است مینویسد بعضی خواجه سرایان در حرمخانهٔ سلاطین اشکانی بودند و آنها گاه گاه مامور حکومتی یا متقلد شغلی از اشغال دیوانی میشدند اما از آنجا که مورخین دیگر مطلقا اشاره باین مطلب نکرده بلکه در تاریخ این طبقه اسمی از خواجه سرا برده نشده قول فیلوس تراتوس چندان محل اعتماد نیست و ضعیف بنظر می آید

سلاطین اشکانی را داب و سلیقه این بود که نگذارند هرگز شاهزادگان و امرا و وزرا زیاده از حد معین و مخصوص اقتدار بهم رسانند بلکه فردًا فردًا هیچ قدرتی برای آنها نگذاشته بلی بهیئت اجماع یعنی باتفاق اعیان و اکابر نهایت مختار و مقتدر بوده و شرح آن داده شد

اشکانیان از میان تجملات ظاهری به یراق طلا و نقرهٔ اسب خیلی مایل بوده اند و در این طایفه هر کس تمولی داشته در کار این تجمل فرو گذار نمینموده است

چون اغلب ملوک اشکانی ملقب به تئوس که بمعنی خدا یا خداوندگار است بودند ملکه های آنها نیز دارای این امتیاز شده آنها همین لقب داشتند

یکی از رسوم معمولهٔ اشکانیان این بوده که علامت و طالع بلد را مهتم مبدا نسته و صورت زنی یا فرشتهٔ از جنس اناث برای هر شهری از شهرهای یونانی خود بوضعی خاص میساخته اند و آنها که مسبوق باین مطلب بوده اگر این شکل را میدیده فهم مینموده اند که این صورت فلان بلد است و در روی پولهای چهار درهمی اشکانیان صور فرشتگان بلدان بسیار رسم و نقش شده که لباسهای بلند یونانی دارند و بعضی گمان کرده اند که صور مرسومه اشکال نساء مغنیه است و این سهوی عظیم است

از تصاویر

از نقوش و سکه‌های سلاطین اشکانی که دیده شده چنین بر می‌آید که تمام آنها باستثنای دو نفر از
پادشاهای آخری گیسوان کوتاه داشته بطوریکه درازی موی سر آنها بیش از چند بند
انگشت نبوده و بوضع طبیعی روی سرشان ریخته و آن دو پادشاه که این هیئت را تغییر
دادند خسرو و ولگازس بودند که زلف و گیسوی خود را در اطراف سر یا در عقب آن
کلوله مانند نمودند و این شکل گیسو و زلف شك نیست که بوضع مردم ایران بوده نه بطرز
اهالی پارت و اسکیث چنانکه نظیر آن در سکه‌های ساسانی بسیار دیده شده

پیش اشاره نموده ایم که اشکانیان کلیهٔ آداب و رسوم خود را از سه محل اخذ و دریافت
نموده اند اول از اسکیثهای تورانی که اصل طایفه و اجداد آنها بوده دوم از آداب و رسوم
ایرانی و آشوری که قرنها در آسیا شیوع و رواج داشته سیم از یونانیها که با اسکندر
کبیر بایران آمدند و بحکم غلبه بعضی از رسوم و آداب آنها در ایران و ممالك مجاور منتشر و
معمول گردید چنانکه هر وقت صورت آنها را سواره و تیر و کمان بدست ساخته حالت اسکیث
بودن آنها را وانمود کرده و هرگاه صورت پادشاهی اشکانی دیده شود که رعایا برای او
پیشکشی می‌آورند و تشریفات قرار میدهند پیروی آنها را بقوانین سلاطین بنی آشور و ایران
ظاهر ساخته و اینصورت در الواح و منقورات این دو مملکت دیده شده و هر وقت با نیم تاج
صورت پادشاهان اشکانی را رسم نموده اند از تقلید آنها بیونانیان حکایت کرده و این مخصوص
وقت و زمانی بوده که سلطان شجاعت و رشادتی با لیاقت عمده بروز داده است

سلاطین اشکانی محال بود پیاده راهی بروند و مسافتی طی کنند بلکه اعیان و ارکان و نجبا
و اشخاص حر نیز این عادت پادشاهان خود را پسند کرده و پیروی می‌نمودند پیاده رفتن
چنانکه پیش اشاره نموده ایم کار غلامان زرخرید بوده و باید دانست که این سیرهٔ سواری را
اشکانیان از طوایف تورانی داشته و حکیم الهدی فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه چند جا
اینفقره را ذکر میکند و میگوید هر وقت اسب سرداری در میدان جنگ کشته میشد فوراً دست
از جدال میکشید و تا دوباره سوار نمیشد آهنگ کارزار نمیکرد ژوستن مورخ معروف
نیز اینمطلب فردوسی را نگاشته و شرح داده و این شعر فردوسی که در مقدمهٔ فرود و جنگ
با طوس فرموده و میگوید

که شاهان پیاده نسازند جنگ　　اگرچه بود کار دشوار تنگ

عین مطلب درست است

یکی از مورخین گوید پادشاهان اشکانی و ارکان دولت آنها طلا و نقره را نمیرسانیدند
جز بمصرف تزیین اسلحه و آلات حربیهٔ خود امّا ظاهراً این قول ضعیف و بی‌اصل باشد
اشک اوّل مؤسس اساس سلطنت طایفهٔ اشکانی در پیری بپادشاهی رسید و چندان
فایده و تمتعی او را از این رتبهٔ اعلی عاید و حاصل نشده و بزودی درگذشته نتیجهٔ زحمات
او اخلاف وی را نصیب و قسمت گشت بلکه بعد از چند پشت سلاطین اشکانی بکامرانی رسیدند
و بهمین جهت که باندازهٔ مرارت خود اشک اوّل درک حلاوت نکرد اعقاب او قدر جهد و
مشقت او را دانسته در تمام مدت سلطنت اسم او را بر اسامی خود مقدم داشته ذکر جلالت
و عظمت او را پیشنهاد خود ساختند مختصر اشک اوّل در سلسلهٔ اشکانی چنان شد که
اسکندر نزد یونانیها و کیخسرو پیش ایرانیان و رومولوس در روم

مصنّفی منسوب بسلاطین اشکانی عساکر خود را باخذ و دریافت تعلیمات و فنون حربیه
و آداب لشکرکشی یونانیها مجبور مینمودند و تا آخر دولت اشکانی حال بر همین منوال بود
امّا معنی گفتهٔ این مصنّف را نگارنده بدرستی نمیداند چه مبرهن است که تمام فنون حربیهٔ
اشکانیان اسب‌تازی و تیراندازی و جنگ و گریز بوده و هیچیک از این سه کار را دخلی بیونانیها
نداشته دیگر تعلیماتی که عساکر اشکانی از معلمین و مشاقهای یونانی فرا میگرفته چه
بوده است خدا میداند

بعضی از مورخین میگویند نشان دولت
اشکانی ترنج بوده و بعضی مرغ چرخ
دانسته اند چه بعضی سنگها از عهد
اشکانیان بدست آمده که صورت
این جنس از طیور در روی آن
منقوش است

بعضی از ارباب خبر را عقیده اینست که علامت و نشان دولت اشکانی عقاب دو سر بوده و
قطعات احجار از آن ازمنه و اعصار دیده اند که در وسط آنها صورت عقاب دو سری
نقش شده و در دورهٔ آن بخط یونانی اسم یکی از سلاطین اشکانی را رسم کرده اند

ایزی دُرِ شاراکسی که یکی از مورخین است و بعضی او را یونانی و جمعی ایرانی دانسته اند با
اشکانیان معاصر بوده و تاریخی از این سلسله نوشته امّا آن کتاب مفقود شده و از میان
رفته قطعه قطعهٔ از آن گاهی بدست می‌آید این مورخ میگوید پادشاهان اشکانی با سلیقه و
ذوق بودند و بسبک سلاطین سلف یعنی کیان میل زیاد بساختن عمارات و ابنیه و
طرح باغات و بساتین داشته و حدائق و بیوتاتیکه آباد مینمودند از فرط آراستگی و صفا
بهشت مینمایند و دارای چندین شهر سلطنتی بودند که از جمله شهر دارا بود و پایتخت

حقیقی

حقیقی آنها محسوب میشد و در حوالی همان بلد مقبره از برای اجساد اموات سلاطین داشتند
چنانکه پادشاهان کیان در حوالی اصطخر پای تخت خود دخمه داشتند که نعش اغلب سلاطین کیانی را
در آن میگذاشتند و بانی شهر دارا بنا بر مسطورات بعضی از مورخین اشک اول بوده است
یکی از نویسندهای معتبر میگوید اشک اول بعد از استیلا بر آندراگوراحاکم آن مملکت را بکشت
و خود را رئیس آن ناحیه خواند و ولایت گرگان را نیز ضمیمه آن ایالت نمود پس از آن با تیودت
پادشاه باختر متحد شد و سلوکوس دویم پادشاه یونانی سوریه و مضافات را شکست داد
و قوتی گرفت و در قلمرو خود قلاع مستحکم بساخت و شهر دارا را در بالای کوه زاپااورتنون
بنا کرد و آن هم حصنی حصین بود هم جائی با خضارت و صفا در اطراف کوههای سنگی عمودی شکل
داشت و فی الحقیقه از حسن موقع و فرط استحکام نگهبان و ساخلو نمیخواست و هیچ قشون
با استعدادی قادر بتسخیر آن نبود و از آنجا که اراضی اطراف آن کوهسار حاصل زیاد میداد
و جنگلهای متعدد آن جوانب و حدود را احاطه کرده بود و هزاران چشمه از هر سو جاری
و اقسام شکار در آنجا فراوان بود اگر اردوئی در آنجا تشکیل مییافت و اقامت مینمود
محتاج به آوردن آذوقه از خارج نمیشد انتهی

شهر دویم اشکانیان هکاتم پیلس یعنی شهر صد دروازه بود بنای این شهر را ابتدا یونانیها
کردند اما بعد از آنکه اشکانیان مسلط شدند بتجدید بعضی از ابنیه آن پرداخته و اسمش را
تغییر داده دامغان نامیدند و حالا هم همان نام را دارد شهر دیگر که مختار اشکانیان گردید
ری بود مختصر هر قدر قدرت سلاطین اشکانی رو بازدیاد نهاد بر بسط مملکت خود می افزودند
و از مملکت پارتیا تجاوز کرده بلادی را که بالنسبه در میان متصرفات و ممالک ایشان بود
اختیار مینمودند چنانکه در کمال قدرت شهر طیسفون را که در ساحل دجله واقع است پای تخت
قرار دادند

ژوستن مورخ گوید اشک اول خیلی عمر کرد و وقتی در گذشت بنهایت پیر بود از این فقره بر
می آید که وی مدتها در حالت طغیان بوده تا اواخر عمر بسلطنت نایل شده و چون هیچیک
از سلاطین ایران از پادشاهان عظیم الشأن با شوکت گرفته تا ولاة و ایلبیگیها که چندان
بسط ملکی نداشته بی سکه و خطبه نبودند باید سکه که روی آن صورت مردی پیر رسم شده
و کلاه خود طایفه پارت را بر سر دارد از اشک اول باشد

مورّخین مغرب گویند بعد از اشک اول تیرداد بسلطنت پرداخت امّا مصنّفین مشرق زمین بجای
تیرداد شاپور نوشته و ضبط کرده اند ظنّ غالب اینست که تیرداد شاپور لقب داشته چنانچه اینها را نگاشته
زمرهٔ لقب داده و شاپور مخفف شاه پور است یعنی پسر پادشاه صاحب کتاب چهار چمن میگوید شاپور نیکو سلطنت
که صفات حمیده داشت رشید و پر هنر کار بود در علم نجوم وی را بمهارت ستوده اند محاربات او با سلاطین سلوکیه
شام طرف بجهت مشهور است خزانهٔ اسکندر را که سلاطین شام تملّک نموده بودند شاپور متصرّف ساخت
زوجه‌اش طهوریه و از نژاد حضرت یوسف علی نبیّنا و آله و علیه السلام بود بنای شهر طیسفون را اکثر باو نسبت
میدهند یونانیها این شاپور را که تیری‌دات (تیرداد) مینامند برادر اشک اول میدانند و غلبهٔ او را بر
پادشاه سوریه که از سلوکیدها بود ضبط نموده و مدّت ملکش را چهل و دو سال گفته اند حافظ
ابرو هم همینطور ثبت کرده عجب اینست که حمدالله مستوفی شش سال مینویسد
نیز مورّخین مشرق میگویند بعد از شاپور بهرام بتخت سلطنت جلوس کرده و شهرها را در انجه بنا ساخت
و آتشگاه خیلی معتبری بنا نمود و یازده الی پانزده سال پادشاهی او را بود امّا یونانیها بجای بهرام اردوان
اول را مینویسند و میگویند او با آنطیوخس اعظم پادشاه سوریه جنگ کرده و با آنکه صد هزار نفر قشون
پیاده و بیست هزار سوار در میدان حرب داشت شکست خورد مدّت سلطنتش پانزده سال بود بعقیدهٔ
مغربیها در سلطنت همین اردوان یا بهرام بامر او بود که طایفهٔ یهود را از ایران و قلمرو اشکانیان
بانواع بلاها مبتلا کردند و صدمات زیاد بآنها وارد آوردند
مورّخین ایران بر اینند که قتل حضرت یحیی مظلوم علیه السلام در عهد این پادشاه و از سوانح ایّام سلطنت
اوست امّا این سهو است آنحضرت در عصر اشکانیان شهید شده امّا نه در زمان اردوان اول یا بهرام
چهارم پادشاه اشکانی بعقیدهٔ مصنّفین مغرب فرهاد است و ستن مینویسد فرهاد بعد از پانزده
سال پادشاهی مرد و دو پسر او بعد از وی پی در پی سلطنت کردند صاحب روضة الصفا اینمدت شهریاری را
به بلاش پسر بهرام اول نسبت میدهد گویا فقط اختلاف در اسم است و باید دانست که بلاش و پلاش و بلاشان
و داهس و لوجز و ولگازس القابی بوده که بیشتر از سلاطین اشکانی بدان ملقّب بوده اند
صاحب تاریخ جعفری پدر مهرداد اول را جودرز و گودرز نوشته و معیّن است که جودرز معرّب گودرز
میباشد و بعقیدهٔ اینمورّخ گودرز پسر یا برادر بهرام بوده بنابر این بزعم نویسنده‌ها مشرق فراپاد یا
پریاپاد که مورّخین یونان او را همان گودرز یا بلاش میدانند بعد از فرهاد اول بتخت سلطنت جلوس کرده
و مصنّفین فرنگ گویند که این پادشاه در طرف مازندران و کوهستان رویان که طوایف مارد

آنجا ما او را شمند جنگی کرد مدت ملکش بقولی هفت سال و بروایتی ده سال بوده صاحب تاریخ جعفری
ایمدت سلطنت را به گودرز پسر بلاش که برادر هرمز یا مهرداد اول است نسبت میدهد

مهرداد اول که مورخین رومی و یونانی از وسخن مینمایند مسلماً هرمز یا هرمزد یا مزدان یا اورمزد
نویسنده‌ها مشرق زمین است و از سلاطین بزرگ اشکانیان بشمار می‌آید و بعضی بر این اند که معنی این
اسم قهرمانا شاهنشاه میباشد امّا بعقیدهٔ نگارنده نه چنین است و از نوادر سوانح روزگار مهرداد اول
با هرمز که افسانه بنظر می‌آید اینکه روزی بشکار رفته بود غزالی نمودار شد پادشاه آنرا تعاقب نمود غزال
بغاری پناه جست پادشاه وارد آن غار شد بفاصلهٔ یک تیر پرتاب در وسط غار چهار صفه دید در روی
هر صفه جامی طلا گذاشته و در میان هر جام فنجانی الماس در وسط چهار صفه لوحی یافت که بخط
عربی روی آن نوشته بودند گنج فریدون در اینجا در زیر خاک است مهرداد یا هرمز از غار بیرون آمده
همراهان خود را طلبید گنج را استخراج کرده بالسویه میان آنها قسمت و بخشش نمود مورخین عجم مدت
ملک هرمز را چهل سال نوشته اند

موسی خورنی اسم برادر مهرداد را وافارشاک ضبط کرده و وافارشاک اول پادشاه اشکانی ارمنستان
اقوال موسی خورنی از مسطورات زان کاتولیکوس مورخ صحیح و معتبر است زان کاتولیکوس
میگوید وافارشاک برادر اشک اول است و این سهو عظیمی است چه در زمان اشک اول سلطنت
اشکانیان آن پایه و مایه نیافته بود که بخیال فتح ارمنستان افتند

مورخین فرنگ مهرداد را پادشاهی بزرگ دانسته مدت سلطنت او را از مرهٔ سی و چهار تا سی و هفت
نوشته اند برادرش فرهاد اول چون مکارم اخلاق او را فهمیده و سنجیده بود وی را بر فرزندان صلبی
خود ترجیح داده ولیعهد نمود بزعم بعضی چون مهرداد قبول عامه داشت فرهاد دانست بعد از آن
پسرانش بسلطنت قبول نخواهند شد این بود که مهرداد او را بجانشینی و وراثت تخت و تاج سلطنت
اختیار و انتخاب نمود بهرحال مهرداد از سلاطین اشکانی اول پادشاهی است که تسلط کامل بر ملوک
الطوایف بلاد ایران بهم رسانید و سلوکیدها را در حروب شکستهای فاحش داد در سلطنت او عراق
عجم و فارس و خوزستان و ارمن مستقلاً و مستقیماً مسخر دولت اشکانی گردید شهر سلوسی را که محاذی
طیسفون بود و هر دو را با هم مداین میگفتند متصرف شد و حدود ایران را از این سمت تا سرچشمه‌های
فرات امتداد داد به بلاد هند حمله نمود علاوه بر فتوحات خارج بتنظیمات داخله پرداخت قوانین لشکری
و کشوری مرتب و مدوّن ساخت و تمام مملکت را مطیع قانون واحد نمود و با وجود کمال قدرت

نزد بعقیدهٔ زردشتیها
نا [illegible] است

هرگز در کار بی راه افراط و تفریط نرفت چون بر لرستان حالیه و بلاد مازندران تسلط شد ملک را از ملوک آن ممالک منتزع ننمود بلکه بخود آنها واگذاشت و شرط کرد تابع او باشند و در سال مختصر مالیاتی باو بدهند و در مواقع لازمه تقشون او را کمک نمایند

بعضی از مورخین خاصه آنها که مشرق زمینی میباشند بر این اند که فرهاد اول بعد از مهرداد پادشاه شد موسی خورنی گوید مهرداد اول وقتی که با آنطیوخس سلوکیدی جنگ میکرد خود بشخصه بسردار قشون اقدام نمود یکی از منسوبان خانواده سلطنت را که پورادیا فرهاد نام داشت سردار قشون کرد و سلوکیدها که با این سردار مصاف میدادند خیال میکردند با پادشاه یعنی با خود فرهاد اول یا مهرداد اول جنگ میکنند مصنفین مغربی میگویند بعد از مهرداد اول فرهاد دویم بتخت سلطنت جلوس کرد این پادشاه در فنون کشتی و سوق عسکر کمال مهارت را داشت پس از چهارده سال سلطنت بدست قاتلین یونانی مقتول گردید صاحب روضة الصفا اسم این پادشاه را انوش نوشته و مورخ طبری نرسی نامیده آن گوید یازده سال سلطنت کرد و این چهارده یا هفده سال ضبط نموده خلاصه این برادر یا پسر مهرداد که او را گودرز و انوش و نرسی نام داده اند صاحب تاریخ جعفری ایران شاهش خوانده میگوید شام را مفتوح ساخت و این مطابق است با آنچه موسی خورنی به پوراد نسبت میدهد صاحب روضة الصفا مینویسد این پادشاه چون ظالم و جابر بود سپاهیان بر او بشوریدند و بچنگش آورده چشمش بکندند و از این غصه وی درگذشت

یونانیها بعد از فرهاد اول اردوان دویم را پادشاه دانسته و او را پسر سیم فرهاد اول گفته اند و مدت ملکش را پنج یا شش سال ضبط کرده این سلطان در قلیل مدت سلطنت خود با هیمروس که یکی از بنی اعمام او بود و با تورانیها غالباً زد و خورد داشت اما صاحب روضة الصفا اردوان دویم را بلاش نامیده و غلبه بر طوایف البرزکوه را باو نسبت میدهد و میگوید چون اغلب در پای تخت نبود یکی از بنی اعمامش بجای او سلطنت میکرد شاید مقصود از این عم همان هیمروس باشد اردوان دویم وقتی پادشاه شد پیر بود و ابن عمش هیمروس در ایالات جنوبی و مشرقی مسلط بواسطه کبر سن و ضعف سلطنت ایران را با هیمروس تقسیم کرد و این اول وهله است که مملکت اشکانیان تقسیم میشود و دو پادشاه اشکانی در یک عصر و زمان سلطنت میکنند

خلاصه دولت اشکانی کمال قدرت و تسلط و استقلال را بهم رسانید و با قیاصره روم دم از برابری و همسری زد گاهی نیز بواسطه فتنه و فساد داخله ضعیف میشد و بعقیده بعضی از مورخین

در اوایل امر دولت اشکانی بسلطنت مشروطه یا جمهوری بیشتر شباهت داشت تا بحکمرانی مستقل مستبد
یکی از مصنفین میگوید اشکانیان در وقت جنگ نزدیکان سلطنت و خواص و منسوبان پادشاه را سرداری
و سپهسالاری نمیدادند و در اوان صلح نیز آنها برتبه وزارت و حکومت نایل نمیشدند بلکه سردار و
سپهسالار و حاکم و وزیر از میان مردم عالی و دانی منتخب میشد و فقط قابلیت و لیاقت شرط شغل
و منصب بود

دولت اشکانی در اجرای قوانین غالباً سختگیری داشته و ملاحظه کمتر در کار بود مثلاً قاتل را حکماً
می کشته اند و اگر کسی زخمی بدیگری میزده همان طور زخم باو میزدند زانی و زانیه را بشدت سیاست میکردند
بعلاوه مصادره عمده از آنها میگرفتند لکن باید دانست که اینوضع مرسوم آنهائی بود که بحالت ایلیت
و آداب و رسوم اولیه خود باقی بودند جماعتی که تمدن قدیم ایرانرا با تمدن قدیم یونان تلفیق نموده و
پیشنهاد ساخته سختگیری در قوانین را پسند نمیکردند

یکی از مصنفین مینویسد میان سلاطین اشکانی و رعایای ایرانی در نفس الامر رابطه نبود چه آن پادشاهان
بنظر شفقت و مهری که به نوزادیان ابنای جنس خود میدیدند براینها نمیدیدند و بطور تحکم و تجبر با آنها
رفتار میکردند و رعایای ایران هم آنها را اجنبی شمرده قلباً از آنها متنفر بودند و کرهاً و ضرورتاً اطاعت و
تمکین مینمودند و همین وضع خود اسباب پیشرفت کار ملوک الطوایف و ولاة بود و در زمانی اشکانیان
از استقلال تام و تمام محروم بود و درست که ملاحظه کنیم و در مسطورات ارباب خبر تدبر و تعمق نمائیم
دانیم سلاطین اشکانی فقط در خراسان و گرگان و خوارزم سلطنت مستقله داشته اند و سایر ایالات
حتی میزن و کاراسن که قسمتی از لرستان حالیه بوده و منزلیج و بصره در تحت تصرف سلاطین مخصوص بوده
و میتوان سلطنت اشکانیان را قبل از اقتدار کلی و اختیار مطلق تشبیه نمود بسلطنت خانواده
هابس بورگ اطریش در سوابق ایام و بسلطنت دودمان هوهن زلرن پروس در اینعصر و زمان چه سلاطین
اطریش و پروس لقب امپراطوری المان داشته و دارند اما در امور داخله المان و حتماً من الوجوه مداخله
نمینمایند مگر در وقت جنگ و مدافعه که تمام عساکر ممالک مختلفه المان باید در زیر رایت و حکم پادشاه
پروس که امپراطور المان است باشد و سلاطین ممالک مزبوره در روابط پلیتیکی که با خارجه دارند بدون
مشاوره با امپراطور نباید اقدام بکاری کنند از این گذشته پادشاهان هر در مملکت صاحب تخت و تاج
و خطبه و سکه میباشند و تقریباً بلکه تحقیقاً سلطنت اشکانیان و ملوک الطوایف تا مدتی همین
شکل داشته

اما مملکت ارمن باید دانست که در عهد کیان در تصرف سلاطین مخصوص مستقل بوده و این استقلال زایل نشد تا چند سال بعد از فوت اسکندر کبیر که مهرداد اول اشکانی این مملکت را مفتوح و مسخر نمود و برادر خود والارشاش یا والارساس یا والارشاک را بتخت سلطنت ارمنستان جلوس داد و مملکت مزبوره خاص اشکانیان گردید و ملوک آن اگرچه بشاهنشاه اشکانی اظهار تبعیت مینمودند ولی خود بدرستی مستقل بودند و از سلسلهٔ اشکانی ارمنستان ارشاما نامی که داماد ارداشه بود تیگران بود در طرابزون و سواحل فرات دیگر سلطنتی جداگانه تشکیل داد و فی الحقیقه شعبهٔ کوچکی از سلطنت ارمن منشعب گردید بعد رادس و نصیبین هم از دودهٔ اشکانی حکمرانی بوده اند شعبهٔ دیگر از اشکانیان در باختر و افغانستان تا ختا و کاشغر سلطنت کرده مورخین ارمنی این شعبه از طایفه اشکانی را سلاطین خوشان[۷] نامیده اند و آنها همان خواقین بوده طایفهٔ دیگر از اشکانیان از کوه قفقاز عبور کرده و در آن سمت لوای حکومت افراشته و در جنوب روسیهٔ حالیه متمکن گشته و از رود ولگا تا فرات را دیگر در تحت تملک داشته و بر ملک الملوک اشکانی همان رفته که بر منکوقاآن پادشاه مغول چه منکوقاآن از مرکز دولت که قراقرم بود بنی اعمام و اقارب و اقوام خود را مأمور ایران و ترکستان و چین و ماچین و بعضی بلاد فرنگ نمود چون رفتند و مسلط شدند دیگر اطاعت و تمکین قاآن بر ایشان زیاد آنها بر فروع از اصول قوی تر شد و بجای آنکه اغصان مقوی و مؤید دوحه گردند اسباب ضعف آن گشتند پس باید گفت مغولها بعد از هزار و پانصد سال همان رویه را پیشنهاد ساختند که اشکانیها پانزده قرن قبل از آنها داشتند یعنی خویشان ملک الملوک اشکانی اسباب خرابی کار او شدند و اردشیر بابکان براردوان غالب نیامد مگر بمعاونت اقارب آن پادشاه خلاصه سپهبدهای طبرستان و قارنها و سورناها که دائما در داخلهٔ ایران در آن ازمنه حکومت میکرده اصلا اشکانی بودند و معلومست این سلسله کلیه از شاهنشاهان بزرگ تا حکام و امرا فقط شجاعت و جرأت و قوت قلب تنها بوده اهل تدبیر و تدبر نبوده اند چنانکه نتوانستند استبداد و استقلال کیان را بهم رسانند وضع جمهوری و آزادی یونانیان و رومیان را

تلفظ باسم بهمنیه وارمنا خرابی مهلادندم

یا کوشان یا قوشان؟

فصل بیست و دوم

در وضع اشکانیان با ملوک الطوایف و تقسیم ایالات

سلاطین اشکانی بعد از آنکه بر پادشاهان سلوکید سوریه غلبه کردند و ایشان را از مملکت ایران بآنطرف فرات راندند ملوک الطوایف یا ولاة ولایات و ایل بیگیهای قبایل و رؤسای عشایر خود را

ناگزیر

ناگزیر از تمکین آنها دیدند و رفته رفته تبعیت آنها را بگردن نهادند بدون اینکه قبول باج و خراج نمایند
فقط متقبل شدند که در اوان جنگ قشونی بعسکر شهریار اشکانی گسیل نمایند فی الحقیقه ولاة و رؤسا
ملوک بودند و پادشاهان اشکانی ملک الملوک و همین جهت است که مورخین عرب و عجم آن عصر و زمان را
دوره ملوک الطوایف نامیده اند اما در باب رفتار سلاطین اشکانی نسبت بولاة بعضی خوب دانسته
و گفته اند ملوک الطوایف از ملک الملوک اشکانی راضی و خوشنود بوده اند جماعتی برخلاف از تعدی
اشکانیان بولاة سخن رانده اند ژوستن مورخ لاتینی مینویسد پادشاهان پارت نسبت بولاة
بطور نخوت و غرور رفتار مینمودند و بآنها تعدی میکردند شاهد این مدعا آنکه وقتی آنطیوخس پادشاه
سوریه بقصد جنگ با سلطان اشکانی از دجله عبور کرد بسیاری از ولاة و ملوک باستقبال او شتافتند
و با وی همراه شدند و از پادشاه اشکانی شکایت نمودند و گفتند این سلسله علاوه بر اینکه اجنبی هستند
و ما را میلی بتمکین و تبعیت آنها نیست از سوء سلوک آنها هم بستوه آمده ایم نیز پلوتارک مورخ میگوید
وقتیکه پمپه سردار قیصر روم بر لشکر پادشاه اشکانی ارمن غالب آمد و تمام طوایف ساکنه در قفقاز را
مطیع خود ساخت ملوک عراق عجم و خوزستان و لرستان سفرا نزد او فرستادند و اظهار داشتند
که اگر قیصر بخواهد و لازم داشته باشد ما او را بمرد و مرکب مدد مینمائیم و با اشکانیان جنگ میکنیم
یکی از مصنفین مشهور نوشته است تمام هیجده ایالت تابعه اشکانیان را پادشاهان مستقل بوده
و از ایالات مسطوره واقعه فیما بین بحر احمر و دریای مازندران که بحر احمر در جنوب و دریای مازندران
در شمال است یازده ایالت موسوم به ایالات علیا میباشد و ایالات علیا محدود است از سمتی بارمنستان
و محل طایفه خزر که در کنار بحر خزر سکنی دارند و از طرفی ببلاد توران که طوایف تورانی و پارت
مخلوطا در آنجای گرفته اند اما هفت ایالت دیگر که معروفه بایالات سفلی است در بین النهرین (مزو
پوتامی) و آسپیر (آشوری) و بابل و برخی از ولایات اعراب واقع است در این ایالات اگرچه گاهی
مشایخ عرب سلطنت مینمایند اما بعضی اوقات هم سلاطین اشکانی حکمرانی میکنند در بین النهرین
مخصوصا شهرها هست که سلاطین سلوکید سوریه بنا کرده اند و مردم آن اعصار یونانی هستند
و حکام ایشان نیز یونانی است و حکومتی بوضع جمهوری دارند شهرهای دیگر هم در این سرزمین هست
که سکنه آن یهود بودند در آن بلاد هم قبول حکام اشکانی نمیکنند کلدانیها که در بابل و آن نواحی هستند
چندان تمکین و تبعیتی بپادشاهان اشکانی ندارند در حقیقت آزادند آذربایجان کلیتاً پادشاه
مخصوصی دارد که از عهد اسکندر کبیر پدر بر پدر در اینجا سلطنت نموده و مستقل بوده و تا سنه

سی بعد از میلاد سلاطین آذربایجان کمال استقلال را داشته اند پادشاه اشکانی بجهت اینکه پادشاه
آذربایجان به مارک آنتوان کمک کرده در سال مذکور بر او حمله کرده و غلبه نمود اما باز مملکت را یکبارگی
از و منتزع نساخت چه استرابون که چندی بعد کتاب خود را تألیف نموده می نویسد پادشاهان آتروپاتن
که همان آذربایجان باشد در ایالت مزبور سلطنت دارند نگارنده گوید چیزی از زمان استرابون
نگذشت که آذربایجان یکباره بتصرف اشکانیان درآمد و عجب اینست که از آن وقت بعد این طبقه
ولیعهدها خود را پادشاه آذربایجان خواندند و این رسمی که حالا بعد از دو هزار سال در سلسله
جلیله قاجاریه ابدالله تعالی ملکهم مرسوم است و ولیعهد دولت فرمانفرمائی مملکت آذربایجان را دارد
در آن طبقه هم معمول بوده و کرسی آذربایجان دویمین پایتخت بشمار می آمده و از حیثیت جمعیت و عظمت
و ثروت ثانی اثنین قاعده مملکت بوده چنانکه حالا هم که ما بتألیف این کتاب مشغولیم چنین است
در سمت جنوب شرقی دریای خزر ایالت هیرکانی که گرگان و قسمتی از مازندران باشد در سال شصت میلادی
بر دولت ولوژز اول پادشاه اشکانی شوریدند و یکی را به روم فرستاده از دولت روم استعانت نمودند و
این شورش مدتی متمادی در کار بود طوایف ساکنه در خوزستان و لرستان تبعیت مستقیمی باشکانیان
نداشتند و استرابون مخصوصاً باین فقره تصریح کرده است سلاطین بازرنجی که در فارس حکمرانی می نمودند
و بابکان و اردشیر از آن دودمان بودند و بعد خود را ساسانی خواندند استقلالی در دست داشتند
یکی از مصنفین میگوید شاهنشاه اشکانی هر وقت خیلی مقتدر بود از ولاة و ملوک الطوایف پیشکشی
میگرفت و آنها در وقت لزوم قشونی بکمک شاهنشاه میفرستادند نویسنده دیگر می نویسد در
زمان سلاطین اشکانی اکثر ممالک مجاوره حکمران مستقل داشته که باج گذار اشکانیان بوده اند
از جمله ایالات معتبره بابل و خوزستان و بعضی ولایات مشرقی در تمام مدت استیلای سلاطین پارت در
تحت حکومت حکمرانان با استقلال بوده و همینقدر که باج خود را میدادند اشکانیان مطلقا در داخله
آنها مداخله نمیکردند و مؤید این گفته آنکه در سنه چهل میلادی سکنه یونانی شهر سلوسی و مردم
سوریه باهم سازش کرده بر جماعت یهود حمله نموده بر آنها دست یافتند و پنجاه هزار نفر از آنها را
بکشتند و پادشاه اشکانی بهیچوجه متعرض آنها نشد و از این قضیه چیزی مطلقا بزبان نیاورد تا چه
رسد باینکه مرتکبین را تنبیه و سیاست نماید

مورخی معتبر می نویسد اشک اول اگر چه بعد از غلبه بر حاکم یونانی و انداختن ربقه اطاعت آنطیوخوس
از گردن بسلطنت و استقلال رسید اما آن پایه و رتبه نیافت که خود را شاهنشاه خواند و روسای

قبایل

قبایل و ملوک الطوایف که او را همراهی کرده بودند تمکین اینمعنی نمینمودند بلکه هر یک خود را در عرض
او میدانستند و با او دم از همسری و همشانی میزدند این بود که معاهدهٔ ما بین او و ملوک الطوایف
منعقد شد و قرار دادند در احکام و فرامین اسامی تمام ولاة بترتیب رتبه و شان نوشته شود نهایت
اینکه اسم اشک را چون بالنسبه دیگران اشرف مقدم بر سایر اسامی بنویسند نیز قرار دادند اشک حق
نداشته باشد که ولیعهدی برای خود تعیین کند بعد از فوت او مجلسی منعقد کرده رؤسای طوایف
و سران سپاه و مردان کار آگاه و علمای دین در آنمجلس جمع شوند و پادشاهی برای جانشینی اشک و تخت
سلطنت منتخب نمایند

فصل بیست و سیم
در عوائد و حالات ملت پارت از زن و مرد

بعضی از مورخین را عقیده اینست که اشکانیان از طایفهٔ پارت نبوده از قوم داهی سیتی بوده اند و از آنجا که بعدها بر پارتها بسلطنت رسیدند آنها را پارت خوانند

پارتها که سلاطین اشکانی از این ملت بوده بموجب مسطورات اکثر مورخین و محققین از نویسندگان
فرنگ طایفهٔ مغرور و متلون المزاج و پرحیله و بیرحم بشمار آمده و نسبت بمردان خالی سفاکی و سختی
داشته اما با زنها عادتاً ملاطفت و مهربانی و فروتنی مینموده و مبلغی رعایت از آنها میکرده اند آسایش
و راحت را از مکروهات میشمرده دائما زحمت حرکت و نقل و انتقال و تغییر مکان و سواری میکرده اند
حرف کم میزده و جز بلزوم سخن نمیرانده و مهموم بنظر می آمده و این کم حرفی و حالت اندوه گویا بجهت
نداشتن ادبیات بوده که بخاموشی و تفکر دلالت مینموده در هر حال چندان از وضع تکلم آگاهی نداشته
هرگز سرگذشت و وقایع متعلقه با موضع شخصی خود را بکسی بروز نمیداده اند و با اختفای مطالب
میکوشیده برؤسای خود و سلاطین ادب میکرده اند اما نه از صمیم قلب بلکه از ترس و ژوستن مورخ
شرحی در این باب نوشته است اشکانیان در صرف مسکرات حریص و ولوع بوده غذا کم میخورده اند اما
در شراب اسراف مینموده از جنس لحوم بگوشت شکار بیشتر میل و رغبت داشته اغلب اوقات در زیر
چادر و آلاچیق بسر میبرده و متصل ییلاق و قشلاق میکرده زوجات متعدد میگرفته اما نسبت
بزنان خود زیاده از حد غیور بوده اگر خلافی از آنها دیده میشد یعنی با اجنبی راهی بهم میرسانیدند
جانبین هر دو معدوم و نابود میشدند کلیتهً زنهای طایفهٔ پارت با مرد غیر روبرو نمیشدند و در مجالس
مردانه داخل نشوند پارتها در اوایل یعنی در آن اعصار که دارای سلطان و حکمران نشده بودند و هنوز
از اشک و اشکانیان اسمی بمیان نیامده بود از تمدن اصلا بهره نداشتند و بعد هم که آفتاب دولت
و سعادت آنها از مشرق اقبال طالع شد حظ قلیلی آنها را از ترقی و کمالات عالم انسانیت و مدنیت

عاید

عاید آمد از تمام آن قوم اگر یک ربع از وضع بدویت و زندگانی صحرا نشینی خارج کشتند باقی بهمان
حالت اولیه ماندند

یکی از مصنفین گوید پارتها آنوقت که در تبعیت سلاطین کیان یعنی رعیت آنها بودند در ادای مالیات
گاهی تهاون و مسامحه مینمودند و حقوق دولت را بدرستی مرعی و منظور نمیداشتند اما هنگام
جنگ از خدمتگذاری دولت چیزی فروگذار نمیکردند و با قدم صدق و جلادت راه جانفشانی
می پیمودند چنانکه وقتی قشون اسکندر با دارا در اربل روبرو شد از لشکریان پادشاه ایران
کسیکه ثبات قدم ورزید و بزودی دست از کارزار نکشید و حتی المقدور پا فشرد پارتها بودند
واگر فهرمان مقدونیه بدون زد و خورد مملکت پارتها را بگرفت علت ناسپاسی پارتها و ضعف
و جبن آنها نبود دارا کشته شده و آن پادشاه را ولیعهد و جانشینی از دودمان کیان نمانده
رکنی وثیق نمیدیدند که بدان تکیه نمایند و صاحب علمی نمییافتند که در زیر بیرق او جمع آیند بعلاوه
رفتار سلاطین کیان در اواخر نسبت بطایفه رعیت غالباً اسباب کدورت میشد و کار بیأس منجر
میکشت این بود که پارتها مثل سایر رعایا آن جانفشانی که بایستی نداشتند از این جهت کار اسکندر
آسان شد اشکالات رفت و آمد آنچه آمد بالجمله در دولت سلوکیدها هم بعضی دواعی و علل خارجه
پارتها را بشورش واداشت و گرنه بالذات مایل بناسپاسی نبودند انتهی

مورخ دیگر در عوائد ملت پارت میگوید قوهٔ شهوانی مردان این طایفه زیاد بود بنا بر این بیک زن
و دو زن قناعت نمیکردند و زوجات متعدده میگرفتند اما آنها را مستور میداشتند حتی در اعیاد
و مجالس جشن ایشانرا راه نمیدادند بجا در تعدد زوجات و نگاهداشتن صیغه و متعه افراط
میکردند و وظیفهٔ نسوان بود که مقیم خانه ها یا چادرها و الاچیقها باشند و بکمال عفت و عصمت
راه روند چه میدانستند زانی و زانیه حتماً مقتول میشوند و راه خلاص برای آنها نیست نیز زنها
کلیتهً هرگز با اجنبی تکلم نمیکردند فقط طرف گفتگوی آنها شوهرها و برادران و پسران ایشان
بودند و هر وقت بضرورت از منزل بیرون میرفتند رو بند بصورت می بستند و فرقی در میان زن
بیوه و شوهردار نبود و همینکه زن از شوهر ناراضی میشد اگرچه شکایتش جزئی بود طلاق میگرفت
زنها هرگز با مردها غذا نمیخوردند و غالباً بطوری لباس میپوشیدند که از دور دیده نمیشدند
زنها هرگز با مردها غذا نمیخوردند و عموماً البسه‌ای بر زند کانی مردان از زن جدا و مفروز بود

پارتها اگرچه در انقراض ملوک الطوائف و سلسلهٔ سلاطین کیان و انقراض سلطنت ایشان با اسکندر ره‌ستند
کشتند بلکه بزعم بعضی محرک و مهیج پادشاه مقدونیه شدند اما بعد از استیلای این پادشاه مثل

سایر طوایف و قبایل چنان باو نگرویدند و اظهار اطاعت و انقیاد کامل ننمودند و بعضی اماکن مستحکم و سفاتها که در دست داشتند آنها را اسباب قوت قلب کرده بزور اسلحه امتیازاتی از اسکندر گرفتند و میل پارتها این بود که پس از کشته شدن دارا اسکندر پادشاهی ایرانی الاصل انتخاب کند و او را در سوس تخت سلطنت جلوس دهد و آنجا مرکز دولت و حکمرانی باشد پارتها در تحت امر و فرمان او باشند و از آنجمله احکام برای آنها صادر شود اصلا و مطلقا نمیخواستند زیر بار سلطان یونانی که بابل را مقر سلطنت و کرسی مملکت خود قرار داده بروند و مطیع اجنبی باشند و مخصوصا هر چند وقت یکبار طوایف اسکیت تورانی بمملکت پارتها حمله میکردند پارتها از وضع سلطنت سلوکیدهای سوریه خشنودی نداشتند هم تا وضع و استعداد آنها اجازه نمیداد که یکباره دم از خودسری زنند بنابراین تقریبا هفتاد سال از خارجه تمکین کردند

مورخ دیگر مینویسد پارتها با اینکه چند قرن میان ایرانیهای متمدن زندگانی مینمودند و آداب و رسوم آنها را برای العین میدیدند باز از وضع و طریقه قدیم خود دست نکشیده بسبک آباء و اجداد خود بعیش و تنعم نمیپرداختند نه بصنایع و حرف رغبتی نداشتند همه میل آنها بغارت و یغما بود و عمده از این راه معاش مینمودند و از عوائد ملت پارت اینکه از اختلاط با سایر ملل نافر بودند و نمیخواستند با هیچ طایفه و قومی خاصه ملل متمدنه هم یورت و هم مسکن باشند و از غیر خود بما امکن دوری میجستند و بعد از آنکه طی مقامات کرده و بمقامات عالیه رسیده باز همین سیره و داب را داشتند

ژوستن مورخ گوید اشکانیان زیاده از حد متکبر و بیحیا و فتنه جو و بیشرم و مکار بوده و خود می گفته اند مرد باید تندخو و جسور و جری باشد و زن خوشخو و متواضع و مهربان و از صفات خاصه این طایفه خودداری و کم حرفی میباشد در مهر و کین و غم و شادی آثار غضب و میل و حزن و شعف در بشره آنها نمودار نمیشده است هر وقت ضعف داشته اند بر اقویا تمکین مینموده و چون قوت می یافتند سر از اطاعت باز میزدند

فصل بیست و چهارم
در دین و مذهب اشکانیان

از دین و مذهب و عقاید اشکانیان اطلاع درستی نمیتوانیم حاصل کرد چیزیکه معین است طریقه و شرایع مختلفه را باهم مخلوط و درهم کرده بدان معتقد شده بودند شک نیست که ابتدا پارتها یا اشکانیها بمیل و رغبت پیروی دین پیغمبر باستانی باختری که زردشت باشد نمینمودند اما بعدها بیزدان

واهرمن

واهریمن اعتقاد ظاهری یا قلبی بهم رسانیده و اورمزد را که بزعم زردشتیان فاعل خیر شمرده‌اند
وخدای متعال میدانستند و از اهریمن خوف و هراس داشتند علاوه بعضی بتها و مجسمه‌ها را نیز
پرستش میکردند و برای کسب میمنت و فیض آنها را در مساکن و منازل خود میگذاشتند و در تغییر منزل
و مکان آنها را با خود میبردند و حمل و نقل مینمودند که بآن هیاکل نزدیک باشند آفتاب و ماه را
نیز از معبودها شمرده و هنگام طلوع خورشید باسم میترا بعبادت این جرم مضیئ میپرداختند غرابتها
در راه آن میکرده‌اند و مجسمه‌ها برای جرم آفتاب میساختند و بوجود بعضی خداها که آنها را ارباب النوعها
خانوادهٔ سلطنت میدانستند قائل بوده و این خداها را از جنس و جانشینان و دودمان اورمزد میدانستند
سلاطین اشکانی در مواقع مخصوصه باین قسم از خداها قسم میخوردند سایر اجزاء خانوادهٔ سلطنت
نیز بهمین منوال سوگند یاد میکردند
ملت پارت یا اشکانیها از خانوادهٔ سلطنت گذشته تا افراد و آحاد رعیت بتها و مجسمه‌ها داشتند
که از آبا و اجداد ایشان میراث بآنها رسیده بود و آنها را در خانه و منزل در هر مکانی میگذاشتند
و پرستش آنها میپرداختند عقاید دینی پارتها در اواخر رو به بهبودی گذاشت از پرستش ماه و آفتاب
و صور و تماثیل ترقی کرد مورخی میگوید در اوایل دولت اشکانیان مغها یا علمای دینی خیلی معتبر بودند
و پارتها پیروی احکام و آداب و رسوم آنها مینمودند و بعدها که بعضی تغییرات در عقاید خود دادند
مغها از آن اعتبار افتادند و اگرچه آنها را از مجلس شوری بیرون نکردند اما اعتنائی هم دیگر بایشان نبود
سلاطین اشکانی رعایای خود را مانع نبودند که قبول مذاهب مختلفه نمایند آتشکده‌ها در دولت
آنها دایر و مذهب زردشت مجاز بود در بلاد یونانی اشکانی ارباب انواع الهی را چنانچه یونانیها
میپرستیدند و المپ کوهی است در تسالی شعرا آنرا اقامتگاه ارباب انواع افسانه و محل اجتماع
آنها قرار داده و مثل آسمان فرض کرده‌اند نیز در شهرهای بابل و نیارد او نصیبین یهودیان در عقاید
مذهبی خود در همان وقت آزاد بوده‌اند و دین عیسوی در مملکت پارت شیوع یافته بدرجه
رسید که در قسمتی از آن قطر مذهب دولتی گردید و حکمرانان اسرئن که از فرمانبرهای تخت آنت
مسیحی بودند یکی از مورخین گوید اشکانیها آتش را مبارک میدانستند و برودخانه‌ها احترام مخصوص
مینمودند اجساد اموات را نمیسوزانیدند در مکانی میگذاشتند همینکه طیور شکار گوشت بدن
آنها میخوردند استخوان خشک شده آنها را جمع نموده در مقبره‌ها دفن میکردند سلاطین اشکانی
ارمنستان آتش مبارک اورمزد را که میباید همیشه روشن باشد اجازه دادند که نامرئی شود

ومیتوان

ومیتوان گفت سلاطین اشکانی ایران هم در این اجازه و اهمال با سلاطین اشکانی ارمنستان هم
داستان شدند احترام آتش بدینوضع رفته رفته از میان رفت و اشکانیان از آنوقت اجساد
اموات خود را بآتش داده سوختند

مورخ دیگر مینویسد اشکانیان بقدری بارباب انواع معتقد میباشند که آنها را در این عقیده
غالی باید گفت بتصریح نقال هم اعتقادی کامل دارند نظر معتقدات مذهبی آنهاست

مصنف دیگر میگوید علاوه بر هیکل پرستی و عبادت ارباب انواع که از یونانیها باشکانیان
رسیده و فهمیده و نفهمیده معتقد شده بودند قدری هم مذهب برهمنی و تصوف و حالت
درویشی و بیقیدی هند و تماهند را اختیار کرده پیروی مینمودند و مذهب اینقوم از فروع دین
زردشت هم چیزی ضمیمه داشت یعنی اگرچه مثل سلاطین کیان مروج آئین زردشت نبودند لکن
بکلی هم آنمذهب را مردود نشمرده از احکام آن بعضی را مطاع و متبع میدانستند

صاحب دبستان المذاهب میگوید اشکانیان زندنا فضی داشته اند از این گفته مقصودش اینست
که چیزی از دین زردشت داخل در آئین اشکانیان شده بوده است

ثوسن مورخ لاتینی نوشته است اشکانیان نه همین بارباب انواع کمال اعتقاد داشته بلکه بخرافی
که در اینطریقه دیده و از پیروان آن شنیده اند قلباً معتقد بوده اند

بعضی بر آن اند که اشکانیان منکر بقای روح و نفس ناطقه نبوده و بهمین جهت اجساد اموات خود را
دفن مینمودند و بعضی لوازم زندگانی در قبور آنها میگذاشتند که چون روح ببدن عود کند در عالم
آخرت باز بر خاک از ما یلزم حیات محروم نباشند و این نقیض قول آنهاست که گفته اند پارتها نعش
اموات خود را در صحرا در جائی می انداختند که گوشت آنها را وحش و طیر بخورند بعد از آن استخوانها
ایشانرا جمع کرده دفن مینموده اند

نگارنده گوید نویسندگانی هر قوم در دین و آئین اشکانیان سخنی رانده و اکثر نقیض یکدیگر است
بعد از ملاحظهٔ اقوال هر یک و پس از اطلاع از سایر قوانین و رسوم و آداب این طایفه بحاصل کلام
پرداخته و آنچه را صواب دانسته اینست که پارتها دیرگاهی در تحت تبعیت و حکومت کیان بوده و
از آنجا که بر حسب تجربه هم در عالم حاصل میشود پیروی و تبعیت مغلوب بغالب است اگرچه احیاناً
خلاف اینحال را دیده اند و دیده ایم چنانکه میبینیم ملل بلغاری و سربی و یونانی و ارمنی قرنهاست که
تبعیت دولت عثمانی میباشند و بذلت و زحمت و خذلان گذرانده باز بسیاری از آنها تغییر مذهب
نداده

نداده و شرع شریف دین اسلام را قبول نکرده همان راهی را که از پیش میرفته اند حالا هم میروند اما
چون حکم غالب را مسلکو بنیم اشکانیان باندازهٔ در کیش و مذهب تقلید کیان کرده و اگرچه دولت کیانی
منقرض نمیشد هر آینه پارتها یکباره دین زردشتی اختیار میکردند و چون بنیان آن دولت سست شد
و رو بانهدام گذاشت اشکانیان نیز آثار قوتی در خود مشاهده نمودند بلکه مقید آن دین نگردیدند فقط
بر این شدند که بظاهر بد از مذهب مردم ایران نگویند و آنرا مردود و باطل نخوانند فی الحقیقه بسکوت
گذرانند همینکه در دست قدرت و مسلط شدند بکلی انکار آن دین کردند و گفتند اعتقاد بیزدان و اهرمن
از عقاید سخیفه است بلکه بآفتاب و ماه معتقد بودند و اینده و جرم مضیئه را پرستش مینمودند و مربی پادشاه
و خانوادهٔ سلطنت میدانستند اما دین واقعی آنها همان دین تورانی یعنی بت پرستی بود و هر وقت از
[illegible] دیگر میرفتند بتهای خود را همراه میبردند هنگام طلوع آفتاب باین فروزنده سجده میکردند
و قربانیها برای آن مینمودند اصنام آنها بیشتر مظهر کواکب یا هیاکل نجوم بوده است در جاهای خود جاهای
مخصوص معین میکرده و از بنا آنهائی را که مظهر احدی از خود میدانستند در آنجا میگذاشتند و محل را
متبرک و مقدس میشمردند و در آنجای تقدیس آن هیاکل را سجده میکردند و ثانیاً کاخ خود را مقام
و مرتبهٔ خداوندی میدادند و برفعت و بزرگی و بزرگواری آنها طوری معتقد بودند که بوجود و ذات ایشان
قسم میخوردند سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت علمای دینیهٔ ایرانی را خیلی محترم میداشتند عناصر
اربعه علی الخصوص آب و آتش را نیز زاید الوصف احترام میکردند کثافات را از هر قبیل که بود و اجساد اموات را
در آب و آتش نمی افکندند اما بعد از حصول تسلط و استیلا آن حرمت و احترام را بر کنار گذاشتند علمای
مزبور را از مجلس شوری خارج ساختند و آتشکده های عجم را که در بلاد و ممالک ایران و ارمن و مستقیماً
در تحت حکمشان بود خاموش نمودند و آن احترام سابق آتش مبارک از میان رفت چون با هنود مراوده
بهم رسانیدند سوزاندن جسد مردگان را از آنها یاد گرفتند بلی این مطلب را یا از راه پلیتیک یا بعقیدهٔ
قلبی رعایت میکردند و آن حفظ شأن علمای دینی هر طایفه و مذهب بود هر کس در مملکت آنها توطن داشت
با دین و آئین او کاری نداشتند مذهب زردشتی و دین یهود و آئین یونانی نزد آنها مساوی بود از تبعهٔ
آنها اگر کسی تغییر دین میداد و مذهبی را ترک کرده پیرو مذهب دیگر میشد کسی متعرض او نمیشد و با وی کاری
نداشت در وقتی مذهب عیسوی هم در ممالک آنها رواج یافت و در بعضی نقاط ایران شایع گشت بلکه بعضی از
مورخین مینویسند در اواخر سلطنت اشکانیان دین عیسوی بصفحات ترکستان و خراسان هم نشر کرد
و ما این فصل را ختم میکنیم بقول یکی از مصنفین معتبر که میگوید اشکانیان دین و مذهب معینی درستی
نداشتند

نداشتند کیش و آیین آنها مخلوط و مرکب از اصول و فروع ادیان مختلفه از زردشتی و یونانی و یهود و نصرانی
و بودائی چین و برهمنی هند و ترکیبی خود ساخته بود و در این ترتیب مصالح ملکی اگر بیشتر از مقاصد اخروی
منظور نشده کمتر هم رعایت ننموده بودند رعایای خود را اهل هر مذهب که بودند بیک چشم میدیدند
علمای هر طریقه آزاد و محترم میزیستند و میتوان گفت از این طبقه موبدهای زردشتی کمتر از رؤسای
سایر مذاهب شان احترام داشتند

فصل بیست و پنجم
در ادبیات و علوم و صنایع و زبان اشکانیان

آنها که در فنون تواریخ و سیر گذشتگان یدی طولی داشته و تتبعی بسزا نموده تصریح کرده اند که
ایرانیان عصر و زمان پیشدادیان و کیان از علوم و صنایع و کمالات و ادبیات بقدر اقتضای آن قرون
و اعوام بهره و نصیب داشته و جانب فضل و هنر را فرو نگذاشته بلکه در این مضمار از اقران گوی سبقت
برده از همه پیش بودند و مقدم کاروان خویش اما چون دولتین مزبورتین از اوج عظمت و جلال خود
رو بحضیض زوال گذاشته و آن اختر فروزنده دچار وبال شد کوکب اهل علم و صنعت و دانش و درایت
نیز بافول نزدیک شد و از لمعان و شروق افتاد سلاطین عجم بخود و هواهای خود مشغول شدند و از
آن طرایف و اصول که منابع شوکت و حشمت بل مبانی قدرت و استدامت است غافل گشتند طریق
تقاعد پیش گرفتند و راه تکاسل نهفتند اسباب اختلال کار لشکر و کشور فراهم آمد و امور رعایا مختل
ماند شیرازهٔ اوراق فضایل گسسته و بند پریشانی دست ارباب صنایع بسته رفته رفته مبتلا به تنزل گردیدند
و چندی هیچ دیده روی خیر و خوبی ندید این بود که یونانیها بر دولت عجم و مملکت ایران دست یافتند و
غالب آمدند و بانتشار ادبیات و علم و صنعت خود پرداختند و در هفتاد و اند سال سلطنت و
حکمرانی در زمان ملوک الطوائف تخم معارف و حروف یونانی در اراضی ایران پاشیده شد و آن کشته سبز گشته
رو بنمو گذاشت چون دوره و پادشاهی باشکانیان رسید این طبقه که از تمام معلومات عالم چیزی که
میدانستند صحراگردی و تاخت و تاز بود و مملکت داری را این سرمایهٔ ناچیز کفایت نمی نمود لابد و
ناچار میبایست از سرچشمه و مخزنی علم و ادب و کمال و هنر وام خواهند و پیرو آن شوند تا کار حکمرانی
بنظام و سامان رسد و رعایا نیست و نابود نگردند خواستند از بقایای کیان و پیشدادیان و
بعبارهٔ اخری از فضایل و علوم ایرانیان قدیم کسب و جلب نفعی نمایند و رفع احتیاج خود کنند اما دو
مانع پیش بود یکی آنکه آن چراغ سحر دیگر چندان فروغ و نوری نداشت دیگر اینکه ایرانیها چون

اشکانیان را اجنبی میدانستند و از عالم ترقی و نیمه وحشی بودن آنها بیخبر بودند سلسلهٔ رشتی
در ترازوی آنها نمیگذاشتند و اعتنائی بآن طایفه نمیکردند بدین واسطه اشکانیان از ایرانیها رنجیده
از آنها روگردان شده به یونانیها متوسل گشتند و لاجرم بتحصیل زبان یونانی مشغول شدند و چندان این
زبان را اهمیت دادند که زبان رسمی دولت اشکانیان شد بعد از آن دنبال صنایع و علوم یونان را
گرفتند و آن ملت هم از خدا میخواستند دولت و مملکتی پیرو و مقلد فضایل و کمالات آنها باشد و خود را
بمردم یونان از هر صنف و طبقه محتاج ببینند لهذا از همراهی فروگذار نکردند از آن روز پای فلسفه و حکمت
و پیشه و صنعت یونان در ایران باز شد و اشکانیان که علم و صنعت و کتابت و زبان یونان را قبول
کرده ناچار بودند که از یونان و یونانی تمجید کنند خود را با آداب و رسوم آنها متادب سازند و خود را
بدین یونانیها شبیه نمایند خویش را محب یونان خوانند و القاب یونانی را بخود دهند و خطوط مسکوکات
و الواح و دفاتر و ارقام و فرامین آنها یونانی باشد و بصنایع یونانی عظم زیاد گذارند و تشویق کنند
و چون چنین کردند علم و صنعت یونانی در ایران ترقی کامل نمود و بعضی احجار منقوره از زمان اشکانیان
دیده شده که معین است نقر آن کار حکاکهای یونانی میباشد و با مهارت و تناسبی که در رسم تصاویر
و نقوش داشته آنها را مصور و منقوش ساختهاند و هر کس اندک نظری بکارهای قرون مختلفه و اعمال
استادان اعصار خالیه دارد تمیز میدهد که این عمل آن دوره است و ثمر آن دو وجه مختصر این بوده است
جهت عمده و راه خصوصیت اشکانیان با یونانیها اینموت تامه و انس و الفت کامل تا آن وقت بود که سلاطین
اشکانی باعلی درجهٔ قدرت و اقتدار خود نرسیده بودند چون رسیدند اگرچه یکباره از ارتباط و مودت
و علم و صنعت یونان صرف نظر نکردند یعنی درکار بود و باضمحلال آن نمیکوشیدند اما برواج و شیوع
نیز توجهی نداشتند و چون پادشاهان پارت از سرچشمهٔ و محل دیگر کسب معارف و صنایع نکرده بنای بی
اعتنائی را بعلم و صنعت یونان گذاشتند در اواخر سلطنت آنها این هر دو سرچشمهٔ قدرت و قوت بلکه
بقا و استدامت و بضعف و نقص گذاشت چنانکه مسکوکات و منقوشات و ابنیه و غیره که در اوایل دولت
اشکانی جلوه و تابانی داشته بی صفا و ناقص بلکه خراب و ضایع گردید خطوط سکهها دیگر خوانده نمیشد
ساختنها بدرستی پرداخته نمیگشت و در همان حال تنزل بود تا اردشیر و شاپور ساسانی ارباب صنایع
از روم طلب کردند و برای چندگاهی اصلاح نمودند

یک حرف را درست تحقیق و معلوم نکرده گذشتیم اگرچه این مطلب بجای معترضه شبیه است اما از آنجا که
در این مبحث حرفی از مخالفت اشکانیان و یونانیها بمیان آمد ناتمام ماند تکمیل مرام و اجتناب و احتراز

از نشانه‌ها را گوئیم وجه مودت و خصوصیت پارتها را با یونانیان کفتیم و معلوم شد اما وضع دوستی
این ملت را با پادشاهان اشکانی ایران و ایرانیان باز نمودیم و ممکن است کسی بکوید سلاطین سلوکید سوریه
که یونانی بودند و اشکانیان بنیان سلطنت آنها را منهدم ساختند و بارها بقصد راندن ایشان رایت جدال
افراختند آن ملت چکونه باز با دشمنان خود طرح دوستی انداختند جواب اینست که یونانیها هم اقوام مختلفه
بوده و باهم منازعه و مشاجره و مباینت داشتند و از آنجا که سلاطین سلوکید نسبت برعایا تعدی و
اجحاف مینموده و از دفع دشمن درمانده و عاجز میکشتند سایر طوایف یونانی با آنها مودت و خلوصی نمیورزیدند
و بچشم مهر و خویشی و هموطنی در آنها نمیدیدند و ارباب خبر دانند که ما بین مردم مقدونیه و اهالی سایر بلاد
و ایالات یونان وداد و اتحادی نبوده مثلاً قاطنین و ساکنین شهر آتن که کرسی و پای تخت حقیقی یونان است
هیچوقت بفیلیپ پدر اسکندر یا بخود اسکندر کبیر تمکین درستی ننموده و اگر در وقتی اسکندر عازم
جنک و حمله کردن با ایران شد او را امداد و کمک کردند نه از جهت میل بر تبعیت و دوستی و همراهی او
بود چون تمام یونانیها از ایرانیان صدمه خورده بودند و عداوت و کینه آنها را در دل داشتند برای
بغض ایشان نه حب آنان این اتفاق و همراهی را نمودند و فی الحقیقه اسکندر کبیر در آنوقت سردار و
سپهسالار کل عساکر یونان بود نه پادشاه آن مملکت و از اینواقعه کذشته مکرر اتفاق افتاده که
قشونی از ایران بیونان رفته اهالی قطعه و ناحیه از نواحی آن مملکت با ایرانیها متفق شده لشکریان ایشان
با عساکر ایرانی بناحیه دیکر حمله برده و با آنها جنک کرده است حاصل سخن اینکه اکر سلسله سلوکید سوریه
با اشکانیان بجهت منتزع ساختن مملکت از دست ایشان خصومت داشتند سایر طوایف یونانی را
با آن سلسله چندان خصوصیت نبود که همراهی کنند بلکه صرفه و صلاح خود را در همراهی و دوستی اشکانیان
میدیدند و بمقتضای مصلحت خود عمل میکردند بر ویم بر سر مطلب اصلی بعد از آنکه از روی قاعده و برهان
معلوم نمودیم که زبان و علم و صنعت و ادبیات اشکانیان عمده از یونانیها اخذ نشده بلکه خود یونانیان
مصدر اعمال صنعتی و ملکی و غیره بوده اند حالا میپردازیم بنقل اقوال و مسطورات مورخین و مصنفین
تا معلوم شود که کفتار آنان نیز مؤید خیالات ماست

ژوستن میکوید زبان اشکانیان مرکب از دو لغت بود تورانی و ایرانی اما همینکه این سلسله بلند شده
بر ایران غالب شدند ظاهراً لغات ایرانی در زبان و مکالمات آنها بیشتر داخل کشته و شاید زبان دری
که مخلوطی از چند لغت میباشد همان زبان بوده که اشکانیان بدان تکلم میکرده اند در جای دیکر ژوستن
مینویسد زبان پارتها اختلاطی و ترکیبی بوده از مدیی و ایرانی یعنی پهلوی

پلوتارک مورخ کوید ارود پادشاه اشکانی که با کراسوس سردار رومی جنگ میکرد زبان یونانی میدانست چنانچه در حضور او از مجالس تماشا یکه اوری پید شاعر یونانی تألیف کرده بود در می آوردند بازی میکردند و او خیلی محظوظ و ملتذ میشد یکی از نویسنده‌های معتبر دیگر این گفته پلوتارک را شرح داده و آنچه نوشته است خلاصه آن از قرار ذیل است

خط و زبان و علوم یونانی از اوایل سلطنت اشکانیان تا اواسط از کنار شط فرات تا سرحد هند رواج داشت و مخصوصًا زبان مزبور در ایران بیشتر معمول بود تا در یونان و بعضی از سلاطین هندوستان نیز در قرن اول میلادی خطوط سکه‌های خود را بزبان یونانی قرار داده بودند و همانطور که زبان لاتین در مغرب زمین و زبان عربی در مشرق زبان علمی و مذهبی گردید زبان یونان هم در آنزمان در حدود مزبور همان حالت را بهم رسانید بلکه رسمی و دولتی شد نجبا و اشراف و اعیان بدان زبان سخن میراندند کتب علمی و دینی را بآن زبان مینوشتند حتی مجلس تماشائی که در دربار سلاطین در می آوردند محاورات آن بزبان یونان بود چنانکه وقتی ارود پادشاه اشکانی بتماشاخانه آمده در حضور او بازی باکشانت را که نویسنده معروف یونان موسوم باوری پید تألیف کرده در میاوردند و یکی از اجزای این بازی اینست که بازیکر سر بریده کراسوس را که بار ساخته اند بحضار نشان میدهد چون همان وقت سر کراسوس سردار رومی را که با ارود جنگ میکرد بدربار این پادشاه آورده بودند بازیکر بجای اینکه مقوائی بمردم نشان دهد سر آن سردار را نشان داد از این گفته معلوم میشود که مجالس تماشائی که برای تفریح سلاطین اشکانی در می آوردند مفاوضات آن نیز بزبان یونانی بوده است

یکی از مورخین میگوید اکثر سلاطین و نجبای پارث زبان یونانی میدانستند ولی جهت عمده آن اینکه مادرهای آنها اغلب رامشگران و مغنیه‌ها و اسرای یونانی بودند و بموجبات دیگر زبان یونانی زبان رسمی و دولتی اشکانیان شده و بعضی از شاهزادگان اشکانی که برسم گروگان در روم بودند علاوه بر زبان یونانی بتحصیل زبان لاتین هم میپرداختند

یوسف خورنی مورخ مینویسد چند نفر از سلاطین اشکانی زبان کلدانی و عبری هم آموخته بودند اما السنه خارجه که تحصیل میکردند نه بقدری بود که در ادبیات آن زبانها نیز مهارتی بهم رسانند فقط بقدر حرف زدن و رفع حاجت می آموختند

مورخ دیگر هم میگوید اشکانیان کلیةً تمدن یونانیها را اقتباس و اختیار کرده چنانکه ایشان نیز بهم رشته بواسطه نداشتن ادبیات خطوط سکه‌های خود را یونانی قرار داده بودند اما بمرور چون در سلطنت

مستقل و مسلط شدند تغییر وضع و طریقه داده قدری از تمدن کیانی را با تمدن یونانی ممزوج و مخلوط کرده ترکیب جدیدی ساختند و سبک و طرز مخصوصی پیشنهاد نمودند

نویسندهٔ دیگر گوید اشکانیان تشبه کامل بیونانیان حاصل نمودند و خط و زبان آنها را خط و زبان رسمی و دولتی خود قرار دادند چنانکه در تمام مسکوکات و بعض الواح عصر اشکانی خط یونانی دیده میشود علاوه بر اینها دبیرهای سلاطین این سلسله نه تنها نامه هائیکه بپادشاهان خارجه مینوشتند بزبان یونانی بود بلکه احکام و فرامین و سایر نوشتجات متعلقه بداخله را هم بلسان زبان یونانی مینگاشتند و یکی دیگر از تشبه های آنها اداة تعریف اسامی آنهاست که بزبان یونانی میباشد مثلاً اردوان را چون میخواستند معرفه کنند اردابانوس میگفتند و گودرز را گتارزس و از این قبیل و این طریقه تعریف یونانیست و سین حرف تعریف آن ملت است

آقا تاجلوس مورخ میگوید زبانی که اشکانیان حرف میزدند همان لسان ارمنی است با اندک تحریفی مصنف دیگر در باب لوحه و صفحهٔ که اشکانیان روی آن نوشته تحقیق کرده گوید مراسلات این طایفه غالباً روی پارچه نوشته میشده بعضی اوقات هم روی نیکشتی که در حوالی بابل میروید و آنرا پاپیروس میگفته اند تحریر مینموده اند

حاصل آنکه در عهد و زمان اشکانیان و در دولت ایشان علم و صنعت و زبان در اکثر امکنه یونانی بوده و در حقیقت ملت اشکانی خود از علوم عالیه و صنایع مستظرفه بکلی بی بهره بوده اند و در مدت تمادی سلطنت خویش کاری نکردند که اینجا قابل ذکر باشد و هر چه از عصر و زمان آنها دیده شده از یونانیان و مردم سوریه است و همین غلبهٔ صنایع و علوم و زبان یونانی کار ایرانیان قدیم را هم عقب انداخته و از هر جهت عقب نشاند چنانکه بزبان حقیقی ایرانی در آن قرون فقط در فارس و کرمان و لرستان تکلم مینموده اند و احتمال باصفهان هم میرود اما در خوزستان زبان مخصوصی داشته اند مرکب از کلدانی و ایرانی و همین بوده است حال علوم و صنایع و آداب و رسوم و دین و آئین و تمدن و غیرها

تألیف کتاب کلیله و دمنه را که اکثر بحکمای هند نسبت داده بلکه از مفاخر آنها شمرده بعضی از مؤلفات و آثار فضلای عصر اشکانیان دانسته اند صاحب کتاب الفهرست میگوید کتاب کلیله و دمنه که عبدالله مقفع از پهلوی بعربی ترجمه کرده در مصنف اصلی آن اختلاف نموده اند جماعتی را عقیده اینست که کتاب مزبور از آثار نویسنده های دورهٔ ملوک اشکانی میباشد و حکمای هند آنرا بخود بسته اند زمره میگویند این تألیف شریف یادگار دانشمندان عهد سلاطین فرس مرتب و مدون ساخته و نتایج افکار عالیه آنهاست و در کتاب سند باد

حکیم نیز همینطور نوشته شده
نگارنده بر اینست که کتاب کلیله دمنه و کتاب سندباد در سلطنت اشکانیان از هند با یران آمده نه در
اواخر ساسانیان

فصل بیست و ششم
در بسط مملکت سلاطین اشکانی و پایتختها و وضع ادای خراج در آن دولت

معتبر است که سلاطین مقتدر اشکانی ایران را در حدود طبیعی خود مالک شده اند حدود طبیعی ایران
بگفته جغرافیادانهای معتبر قدیم نهرین فرات و جیحون است و پادشاهان مزبور علاوه بر ممالک
ایران ممالک ایالات و ولایات شده اند و در سرحد هندوستان و قفقاز مملکات داشته
یکی از محققین اهل خبر گوید مهرداد ششمین پادشاه اشکانی بعد از آنکه بر پادشاه سلوکید
سوتیر غالب آمد و مملکت بابل را گرفت هر روز بر متصرفات او افزوده چنانکه عراق عجم را
بحیطه تصرف آورد و از طرفی ارمنستان و از طرف دیگر باختر را مسخر کرد و تا دشت توران
و مرز هندوستان راند فی الحقیقه مهرداد ایرانرا دارای حدود طبیعی خود نمود و آن فرات
و جیحون و قفقاز و خلیج فارس بود و جانشینهای مهرداد تا چند پشت بر بسط مملکت می
افزودند
مورخین ارمنی که در تاریخ اشکانیان کهنتر و مسطورات آنها را کمال صحت و اعتبار است
در وسعت مملکت اشکانیان میگویند دریای خزر فی الواقع دریاچه بود در وسط مملکت اشکانیان
یعنی تمام اطراف این دریا را از چهار جهت شمال و جنوب و مشرق و مغرب تا مسافت زیادی
مالک بودند
آقاتانجلوس مورخ ارمنی مینویسید پادشاهان اشکانی ایران که شاهنشاه لقب داشتند و دوره
که باوج قدرت و عظمت سلطنت خود رسیدند تمام بلاد و ممالک ایران را در تصرف داشتند و ارمن
کبیر و ارمن صغیر و ممالک هند که وصل بحدود شرقی ایران میباشد آنها را بود بلکه از بلاد
ماساژدنشین نیز متصرف بودند و بلاد ماساژدنشین عبارت از ممالکی بوده که طایفه
اسکیت یا تورانیان در آن سکنی داشته و آن از یکطرف از ماوراء جیحون است تا حدود ختن
و کاشغر و از طرف دیگر از دشت قپچاق است تا دریای آزف و سواحل دن دیگر اما پایتخت

سلاطین اشکانی بزعم مورخین عرب و عجم ری بوده است ولی این حرف بطریق اطلاق سهو است
و صحیح نیست ممکن بعد از نضج و قوام و سلطنت چند نفر از این سلسله از سلاطین
پای تخت خود را بری آورده باشند لکن ابتدا مسلم است که کرسی مملکت آنها در طرف خراسان
بوده صاحب کوشناسه مینویسد سلاطین اشکانی دامغان را پای تخت خود قرار داده بودند و در کوهستان
اطراف دامغان و بلاد خراسان کلیه یونانیها سکنی داشتند و مردم کوهستانی آداب و رسوم
آنها را اخذ کرده بودند

یکی از فضلای مصنفین مینویسد چون سلاطین اشکانی قوتی گرفتند و اغلب بلاد ایران در تحت
تسلط و تملک آنها درآمد پای تخت خود را از خراسان بعراق عرب یعنی ساحل نقل و تبدیل نمودند

دجله و فرات

شهر سلوسی را که در کنار شط بغداد و آباد و معتبر و مرکز تمدن بود گرفتند و خواستند کرسی
مملکت خود قرار دهند رجال و امرا و اعاظم دولت اشکانی که از طایفه پارت بودند بتوطن
و اقامت این بلد میل ننمودند پادشاه اشکانی مجبور شده مقابل شهر سلوسی شهر دیگر بنا
نماید که مخصوص پارتها یا تورانیان باشد این بود که شهر طیسفون را بساخت و طیسفون
اسم عربی این بلده است یونانیان کتزیفون و ارامنه تیسپون میگویند و شهر طیسفون نه
همین پای تخت سلاطین اشکانی شد بلکه بعد از این طبقه ساسانیها هم آنرا قاعده مملکت خود
قرار دادند و چون سلوسی و طیسفون در دو طرف دجله و نزدیک هم بود اعراب این دو شهر را
بروی هم مداین گفتند اما وضع گمرک در زمان اشکانیان اگرچه مصنفین بدرستی شرحی
از این مطلب ننوشته لکن از اشاراتی که در هر موقع نموده معلوم میشود که گمرکخانه این طایفه اداره
منظمی داشته و وجوهی که در گمرک دریافت میشده از امتعه وارد بوده است و مبلغی گزاف از
این راه بخزانه دولت میرسیده و هر چه وارد گمرکخانه میکرده اند ثبت آنرا برمیداشتند و در هر سرحد
مامورین گمرک حاضر و اداره گمرک دایر و کتابچه ها برای ثبت و ضبط خرج و دخل گمرک ترتیب
داده اینکار را از روی قاعده و قانون معین میپرداخته اند تجار بلکه رعایا و تبعه اشکانیان
بوده اند با مملکت روم خیلی داد و ستد و آمد و شد مینموده از ایران بعضی پارچه های پشمی و
ابریشمی که در بابل نسج میشده و قالی که در مملکت روم خیلی مطبوع و مطلوب بوده و غیره
آنرا از بابت تجارات خود قرار میداده اند بروم میبرده و از روم حریر و دیبا و اقمشه نفیسه دیگر
و ظرافات بایران می آورده اند و در زمان اشکانیان مخصوصاً از ایران بروم و فرنگ

حمل میشده یکی نقل از ذوق دیگر علما ذکر کرده بفارسی آنرا کوزکیاه مینامند در آمد و شد مردم
خارجه بداخله ممالک اشکانیان و رفتن رعایای تبعهٔ ایشان از داخله بخارجه نیز چنانکه ابید
خبر داریم چیزیکه میدانیم اینست که هر کس وارد پای تخت ییلاقی و قشلاقی میشد یا بیرون
میرفت اعم از اینکه اهل مملکت باشد یا غریب اسم او را ثبت میکردند و صورت و هیئت او در دفتر
دروازه بانان نگاشته میشد و باو تذکرهٔ مرور داده میشد

فصل بیست و هفتم
در وضع اکل و شرب و مجلس عیش و طرب اشکانیان

بعضی از مورخین در اکل و شرب قوم پارث یا اشکانیان مینویسند در غذا اسرافی نداشتند
لکن در شراب افراط مینموده اند و از آنجمله است نوشتن مورخ لاتینی جماعت دیگر میگویند
در غذا هم مسرف بوده و راه اسراف می پیموده اند حق اینست که در ایام صحرا نشینی کم میخورده اند
وجه عمده اینکه ابدان را ماکولات متنوعه ممکن و استطاعت نیست که نسبتا خوار شوند و
البته بواسطهٔ همراهی با وضع و طبیعت و حالت مکنت و قدرت نسبت به خوراک تقلیل
نمایند اما بعد از آنکه بدویت بحضاره و استقرار در بلاد مبدل شد و بهره در انواع نعمتها
دید یقین است تغییر سبک و طرز میدهد و از صنوف خوردنی که در بلدان موجود میشود
و بمصرف میرسد صرف نظر نمینماید و مخصوصا که شخص جنسا بادیه نشین و با بنیه باشد و از
عهدهٔ تحلیل غذای مفرط بر آید و افکار عالمانه و خیالات دقیقه و لطایف و ظرایف دیگر نباشد
که گاه او را از خوردن منصرف نماید و گاه معدهٔ او را از تحلیل بردن باز دارد پس آنها که طایفهٔ
پارث را کم غذا گفته اند پارثهائی را گفته که در بیابانها مقیم و از الوان اطعمه و اصناف
خوردنیها دور و بی نصیب بوده اند و جماعتی که آنقوم را اکول خوانده مقصودشان از اشکانیها
یعنی پارثهائی بوده که بدولت و مکنت و آبادانی و نعمت رسیده بوده اند پلینی مورخ که
معاصر اینطایفه بوده میگوید اشکانیان بقدری در اکل و شرب اسراف میکردند که نفس آنها
رایحهٔ کریهه میداد و هر کس با آنها نزدیک میشد از آن بو مشمئز و متنفر میگشت بنابراین
پادشاه و بزرگان دولت و نجبا مجبور بودند غالبا پوست لیموی ترش یا شیرین را مضغ
نمایند تا اسباب مغلطه کرده و معاشرین ملتفت بوی بدی که از ایشان استشمام میشد
نشوند یکی از اغذیهٔ عمدهٔ آن سلسله کباب گوشت شکار بوده مخصوصا گوشت گراز

واقسام اغذیهٔ لذیذه بلکه

ومیلی تمام باین غذا داشته اند از غله وحبوبات گندم را بیشتر بمصرف میرسانده و نانی که در
عهد سلطنت و زمان اشکانیان متداول و معمول بوده شباهت بنان لواش حالیه که در
بعضی امکنه میپزند داشته چنانکه ارباب خبر نوشته اند نان معمول در ممالک سلاطین اشکانی
نهایت نازک و سبک وزن است و روشنائی از ورای آن مشاهده میشود و آنها که از مملکت
روم بمملکات اشکانیان سفر میکردند برای تعجب اهل وطن ازین نان با خود میبرده اند و از
نفایس میشمرده و معروف است رومیها تقلیدا اینرا نموده چند دکان خبازی در
شهر رم باز کرده از همین قسم نان می پخته اند و آن نهایت مطبوع اهل روم بوده
و از چیزها یعنی میوه ها که اشکانیان بدان میل زیاد و ولع داشته رطب و خرما است که بی اندازه
دوست میداشته و بحد افراط میخورده اند و شراب مخصوصی نیز از خرما بعمل می آورده که
زاید الوصف پر قوت و مؤثر و معروف شراب خرمای بابل بوده است و بیشتر از سایر شرابها
سکر داشته یکی از مورخین آن عصر میگوید شراب خرمای بابلی بسفره پادشاه و اعیان و ارکان
دولت اشکانی اختصاص دارد
سلاطین اشکانی هرگز با دیگران در سر یکسفره غذا نخوردند همیشه باید تنها بصرف شام
و نهار و عصرانه وغیره بپردازند و اگر ملاحظات پلیتیکی یا خیالات دیگر ایشانرا بهمراهی و هم
غذائی با مهمان مجبور مینمود بایده مهمانی کنند و مهمانان در حضور پادشاه غذا خورند بستر
خوابی برای سلاطین اشکانی در صدر مجلس پهن میکردند و میزی در جلو آن میگذاشتند
پادشاه در بستر دراز میشد و مشغول خوردن غذا میگردید و مهمانان در پائین مجلس در
سر میزهای کوتاه تر صرف شام یا نهار مینمودند
وقتیکه پادشاهان اشکانی مشغول خوردن غذا میشدند یک دو نفر از خواص و نزدیکان
ایشان در جلو میز پادشاه می نشستند و چشم خود را بدست سلطان میدوختند و اگر پادشاه
میخواست منتهای مرحمت را در حق آنها مبذول دارد از اغذیه که صرف مینمود بوضعی که در مشرق
نان پیش سگ می اندازند لقمه برای آنها پرتاب میکرد آنها بایستی از هوا آنرا ربوده با کمال افتخار بلع
و صرف نمایند و این التفات در حق هر کس مبذول میشد نهایت مفتخر و مشعوف میگشت
نیز سلاطین اشکانی و ارکان دولت و اعیان و بزرگان آنقوم بساز و آواز و رقص و طرب کمال
میل داداشته اند و آلات طرب آنها نی و طبل کوچک و یکقسم سرنائی بوده است موسوم به سامبوکا

فی الحقیقه از سازهای ممتاز از قبیل ارغنون وغیره چیزی نداشته اند در مجلس ومحفل بزرگان
رقاص رقص میکرده وخیلی مطلوب ومطبوع آنها بوده ورقاصها یا پسران خوب صورت وخوش سیما
بوده اند یا زنهای با صباحت وملاحت وغالبا رقاص این طایفه یونانی واز جنس اواسط الناس بلکه
ادانی ورعیت بوده مردمان ذیشان عالی مرتبت تمکین اینکار نمینموده وآنرا قبیح میشمرده اند
لکن این وضع عیش یعنی مجلس ساز وآواز ورقص را اشکانیان خیلی دوست میداشته اند

فصل بیست وهشتم
در عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی

فیلوستراتوس مورخ که در سال صد وهفتاد ودو میلادی متولد شده وتا سنه دویست
وچهل وچهار زندگانی میکرده وعصر چندتن از سلاطین اشکانی را درک نموده شرحی در باب
ابنیه وعمارات وقصور پادشاهان این سلسله مینگارد از جمله میگوید ملوک اشکانی را در بابل
قصری بوده بود که از آن مسقف به گنبدی که روی آنرا بورقه مس مستور ساخته وروی مس را
مطلا کرده بودند ودر وسط گنبد منفذی گذاشته که از آن راه نور وروشنائی داخل اطاق
شود واین اطاق نشیمن ومنزلگاه مخصوص پادشاه بوده است منازل واطاقهای نسوان واهل
حرمخانه سلطانی را همیشه جدا ودور از عمارت بیرونی ودیوانخانه پادشاه قرار میداده اند
اطاقهای نشیمن عمارت سلطنتی را با الواح وصفحات نقره وپارچه های زری مزین میساخته اند
بلکه در اطاق پادشاه وملکه قطعات طلای صیقلی هم میکوبیده ونصب مینموده اند ودر زریها
که بجای پرده ویا عوض کاغذ دیوارها بوده اسمار وقصص راجعه بارباب انواع یونانی بلکه
حکایات وفتوحات سلاطین کیان را در مملکت یونان می نگاشته اند واطاق تالار تختگاه پادشاه را
سقفی بوده منقوش بنقوش کواکب ونجوم بوضع آسمان وآنچه برنگ آبی آسمانی دیده میشده
از یاقوت کبود وسنگ لاجورد ترتیب داده وصور بروج ثابت وسیار جمله از جواهر الوان
ترصیع یافته وهیاکل ارباب انواع را که یونانیها میپرستیدند از طلای احمر ساخته در طاقچه ها
ورفهای تالار گذاشته وچهار چرخ شبیه بچهل چراغ از طلا در چهار ضلع آویخته اما مقصود
از چرخهای مزبور فقط روشن کردن فضای تالار نبوده بلکه هیکل نمزیس را خواسته اند نشان
دهند وضمنا اطاق را روشن کرده باشند ونمزیس بعقیده یونانیها دختر شب وربة النوع انتقام
وتلافی وکیفر بوده که رب الارباب فدا مامور تادیب وتنبیه اشخاص نموده که راه تکبر وغرور

رفته و بتحقیر و تخفیف مردم پرداخته خود را دون خالق و فوق مخلوق دانسته و ابنای جنس را
غیر از نوع خود شمرده اند هیکل این رب النوع را بشکل فرشته بالدار میساخته اند که مارها
بدور کمر او پیچیده و در دست و سایر جوارح اطراف او مشعلها و چراغها روشن شده و مخصوصاً
چهل چراغ تالار و اطاق خاص پادشاه اینشکل را داشته و فی الحقیقه پادشاه را از کبر و غرور
تخدیر مینموده است

نگارنده گوید ظاهراً در عبارت مورخ که میگوید چهار چرخ در چهار ضلع آویخته مسامحه باشد
همانا در هر چهل چراغی چرخها تعبیه کرده بودند و آنرا کوک مینمودند و مثل ساعت حرکت
میکرده چنانکه خود نویسنده میگوید هر روز یکی از سدنه بتکده می آمد و این چهل چراغها را
مرتب میساخت

ابنیه و عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی شک نیست که خالی از تکلف و تأنق و تصنع و
زینت نبوده اما معین و مسلم است که آنچه صنعت و ظرافت در آن ابنیه و اثاث البیت و تزیینات
آن دیده میشده صانع و بانی و مرتب آن ارباب صنایع یونانی بوده و این جلوه و شکوه و طرح
و نمایش را آنها ظاهر مینموده اند چه خود اشکانیان علم و هنر بلکه دقت و نظر و سلیقه نداشته
که بنا و عمارت و آلات و اسباب و زینتهای زندگانی بکار برند و حال هنرمندان ایران و ارباب
حرف و اصناف کارگران این ملت هم در آنزمان معلوم است چنانکه پیش هم بدان اشاره نموده ایم

فصل بیست و نهم
در ابنیه و آثار باقیه اشکانیان

از آن وقت که اسکندر کبیر بر ایران دست یافت و مالک این مملکت شد تا آنزمان که سلطنت
سلاطین ساسانی شروع نمود یعنی از سال سیصد و سی و یک قبل از میلاد تا سنه دویست
و بیست و شش بعد از تولد حضرت مسیح علیه السلام که تقریباً پانصد و پنجاه و هفت سال
میشود ابنیه و آثار و شهر و دیاری ساخته و پرداخته نشده و وجود بنائی که علی التحقیق
بتوان آنرا نسبت بسلاطین اشکانی داد و هر بنائی را که مورخین قدیم یونانی و رومی یا
متأخرین از علمای فرنگ از اشکانیان دانسته حدس زده اند و خیالی کرده و دانشمندان
منصف این قرن خود باین مسئله معتقد و معترف میباشند استاد المورخین مسیو ژرژ رالنسن
انگلیسی معلم علم تاریخ در کتاب ششم تاریخ ایران راجع باشکانیان که تألیف نموده فصلی مبسوط

ومشروح درباب ابنیه و عمارات این سلسله پرداخته ونگاشته است لکن این فاضل متبحر و دانشمند
ماهر در اول همان فصل میگوید آنچه در اینموضوع نویسنده های طوایف و ملل نوشته اند مستند
باسناد صحیحه نبوده است و هم وخیال وفرض وگمان میباشد همه را باید گفت یمکن یحتمل شاید
دور نیست مظنون اینست پس از این تمهید گوئیم آنچه بعد از تتبع واستقصا برما معلوم شده
اینست که اشکانیان کلیةً طالب احداث ابنیه و عمارات نبوده اند و فیک بالکم التفاتی باین مطلب
نداشته که برای اخلاف از خود یادگاری تاریخی گذارند و برخلاف این حال و برعکس این خیال
بوده است سبک و سلیقه و رویه و طریقهٔ سلاطین بنی آشور و بابلیها و ایرانیهای کیانی و نعدها
طبقهٔ ساسانی و در واقع جنس و سرشت تورانی بودن و خود را در مملکت ایران اجنبی دانستن این
اقتضا مینموده و در عالم نادر اتفاده که مردم بدوی دارای خیالات بزرگ شوند و مالک های آثر و
آثار جلیله گردند و برای اینکه قدری هم اشکانیان را در این فتور و قصور معفو و معذور داریم
گوئیم ضعف علم و صنعت و نبودن مهندس و معمار قابل کامل و نقاش و حجار و نجار وغیرهم نیز
مورث بیمیلی آن سلسله بامثال این اعمال گردیده است و بساد کی اغرا و تحریض نموده
در اوایل این کتاب شرحی از شهر حضر که فرنگیها هادرا یا هدرا مینویسند نگاشته ایم
آثاری از آن شهر هنوز باقی است و بعضی از مورخین گمان کرده اند آن ابنیه که حالا منطمس شده
از اشکانیان بوده لکن باید دانست و بنظر گرفت که شهر معروف به حضر یا الحضر از بلاد جزیرة
العرب میباشد و یاقوت حموی و سایر علمای جغرافی که قبل از این مصنف میزیسته هم گفته اند
بنای این بلده را ساطرون بن اسطیرون جرمقی کرده و جرامقه گروهی از عجم بوده اند که در موصل
سکنی داشته و بعضی براین اند که این شهر را ملوک عرب آباد نموده بهر حال دخلی باشکانیان
ندارد فرضاً که ملوک و حکمرانان بانی این بنا و بلد تابع و باج گذار اشکانیان بوده خود علوم و
صنایعی داشته اند که طایفهٔ اشکانی از آن بهره و نصیبی نیافته و طوری اینشهر را مستحکم کرده
که ملوک نامدار از فتح آن عاجز گشته چنانکه تراژان قیصر روم در سال یکصد و شانزده بعد از
میلاد و سوِرْ قیصر دیگر روم در سنهٔ صد و نود و هشت این بلده را محاصره نمودند و کاری از
پیش نبردند و بر مطالعه کنندگان است که بشرح مسطور در باب الحضر رجوع نمایند
مسیو ژُرژ رُلِنْسُن میفرماید هادرا یعنی الحضر در اوایل مائه دوّم از میلاد با همیت مشهر گشت
و در سال یکصد و شانزده میلادی تراژان قیصر و در سنهٔ صد و نود و هشت سِوِروس

کمر فتح آن بسته‌اند و از عهده بر نیامدند و از اینجا معلوم میشود که این شهر در آن زمان بزرگ
و پر جمعیت و مستحکم بوده و سور بزرگ محکمی داشته که در مقابل آن عساکر جرار و سلاطین با اقتدار
مقاومت نموده معبدی معروف بمعبد آفتاب در این بلده وجود داشته که اشیاء نفیسه و تحف
گرانبها بسمت بندر بدان حمل و تقدیم میشده و در آن اعصار ناحیهٔ الحضر از خود سلاطین داشته
که نسلاً عرب بوده یا آنها را عرب می پنداشته‌اند و از حکمرانان معتبر بشمار می‌آمده‌اند ولی باز
با سلاطین اشکانی خراج میداده‌اند آنچه از الحضر مورخین قدیم از عرب و یونانی و رومی نوشته‌اند
و آنچه از بقیة السیف آن این اواخر علمای معاصر دیده و نگاشته‌اند چون منظور نظر دقت شود
معلوم میگردد وضع ابنیهٔ بلدهٔ مزبوره و سبک بنائی روم و قسطنطنیه و شبیه ببعضی از آثار
یونانیان که در نواحی سوریه مشاهده میشود بوده اگر عمارتی را که ولگازس سیم در طیسفون
بنا نموده بود اویدیوس کاسیوس سردار رومی در سال صد و شصت و سه بعد از میلاد خراب
نمیکرد و ما طرز و وضع آنرا میدیدیم میتوانستیم سبک و سلیقه و طرح معماری اشکانیان را بدست
آریم و ذوق آن طایفه را در اینباب معلوم نمائیم چه مسلماً آن عمارت بفرمان پادشاه اشکانی و
بدستورالعمل او بنا شده اما آنچه از الحضر باقیست بهیچوجه نمیتوان باشکانیان نسبت داد
عمارتی را که قومی از اقوام تابعهٔ باج گذار اشکانیان در عصر و زمان آن طایفه ساخته‌اند نمیتوانیم
باشکانیان نسبت بدهیم و سلیقهٔ آنها را در ساخت و بنا از آن معلوم کنیم فرض میکنیم راجه
از راجه‌های هندوستان عمارتی بسبک مشرق زمین و وضع هندوستان بنا نمایند پس از
چند قرن در حالتیکه خراب شده باشد بیایند و آثار او را که به بینند بگویند این بنا انگلیسی است
بدلیل اینکه هندوستان در وقت ساختن این عمارت در تحت تسلط انگلیس بوده آیا این حدس و
خیال را میتوان گفت صحیح است نسبت دادن ابنیهٔ الحضر باشکانیان همان حالت را دارد

از وضع و سبک بنائی

بعضی الواح و منقورات نیز استاد ماردزلدنس باشکانیان نسبت داده در این نسبت هم تردید
و بنای تأمل و تردید بیجا شد راستست که این الواح و منقورات از بس خشن و بد و ضخیم و
ناهموار است هیچ شباهتی بالواح منقورات زمان کیان بلکه عصر ساسانیان ندارد و از بابت
درشتی و عدم تأنق و تکلف جا دارد که برخی از آن را از آثار اشکانیان بی علم و صنعت فرض نمایند
اما همینقدر قرینه برای اثبات مطلب کافی است
در کوه بهستون در بالای سرچشمه که از زیر کوه جاری است در سفح جبل منقوراتیست و در

همانجا شیخعلی خان زنگنه معروف وقف نامه نقر نموده و محققین دانشمندان فرنگ و بعضی از
مسافرین که از آنجا عبور کرده نسبت آن منقورات را باشکانیان داده اند و دلیل آنها
اولاً کمال بی اهتمامی و عدم استادی حجار است ثانیاً از دیانت کیان و ساسانیان در آن صفحه
علامتی مشاهده نمیشود و مؤید خیال آنها است صورت فرشته که تاج افتخار بر سر پهلوانی
میگذارد و این شبیه است بدیانت یونانیها و اشکانیان بوده اند که ثلث دین و آئین خود را
از شرع و طریقه یونانیان اخذ و اقتباس کرده اند پس با دله مذکوره ممکن است نسبت
منقورات مزبوره بسلاطین اشکانی داده شود همچنین منقوراتی در تنگه سر پل ذهاب
هست که بواسطه عدم تناسب اشکال و بد حجاری و بودن چند کلمه با حروف و زبان یونانی
در آن صفحه میتوان آنرا باشکانیان منسوب نمود خاصه در صورتیکه از خارج میدانیم پایتخت
قشلاقی این طایفه شهر طیسفون و سلوسی بوده و از داخله ایران که بجزیرة العرب
میرفته از این تنگه عبور و مرور مینموده اند اما الواحی که بارون بد در سمت بختیاری
و مال امیر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک میلادی مشاهده کرده و نسبت آنرا
باشکانیان داده و از جمله صورت مغی است در یک لوح و صور دیگر در الواح دیگر هیچیک
ربطی بدوره اشکانیان ندارد و بارون مشار الیه در این نسبت سهو عظیم نموده است
چه این تصاویر بالنسبه بصور مرسومه در بیستون و تنگه پل ذهاب بهتر است و حجاری آن
خوبتر از این فقره گذشته این قسمت از ایران در دوره اشکانیان هم وقت تابع و باجگذار
سلاطین اشکانی نبوده و وقتی هم که بودند آن قدر تمکین و تبعیت از آنها نداشتند که
تصاویر پادشاهان پارت را در بلاد خود در صفحات و الواح نقش کنند خلاصه منقورات
الواح سمت بختیاری و مال میر را نمیتوان بزمان کیان و ساسانیان نسبت داد چه منقورات
آن بخوبی منقورات آن دو دوره نیست نیز نمیتوان باشکانیان منسوب ساخت با دله سابق
الذکر شاید اشکال مزبوره صور ولاة مستقله و حکام مستبده نامی این ناحیه باشد که
در عصر اشکانیان یا زمان ساسانیان حکومت داشته اند

آخر الامر گوئیم اشکانیان آثار باقیه خود را فقط فتوحات و جنگهای بزرگ خود میدانستند
و نام نیک خویش را از این راه پایدار میخواستند اعتنائی بمجسمه و منقورات الواح نداشتند
و اوقات صرف اینقسم کارها نمیکردند و این اعمال را از فروعات میشمردند چه اگر این قسم

کارها را

کارها را در نظر آنها اهمیتی بود با مراوده و روابطی که با یونانیها داشتند و با جمعیت زیادی
که از آن ملت در تحت تبعیت ایشان بود میتوانستند دارای بهترین الواح و منقورات و
مجسمه‌ها شوند زیرا که یونانیها از قدیم در صنعت حجاری و نقاری اول ملت مردم روی زمین
بوده و با این ترقی تمام که امروز علوم و صنایع را حاصل شده باز از مجسمه‌های قدیم کار استادان
یونانی مجسمه سازان سرمشق میگیرند و چه اشکال داشت که سلاطین اشکانی برای انجام
این مرام جمعی حجار و نقار و حکاک یونانی برای ساختن الواح و مجسمه‌ها مستخدم نمایند
و بکار و خدمت وادارند

فصل سی‌ام
در نجابت سلاطین اشکانی

پس از آنکه اشک اولین پادشاه اشکانی بطغیان و خودسری پرداخت و کاری از او ساخته
شد و اخلاف وی خاصه برادرش تیرداد امیدوار شدند که در بعض یا کل ممالک ایران
سلطنت و حکمرانی کنند و مالک تاج و تخت شوند دانستند برای صاحب این مقام منیع و
مرتبت رفیع نجابتی لازم بلکه از شرایط اهم است لهذا بخیال افتادند که نسب خود را بسلاطین
کیان رسانند و خویش را در نظر مردم ایران خصوصاً و ملل ساکنه در شرق عموماً نجیب و
پادشاهزاده جلوه دهند تا از کید عیب جویان و نکته گیران و ارباب ایراد و اعتراض فارغ
و ایمن باشند و ایرانیان بمیل و رغبت بسلطنت ایشان تمکین کنند و سایر ملل شرقیه نیز بچشم
حقارت و استخفاف در آنها ننگرند این بود که شهرت دادند و گفتند که ما از صلب و
پشت دارای اکبر هستیم یعنی اشک اول را نواده دارای اکبر خواندند و بانتشار اینخبر کوشیدند
اینست که اکثر مورخین عرب و عجم در ابتدای تاریخ و ذکر اشکانیان و نسب ایشان میگویند اشک اولین
پادشاه این سلسله از دوده کیان و نواده دارای اکبر بوده است و اینخبر طوری منتشر و شهره
گشت که بعضی از دانشمندان سایر اقالیم نیز شنیدند و باور کردند چنانکه سنسل مورخ از
اهالی قسطنطنیه که در هزار و یکصد سال قبل میزیسته این گفته را معتقد بوده و در ضمن
مسطورات خود نوشته است نسب اشک اول بر آرتاکزرسیس پادشاه کیانی میرسد و
آرتاکزرسیس همان است که ما اردشیر بهمن میگوئیم و بهمن درازدست که همین اردشیر باشد
از سلاطین کیان معروف است

اکزیاس طبیب مورخ یونانی که در خدمت اردشیر یعنی بهمن دراز دست بوده و در سنه
چهارصد و شانزده قبل از میلاد با یران آمده و هفده سال در ملازمت اردشیر گذرانده
و از اوضاع این مملکت بدرستی خبردار شده و تاریخ مبسوطی از ایران و هندوستان نوشته
و بعضی از فصول و قطعات آن بدست می آید میگوید بهمن دراز دست یا اردشیر قبل از جلوس
بتخت سلطنت اشک نام داشته و ایرانیان این اسم را میمون و مبارک میدانسته و بسیاری
اولاد خود را باین اسم مینامیدند از این گفته اکزیاس معلوم میشود که اشک اول و اخلاف او
در رسانیدن نسب خود بسلاطین کیان خاصه باردشیر ملاحظات عدیده و جدی داشته اند
و همه جای مسئله را ملتفت بوده اند

بعضی را عقیده اینست که سلاطین اشکانی تا صد و پنجاه سال سلطنت در اینخیال نبودند بعد از
انقضای مدت مزبور و تسلط تام بر ممالک ایران باین صرافت افتادند و خواستند نجیب و
صاحب نسب عالی باشند تا مردم تمکین آنها نمایند و این خیالی واهی است چه پادشاهی که اجداد
او در مملکتی صد و پنجاه پادشاهی کرده باشند اگر باشند از اخس خانواده ها هم بوده اند این
مدت متمادی سلطنت برای نجابت و شرافت و علو مقام و مرتبت و بزرگ کردن او کفایت
میکند و محتاج به پیرایه خارجی نیست این دستپاها چنانکه بتجربه معلوم شده برای اول
کار و اوقات تزلزل و احتیاج بوسایط و اسباب و زیب و زینت است و در مایکه صد و
پنجاه سال سلطنت در آن مانده باشد خود نجیب است و لازم نیست خویش را بغیر ببندد
تا نجیب شود

یکی از مورخین میگوید پادشاها که باسم اشکانیان مالک ممالک ایران شدند خیلی مایل بودند
برای افتخار و اظهار شان و نسب و حسب صحیح و درست خود را ایرانی و از دودمان سلطنت
قلمدهند و بهمین واسطه سلاطین اشکانی اسامی پادشاهان عجم را از قبیل مهرداد و تیرداد
و اردوان و خسرو و غیره بفرزندان خود میگذاشتند و از لغات ایرانی در زبان خود بسیار
داخل میکردند و متوسل بوسایل دیگر از قبیل تقلید در البسه و آداب و رسوم و غیره بسلاطین
کیان میشدند اما این جمله بخرج نرفت و ایرانیها تا آخر آنها را اجنبی میدانستند و بنظر خوشی
و همه یاری و اهل وطن در آنها نمی دیدند و علت ضبط نکردن سوانح و وقایع دوره اشکانیان
و تاریخ ایشان نیز یکی همان خارجه بودن آنها بوده و اسم آنها گواهی میداده چه پارت چنانکه

پیش هم ذکری نموده ایم در لغت اسکیث و تورانی بمعنی نفی و تبعید است و اگر پارت از کلمه
پارثوای سانسکریت مشتق شده باشد باز بمعنی غریب است شکی نیست که بعضی از پادشاهان
اشکانی باسم سلاطین کیان موسوم شده اما بر نحو هم اسامی تورانی داشته اند آرساک و سیناک
که مختوم به آک ترکها است و لوئی زکیر بچنگیز و قرقیز شباهت دارد ترکستانی بودن اشکانیان را
مدلل داشته و چیزهای دیگر نیز این مغلطه را مانع گردیده ایرانیهای متعصب بکراهت زیر
بار اینها رفته و از خدمت و خلوص و مخلد نمودن نام ایشان در بطون دفاتر و صحف و اوراق
خود تن زده اند

نگارنده گوید اگر سلاطین اشکانی خود را بپادشاهان عجم نسبت داده و بخیال نجیب کردن
خود افتاده باشند امر عجیب و خیال تازه نیست بسا اشخاص سر سلسله از ملوک و بزرگان
دیگر برای مصلحت وقت و پیشرفت کار خود و اظهار شوکت و عظمت ذاتی و نسبی اینکار کرده
و این راه رفته اند حتی اگر نتوانسته اند سلسله و خانواده خود را بیکی از اعاظم و معارف معروف
و مشهور روی زمین وصل و مرتبط سازند زبان دعوی را بلندتر کرده نژادی آسمانی برای
خود ترتیب داده وهم اکنون ببینیم که چینیها دولت خود را دولت آسمانی خوانند و نژاد خاقان
چین را بفلک اعلی رسانند و سمیرامس ملکه مشهور بابل و رومولوس پادشاه و بانی شهر روم
و چنگیزخان همینکار کرده اند و امثال و نظایر ایشان بسیار بوده و اشکانیان علاوه بر
نسبت دادن خود بکیان نیز بجانشینی اسکندر کبیر افتخار مینموده اند و از چیزها که مؤید این
خیال است آنکه شهر دارا که ساختند اسم آنرا دارا نهاده گفتند ما این بلد را باسم جد خود
دارای اکبر موسوم مینمائیم و از مورخین عرب و عجم نادر کسی است که این سلسله را از پشت و صلب
دارا یا اردشیر دراز دست معروف به بهمن نداند مگر فردوسی علیه الرحمه که میگوید اشکانیان
اولاد آرش تیرانداز معروف میباشند و قول او بصواب نزدیکتر است و از نویسنده های
معتبر هستند کسانیکه میگویند آرساس یا آرشاک که همان اشک باشد لفظی است مشتق از آرش
و جهت این اشتقاق آنکه اشک از ابنای آرش تیرانداز بوده است پس از آنکه وجه معلوم شد
که اشکانیانرا مطلقا نسبتی با ایران و ایرانی و ملوک عجم و کیانی نبوده و این شهرت را برای نجیب
کردن خود داده گوئیم این سلسله تا یک اندازه و بحد معین نجابت داشته یعنی از قوم پارث
آنها که بسلطنت رسیدند از خوانین و ایل بیگیهای بزرگ طایفه اسکیث بودند شاهد این

مدعا قول جمعی از مورخین است که میگویند
جماعت اسکیث یا تورانی که قسمت عمده از آنها در ترکستان آنطرف جیحون در خاک ایران سکنی
داشته و قسمت دیگر در سمت کاشغر و ختن تا چین زندگانی مینموده از معارف قبایل روی
زمین بوده اند از این قوم آنها که معروف باشکانیان شده بمعاونت طوایف تورانی ساکنهٔ
ماورای جیحون بر عساکر مقدونیه غالب گشتند و مملکت ایران را تملک و تصاحب نمودند و
ممکن که خود آنها هم از اسکیثها و تورانیهای آنطرف جیحون بوده اند و بنا بر مسطورات تاسیت
و آقاتانجلوس و فسطوس این سلسلهٔ اشکانی تقریباً ششصد سال بر طوایف اسکیث که آنها را
آنوماساژد و آنس یا آیز میگفته اند ریاست و تسلط داشته و از خوانین و ایل بیگیهای بزرگ
اسکیث محسوب میشدند چون مالک ممالک ایران شدند حقوق ریاست خود را به بنی اعمام
خود واگذاشتند

نگارنده گوید اقوال مورخین مشار الیهم بحقیقت نزدیک است و راست و درست مینماید
چه اگر اشکانیان ایل بیگی و خان نبودند و در میان قبایل تورانی ریاستی نداشتند بمناسبت
چگونه میتوانستند از ایشان استمداد نمایند و آنها را بکمک خود طلبند و فرضاً هم که می
طلبیدند آن طوایف وحشی بچه جهت تمکین میکردند و سر اطاعت بزیر انداخته می آمدند و
خود را در راه اشکانیان بکشتن میدادند و آخر الامر ما بتصفح کتب میتوانیم گفت تیرداد برادر
اشک بعد از آنکه بر خراسان و بعضی از نواحی دیگر ایران استیلا یافت شأن خود را اجل و اجلی
از ریاست قبایل صحراگرد دید خانی یا خاقانی طایفهٔ اسکیث را بیکی از برادران خود واگذار نمود
و این بود تمام نجابت سلسلهٔ اشکانی و زیاده بر این چیزها استنباط نشده و نمیشود و سایر نسبتها
که داده اند نسبت آسمان و ریسمان است و ترکش و دوک دان

فصل دویم
در طغیان اشکانیان و علت آن و ابتدای سلطنت این طبقه

در فصل پیش باز نمودیم که اشک اول نخستین پادشاه اشکانی قبل از آنکه بسلطنت رسد
از اعاظم و اکابر بوده و قبیلهٔ او همچنین شخص او در میان قوم پارت رتبهٔ خانی و ایل بیگی داشته
اینک مزیداً للتوضیح گوئیم ایل و طایفهٔ پارث که در ناحیهٔ پارتیا از مملکت خراسان سکنی گرفتند
بقراین محقق و معلوم میشود که در تحت ریاست قبیلهٔ اشک بسر میبرده بعبارة اخری آبا و اجداد

اشک

اشک دیس و بزرک و حاکم آنطاکیه بوده و باقی مطیع و محکوم و الّا طغیان و خیال شهریاری
امری خارج از حیز امکان بود امّا شورش و جنبش اشک اوّل را مورّخین معتبر در سال دویست
و پنجاه و یک قبل از میلاد نوشته اند یعنی تصریح کرده اند که اشک اوّل در سال یازدهم سلطنت
آنطیوخس دوّیم ملقّب به تیوس سیمین پادشاه سلوکیدی سوریه رایت طغیان برافراشت
و آنطیوخس دوّیم در سنهٔ دویست و شصت و دو قبل از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده و در
سال دویست و چهل و شش درگذشته و سال یازدهم سلطنت او تقریباً سنهٔ دویست و
پنجاه و یک قبل از میلاد میشود و این گفته ظاهراً از صحت دور نباشد چیزیکه هست این است
که بعضی از مورّخین سال طغیان اشک را ابتدای سلطنت اشکانیان دانسته و برخی زیر
این بار نرفته تا آنجا بلکه اشک اوّل را محض مساعی و مجاهدات و مغازی و اقدامات او از سلاطین
اشکانی میشمارند و گویند میگویند اشک اوّل بسلطنت نرسید مدّت دو سال در کشمکش و زد
و خورد بود و در اثنای تاخت و تاز راه آنجهان پیمود و همانا قسمتی از اینسخن را پایه و مایه ایست
یعنی راست نیست که اشک اوّل جلوس بسریر پادشاهی نموده و دیهیم خسروی بر سر ننهاده امّا
در اینکه چندی در عالم طغیان و خودسری گذرانیده و از کسی تمکین نداشته و با قدرت و تسلّط
میزیسته تأمّل نتوان کرد و راه تردید نتوان رفت و همان اوقات اوان تسلّط و سلطنت اشک
اوّل است و مسلّماً علاوه بر ناحیه پارتیا که در تحت حکم او بوده مبلغی از اراضی و اماکن آنحدود را
تملّک نموده و حکمرانی و پادشاهی جز این نیست که شخص مالک مملکتی باشد اعمّ از اینکه آن مملکت بزرگ
یا کوچک باشد و اگر اشک را بیشتر فتح عظیم حاصل نشده بود برادرش تیرداد آن دل نداشت
و آن عدّت و قدرت نه که بتسخیر ممالک پردازد و با سلاطین در اندازد فتوحات بزرگ کند و مسائل
صعبه نماید و آن شود که شد و بآنجا رسد که رسید و نگارنده را عقیده اینست که اشک اوّل
بیش از دو سال در حالت طغیان و خودسری و جنگ و جدال و زحمت و مجاهدت و خلاف و مخالفت
بوده است که کار اعقاب و اخلاف خود را بدرستی محکم نموده است و مؤید اینخیال گفته ژوستن
مورّخ معروف است که میگوید اشک اوّل مؤسّس اساس سلطنت اشکانیان مدّتی مدید
حکمرانی و پادشاهی کرده و غیر از این مورّخ جمع دیگر نیز دارای همین عقیده بوده اند لکن قول
مشهور اینست که اشک اوّل دو سال سلطنت نموده در هر حال بزعم آنها که اشک اوّل بپادشاهی
نایل نشده سلطنت اشکانیان در اوان حکمرانی سلوکوس دوّیم ملقّب به کالینوکوس جانشین

آنطیوخس

انطیوخس دویم ملقب به تئوس ابتدا نموده در اینصورت باید بگوئیم ابتدای طغیان اشکانیان
در عهد سلطنت انطیوخس دویم است و ابتدای سلطنت این سلسله در زمان پادشاهی سلوکوس
دویم از سلاطین سلوکیدی سوریه و بر ماست که اقوال مورخین و مصنفین معتبر را در اینموضع
نقل نمائیم تا مطلب بدرستی مکشوف گردد

سویداس مورخ مینویسد اشک سر سلسله اشکانیان کاری ناقص کرد و بتکمیل و اتمام آن موفق
نشد و در یکی از محاربات بزخم نیزه دشمن جان بداد و تیرداد برادرا و که با اشک در این شورش متفق و
همراه بود پس از چندی بجد تمام بآن عمل پرداخت و کار دیگر برادرش میخواست او بساخت و این در سلطنت
سلوکوس کالینوکوس بود یعنی در آنوقت که ممالک سلطان سلوکیدی سوریه دوچار انقلابی گردید
تیرداد موقع را مناسب دید و وقت را غنیمت شمرد با سلوکوس مصاف داد و بر او غالب آمد و ملت پارت را
آزاد نمود و بعد از آنکه عساکر تیرداد بر قشون سلوکوس کالینوکوس غلبه کردند تیرداد خود را پادشاه
نامید و بیش از آن رؤسای طایفه پارت سمت ایل بیگی داشتند بلکه مقدم دزدان و راهزنان بشمار
می آمدند و این سلسله روز فتح تیرداد و غلبه او را بر سلوکوس کالینوکوس روز عید قرار دادند و هر سال
در آن روز عیش و سرور داشتند و جشن میگرفتند و این رسم تا دیری معمول بود و ذکر آن و تعیین آن
روز بیاید

مورخ دیگر میگوید پارتها در سال یازدهم سلطنت انطیوخس دویم ملقب بخدا یا خداوندگار بر پادشاه
سلوکید سوریه بشوریدند و آن در سال سیم از المپیاد صد و سی و دویم یعنی تقریبا در سنه دویست
و پنجاه قبل از میلاد بود

مصنف دیگر مینویسد پارتها دو مرتبه رایت طغیان برافراشتند بار اول در سال ششصد و یکم تاریخ
سلوسی بود که مقارن است با سال سیم از المپیاد صد سی و دویم در این شورش دو سال با عساکر
یونانی در زد و خورد و جدال بودند پس از آن اشک اول کشته شد و برادرش تیرداد از میدان
جنگ گریخت و پناه بر اسکیتهای تورانی برد و در میان آنها سر میکرد تا آنطیوخس دویم درگذشت و
سلوکوس کالینوکوس جای او بگرفت و اتفاقا دو جنگ این پادشاه را پیش آمد یکی با بطلمیوس سلطان
مصر و دیگر با برادرش که گلها یعنی فرانسه ها قدیم را بکمک خود آورده بود تیرداد دید وقت حمله کردن
بر سلوکوس کالینوکوس است در سنه دویست و چهل و پنج قبل از میلاد با طایفه داهو پارنی بطرف
پارتیا وطن خود که از دست او رفته بود آمد آنجا را مجددا مسخر کرد و آندراگراس را که از جانب پادشاه

سلوکید

سلوکید سوتیر حکومت میکرد بکشت چون این خبر بشام رسید سلوکوس کالینیکوس بی تعلل و تأمل
بطرف او راند و با تیرداد برابر شده بکارزار پرداخت اما بخت و مساعدت نکرده شکست خورد
و فی الحقیقه آن روز پارتها آزادی یافتند و پس از آن روز بروز بر قوت آنها افزود و اغلب ممالک و
بلاد آسیا را مالک شدند و تا سال دویست و بیست و شش میلادی سلطنت کردند

آرین مورخ میگوید اشک و برادرش تیرداد والی یکی از ایالات باختر بودند و دیودوت نامی از جانب
سلطان سلوکید سوتیر حکمرانی کل ولایات باختر داشت این حکمران بر سلطان خود بشورید
و راه طغیان پیش گرفت اشک و برادرش در این خودسری با او همراهی نکردند و فرارا بپارتیا
آمدند و پناه جستند در آن وقت فرکلس نامی از جانب آفاتوکلس که نایب السلطنه تمام ایران بود
حکومت پارتیا داشت حاکم مزبور یکی از برادران تیرداد و اشک یا خود تیرداد عاشق شده بخیال
زشتی افتاد اشک و تیرداد و پنج نفر نوکری که داشتند فرکلس حاکم پارتیا را کشتند و با طایفه پارت
بر ضد آنطیوخس پادشاه سلوکید سوتیر بنای شورش و طغیان را گذاشتند و بعضی آفاتوکلس را
حاکم پارتیا نوشته اند اما ظاهراً این قول صحتی نداشته باشد

اوزب مورخ میگوید ابتدای سلطنت اشکانیان در سال دویست و چهل و هشت قبل از میلاد است اما
این مورخ دو سال سلطنتی را که دیگران نسبت به اشک اول داده اند بحساب نیاورده و از اول سلطنت
تیرداد یعنی از وفات اشک این سلسله را مالک تاج و تخت دانسته است

موسی خورنی گوید شصت سال تمام که از فوت اسکندر گذشت اشک اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان
بپادشاهی نایل شد ظاهر اینست که قصد این مورخ وفات اسکندر کبیر نبوده بلکه مقصود او این بوده که
چون شصت سال از تاریخ اسکندری که تاریخ سلوکیدی باشد گذشته دولت اشکانی شروع نمود چه
همین مورخ مینویسد سلوکوس نیکاتر سی و یک سال سلطنت کرد و بعد تاج و تخت را به پسرش آنطیوخس سوتر
واگذاشت و نیز نوزده سال پادشاهی داشت تا درگذشت و پسرش آنطیوخس تئوس بجای او گرفت
و در سال یازدهم شهریاری این سلطان بود که اشکانیان خروج نمودند باین حساب در سال شصت و یک
تاریخ اسکندری سلوکیدی که مقارن سال دویست و پنجاه قبل از میلاد میباشد اشکانیان بشورش
اقدام نموده اند خلاصه چون مسطورات این مصنف محقق را بدرستی مطالعه کنیم باید شورش و
انتهاض اشک اول را در سال دویست و پنجاه دانیم و مدت تغلب او را دو سال و مدت اقامت تیرداد
برادر او را در میان اسیکتها که بعد از کشته شدن اشک با آنها پناه برده بود تقریباً سه سال و غلبه

اورا

اورا بر سلوکوس کالینوکوس از سوانح سنهٔ دویست و چهل و پنج قبل از میلاد شماریم و گوییم مدت سلطنت
اشکانیان از شورش اشك اول تا کشته شدن اردوان آخر چهار صد و هفتاد و شش یا هفتاد و هفت
سال است و اگر از غلبهٔ تیرداد بر سلوکوس دویم بشمار آید بتقریب چهار صد و هفتاد و یکسال میشود و
اقوال مصنفین یونانی و رومی را با گفتهٔ موسی خورنی تفاوت و اختلاف بینی نیست

یکی از مورخین معتبر مینویسد اگرچه خلفای اسکندر کبیر باهم مودتی داشتند و نقار و خلاف در میان آنها در
میگرفت پارتها بقبول اطاعت آنها را از گردن نمی انداختند و مالك تاج و تخت سلطنت نمیشدند اما از خوش
بختی اینطایفه یعنی پارتها سلاطین سلوکید سوریه گاهی با همسایه‌های شرقی خود جنگ میکردند و زمانی با طوایف
وحشی گل (فرانسهٔ قدیم) زد و خورد مینمودند و بجای اینکه قوم پارت را بدرستی رعیت و مطیع نمایند
بجزئی مالیاتی که از آنها میگرفتند راضی و خوشنود بودند و اعتنای درستی بآنها نداشتند و حال بر این
منوال میگذشت تا دورهٔ سلطنت آنطیوخس دویم سیمین پادشاه سلوکید سوریه شد و او مردی بدکار و
بی قابلیت بود و پاکی نژاد نداشت و در کیش و آیین مردم همان عصر و زمان حلال زاده شمرده نمیشد عمر
خود را ببطالت و لهو و غفلت و عشرت زیاده از حد میگذرانید و جز تجمل ظاهری و تن آسانی چیزی نمیخواست بنا
بر این ظلم جای عدل گرفت و بازار هرج و مرج رواج یافت ایالات بنای شورش را گذاشتند و اول فتنه که
برخاست از باختر بود دیودت یا تیودت یونانی حکمران باختر از سردارها یا سردارزاده‌های اسکندر خود را
پادشاه خواند و از آنجا که باختر در آنوقت نهایت آبادی و تمول را داشت چنانکه بطور اغراق ژوستن و
غیره آنرا دارای هزار شهر دانسته حکمران این ایالت مهم کاری از پیش برد و چون مردم سایر بلاد و نواحی
مشرق این پیشرفت بدیدند جرأت کرده بشورش پرداختند و سلطان سلوکیدی را از ذروهٔ عظمت و جلالت
بحضیض زحمت و مرارت انداختند خلاصه دیودت یا تیودت یونانی بقول اکثر از مصنفین هجده سال در باختر
سلطنت کرده و اهالی این ایالت از رعیتی او استنکافی نداشتند اما همسایهٔ وحشی آنها یعنی طایفهٔ پارت ساکن
پارت بعد از آنکه از کامیابی باختریها قوت قلبی هم رسانیدند بکرزیر بار سلطان سلوکیدی نرفتند و فرمان
حکام او را که از انطاکیه مأمور میشدند نخواندند بلکه به پادشاه باختری هم اعتنائی نکردند راه خودسری
پیش گرفتند اشك یا اشکان نامی از بزرگان اینقوم که در دربار پادشاه باختری راه و جاهی داشت و مردی
بافراست و کیاست بود بچشم تعقل و تدبر در اوضاع سلطنت باختر نظر مینمود پس از آنکه بدقایق و نکات
کار حکمرانی و امور ملکی برخورد و حقایق و اسرار آنرا گنجینهٔ خاطر سپرد غفلةً از باختر فرار کرده به پارتیا
آمد و باستمالت و جذب قلوب آحاد و افراد اهل قبیلهٔ خود پرداخت و مردم را حاضر و مستعد آن کرد که سلطنت

وشهریاری

وشهرهای او را متبول و نصف بتوکنند و بعبارة اخری اشلک را پادشاه پارث و پارتها خواندند و داستند شجاعت
فطری و جلادت ذاتی اشلک و علو همت وی مانع بود که بحکمرانی ناحیه پارتیا قناعت نماید لهذا رایت کشورستانی
برافراخت و بممالک مجاوره تاخت و پرداخت و در کشش و کوشش بود تا در یکی از جنگها بزخم نیزه زندگانی را
بدرود نمود

ژوستن مورخ گوید وقتیکه حکمران یونانی باختر بر پادشاه سلوکیدی سوریه بشورید این ایالت هزار
شهر داشت و بمنتهای درجه آبادی بود چه سلاطین کیان توجه مخصوصی باهالی مملکت باختر داشتند و
در آبادی آن میکوشیدند و همیشه ولیعهدهای کیانی در این مملکت حکومت مینمودند و مالیات آن مخصوص
مخارج آنها بود نگارنده گوید شک نیست که ناحیه باختر گنجایش داشتن هزار شهر نداشته و این گفتها خالی
از اغراق نیست بلکه از سخنهای گزاف است اما در کمال آبادی این ایالت در آنزمان حرفی نمیرود و این رسم که
ایالتی اختصاص بولیعهد دولت داشته باشد بموجب اطلاع از اوضاع قرون خالیه از عهد قدیم مرسوم
و دأب سلاطین ممالک و اقالیم بوده و هست و هم اکنون ایالت گال در انگلیس و ایالت آستوری در اسپانیا
متعلق بولیعهدهاست چنانکه ولیعهد دولت انگلیس را پرنس دگال و ولیعهد دولت اسپانیا را پرنس
داستوری میگویند و در اوایل دولت صفویه ولیعهدهای سلاطین صفوی در خراسان و هرات حکومت
داشتند و در دولت ابد مدت قاجاریه ایدالله شوکتهم مملکت آذربایجان همین حکم و حالت را دارد بالجمله
دیودت پادشاه یونانی بدون اینکه متحمل رنج و زحمتی باشد و محتاج بلشکرکشی و خونریزی گردد
مالک مملکت باختر گردید و چون اینخبر بانطاکیه که کرسی ممالک سلاطین سلوکیدی بود در رسید مدتی نزدیکان
پادشاه محض صرفه و صلاح خود آنرا مخفی داشتند و بعرض حضرت سلطنت نرسانیدند و آخر کار از پرده پوشی
گذشت و سلطان خبردار گشت گفتند پوشیده نیست که از انطاکیه تا باختر مسافتی بعید و راهی دور و دراز است
ولشکرکشی بدانجا کاری بس مشکل ما از قلیل مالیات آن چشم میپوشیم یعنی آنرا اضافه بر سایر ایالات مینمائیم
ناظر برین وارد نباید بدین وضع از باختر صرف نظر کردند ایالات مجاور چون دیدند ممکن است بدین طریق از
تبعیت یونانیان مستخلص شوند پیرو ایالت باختر شدند و اول کسیکه سالک این مسلک شد ناحیه پارتیا بود که
سلطنت اشکانیان را تشکیل داد و اسباب آنرا فراهم نمود

استرابن از فضلای مورخین و علمای جغرافی که با اشکانیان معاصر بوده و تا شامات و نزدیکی مملکت آنها
سفر نموده و از حالات و سوانح مهمه روزگار این طبقه سلاطین اطلاع درستی داشته در تاریخ و کتب جغرافیائی
خود که نزد مؤلف موجود است میگوید فیمابین پادشاه سلوکیدی سوریه و ولاة او که در مدیه یعنی عراق عجم
و آذربایجان

وآذربایجان حکومت داشتند اختلافی روداد والی باختر که بلخ و ترکستان حالیه باشد سر از اطاعت آن پادشاه بپیچید بعد از او اشک نامی از طایفهٔ اسکیث یعنی از قبیلهٔ داهه یا دائی که آنها را پارنی نیز میگفتند و در ساحل جیحون ساکن بودند بمملکت پارتیا آمده آنجا را تصرف نمود این دولت تازه تشکیل یافته ابتدا قوتی نداشت و اخلاف اشک تا چند پشت برای حفظ تخت و تاج خود ناچار علی الدوام با همسایگان بجنگ و جدال میپرداختند و دست از کار نکشیدند تا قوت و شوکت خود را در انظار رقبا و صاحبان دواعی مشهود و ظاهر ساختند و از جیحون تا فرات آنها را شد اشک چهارم موسوم بمهرداد آخر پادشاه یونانی باختر را که اکراتیداس نام داشت مقهور کرد و از آن وقت بلخ و ترکستان و بلاد ما بین جیحون و سیحون کلیةً ضمیمهٔ متصرفات اشکانیان گشت و حالا که من مشغول تالیف این کتابم (استرابن میگوید) این سلسله یعنی اشکانیان در مملکت بسیار وسیعی سلطنت مینمایند و ملل مختلفه را در تحت تبعیت و اطاعت خود دارند و آنها را میسر شد که با قیاصرهٔ روم دعوی همسری کنند و بعقیدهٔ من این قدرت و استیلا ایشان را حاصل نشد مگر بواسطهٔ سادگی وضع زندگانی و رشادت فطری انتهی

پیش از این اشاره نموده ایم که طایفهٔ دائی یا داهی در آن قسمت خراسان که به دهستان معروف است ساکن بوده و بعضی از مورخین آنها را داه نامیده یاقوت حموی در معجم البلدان میگوید دهستان بلدی است مشهور در طرف مازندران نزدیک بخوارزم و گرگان و نگارنده بر آنست که دهستان یاقوت حموی و سرزمینی که طایفهٔ داهی بقول استرابن در آن میزیسته ناحیه ایست مشتمل بر بجنورد (بوزنجرد) و قوچان (خبوشان) و دره جز تا طوس و در هر حال بعضی از قدمای ارباب خبر گفته اند اشکانیان را نسب بطایفهٔ داه پارنی میرسد و داه پارنی از مهاجرین قبیلهٔ بزرگ اسکیث ساکنه در شمال دریای آزوف بوده اند اما بزعم متأخرین و محققین از دانشمندان مائهٔ نوزدهم عیسوی طایفهٔ که اشکانیان از آن منشعب و جدا شده در شمال شرقی بحر خزر جای داشته اند

یکی از مصنفین در مقدمه و ابتدای سلطنت طبقهٔ اشکانی مینویسد آن وقت که کلدانیان و سلاطین کیانی در مشرق زمین سلطنت مستقله داشتند پارتها از تمام مللی که در تحت تبعیت آنها بودند کمتر و پست تر بشمار می آمدند در غلبهٔ اسکندر هم چندان اسم و رسمی حاصل ننمودند وثوسنن مورخ نیز همین مطالب را ذکر کرده بعد از آن میگوید تا این زمان که من بنگارش این تاریخ مشغولم اشکانیان سه مرتبه با روم مقابل جنگ کرده اند اما اگر بر عساکر رومی غالب آمده و دست یافته از کمال لیاقت و قابلیت و دلیری و پردلی آنها نیست بلکه قشونیکه از روم حرکت کند و مسافتی بعید طی نماید و داخل در مملکت اجنبی

شود و با لشکر بومی برابر گردد مغلوب شدن آن چندان عجب نیست چیزیکه پارتها را بلند میکند و آنها را
در انظار باعظم جلوه میدهد این است که بهر طور بوده خود را از مقامی پستی در درجهٔ خامل بمقامی منیع و مرتبهٔ
رفیع رسانند وقتی که طایفهٔ اسکیث یا تورانیان این ایل کوچک را از میان خود راندند آنها فراراً بکوهها
و شقاقهای مابین گرگان و دهستان آمده در این قسمت از ایران یورتی اختیار کردند که بکار ییلاق و
قشلاق آنها آید و برای اغنام و احشام آنها مرتع داشته باشد بعد کم کم از اراضی واقعه در اطراف و حدود
یورت خود تصاحب نمودند و دایرهٔ مملکت خود را وسعت دادند و مالک جبال و بلاد زیاد گشتند
در متصرفات آنها هر گونه امکنه از حاره و بارده وجود یافت کوهها که هرگز برف و یخ آن تمام شدنی نبود و
صحراها که حرارت آفتاب همیشه آنها را خشک داشت و فی الحقیقه وقتی سلطنت سلاطین سلوکیه سوریه
رو بتنزل گذاشت پارتها صاحب قوه و استعداد شده بودند و با دل قوی طغیان نمودند و از آن تنزل
و هبوط خود را باین ترقی و صعود رساندند که کاری بس دشوار است هر کس را این همت و اقدام و مداومت و
اهتمام و مساعدت بخت و ایام نیست

نویسندهٔ دیگر گوید وقتیکه ممالک و بلاد مشرق زمین را اسکندر کبیر تملک نمود حکومت هر مملکتی را بیکی از
سرداران خود داد عجب آنکه حکمرانی پارتیا را هیچیک از سردارهای او قبول نمیکردند و این یا از قلت قابلیت آن
ناحیت بود یا از اهالی مطمئن نبودند آخر الامر استاسانور نامی که اصلاً یونانی نبود و شأناً چندان عظمی
نداشت زیر این بار رفت و اینکار قبول کرد اما از آنطرف پارتها ابتدا موله و مجذوب جهانگشائی
اسکندر شدند و فتوحات او را چنان دیدند که مردم کرامات و معجزات را لکن پس از آنکه قدرت کاملهٔ الهی
آن بساط در نوردید و آن طومار پیچیده شد و حیرت پارتها تمام شد و چیزی نگذشت که از تبعیت خلفای
اسکندر استنکاف بهم رسانیدند و بخلافت آنها پا فشردند و این خود امری طبیعی بود چه یونانیها که از قدیم
متمدن بشمار می آمدند با پارتهای بیابانگرد وحشی بی علم و صنعت در آداب و اخلاق مباینتی داشتند آفتاب
دولت رومیها که تازه از افق غرب طلوع مینمود نیز چندان بالطبع بر حرارت قوم تورانی الاصل سازگار
نبود یعنی مردم پادشاهان سبک آزادیهای صحرانشینان و ایلات را میخواستند این بود که دست و پا کرده خود
تشکیل دولتی دادند که ابتدا معتاد بهمان عادات خودسری و خیالات مطبوعهٔ آنها بود و از اینجاست که گفته اند
دولت اشکانیان اول بدولت جمهوری بیشتر شباهت داشت تا بسلطنت مستقله و آخر الامر ابتدای شورش
طایفهٔ پارت را در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد بوده یا دویست و چهل و شش و بعضی پنجاه و شش هم
گفته اند اما ظاهراً سهو کاتبی است نه اشتباه مورخ انتهی

استرابن میکوید اگرچه من یقین دارم که پارتها شعبهٔ از قبیلهٔ داهی بوده اند اما بعضی از مؤلفین گمان نموده که اصل آنها
باختری است بعقیدهٔ نگارنده منشاء این اشتباه آنست که اشک اول و برادرش تیرداد قبل از شورش از طرف
حاکم یونانی باختر که حکومت کل او را بوده در یکی از نواحی باختر حکومت داشته اند و آرین مورخ مینویسد
مرکز شورش و محل افراشته شدن رایت طغیان اشکانیان شهری از بلاد باختر است و از آنجا بساخت پارتها رانده اند
و اینکه جماعتی آنها را بالهاونی یعنی بلخی گفته اند چون از بلاد باختر بیشتر بحال بلخ معرفت داشته و قبیله خواسته اند
نسبت آنها را بباختر دهند ایشانرا باشهر امکنهٔ باختر که بلخ باشد منسوب ساخته و در هر حال این اختلاف را
مایه و اهمیتی نیست چه طایفهٔ داهی چندی که در باختر مانده معروف بباختری میشود و باختری بلخی میگردید و پلین
مورخ و استرابن هر دو نوشته اند از طایفهٔ دائی یا داهی و اسکیت در باختر هم اقامت نموده اند و مورخین
چین که در سلطنت هان یا هون تاریخ مبسوطی از تمام عالم نگاشته در ضمن سوانح متعلقهٔ بایران ذکر قیم
اسامی طوایف و اماکن اینها مان نواحی باختر و افغانستان حالیه داتا هیا یا تاحیا نامیده و این همان
داهی سابق الذکر است فی خلاصهٔ کلام آنکه بزعم بعضی اشکانیان در باختر راه شورش و طغیان را پیش
گرفته از آنجا بپارتها آمده و بتهیهٔ کار پرداخته اند

مؤلف گوید بعد از نقل اقوال مورخین این فصل را که متعلق است بشورش اشکانیان و علت طغیان
ایشان و ابتدای سلطنت ایشان بفقره ختم مینمائیم بخلاصه که نتیجه و حاصل کلام تمام مورخین است و هو هذا
شک نیست که در سلطنت سلاطین سلوکید سوریه اولا یا التی که بنای طغیان از آنجا گذاشته شد باختر بود چه حکمران
یونانی در اینجا بالتحکومت مینمود و از مردم یونان و قشون ساخلوی یونانی بسیاری در باختر سکنی داشتند
و با اهل بومی ولایت داد و صلت و مزاوجت نموده و در آنوقت باختریها از حیثیت رسم و راه و داب و عقیده
یونانیها شباهت زیاد بهم رسانیده توانستند با حاکم خود هم خیال شوند و در انداختن ربقهٔ خارجه انکردن
همدست گردند لهذا این شورش در زمانی افراشته شد که بگفتهٔ آرین فرکلس و بقول سایر مورخین یونانی
آغاتوکلس از طرف آنطیوخس دوم سیمین پادشاه سلوکید بحکمرانی تمام بلاد واقعهٔ ما بین فرات و جیحون
مامور بود و این دو شخص فی الحقیقه دو حکمران تابع ممالک ایران است خلاصه والی مشار الیه با وجود یونانی بودن
ظالم و متعدی بود و بر رعایای ممالک وسیعهٔ محکومهٔ خود از بومی و غیره حتی یونانیهای همشهری خود زیاده از حد
تعدی مینمود از اینجهت عامهٔ خلق از حکمران یونانی یعنی از تبعیت سلطان سلوکید سوریه دلتنگ شدند
و از ظلم حاکم خود بستوه آمدند یونیت باشود تحال را مقتضی و وضع را مستعد دیدند و از اطاعت فرکلس
یا آغاتوکلس سرباز زده خود را پادشاه مستقل یونان نامیده باج بحکمران مشار الیه نداده و خراج نگذاشت

لوازم واسباب سلطنت خود را فراهم آورد جانشین و ولیعهدی برای خود تعیین کرد طومار رقیب در نوشت وسلطانی مستقل کشت مقارن اینحال فرکلس یا آغا توکلس یکی از برادرهای اشك که امردی خوش صورت بود میل ورغبت نمود خواست عملی شنیع کند و مصدر فعلی قبیح شود جوان پارتی اباکرد حکمران عنفا وجبرا خیال خود را صورت داد پس از آنکه شعلهٔ آتش شهوت نشست خوف واندیشه کریبان حکمران را کرفت و ترسید که اشك و تیرداد برادران جوان خوب صورت بدبخت از ماجرا آکاه شوند و روزکار او را سیاه کنند برای آنکه جوان برهنه مطلب نبرد هدا او را بکشت خونی را بخون دیکر شست اشك و تیرداد از واقعه مطلع شدند کمر تلافی وانتقام بستند میل خونخواهی وحرص آزادی و سربلندی وهوای ریاست بلکه سلطنت آن دو برادر را جری داشت و پیشرفت کار بسودت بیشتر با آنها قوت قلب میداد دل را بدریا زدند و از آب کذشتند و ماالك دهیم واریکه خسروی کشتند ابتدا خود را بر سیبا انطیوخس دویم زدند و بعد بشرحی که کذشت بر سلوکوس دویم معروف به کالینوکوس غلبه کردند و از آنوقت ببعد در شمار سلاطین آمدند پس ابتدای شورش با سلطنت اشك اول موسس اساس سلطنت طبقهٔ اشکانی بنابر اشهر اقوال وعقیدهٔ محققین از فضلای متأخرین سال دویست و پنجاه قبل از میلاد است و مدتی کشمکش با سلطنت او دو سال وغلبهٔ تیرداد برادر او بر سلوکوس کالینوکوس از حوادث سنهٔ دویست و چهل و پنج قبل از میلاد است که روز غلبهٔ او را اشکانیان هر سال جشن میکرفتند و این رسم را نادری مرسوم میداشتند وظاهر آنست که این واقعه در روز بیست و نهم ماه مه فرنکی از سال مذکور که مطابق میشود با روز اول ماه جوزا واقع شده و بعضی روز اول جوزای سال دویست و پنجاه قبل از میلاد کفته و این بنظر ضعیف می آید و از آنجا که در اول جوزا این ظفر و نصرت تیرداد را حاصل آمده و بسلطنت نایل کشته ممکن است اول سال را وی و اخلاف وی اول جوزا قرار داده باشند و نوروز اشکانیان اول جوزا باشد و اینکه در بعضی ادوار و دول اول سال اول جوزا بوده تقلیدی است که باشکانیان نموده اند

فصل سی و دویم
در علت انقراض اشکانیان و غلبهٔ اردشیر ساسانی بر ایشان

پیش با شرح و بسطی تمام نکاشته و مدلل داشته ایم که اشکانیان تورانی بوده و مردم ایران آنها را اجنبی میشمرده و هرکز بنظر مهر و موالفت و همجنسی و همشهری در ایشان ندیده اند در اینجا میخواهیم بکوئیم علت اصلی و باعث وجهت حقیقی انقراض دولت اشکانی همین خارج بودن آنها بوده اکرچه باشکال مختلفه چهره نموده باشد ایرانیها که در تحت تبعیت و سلطنت کیان و پیشدادیان بالنسبه مودب بآداب آدمیت شده و برسم و راه تمدن و تربیت انسی حاصل کرده وقتی خود را محکوم قومی وحشی دیدند و جماعتی خشن که از ظرافت و لطافت

طبع بهره نداشتند بمساعدت اقتدار حکمران آنها گردیدند خیلی بر آنها دشوار آمد و زحمت و بلیت آنها
مضاعف شد یعنی قبل از اشکانیان در رعیت خلفای اسکندر همینقدر ذلیل بودند که جزو تابع خارجه شده اند
خارجه که در آن عصر و زمان در صنایع و علوم مقدم اقران و مقدمهٔ کاروان مدنیت بشمار می آمدند اما در
عهد سلاطین پارت هم محکوم خارجه گشته هم حکمرانان خود را از حلیهٔ انسانیت و کمال و هنر عاطل میدیدند
بنابراین حق داشتند که بمخالطت و اتفاق و اتحاد آنقوم میل و رغبت ننمایند والبته پارتها هم ملتفت این تنفر
و تجنب بودند اگرچه در بدو امر اغماض مینمودند و بروی خود نمی آوردند و محض پیشرفت کار با رعایا و قاطبه اهل
مملکت محکومه تا یکدرجه راه سازش میرفتند و طبیعی است که پس از اقتدار مطلق و اختیار کامل و سطوت
بکمال و شوکت مناسب حال ملاحظات متروک و طبیعت بر سر اعمال مطبوعه خود میرود بلکه کراهت و نفرت
کنندگان اسباب خشم و سخط گردیده قاهرین را بر آن میدارد که از مقهورین انتقام کشند و بتلافی پردازند
اشکانیان چون باوج قوت و ذروهٔ قدرت رسیدند با یونانیها بیشتر رایگان شدند تا با ایرانیها و این تباین
و خلاف که ناشی از مباینت جنس و مغایرت آداب و رسوم و دین و آئین و غیرها بود بانقراض اشکانیان را
تهدید مینمود و چیزیکه باقی داشت یکی غفلت سلاطین اشکانی و یکباره پرداختن آنها بشهوات و استیفای
لذات و این کاری است در عالم قهر و توانائی و عدم مانع و وجود مقتضی شدند دیگر خروج شخصی اصیل و
کاردان که بتواند شاکیان را در زیر رایت خود از روی درایت و کفایت جمع کند و آنها را بکار وادارد در اواخر
دولت اشکانی این هردو پدیدار بود سلاطین و بزرگان این سلاله بکامرانی افتادند و اردشیر بابکان از
دودهٔ فرسودهٔ کیان بدعوی و استرداد حق موروثی خود برخاست اشکانیان رفتند و ساسانیان بجای
ایشان آمدند و ما توضیح مطالب مزبوره را بنقل اقوال مورخین و مصنفین معتبر پرداخته گوئیم
آقاثانجلوس مورخ یونانی الاصل که منشی تیرداد پادشاه ارمن و معاصر اردشیر بابکان بوده مینویسد
اردشیر که آنرا آرتاکزرسس مینامند و سلسلهٔ نسبش بسلاطین کیان میرسد و در مملکت فارس در اواخر دولت
اشکانی ولایت و حکومت داشت مجلسی منعقد ساخت و اکابر و اعاظم ایرانی و آشوری را در آن مجمع حاضر ساخت
و با نها گفت که ما و اسلاف ما چندین قرن است که جلال و جبروت و دست اندازی پارتها را مشاهده مینمائیم
آنچه را ما بزحمت و مشقت تحصیل میکنیم اینقوم بیگانه از ما قهراً انتزاع مینمایند و حاصل دسترنج ما را
اسباب راحت خود قرار میدهند و درازای اینهمه هتک که از مردم ما دریافت میشود ما را دچار هرگونه محنت
میسازند احترام ما را مرعی و منظور نمیدارند بدون رسیدگی و تحقیق ابنای وطن ما را میکشند از غم ما شاد
میشوند بصدمه و عنای ما اسباب تن آسائی و غنای آنها شده و استضعاف ما مایهٔ استقلال و استعلای آنها گشته

ای بزرگان با فرهنگ و صاحبان نام و ننگ مگر نه ایند پارتها از جنس ما نیستند و وحشیهای توران اند و از آنجا که فتنه انگیز با راضی حاصلخیز خوش آب و هوای ما آمده سکنی گرفته اند آیا میتوانید سخنان مرا انکار کنید تاب و تحمل تا کی صبر و طاقت تا چند این ستمکاران اجنبی تا چه حد مال ما را بغارت برند و بخرابی حال ما پردازند آیا مردن بهتر از این زندگانی و نحوست بسر بردن نیست اگر آنچه میگوییم راست است شایسته آنکه متفق و مسلح شویم و خود را بر آنجماعت زنیم بلکه از این شدت خلاص شویم و فرجی حاصل آید سران و سرداران ایران که طبعاً مستعد طغیان بودند و از دیرگاهی میخواستند سر از اطاعت اشکانیان باز زنند کلمات اردشیر را بسمع قبول اصغا نمودند بیشتر که دست بکار شورش نشدند رئیس و شاخصی پیدا نمیکردند و کمال قوت اشکانیان آنها را خائف و مرعوب داشت سلاطین و اعیان دولت اشکانی بتجمل و تعیش پرداخته حالت ضعف بهم رسانیدند و از مردانگی و شجاعت آنها چندان چیزی باقی نماند از آنطرف شاهزاده نجیب و حسیب برای اداره کردن کار و استرداد حقوق و کفالت اعمال منظوره بدست آنها افتاد و افعال و اقوال او بر شهامت و علو مرتبت و همت وی شهادت داد ایرانیها از این رو مطمئن و خاطر جمع گشته دست مخالفت و بغض بر اردشیر بابکان دادند و دل بر یاری و خدمت این ملکزادهٔ کیانی نژاد نهادند اردشیر چون از همگی ایشان آسوده خاطر گردید نامهٔ بمضمون مسطور در ذیل بر اردوان آخر پادشاه اشکانی نوشت

صورت نامهٔ اردشیر بابکان به اردوان آخر پادشاه اشکانی

سلطانا فطرت و عادت مردم ایران همیشه بر این بوده و هست که از دل و جان مطیع و منقاد پادشاهان خود باشیم مقام منیع سلطنت در انظار ما تالی رتبهٔ الوهیت و ربوبیت است ما یزدان پرستان سلاطین خویش را مظهر قدرت کامل پروردگار میدانیم و نه تنها که اطاعت آنها می نمائیم بلکه به پرستش و عبادت ایشان میپردازیم اما وقتی که سلطان از وظایف مقدسهٔ خود یاد ننماید و راه تهاون بپاید از کار رعایا بکلی تن زند و زمام مهام ملکی را بدست نابکاران نادان دهد عدل و انصاف را یکباره بر کنار گذارد و جور و اعتساف مغرضین را بچیزی نشمارد دولتخواهان را مشمول رأفت و عنایت ندارد مختصر همگان را هیچ پندارد ما هم تمکین و خدمت او را بر طاق نسیان میگذاریم و راه خلوص و انقیاد نمی سپاریم

اردوان چون این نامه بدید و شورش ایرانیان بشنید اردوی از دسته های قشون پارت و لشکریان ایرانی که با او موافقت داشتند ترتیب داده مصمم و مهیای جلوگیری اردشیر و اطفای نائرهٔ طغیان نجبا و بزرگان ایران گردید

فردوسی علیه الرحمه میفرماید

چو آگاهی آمد ز شاه اردشیر
ز ساده جوان شد دل مرد پیر
همه فیلسوف مردم ز دریا و کوه
بنزدیک برنا گروها گروه
دگر هر که از تخم دارا بدند
همه کشوری با مدارا بدند
ز هر شهر فرزانه و رای زن
بنزد جهانجوی گشتند انجمن
زبان برگشاد اردشیر جوان
گرامی نامداران روشن روان
کسی نیست زین نامدار انجمن
ز فرزانه و مردم رای زن
که نشنید کاسکندر بدنهان
چه کرد از فرومایگی در جهان
نیاکان ما را یکایک بکشت
به بیدادی آورد گیتی بمشت
چو من باشم از تخم اسفندیار
بلرزاند ازان اردوان شهریار
سزد گر مرا این را بخوانیم داد
وزین داستان گر نگیرید یاد
چو باشید با من بدین یارمند
نمانم بکس تاج و تخت بلند
چه گوئید اینرا چه پاسخ دهید
که پاسخ به آواز فرخ نهید
هر آنکس که بود اندران انجمن
ز شمشیرزن مرد و ز رای زن
چو آواز بشنید بر پای خاست
همه راز دلها بگفتند راست
که هر کس که هستیم بابک نژاد
ببیداری و چهر تو گشتیم شاد
و دیگر که هستیم ساسانیان
ببندیم کین را کمر بر میان
بفرمان تو کوه هامون کنیم
به تیغ آب دریا همه خون کنیم

انتهی

موسی خورنی ولازار وسایر مورخین ارمنی تاریخ آقاتانجلوس را معتبر دانسته واقوال المسطوره را تصدیق
مینمایند واصراری در اجنبی بودن اشکانیان دارند وعلت عمده انقراض آن طبقه را همین میدانند و میگویند
اینکه نویسندهای مشرق زمین بنگارش تاریخ این سلسله وخانواده نپرداخته واز تمام سوانح اعمال و وقایع
مهمه قرون سلطنت ایشان بنوشتن چند سطر اکتفا نموده بلکه اغلب اسامی سلاطین اشکانی را از درج کلام
ساقط کرده جهت همان خارجه بودن آنهاست و مکروه میدانسته که عار تبعیت آن قوم وحشی را در بطون تواریخ
وکتب مخلد سازند وبقبول این ننگ خود را راضی کنند راستست که از تواریخ کیان و پیشدادیان که مصنفین
باشرح و بسط ثبت و ضبط نموده اکثر مطالب با افسانه آمیخته است و حوادث دوره ساسانیان که بالنسبه
اصح است باز آنقدر نیست که طالبان آگاهی آنرا کافی دانند ومشبعش خوانند اما بایجاز واختصار تاریخ
اشکانیان نیست اشکانیانی که از فرات تا جیحون را مالک شدند بلکه در بعضی از حدود هندوستان وکوه
قفقاز وخلیج فارس بیرق حشمت و اعتلای آنها افراشته بود وخود را با قیاصره رومیة الکبری برابر میدانستند
وبا آنها جنگ میکردند وظفریاب میشدند بلکه جز این دولت دولتی نبود که در آن بنظر اهمیت بینند تمام سرگذشت
پنج مائه سلطنت ایشان را در پانزده سطر نوشتن علتی مهم باید وجز اجنبی بودن سببی نشاید که بدان حمل
کنیم واشخاصیکه بمطالعه کتب و اخبار پیشینیان ولعی دارند دانند که در تواریخ عجم همینکه بسلطنت خلفای
اسکندر واشکانیان میرسیم خیلی جای اطلاعات مفیده وآثار نافعه را خالی می بینیم وبحسرت باید از
آن نقطه ومحل بگذریم

اسکندر کبیر چون بر ایران دست یافت کتابخانه های عجم را بهر نحو که بود برانداخت مورخین عرب و عجم از
قلت بصیرت یا از فرط غرض اینعمل شنیع وفعل قبیح را باشکانیان نسبت داده اند بلکه یک کار زشت دیگر نیز
ضمیمه آن ناهنجاری نموده میگویند سلاطین اشکانی علما وادبای ایران را بکشتند وآثار آنها را محو ونابود
ساختند وچون بشرح سلطنت ساسانیان میرسند با شعفی زیاد وفرحی کامل مینویسند اردشیر ساسانی
که از تخمه کیان بود علما وفضلای ایران را دور خود جمع نمود وارداویراف موبد را باخود متفق ساخته و
باحیای علوم ورواج مذهب پاک زردشت پرداخت مجدد آثار رشد ومحیی آن اطوار

مورخ دیگر گوید پارتها چون ایرانی نبودند از ابتدا تا انتها یعنی از اول سلطنت ارشک اول تا آخر پادشاهی
اردوان آخر همیشه از ایرانیها کناره میکردند ودوری مینمودند وهمین فقره آنها را در مشرق زمین
گمنام کرد وسوانح مهمه آن ادوار را که دلیل دیگر بر عظمت آن طبقه است در پرده اخفا گذاشت
فاضلی محقق مینویسد از مطالب مهمه متعلقه بتاریخ عجم اینست که بدانیم اشکانیان بعد از پانصد سال

سلطنت

سلطنت بچه جهت معتمهی اردشیر ساسانی کشتند ومنقرض شدند و در مقام تحقیق میگویید مورخین یونانی و رومی عمداً نسب اردشیر ساسانی را پیشکرده و او را شاهزاده نشمرده گفته اند ساسان از اوسط الناس بلکه مردی گمنام بوده اما منشاء اینکار گفتار اشکانیانی است که بعد از انقراض از ایران فرار کرده پناه بار منستان با بممالک روم برده بودند و در هر حال اخر دولت سعادت اردشیر در آنوقت طلوع نمود که قاطبهٔ اهل ایران از اشکانیان ملک بودند بلکه این کدورت خود اردشیر را بلند کرده و بر تخت سلطنت نشاند

مورخین ارمنی اردشیر را اصطخری دانسته و بعضی او را پسر خوانده بابک گفته نه پسر حقیقی و گویند از آنجائیکه اردشیر مردی دلیر بود و بابک خلفی نداشت وی را بجای فرزند قبول نمود و دختر خود را بزنی باو داده و داماد را جانشین خود کرد

باز آقاثانجلوس میگوید اشراف و ارکان اهل ایران که از تعدی اشکانیان بستوه آمده بودند به اردشیر سلطان فارس ملتجی شدند و او از نژاد ساسان بود و نسبش بخیان میرسید و علاوه بر اینکه اشکانیان و مردم ایران هرگز باهم مخالصتی نداشتند در آنوقت در خانواده خود سلاطین اشکانی نفاق و نفاق در گرفته و شاهزادگان خانواده سلطنت طوری باهم منافقت داشتند که چند شعبه از آنها بر ضد اردوان حرکت کرده کمر خدمت سلطان ساسانی را بستند و دو شعبه از آن چند شعبه یکی سورن پالها و بود و شعبهٔ دیگر اسپاهابیدی پالها و این شعبهٔ آخری را در اواخر دولت اشکانیان جهان پهلوان میگفتند بالجمله چون دو شعبهٔ مزبوره با اردشیر یار شدند و شعبهٔ قارن پالها و شعبهٔ کُشم یا کشم که دو شعبه دیگر از شاهزادگان اشکانی بودند در خدمت اشکانیان راه و رسم وفاداری سپردند و آوازه شورش و اغتشاش همه جا اگرفت خسرو پادشاه اشکانی ارمن خود برای کمک اشکانیان ایران قشون زیادی تجهیز نمود و از دولت روم اعانت خواست بلکه بربران و سرعان نزد رؤسای قبایل اسکیث شمال که تا کاشغر و ختن را در تحت تملک داشتند و از شاهزادگان اشکانی بشمار می آمدند فرستاد و استمداد نمود و در اینحال اردشیر بر شعبهٔ قارن پالها و تاخت و شاهزادگان این شعبه را با هر چه اولاد ذکور داشتند بکشت و نماند از ایشان مگر پسر شیرخوارگی که او را یکی از چاکران با وفا بماوراء النهر برده باشکانیان ساکن آن سرزمین سپرد و از اعقاب این طفل باز در ایران سلطنت کردند مختصر خسرو پادشاه ارمن چند بار با اردشیر مصاف داد و چند دفعه بر او غالب آمد و اردشیر پس از آنکه شکستهای فاحش خورد بمکر و حیله پرداخت و بطایفهٔ سورن پالها و گفت هر کس خسرو پادشاه ارمن را بکشد حکومت بلخ را باو خواهم داد آناقی نامی از اینطایفه

گویند ساسانیان از اخلاف این پسر بوده هیچ یک از آنها چنین نیست بلکه ابو مسلم مروزی و اما این مطلب را در محل خود شرح خواهم داد

متقبل

متقبل اینکار شده از اردوی اردشیر حرکت کرده بارمن رفت و در آنجا بنای خدعه را گذاشت بخسرو گفت
با وجود حق قرابت ما را چه افتاده که باردشیر خدمت کنیم او غاصب سلطنت است علاوه و حزم او نخواهد گذاشت
تمام مطمئن شود و ما هم نتوانیم از جانب او اطمینان حاصل نمائیم من فرارا بارمنستان آمده ام که بازو و شمشیر
خود را خاص خدمت خسرو کنم آناق چون بلطایف الحیل خود را در دل و دربار خسرو پادشاه ارمن جای داد
وطرف وثوق گشت پادشاه را بکشت خبر قتل خسرو که باردشیر رسید بارمنستان راند و آن مملکت را ضمیمه
سایر مملکات خود نمود و شاهزادگان اشکانی که در ایران بودند دراینوقت فرار کرده بروم رفتند و آنجا
داخل در خدمت عسکریه شدند و پس از آن در تمام جنگهائیکه سلاطین ساسانی با قیاصره نمودند قشون
تشکیل یافته از شاهزادگان اشکانی پیشتازی عساکر روم را بر عهده میگرفتند

کاسیوس دیودورین و مورخ یونانی که معاصر اردوان آخر و اردشیر بودند منویسند کشته شدن اردوان
آخر بدست اردشیر از سوانح سال چهارم سلطنت الکساندر سور قیصر روم و مسیر با پنجصد و سی و هشت
تاریخ اسکندر سلوکیدی بوده و سال چهارم سلطنت الکساندر سور مقارنست با سال دویست و بیست
و شش بعد از میلاد

آقاتیاس مورخ یونانی که در مائه ششم مسیحی میزیسته و تاریخی نگاشته و باسناد اقوال مورخین رسمی
ساسانیها است تصدیق کرده کاسیوس دیودورین را کرده میگوید اردشیر که از دوده ولاة مستقله اصطخر بود
در سنه صد و نود و شش میلادی جلوس نموده در سال دویست و دو تمام شاهزادگان فارس را
که از خانواده بازرنجیان بودند بکشت و سلطنتش در فارس بلا منازع و معاند گردید که کرمان را نیز
و بعد خوزستان و اهواز و غیره و چون در خود بقدر ضرورت قدرت دید با پادشاه عصر یعنی اردوان
اشکانی بنای نزد و خورد را گذاشت و بعد از تحمل سر شکست سخت در سنه دویست و بیست و شش میلادی
اردوان را مقهور و مقتول ساخت آنگاه خود را شاهنشاه نامید و بعضی را عقیده اینست که از سلاطین
عجم اول کسیکه باین لقب ملقب شده همان اردشیر است (از سلاطین عجم بعد از کیان)

جرج طری میکوید غلبه اردشیر بر اردوان و کشته شدن این پادشاه از سوانح مهرماه است و آن ما بین
بیست و پنجم نوامبر و بیست پنجم دسامبر از ماههای فرنگی است و مقارن اواخر پائیز پس مدت سلطنت اشکانیان از ابتدای خروج
اشک اول تا انقراض این خانواده بدرستی معلوم است بدون یکسال کم یا زیاد

از مشکلات تاریخ اشکانیان یکی آنکه چند نفر پادشاه اشکانی را که مورخین یونانی و رومی اسم برده بتعیین
مدت سلطنت آنها چندان مفید نشده و محققین این عصر و زمان با کمال زحمت و سائل فهم آنرا بدست

آورده و معلوم کرده اند اگرچه پولها یکه در شهرهای یونانی نشین خود اشکانیان ضرب میکرده
روی سکه ها با خط و زبان یونانی اسامی آنها رسم شده بلکه بعضی از آن مسکوکات تاریخ هم دارد لکن یک
عقیده و احتمال باز اسباب اشکال میشود و آن اینست که جماعتی آن سکه ها را از شاهزاده های اشکانی که
بسلطنت مرکزی میشوریدند دانسته نه از خود سلاطین در اینکه از شاهزاده ها مثل گودرز گاهگاه یکی از
راه غرور یا از فرط دلتنگی و غیره در نقطه و ناحیه طغیان میکرده شکی نیست پس این وسیله چندان کلید
معرفت و اسباب ثبوت مطلب و بروز حقیقت نگشته و مسئله را از بوته اجمال خارج نمیسازد یکی از
مورخین گوید از شاهزادگان اشکانی هر وقت یکی در ایالت و ناحیه بنای سرکشی میگذاشت در همانجا
باسم خود خطبه میخواند و سکه میزد پس مسکوکات اشکانیان را اصلی و غیر اصلی ست اصلی از پادشاه بزرگ
که شاهنشاه بوده و غیر اصلی از شاهزادگان طاغی غاصب
آقای پاسن میگوید از وقتیکه مهرداد وارد مملکت پارتیا شد تا انقراض سلسله اشکانی چهار صد و هفتاد سال است
و از ابتدای شورش اشک اول بر ضد سلطان سلوکیدی تا انقراض این طبقه چهار صد و هفتاد و پنج سال شمسی
میباشد بعضی از مورخین عرب خاصه مسعودی در محل مدت سلطنت سلاطین اشکانی را قریب بهمان که
مورخین معتبر و محققین این عصر و زمان نوشته اند ثبت کرده یعنی چهار صد و شصت و هشت سال
مینویسد و ما مدت سلطنت اشکانیان را در فصل مخصوص نگاشته و توضیح و تصریح نموده ایم در اینجا
اگر اشارتی رفته بالتبع بوده و این است علت انقراض اشکانیان و غلبه ساسانیان بر این طبقه از سلاطین
عجم والله اعلم

فصل سی و سیم

در بیان انتقال نسل و اخلاف اشکانیان در ایران و سایر ممالک

بعد از آنکه سلطنت از دودهٔ اشک و اشکانیان بسلسلهٔ دیگر که ساسانیان باشد نقل و انتقال
نمود بحکم تقدیر تا دیری فرزندان و اعقاب این طایفه در ایران و مضافات مانده و بوده و گاهی نیز
حکمرانی نموده اند و ما بتقریب شرحی در این فصل ایراد خواهیم کرد تا از دقایق مطلب چیزی باقی
نماند بنابراین گوئیم بعد از طغیان اردشیر ساسانی و حمله کردن او بر اردوان آخرین پادشاه
اشکانی ایران خسرو پادشاه ارمن که از همین قوم و قبیله بود بجهت خویشی و قرابت خواست نگذارد
این دولت منقرض و این سلطنت بخانوادهٔ دیگر منتقل شود بدست و پا افتاد و از کارها که کرد یکی این
بود که برای دفع اردشیر و اطفای نایرهٔ طغیان او از قیاصرهٔ روم کمک طلبید و استمداد نمود

همچنین

عقیدهٔ بعضی از مورخین این است
که یکسبب عمدهٔ انقراض دولت
اشکانی مخالفت دینی آنها با ایرانیان است
اشکانیان پادشاه را رئیس دین و
دولت میخواندند و ریاست معابد را
مخصوص مؤبدان و مغان و دستوران
زردشتی نمیدانستند خدمه و سدنهٔ
معابد یونانی را هم دارای همان مقام
فرض مینمودند فی الحقیقه علمای
تمام ادیان را بیک درجه محترم میداشتند
و بهیچیک اختصاصی نمیدادند و
این برخلاف میل پیشوایان مذهب
زردشتی و پیروان آنها بود چه پیشوایان
مشار الیهم خود را مخصوص بحق و
غیر خود را باطل میشمردند و پیروان
آنها از مقلدین و متقلدین سایر ادیان
تبری میجستند و اشکانیان که در تدین
بدین زردشتی اصراری نداشتند
و تمام مذاهب را مثل هم فرض مینمودند
ملکه در اواخر طرف عیسویها را میگرفتند
مطرود و مبغوض ایرانیان زردشتی
بودند و اردشیر وقتی که مردم ایران را
بر مخالفت اشکانیان می آغالید از جمله
میگفت اینها دین پاک بی عیب زردشت را
پامال کرده اند پس باید گفت از جریده های
معتبر که ساسانیان در نابود ساختن
اشکانیان بکار بردند یکی دین و مذهب بوده

بعضیها بابک و ساسان [illegible]
نامند

همچنین مسرعی بباختر کسیل کرده از پادشاه اشکانی این مملکت که وهساجان نام داشت مدد خواست
وفی الحقیقه سخت بکوشید و از جد و جهد چیزی فرو نگذاشت و در چند جنگ بر اردشیر غالب آمد و داخله
ایران از اراضی طرف خراسان مسافت بعیدی را بباد چپاول و تاخت داد اما چون روزگار اشکانیان ایران
تیره شده بود و هنگ سعادتشان و بار ادبار چیره آنهمه سعی او ضایع شد و آن مجاهدت کامل باطل گشت سودی
نداد و ثمری نکرد بحکم تقدیر دامن دولت از دست رفت و تیر اقبال از شست و آیین جهان بر چنین باشد
و روزگار را این شیمت عادت است برین چون بهار فرهی در رسد گلشن فیروزی و امل را هر روز شکفتگی تازه
و خرمی بی اندازه و همینکه نوبت زن دی از پی آمد سبزه و لاله را از پژمردن و افسردن گزیر نیست و این شود هیچ
چاره پذیر نه پاینده و پایدار آنست که از عالم آمد و شد بیرون است و ملکش از زوال و فنا بیرون و خردمند
آنکه دل بر این حباب پر لمعان صابونی ننهد و زمام اختیار خویش را بدست هوا ندهد فریب این سراب آبنما
نخورد و عشوه این مکار محتال نخرد بالجمله خسرو دارمر بدست آنانی شاهزاده اشکانی چنانکه در فصل
پیش ذکر شد اتابادو آمد و فرزند او را که طفلی خورد سال و موسوم به تیرداد بود یکی از ملازمان نمک
شناس از چنگ اردشیر رهانده بروم رسانید و اردشیر ارمن را مسخر کرده بیست و هفت سال تمام ساسانیان
مستقلاً مالک آن مملکت بودند و هساجان اشکانی پادشاه باختر نیز بنوبه خود مقهور اردشیر
گشت اشکانیان ایران چون حامیان خود را درمانده دیدند دست از دعوی کشیدند تخت و تاج را وا
گذاشته بخدمت ساسانیان راضی شدند و تن در دادند بر خلاف پادشاه اشکانی باختر که تا چند
در طرف ماوراء النهر حکومت و تسلطی داشتند بنا بر مسطورات مورخین رومی بعد از غلبه اردشیر
بر پادشاه اشکانی باختر تا مدت یکصد سال از جانب اعقاب آن پادشاه سفرا بدربار دولت روم می آمدند
و درخواست میکردند که آن دولت با آنها عقد موافقت بندد و قول دهد ایشان از طرف مشرق ایران
و عساکر روم از سمت جزیرة العرب و اناطولی و آسیای صغیر بر ساسانیان حمله برند و آنها را در میان گرفته
مضمحل و پایمال نمایند آیا چه شد که اینکار صورت پذیر نشد همانا دولت روم صرفه خود را در این ندید که برای
خاطر شاهزادگان ضعیف باختری با دولت پر قوت ساسانی در اندازد
مورخی معتبر میگوید یکی از پادشاهزادگان اشکانی باختری در سیصد و هفتاد میلادی جنگ سختی با
شاپور دوم ساسانی کرده و آخر الامر اشکانیان باختری ضعیف نشدند مگر بواسطه هیاطله یعنی اینقوم
در سمت مشرق دریای خزر و در سلسله جبال هندوکش جای گرفتند و بنیاد اذیت اشکانیان باختری
پرداختند و برور زمان آنها را نابود ساختند و در زمان مسعودی که مقر سلطنت اشکانیان باختری

بوده

بوده هنوز وجود داشته چنانکه خود انیموز مورخ عالم تصریح براین مطلب کرده و میکوید در میان خاک ایران چنین ملتی که هنوز پیروی دین مانی را میکنند فقط مردم کوشان اند

شعبه دیگر از اشکانیان که در دشت قبچاق و در میان طوایف تورانی سلطنت داشتند در سنه سیصد و بیست میلادی اسباب ضعف خود را بدست خویش فراهم آوردند یعنی پادشاه آنها که ساینزان نام داشت در سال مذکور لشکر بارمن کشید و در این زد و خورد مقتول شده رخت بجهان دیگر برد و همین از فوت آن خانواده کاسته و شوکت ایشان رو بانتقاص گذاشت و اگرچه تا سنه سیصد و هفتاد هم اسم برسمی داشتند ولی صورت ظاهری بود و نمودی بی بود بعد از آن منقرض شدند و طایفه هون یا هیاطله دشت قبچاق را تصرف کردند و جای اشکانیان اینجا را بگرفتند

و باید دانست که طایفه هون یا هیاطله را کار این بود که تمام بلاد و ولایات ما بین دریای خزر و قرادنگز را بلکه ارمن و آسیای صغیر و شام را میتاختند و غارت میکردند قوم آلن را این طایفه متفرق ساختند چنانکه بکوهستان قفقاز پناه بردند و هنوز از آنها در آن سرزمین سکنی میکنند و جماعتی به لهستان رفتند و مملکت لیتهوانی از همان طایفه آلن است بلکه اهالی پروس و گورلاند و استونی طایفه آلن اشکانی میباشند بزعم بعضی یکشعبه از اینجماعت از کوه پیرنه عبور کرده به پرتوغال رفته اند و یکی از شاهزادگان اشکان که سمنابل بیکی داشته و به پرتوغال رفته بود در آنجا اساس و اسباب سلطنتی فراهم نمود که دویست سال امتداد یافت و خانواده او در آنجا بحکمرانی زیستند

اما تیرداد پسر خسرو پادشاه ارمن که او را بروم برده بودند در آن وقت که والرین قیصر روم لشکر بایران کشید وی نیز بمملکت موروثی خود باز گشت لکن ارشویر قسر اشکانی که از جانب پادشاه ساسانی حکمرانی ارمن داشت مالک بالاستحقاق مملکت را نمیگذاشت بر اریکه سلطنت جلوس کند بعد از مبلغی کشمکش و گفت و شنید تیرداد ناچار از ارمن بسیوغال ابدی به ارشویر داد و بحق خود یعنی بپادشاهی ارمن رسید و اولاد ارشویر که معروف به قسراکان بودند تا مائه هشتم عیسوی در آن دو ناحیه حکومت مینمودند و تا مائه نهم نیز از این خانواده در ارمن میزیستند

هیجده سال بعد از جلوس تیرداد بتخت سلطنت ارمن و سی سال قبل از تنصر قسطنطین رومی تیرداد پادشاه ارمن با تمام ارامنه بدلالت سنت گرگوار ولد آناق سابق الذکر که خسرو سلطان ارمن را کشت پیرو دین نصاری شدند بنابراین میتوان گفت اول ملتی که نصرانی گشتند ارامنه بودند خلاصه بعد از تیرداد تا صد و پنجاه سال اشکانیان ارمن در این مملکت حکمرانی داشتند لکن غالباً تبعیت و تمکین ساسانیان مینمودند

طایفه آلن اجداد المانها بوده چه مان بزبان قدیم تورانی و بعضی السنه حالیه یعنی مردم است و از این قبیل است نرمان یعنی مرد شمالی و ژرمان یعنی مرد جنگی و آلن مان یعنی مردان طایفه آلن و آلن مان از کثرت استعمال المان شده و جنتلمان که در انکلیسی بمعنی مرد نجیب است و اسپرتمان یعنی مرد شکاری با اسب باز و از این قبیل لغات در السنه ژرمنی و انکلیسی بسیار است همچنین در زبانهای آسیائی مثل ترکمان یعنی مرد ترک و الامان که ترکها معمول دارند و میکویند الامان مردم بیرحم و مقصود تاخت و تاز است آنهم بمعنی تاخت و تاز مردان است و فارسی زبانان لغت الامان را در باب ترکها بهمین معنی استعمال مینمایند

ص ۷
و هادی آنها بدین نصارا شاهزاده اشکانی ایرانی بود پدر این شاهزاده اگرچه مرد غدار فریبنده و قاتل پادشاه و قوم و خویش بشمار میآید اما باید قبول کرد که ولادت و وزره و زر اخروی گناه پدر را بر پسر نگیرند و بالعکس

مینمودند در زمان تئودوز قیصر بیزانس (قسطنطنیه) مقارن سال چهارصد و بیست و هشت میلادی
مملکت ارمنستان در میان ایران و روم قسمت شد یعنی چهار قسمت آن بایران رسید و یک خمس سهم روم شد
و اما اولاد سنتگرگوار در میان ارامنه ریاست دینی داشتند و ساهاق آخر قسیس این سلسله پنجاه سال
تمام کشیش بزرگ ارمنیها بود در سنه چهارصد و چهل و یک مسیحی خانواده سنتگرگوار هم منقرض شدند
و از جهان همان دیدند که سایر ابنای آن و ضمناً معلوم گشت که سنتگرگوار هادی ارامنه پسر آناق و از
شاهزاده های اشکانی ایران بوده بالآخره بعد از انقراض اشکانیان ارمن جمعی از شاهزاده های آنها بزیر
حمایت قیصر قسطنطنیه رفتند و اغلب در رتبه سرکردگی و سرداری درجه بلند و اعتباری کامل یافتند بلکه
از اینطایفه قسطنطین نام ملقب به پرفی روژنت در قسطنطنیه قیصر شد و از اولاد و احفاد او تا سال هزار
و بیست و هشت مسیحی باقی بودند و آخر شخص آنها دختری بود زوء نام که کنستانتن مونماک قیصر قسطنطنیه
او را بزنی گرفت و امپراطریس قسطنطنیه شد و در آنی از شهرهای ارمن از نژاد اشکانیان تا مائه سیزدهم
میلادی نیز میزیستند و زندگانی میکردند

شاید اغلب مطالب این فصل بنظر مطالعه کنندگان جمله معترضه آید اما مقصود چون این بوده که از اعقاب
اشکانیان تا کی و چه زمان در ممالک نامی داشتند آن اطناب و اسهاب خالی از فایده نباشد و اما از اشکانیان
ایران که عمده نظر ما بآن میباشد در دولت ساسانی تا آخر خدمت میکرده اند و ریاست و امارت مینموده حتی در
اوان استیلای عرب بر عجم یکی از شاهزاده های اشکانی از جانب یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی فرمانفرمای
ری و عراق عجم بود و بهرام چوبینه که با خسرو پرویز زد و خورد مینمود سلسله نسبش باشکانیان میرسید
و از طبقات سلاطین اسلامی پادشاهان سامانی که تقریباً صد و پنجاه سال در ماوراء النهر و خراسان
سلطنت میکردند از نژاد و اخلاف اشکانیان ایران بودند چنانکه پیش اشاره کرده ایم

خاتمه
در مطالب متفرقه

اصول مطالب تاریخ اشکانیان را در فصول سابقه نگاشته و بفضل الله تعالی جای خالی نگذاشته ایم اما
از برای اینکه از گفته قدما و متأخرین مصنفین در این موضوع هیچ ترک نشده باشد بعضی مطالب متفرقه
در این خاتمه بدون رعایت ترتیب ایراد مینمائیم و البته آن مسطورات نیز موجب ازدیاد بصیرت و استکمال
مقصود و مرام خواهد بود بعون الملک العلام

مورخین و علمای علم انساب قبایل و امم بر اصل و نسب پارتها سخن را دراز کشیده از جمله میگویند اینطایفه

شعبه

شعبهٔ بوده اند از شعب قوم اسکیث یا سیث که در توران سکنی داشتند یعنی وطن و مسکن اصلی آنها شمال
آسیاست و از آن سرزمین بطرف جنوب مهاجرت نموده مثل هیاطله و قالموق و ایغور و اوزبک و غیرها و
ترکمنهای حالیه را باید باقیماندهٔ قبیلهٔ پارت دانست و در آنوقت که کیخسرو پادشاه کیانی در اوج اقتدار
بود مملکت پارت آن تمکین که باید از این پادشاه نمینمود و حال بهمین منوال میگذشت تا وقتیکه سلطنت این
طبقه بدست اسکندر کبیر منقرض گشت یعنی هرگز سلاطین کیان ایالت پارتیا را مثل سایر ایالات محکوم و
مطیع خود ندیدند

نویسنده میگوید پارتیا و هرات و خوارزم و سمرقند ایالت شانزدهم ممالک داریوش شمرده میشد
و سیصد تالان نقره مالیات داشت و از خوزستان تنها نیز سیصد تالان نقره مالیات میگرفتند
و همین دلیل است که سلاطین کیان تسلط کامل بر پارتها نداشته اند چه آن جاها ایالات با وسعت هر قدر هم
غیر معمور فرض شود باز مالیات و فایده اش بواسطهٔ حاصلخیزی باید بیشتر از خوزستان باشد

در الواح بیستون اسم مملکت پارتیا را پارتوا یا پرثوه یا پارثوا نفرو رسم کرده و هرودوت مینویسد پارتها
در زمان داریوش از ملل تابعه مطیعهٔ ایران بودند و مملکت آنها جزء ایالت شانزدهم از ایالات سلاطین کیانی
بشمار می آمد و آنوقتیکه گشتاسب لشکر بیونان کشید پارتها نیز در جزو عساکر او حرکت کرده تیر و کمان و نیزه های
کوتاه سلاح ایشان بود و پیاده راه می پیمودند و این سوانح سال چهارصد و هشتاد قبل از میلاد است

مورخی مینویسد پارتها تورانی الاصل اگرچه ایرانی نبودند چون سالها با سلاطین کیان بتبعیت میمودند بواسطهٔ
عصبیت و غیرت و وطن پرستی که از خصایص طوایف بادیه نشین است با یونانیها که سلطنت ایران را بهم زده بودند
عداوت مخصوصی داشتند و کینهٔ آنها را میورزیدند و بمیل پارتها بملل اجنبی مشهور تمام دنیاست

مورخ دیگر میگوید ساکاس و اسکیت و داهی و تورانی همه اسم یک طایفه است منتها در السنهٔ مختلفه و اختلاف مواقع
بتغییر لفظ حاصل نموده و آن قسمت از ایران که مسکن طایفهٔ ساکاس یا اسکیت یا داهی یا تورانی بوده هرگز حالت
انقیاد و اطاعت کامل بمرکز دولت نداشته چه در عهد کیان و چه در اوان استیلای اسکندر کبیر بر آسیا و این فاتح
مقدونیه با آن جلالت و جبروت بهمین راضی شد که از شوارع عام عبور کند و بطرف ترکستان رود بدون اینکه
پارتها متعرض او شوند بلکه جماعتی از اهل خبره عقیده اینست که اسکندر در مراجعت از هندوستان از راه
سخت و صعب کم آب و آذوقهٔ بلوچستان بخاک ایران ورود نمود و متحمل آنهمه حرمان و مرارت شد که از نزدیکی پارتیا
و پارتها گذر ننماید و معتبر رسید که آن قوم جسور جری از سطوت و سورت او بکاهند و از تصرف ناحیهٔ پارتیا بهمین
قناعت کرده کرد و قلعه ها خط راه که خود ساخته یا از ابنیهٔ قدیمه بود مستحفظ بگذارد یعنی کوتوالی یا جمعی

بعقیدهٔ نگارنده سکزی مشتق از ساکاس است

بعقیدهٔ بعضی از محققین اسکندر در مراجعت از هندوستان از راه سند و کچ و مکران و بلوچستان بایران آمده

صاحب‌منصب معتمد و کتابت و اسلحه و آذوقه و لوازم حصانت در آن قلاع و حصون از جانب اسکندر باشد
دیگر آنکه چون اشکانیان ترک‌نژاد بودند طبعاً در حکومت و سلطنت بقهر و غلبه مایل داشتند و رعایای
خود را نه تنها با طاعت و انقیاد خود دعوت مینمودند بلکه از آنها ستایش و پرستش میخواستند و از آنجا که در
دین و آئین و آداب و رسوم نیز آنها را با ایرانیان مشابهتی نبوده هرگز قبول عامه بهم نرسانیدند

دیگر آنکه گویند طایفه دائی یا داهی که در قطعه از مملکت خراسان حالیه بوده‌اند قومی وحشی و چادرنشین
بودند و ایالت دهستان واقعه در سمت مشرق بحر خزر که بزعم بعضی از لفظ دیه و ده ترکیب یافته داهستان است
یعنی مسکن طایفه داهی نه ده‌ستان که ناحیه مشتمل بر دهات باشد و داهستان از کثرت استعمال دهستان
شده

مورخین اسکندر گفته‌اند بعد از آنکه دارا پادشاه ایران را بسوس یا بیسوس سردار او بکشت اسکندر آن سردار
نمک ناشناس را تعاقب کرد بسوس بمقاومت بر پرداخت و طایفه داهی در تحت لوای او بودند و در خدمت او
اقدامات مینمودند اما چون کار از پیش بیسوس نرفت و بسوس مقهور اسکندر گشت این طایفه نیز سر تسلیم بحکم
قهرمان مقدونیه نهادند

هرودوت مینویسد از طوایفی که تمکین کیخسرو نمودند یکی نیز طایفه داهی بود از این گفته و مسطورات دیگر این
مصنف و سایر مصنفین مستفاد میشود که طایفه اسکیث و ماساژت و ژت و داس یا داز و داهی و پارتی همه یک
قوم بوده‌اند و جمله را یک طریقه در رسم و ادب و دین و آئین و زبان بوده و در سالها بنوبت تا سنوات المان و کنارهای
قرادنکیز الی کوه قفقاز و سواحل شمال و مشرق بحر خزر و تمام ترکستان و کناره سیحون بلکه تا کاشغر حالیه و
ختن منتشر و متوطن شده و جهت اختلاف اسامی آنها اینکه هر وقتی قبیله بر سایر قبایل مسلط میشد آنوقت
همه را باسم خاص آن قبیله مینامیدند و چون در نسب بعینه این طوایف همان قبایل تورانی یا تورانیان مورخین مشرق
زمین میباشند لفظ تورانیان برای آنها کلمه جامع و مانعی است که اهل مشرق استعمال نموده‌اند بخلاف آن اسامی
که نویسنده‌های مغرب ذکر کرده و اسباب حیرت و تشویش ذهنها گردیده و افق تاریخ را تاریک ساخته است اما
چهارم و پنجم میلادی طوایف مذکوره را باسم هون و هیاطله و اسلاو و تاتار نام برده و طایفه خزر نیز شعبه از
همین قبایل بوده چنانکه دریای سیاه و دریای مازندران که از حدود متصرفات قوم خزر شمرده شده بنام همین
قوم موسوم و معروف گشته و تقریباً هزار و پانصد سال قبل هرودوت دریای خزر میگفته‌اند و شهر سواستاپول
ابتدا خزار تپه نام داشته و طوایف مجاور و بلغار و اوزوکان همه همان تورانیها بوده‌اند

هرودوت مینویسد ایرانیها و اسکیتها غالباً در ساحل رود جیحون باهم زد و خورد داشتند و پیدایش سو

او از اسکیثها همان تورانیانست چه ایرانیها در زمان قدیم خود تورانیها را ساس میگفتند چنانکه هرودوت
خود تصریح باین مطلب کرده و محتمل که سجستان در اصل ساکستان بوده یعنی مسکن طایفه ساس و سکسار که فردوسی
علیه الرحمه در شاهنامه فرموده همان ساسها باشند اگرچه بعضی برآنند که ایرانیان عادتاً دشمنان خود را به
لقبهای زشت ملقب مینموده اند از اینجهت آنها را سکسار و کرکسار گفته یعنی کرکس سر و سگ صفت این قول ضعیف است
مورخین ایران محل گرفتاری افراسیاب پادشاه تورانی را طرف ارمن گفته و این چندان بی مأخذ نیست چه تورانیان
چنانکه ذکر شد مملکت بیبا او سعنی را متصرف بوده اند که یک حد آن کوه قفقاز بوده و سلاطین قدیم ایران از
طایفه کیان و بعد ساسانیان قلاع و حصون حصینه و بروج در ذروه های جبال و دره ها و دهنه ها که از دشت
روس بطرف گرجستان و ارمنستان آمد و شد میشد ساخته بوده اند که از شر دستبرد تورانیان محفوظ باشند
محققین میگویند شک نیست که طایفه داهی در دشت وسیع فاصل مابین آسیا و اروپا جای داشته و اغنام و احشام
آنها تا سواحل رود دانوب بحر اسود میرفته و طایفه پارت یا اشکانی بدون تأمل و تردید از اینطایفه بوده علی الخصوص
از آن قسمتی که در داخله خراسان حالیه یورت داشتند و باشکانیان کمک کرده آنها را بسریر سلطنت جالس و
نایل نموده اند و سلاجقه که از طایفه غوز بشمار آمده و ابتدا در ساحل رود دن و ولگا ساکن شده نیز داهی و از اقوام
اشکانیان بوده اند و بسمت مشرق آمده در ترکستان و خراسان و بلاد دیگر ایران و اناطولی سلطنت مستقله
سلجوقی را تشکیل داده اند آنچه ظاهر شده و ذکر خواهد شد یک قسمت از قبیله داهی یا داهی در سمت شمال قفقاز
در دشت حالیه روس اقامت مینموده و ریاست آن قسمت با یکشعبه از سلاطین اشکانی بوده زیرا که در مائه
چهارم میلادی یکی از رؤسای این طایفه که اشکانی نسب بوده و ساناتران نام داشت از دشت و کوه قفقاز
عبور کرده وارد ارمن شد و با خسرو اشکانی پسر تیرداد اول پادشاه عیسوی ارمن طرح جنگ ریخت
اما خود در حربگاه مقتول شد

در کتب مقدسه عجم از زند و اوستا و غیره که بزبان پهلوی نوشته شده از طایفه داهی سخن بسیار گفته
و مسکن آنها را در شمال شرقی دریای مازندران تعیین کرده اند اما از پارسیان و پارت هیچ حرفی و اشارتی
نشده همچنین در الواح طایفه بنی آشور که بشمار ده بر آنها سلطنت کرده هیچ اسمی و ذکری از پارت و پارسیان نیست
مصنفین میگویند چند قرن قبل از حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام طایفه اسکیث که آنها را داهی یا دها میگفتند
در سواحل جنوب شرقی بحر خزر مسکنی داشتند و بلاد دیگر در آنحدود واقع است هنوز باسم آنها معروف و موسوم
بدهستان است طایفه مزبوره از آنجا بداخله ایران آمده تا سواحل دریای سیار قند عداوتی که ایرانیهای اصلی و
بومی با اینطایفه داشتند یا بواسطه مغایرت اخلاق و آداب بوده یا از جهت تعدی که از ایشان میدیدند لفظ

داهی

داهی همانا بتحریف تاجیک شده و از آن زمان مانده است یعنی ملت و طایفه بالنسبه وحشی و حالا هم ایرانیهای ترک
نژاد ایرانیهای اصلی را تاجیک میگویند و مقصودشان طبقه پست و وحشی است و محض تخفیف این لغت را استعمال
میکنند و ارامنه تاجیک را داجیک تلفظ مینمایند نگارنده گوید کلام این مصنف در باب تاجیک مغشوش است
و نتیجه صحیح از آن حاصل نمیشود

عجم در ابتدای حمله و هجوم عرب یا پیش از آن عرب را تاجیک میگفتند و مقصودشان ابله و گنگ و وحشی بوده
و اعراب هم که مردم ایران را عجم گفته همین معانی را در نظر داشته اند

ارامنه اعراب را علاوه بر تاجیک تازی هم میگفتند بلکه این اسم را اول این ملت بعرب داده است و بزعم بعضی تازی همان
محرف تاجیک و داجیک است این لغت اصلاً اختصاص باشکانیان داشته بعد طوایف ترک از قبیل سلاجقه و
ترکمن و اوزبک و مغول که بر ایران استیلا یافتند محض تخفیف و تحقیر بایرانیها گفتند و هنوز هم ترک نژادهای
ایران هر کس را تاجیک میگویند مقصودشان تحقیر است

نگارنده گوید نظیر این امر در دنیا و در میان ملل بسیار اتفاق افتاده یعنی قومی قوم دیگر را محض تحقیر و تخفیف
باسمی و لقبی موسوم و ملقب مینمایند چنانکه روسها باطریشها و المانها نیمچ میگفتند و نمسه از همین لقب اشتقاق
یافته و برای اطریشها علم گشته و نیمچ و نمسه همان معنی عجم یعنی گنگ و لال را دارد

مورخین و جغرافیادانهای چین طوایف ساکنه در سمت مغرب مملکت خود را از قبیل مردم سواحل بحر خزر و
خراسان حالیه و خوارزم تیا اوچی مینامیده اند و ظن غالب آنکه همان تاجیک باشد که بر تیا اوچی تحریف شده

مورخی مینویسد در زمان غلبه اسکندر بر آسیا بلکه خیلی پیش از آن در بیشتر از بلاد ایران قومی ترک و تورانی
سکنی داشتند آنها را داهی یا تاجیک یا چیزی که باز محرف داهی و تاجیک میشود میگفتند این طایفه تورانی
شعبه از شعبه بزرگ ایل و قبیله اسکیث بودند و یورت اصلی آنها از سواحل دانوب تا جبال هند منبسط
بود ناحیه موسوم بپارتی مرکز مملکتی شمرده میشد که طایفه داهی در آنجا یورت داشتند و آنجا را باسم همان
طایفه داهستان میگفتند و حالا معروف بدهستان است و غالباً آنجماعت یعنی داهیها از داهستان حرکت
کرده برای تاخت و تاز بسایر بلاد داخله ایران می آمدند و ناحیه دهستان بواسطه مراتع بسیار و چمنهای
سبز خوب برای مسکن و یورت قبایل صحراگرد خیلی مناسب است

مورخ دیگر گوید چینیها اکثر ایرانیهای تبعه سلاطین اشکانی را تیا اوچی میگفته اند و آن محرف تاجیک است
و تاجیک و تازی یک لفظ میباشد و معنی آن طایفه غدار و خونخوار است و چون ایرانیها عرب را باین اسم
خوانده اند آنها هم بلافاصله ایشان را عجم گفتند یعنی گنگ و حالا ارامنه ترکها را داجیک میگویند یعنی وحشی

وبرهمین

و در همین عصر و زمان در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و بلاد ماوراء النهر و تمام نواحی و حدود واقعه در مشرق
ایران اهالی شهرنشین فارسی زبان را تاجیک میگویند و مردم خارج از شهر را اوزبک و مغول و تاجیکها با اوزبک
و مغول و تاتار که ملل فاتح منصوب میباشند فرق دارند نگارنده گوید از این جمله میتوانیم یقین کنیم که تاجیک همان
تازی است که عرب باشد و بر مطالعه کنندگان است که خود در این باب تدبر و تامل نمایند

مورخین ارمنی متفق الکلمه میگویند پادشاه دریمی و ناحیه از باختر سکنی داشته و موسی خورنی میگوید
اشک اول در خود شهر بلخ خروج کرده و ارامنه بلخ را باحل یا بالح میگویند چون سلاطین اشکانی پادشاهزاده‌ها
آن خانواده در القاب خود کلمه بالحاوی یا بالهاوی را ضمیمه نموده بسیاری آنها را بلخی دانسته و برخی را
عقیده اینست که بالهاوی بمعنی پهلوان و شجاع است و شعبه اشکانیان ایرانی که مقدم بر سایر شعب بوده
این لقب را داشته‌اند

مقصود از بلخ همان شهر بلخ نبوده
بلکه ناحیه باختر بوده چون بلخ
کرسی ایالت و شهر بوده ناحیه
باسم شهر مشهور شده شاید مقصود
از بلخ که ارامنه میگویند تمام هرات
و خراسان و سیستان و خوارزم
و غیره بوده باشد

چون شورش پادشاه مقارن طغیان باختر بوده جماعتی سهو کرده آنها را باختری پنداشته‌اند این مورخ
اشکانیان را از نژاد اردشیر درازدست کیانی و ایرانی دانسته و مسلم است که این بتقلید بعضی از مورخین
آسیا میباشد استرابن تصریح بتورانی بودن آنها کرده و تروکوس و ایزیدور میگویند مملکت باختر در آن
اعصار جایگاه طوایف داهی بوده و داهی قبیله ایست از قبیله اسکیت یا تورانی

برای تصحیح قول آنها که اشکانیان را باختری دانسته‌اند گوئیم بعقیده زمره از اهل تحقیق باختر که چینیها
آنرا داهیا و داکیا میگفته‌اند حدود معینی نداشته از سرچشمه جیحون تا حدود هندوستان را باختر میگفته‌اند
و ترجمه این لغت بزبان قدیم ایران بلاد مشرقی است و مقصود بلاد مشرقی ایران بوده پس ناحیه پارتی
یا پارتی که وطن اشکانیان باشد در همین قسمت یعنی بلاد شرقی واقع میشود باین قاعده باختری بودن
اشکانیان صحیح است

مطلبیکه مسلم است اینست که اراضی و ممالک واقعه مابین سیحون و جیحون و فرات غالبا در تحت تصرف
اتراک بوده اکثر اوقات طوایف تورانی از اقصی نقاط شمال آسیا حرکت کرده و در این نواحی استیلا یافته‌اند
ادواری که سلاطین بومی ایران در این ممالک سلطنت نموده اولا دوره کیان است و ثانیا دوره ساسانیان
از ابتدای عصر گذشته سایر اعصار را باید از تغلب ترکان دانست و باید گفت ابتدا طایفه بنی سام در
ایران ساکن شدند بعد اولاد یافث بر آنها غلبه کردند و اماکن ایشانرا از دستشان گرفتند و قومی که بر
مملکتی غالب آمدند و در آنجا اقامت و توطن اختیار نمودند طبیعی است که رفته رفته خصلت و خوی ملت
مغلوبه را اخذ میکنند بنابراین هر طایفه از طوایف تورانی که بایران آمده مسلط میشدند پس از چندی

بعادات آنها معتاد میگشتند پس از زود طایفهٔ دیگر بر سر آنقوم هجوم می آوردند و جای برادران خود را
میگرفتند و بمرور زمان ایرانی شده بومی قلم میرفتند و دلیلی روشن تر از این برای اجنبی بودن اشکانیان
نیست که اردشیر بابکان در اوان طغیان خود بروسا و اعاظم ایران میگفت این عزابی وحشی فلان کردند
و مهمان بودند

اکثر از مورخین قدیم صریح گفته اند پارتها از طایفهٔ اسکیث تورانی بوده اما توضیح نموده که از کدام شعبه
میباشند و اسکیثهای تورانی از شمال شرقی ایران و مشرق بحر خزر و شمال آن گرفته تا قرادنکز و سواحل دانوب
و حدود جبال اورال در همه جا سکنی داشته و از این امکنه بتمام نقاط فرنگ منتشر شده بلکه تا هند و چین و مصر
رفته و در همه جا دست تطاول و چپاول دراز کرده اند

تمام مورخین یونانی و رومی و چینی و عرب و عجم از سوالف ایام تاکنون هجوم ترکهای معروف باسکیث یا تورانی را
بچین و هند و فرنگ و مصر و سایر امکنه ثبت کرده اند اینقوم یعنی اسکیثها یا تاتارها بچند شعبه و قبیله
منشعب و منقسم شده اما چون اصلاً همه یک جنس اند خلق و خو و آداب و عاداتشان نیز یکی است یا خیلی هم شبیه است
لکن هر شعبه و قبیله اسم مخصوصی داشته و از آنجمله است ژت و گت و سیوسی و یت و جت و جات و داهی یا دائی
و پارت یا بارث

هرودوت گوید قبل از خروج کیخسرو کیانی طایفهٔ داهی را داخلهٔ ایران تاختند بعضی گفته اند تسبوس سردار و قاتل دارا که مدتی
در مقابل اسکندر مقاومت نمود بمعاونت اینطایفه بود و اینقوم اسامی مختلفه داشته اند از آنجمله است
داعی و داهی و دائی و داوی و داسی و داسو در حقیقت حرفهٔ این قبیله یا قبایل غارتگری بوده و گاهی تا حوالی
طرابوزن راهم میتاخته اند چنانکه اکزنفون سردار و مورخ یونانی در تاریخ خود میگوید وقتیکه من با ده هزار
نفر یونانی از ایران فرار کرده بیونان میرفتیم طایفهٔ تاهی یا تااوسی سر راه من بودند و مقصود از طایفهٔ مذکوره
همان داهی است و داهستان مسکن اینقوم است و تمام سواحل شرقی دریای خزر هم موسوم بهمین اسم میباشد
اشراین مینویسد ارشک و برادرش تیرداد بمعاونت و استظهار طایفهٔ داهی سر از خط فرمان سلطان سلوکیه
سوتیر پیچیدند و اینطایفه که بزرگترین شعبه از قوم اسکیث بودند در اروپا و آسیا منتشر و متفرق شده
در همه جای این دو اقلیم جا داشتند و دریای مازندران باسم آنها خوانده میشد

موسی خورنی در بیان و شرح شعب اشکانیان مینویسد در مائهٔ اول میلادی آرداشیر پسر ارشویر اشکانی در
ایران سلطنت مینموده و با برادران و اقوام خود در جنگ و جدل بوده چه آنها بعد از ارشویر آرداشیر را بسلطنت قبول
نمیکردند زیرا که در بلد و پادشاهی با آنها تعدی و بی اعتدالی کرده بود و شهرهای آنها را محاصره نموده و خود

آنها را

آنها را بقتل و اعدام تهدید میکرد و باید دانست که ارشویر را سه پسر و یک دختر بوده پسر ارشد آرداشیر و پسر
دویم قارن و پسر سیم سورن و دختر قشم یا کشم نام داشت و در حال زندگانی پدرش او را سپهسالار ایران
برقرار داده خلاصه نفاق از میان برادران مرتفع نشد تا ابقار یا ابکار پادشاه اشکانی ارمن بایران آمد و
باصلاح ذات البین پرداخت و باین وضع صلح شد که آرداشیر پادشاه بزرگ باشد و اولاد او نسلاً بعد نسلٍ
ملقب بشاهنشاه باشند و دو برادر دیگر را لقب بالهاو یعنی پهلوان یا بالهاونی یعنی پلحی شد و همشیره برادران
مزبور و فوادکان ایشان بر سایر شاهزادگان و امرا تقدم جویند و اگر آرداشیر را اخلاف و بلا عقب و مقطوع
النسل شوند لقب شاهنشاهی خاص قارن یا سورن یا اعقاب آنها گردد و اگر از صلب قارن و سورن کسی نماند
بنابر و فرزندان قشم یا کشم بسلطنت پردازند و پادشاهی حق آنها باشد این بود که اشکانیان چهار شعبه شدند
اولاد آرداشیر که پادشاه بزرگ بودند اخلاف قارن بالهاو و اعقاب سورن بالهاو و فرزندان اسپاهاپیتی بالهاو
که از صلب قشم و سپهسالار بودند و این ترتیب تا انقراض دولت اشکانی باقی و برقرار بود اولاد آرداشیر
سلطنت میکردند و اخلاف دو برادر و یک خواهر در ایالات و الیکری حکومت مینمودند و این واقعهٔ
مسطوره در سال هیجده بعد از میلاد واقع شده و آرشویر پادشاه اشکانی که موسی خورنی نام او میبرد
فرهاد چهارم است که معاصر تیبریوس قیصر روم بوده و بعضی از مورخین بجای فرهاد چهارم اردوان سیم را
نوشته و مسلّم داشته اند که قارن و سورن برادران این پادشاه بوده اند و سلطنت اشکانیان
خاص اولاد اردوان سیم بود تا منقرض شدند

نیز یکی از مورخین مینویسد از قبیلهٔ پاوث و پارتی یا بارتی چهار شعبه سلطنت کرده اند اول آن
شعبه که در ایران پادشاهی یافتند و بمنتهای درجهٔ قدرت و شوکت رسیدند این شعبه بعد از
صعود باوج حشمت و اقتدار خود را اشکانیان یا سلاطین اشکانی خواندند و مخصوصاً در ایران
بیشتر تسلط داشتند شعبهٔ دیگر که از جانب شعبهٔ اولی یعنی اشکانیان حکمرانی مینمودند بسلطنت
ارمن نایل شدند بعبارة اخری آنها را باید اشکانیان ارمن گفت و اشکانیان ارمن نسبت باشکانیان
ایران شأن و رتبهٔ ثانوی داشته اند شعبهٔ سیم از پارتها بلاد و ممالک هند را که تقریباً از دهلی تا
پنجاب و افغانستان باشد بحیطهٔ تصرف درآوردند و اینها در رتبهٔ سیم واقع بودند شعبهٔ چهارم بر
قوم ماساژت سلطنت مینمودند و در چهارم رتبه بشمار می آمدند و ممالک آنها از طرفی از ماوراء
جیحون تا حدود ختن و کاشغر بود و از طرف دیگر دشت قبچاق تا دریای آزف و سواحل قرادنکیز
آقا تا بجلوس نادر جائی مینویسد سلطنت اشکانیان ایران منقرض شد اما ملک آن شعبه‌های دیگر که در ارمن
و افغانستان

سه شعبه انقراض ندارند از همان دودمان
اسپاهاپیتی یا بالهاو بوده و بعقیدهٔ
نگارنده تا اوان سلطنت صفویه از
اشکانیان یعنی از نژاد پهلوان مذکور
و باد و سپان و غیره که از اشکانیان
بوده اند در نور و کجور و بعضی قشلاقات
مازندران تسلط داشته بلکه اسلاف
نوریهای حالیه و تنکابنیها نیز همان
اشکانیان هستند من خود در تنکابن
در قبرستان کهنه که مسلمین را آنجا دفن
نمیکنند دو قبر نبش نمودم این دو قبر
از بس کهنه بود عظام اموات آن نیز
خاک شده و هیچ معلوم نمیشد اما
بعضی ادوات که از ادوات تورانی غیر مسلم
از قبیل اوانی و چراغ موشی و غیره
پهلوی اجساد اموات خود میگذاشته
پیدا کردم و بطور یقین دانستم که
این مقابر از اشکانیان یا مردم
توران بوده نه مجسم و نه مسلم

وافغانستان وهندوستان ودشت قبچاق حکمرانی دارند هنوز برقرار است

مورخ دیگر میگوید در سال دو صد و پنجاه قبل از میلاد پارتها یا اشکانیان عزم خود را جزم نمودند که تمام ممالک آسیا را که بتصرف یونانیها یعنی خلفای اسکندر در آمده از چنگ آنها بیرون آورند ارساس یا اشک اول اقدام باینکار نمود امّا بانجام آن موفق نشد برادرش تیرداد بمعاونت وحشیان شمالی که اسکیثهای تورانی باشند اینکار بپرداخت وششم پادشاه اشکانی که مهرداد نام داشت ایرانرا با حدود طبیعی آن مالک شد این شهریار هم قهرمان بود وهم قانونی از سواحل فرات تا رود پنجاب را در تحت سلطنت در آورده و از قوم و قبیلهٔ خود او بودند که در بلاد هندوستان و دشت قبچاق و ارمنستان وغیرها حکومت مینمودند امّا خراج بدربار مهرداد میفرستادند

مورخین قدیم از قبیل سوید و آرین مینویسند اشک مؤسس اساس سلطنت اشکانیان از بزرگان دنیا محسوب میشد نسبت بزیردستان رأفت و مهربانی داشت و نسبت بدشمنان و سرکشان زیاده از حد سختی میکرد در جنگ خوش رکاب بود قدّ بلند و صورت وجیهی داشت

مورخ دیگر مینویسد اشک و برادرش تیرداد باهم متفق شده جمعی از پارتهای تورانی را در تحت اطاعت و زیر بیرق و رایت خود مستعد کار و خدمت نمودند و در ایل و طایفهٔ خود سلطنتی بنیاد نهادند پس از آن رفته رفته رو به پیشرفت گذاشتند و نه تنها نواحی و بلاد پارت نشین آنها را شد بلکه ممالک مجاوره را که آنها ضبط کردند و حاصل کشش و کوشش آنها تشکیل سلطنتی شد که تقریبًا پانصد سال امتداد یافت

مصنف دیگر از بسط مملکت اشکانیان سخن رانده میگوید پادشاه اشکانی تمام بلاد واقعه مابین هندوستان و فرات و ممالک میانهٔ قفقاز و خلیج فارس را مالک شد و اطراف دریای خزر از چهار سمت او را بود بلکه ماوراء جیحون و کاشغر و دشت قبچاق تا بحر اسود را داشت پس باید بگوئیم حدود ممالک متصرفی اشکانیان در اوان کمال اقتدار ایشان از قرار ذیل بوده است

حدی بشط فرات حدی بکوه قفقاز حدی برود جیحون بلکه به ماورای آن رود حدی ببلاد شمالی هند حدی بخلیج فارس حدی ببلوچستان

محققی بتحقیق عوائد پارتها پرداخته گوید این قوم چون از ایلات بادیه نشین صحراگرد بودند بخودسری و آزادی میلی مفرط داشتند و اوقاتشان بیشتر صرف شکار و صید و تاخت و تاز و تغییر بودن و مسکن و رفتن از ییلاق بقشلاق و آمدن از قشلاق به ییلاق میشد از ریب و غیوبت بالطبع تحاشی داشتند و با امینون نبودند در پیمانی ضرب المثل گشته و اگر عهدی میبستند تا نفعی در استحکام آن برای خود میدیدند پاس آنرا میداشتند همینکه خویش را بی نیاز می پنداشتند یا احتمال اندک ضرری در آن میدیدند فورًا عهد و پیمان از میان برفت

باید دانست که سلاطین پارت باسم مملکت پارثیا نامیده شده نه پارثیا اسم خود را از سلاطین مزبوره گرفته و آنچه ما تحقیق نموده ایم پارثیای قدیم همان درّه خراسانست و دهستان هم آنجا یا نزدیک بانجاست و ابتدا میکند از قرلاد تا علی هزار جریب و منتهی میشود بطرق بلکه بیربند قریه ون راه هرات

و بر طاقنمای نیاگان گذاشته میشد سلاطین پارث یا اشکانی در معنی خیلی متکبر و مغرور بودند ندما و نجبا و بزرگان
و امنا و اعیان باید پیش پادشاه ساکت باشند و هر چه سلطان بگوید اگر چه خلاف واقع و غلط باشد با احترام
هر چه تمامتر تصدیق کنند و از تملق چیزی فرو گذار ننمایند اما رسماً مقرر داشتند که ارکان و رجال دولت آنچه را
واقع میشد باصلاح و صرفه و نفع سلطنت در آن بود بعرض پادشاه رسانند و از مضار او چیزی پنهان ننمایند
و کتمان نکنند و سخت غدغن بود که کسی در وضع زندگانی و اسباب و اثاث البیت تقلید بپادشاه نماید خاصه
در بستر خواب از غرایب و بومی هر کس میخواست بحضور پادشاه مشرف شود میبایست بتوسط سالار بار این شرف
حاصل کند و هیچکس پذیرفته نمیشد مگر هدیه و پیشکشی برای تقدیم داشته باشد اما در ازای آن هدیه و پیشکش
پادشاه دو مقابل سه مقابل بآن شخص انعام میداد شاهزادگان و رجال بزرگ وقتی خدمتی نمایان میکردند
بعضی امتیازات خاصه شخص سلطنت را از هر قبیل و هر چیز دارا میشدند و در استعمال آن اجازه بآنها داده میشد
اما اسباب و اثاث البیت و حلی و زیور مملکت پارث خیلی ساده بوده و برای تحقیق و ثبوت و ظهور این مطلب ما متوسل
میشویم بشرحی که مسیو لوفتوس نام نگاشته است و هو هذا

مسیو لوفتوس در محل ارک قدیم که حالا معروف بوارکا میباشد بعضی اشیا در اوقات کاوش بدست آورده
یعنی از زیر خاک پیدا کرده از جمله چند سکه از مسکوکات اشکانیان نیز تابوت زیادی در آن حفره ها
دیده و همه را از اشکانیان پنداشته و از اثاث البیت چراغها که معروف به پیه سوز میباشد از گل پخته یافته
و بعضی ظروف گلی از قبیل کوزه یکدسته و دو دسته که نهایت شباهت را به شربه های حالیه مازندرانیها دارد
و هیچ نسبت و مشابهتی آنها را بسبوهای عراق نیست نزدیک بقاعده کوزه قطور و ارتفاع کوزه نسبت باین
قطر کم و گلوی کوزه ها هم چندان تنگ نمیباشد و دست بآسانی داخل آن شده تنگ شربه و کوزه مازندرانیها
هم اکنون اینقسم کوزه و شربه را کلاو آفتو میگویند و آفتو همان آفتابه است اما تابوتها از گل پخته بوده طول آنها
باختلاف از یک ذرع تا دو ذرع و یکپارچه در قسمت بالای تابوت از نصف تا بطرف سر سوراخی بوده که جسد میت را
از آن سوراخ داخل تابوت میکرده اند و از سمت پا و پایین سوراخ کوچکی داشته برای خارج شدن کثافات
بدن مرده و ابخره آن و سرپوشی از گل پخته روی دهنه سوراخ بزرگ اولی میگذاشته اند و صورت شخص از دنیا
رفته را اعم از اینکه مرد باشد یا زن از گل پخته ساخته روی سرپوش نصب میکرده اند

مسیو لوفتوس میگوید بر من محقق شده که این تابوتها از اشکانیان بوده چه مردی که مجسمه او را روی در تابوت
ساخته اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود اشکانیان بر سر دارد خلاصه تابوت و سرپوش آن منقش بانواع نقوش
و تصاویر و ملون بالوان مختلفه بوده است نیز مسیو لوفتوس در همانجا مجسمه یافته که نسبت آنرا هم باشکانیان

میدهد و آن مجسمه صورت شخصی است که بعقیدهٔ مسیو لوفتوس ژندهٔ تنگی در بر دارد و آن ژنده تمام بدن او را پوشانیده است
شمشیری هم بکمر او آویخته و کلاه خودی شبیه بکلاه خود اشکانیان بر سر او گذاشته اند و مسیو لوفتوس
بیشتر بواسطهٔ همین کلاه خود حدس زده که این مجسمه از اشکانیان است ظروف و پیه سوز و چراغ موشهائی که
مسیو لوفتوس پیدا کرده همه را در قبرستان بدست آورده و معلوم میشود که این اسباب و اشیا را صاحبان
اموات با اجساد اموات خود دفن میکرده اند و در صورتی که این اسباب و اثاث البیت و تابوتها را میتوانیم باشکانیان
نسبت دهیم که معتقد باین شویم که اینقوم اجساد اموات خود را دفن میکرده اند و اگر تکیه بر قول مشهور نمائیم
که میگویند اشکانیان نعش مرده ها را در فضا میگذاشتند تا طیور از قبیل کلاغ و غیره گوشت آنها را
بخورند بعد که استخوان آنها باقی میماند بدفن آنها میپرداختند نسبت آنجمله باشکانیان بیمعنی است مگر اینکه بگوئیم
این طبقه چون در مدت حکمرانی و سلطنت خود هر وقت باقتضای وضع و زمان و پلتیک طریقه و مشربی
اختیار کرده و سالک مسلکی شده این تابوتها و اسباب و اشیا مال عصر و زمانیست که مرده های خود را بدون
تأمل و تعلل بخاک میسپرده اند بالجمله مسیو لوفتوس در همان قبرستانها بعضی ظروف زجاجی نیز دیده و یافته
و انگشتری و گوشوار از فلزات بدست آورده و نسبت آنها را هم باشکانیان داده این حلی و زیورها از قراریکه
بتحقیق پیوسته اکثر از طلا و نقره و مس و چدن بوده و ساخت و صنعت آن چندان تعریفی نداشته یعنی کلیه
زرگرهای اشکانیان و مصنوعات صاحبان صنایع این سلسله خالی از ظرافت و نازکی و پاکیزگی بوده است و از
عجایب آنکه اینقوم عاری از صنعت بی عقل و تدبیر خالی از علم و عمل قریب پانصد سال در یک قسمت بزرگ از کرهٔ ما
پادشاهی و سلطنت کردند جلال و جبروت بخرج دادند مملکت ستانی و کشورگیری نمودند با ملل و دول معظم
زد و خورد کرده جنگ و صلح داشتند و کار آنها گذشت و آخر الامر گذاشتند و گذشتند

بعضی از فضلای معاصر که نگارنده اکثر فیض و شرف صحبتشان را درک مینماید حدس زده اند که پارت یا پارث
همان برطاس باشد که در کتب مؤلفین و مصنفین قدیم ذکری از آنها شده بنابراین مختصری از حال جماعت و ناحیهٔ
برطاس مینگارد

محققی گفته است برطاس اسم ناحیهٔ الکائی است که جماعت موسوم بهمین اسم در آن سکنی دارند و ایشان ییلاقی
و قشلاقی هستند و در زمستان منازل چوبی دارند (مقصود از منازل چوبی آلاچیق است) فقط در زمستان
فرش میگسترانند

از مطاوی کلمات این محقق بر می آید که برطاس و خزر و بلغار بلکه روسها طوایفی بوده اند نزدیک بیکدیگر که مسکن
و جنسشان نیز قریب بهم چه میگوید زبان بلغاریها مثل زبان خزر است و برطاس زبان دیگر دارد هم چنین زبان

روس غیر از زبان برطاس و خزر است

مسعودی میگوید رود خانهٔ موسوم به بورتاس شط خزر یعنی برود ولگا میریزد و طایفهٔ اتراک موسوم به بورتاس در سواحل رودخانهٔ بورتاس ساکن میباشند

ادریسی مینویسد برطاس طوایفی هستند که در ناحیهٔ وصل بلاد خزر سکنی دارند زبان آنها شباهتی نه بزبان خزر و نه بروس دارد در روسها در وقتی من مشغول تألیف این کتاب بودم بر برطاسها و خزرها و بلغارها غلبه کرده اند اراضی آنها را متصرف شدند و خود آنها متفرق گشتند

مصنف دیگر میگوید برکاس یا برطاس جماعتی هستند ترک نژاد ساکن در ساحل رود آتیل و با خزرها همسایه میباشند در اراضی آنها روباهها خوب یافت میشود با پوستش قرمز

نگارنده گوید حدما از این دو باهها ذکری نموده و محل آنها را خاک روس گفته چنانکه نظامی علیه الرحمه میفرماید

شنیدم که روباه رنگین بروس　　خود آرای باشد بسان عروس

اصطخری گوید بارطاسها که در الاچیق منزل مینمایند و طایفه میباشند طایفهٔ در حدود غز سکنی دارند و در اینوقت بیشتر از دو هزار نفر نیستند و باحد اطاعت و تمکین مینمایند طایفهٔ دیگر در صحراهای آتیل نزدیک طایفهٔ خزر جای گرفته زبان آنها شبیه است بزبان خزرها و بلغارها و مسلمان هستند بارطاس یا بارتاس در لغت جغتائی بمعنی غلامی و بندگی است

شط آتیل نزدیک ممالک روس است و بسمت مشرق جاری و از اراضی برتاسا میگذرد و مصب علیای آن که بدریا میریزد در مملکت خزر است از این مصب تا ناحیهٔ برتاس (برطاس) بیست روز راه است

ابن حوقل نیز همین مطالب را نگاشته و ناحیهٔ بارث (برطاس) را این مصنفین کلیةً جزو بلاد روس و صقلاب نشین قرار داده اند

بعضی از مؤلفین که اسامی طوایف اسکیث را میبرند طایفهٔ از آنها را توخاری مینامند و بعضی غزوات و شجاعتها نسبت بآنها میدهند احتمال میرود که طخارستان معروف که عبارت از بلخ و خول و سمنگان و بغلان و سکاکن و طالقان و غیرها باشد باسم طایفهٔ توخاری موسوم شده باشد

قلاعی که اشکانیان در سرحد غربی خود یعنی در طرف ری داشتند و حدود آنها را حفظ مینمود اول ایوان کیف بوده و آنرا شاراکس میگفتند و شاراکس قلعه را گویند که دیوار آنرا با چوب و چپر ساخته باشند بعد قشلاق و بعد ارده‌هان که محمد خاردوان باشد بعد لا سجرد که معرب بلاسگرد است و لاس گرد مخفف بلاس گرد میباشد

(اخطار از دو خبر اندیشی و انسانیت)
حکیم اعلم و شاعر مجید و فاضل متبحر و بزرگوار عظیم النظر که علمای دانشمند قرون و اعصار باتوقیر و احترام هر چه تمامتر او را نام میبرند و بجلالت قدر یاد میکنند و در حکمت و فضیلت و علم مراتب کمالیه تشخص او مثل مهر نهند و چنان اطلاع باخبار عالم داشته که تقریبا در هفتصد و پنجاه سال قبل از مملکت روس نام برده و روباه آنرا تشبیه بعروس کرده مانیک در خاک همان مملکت یعنی در گنجه مزار فایض الانوارش طویله اسبان قزاق و کلان عرض راه است ظرف شماتی افسوس هزار افسوس
آیا بر علمای مجلس شریفهٔ سنت‌پطرزبورغ است که رفع این ننگ را که من خود در سال ۱۸۷۳ میلادی مطابق هزار و دویست و نود هجری بدیدم از حکومت گنجه بنماید

میباشد یعنی قلعهٔ پلاس یا پلاش و شاید آن تلهای مصنوعی که در جلگهٔ خوار دیده میشود نیز آثار قلعه‌های اشکانیان باشد
میگویند قلعهٔ ایرج ورامین را هم اشکانیان ساخته‌اند و این هم هرچند از نظر بعید نمی‌نماید و مؤید آن است که بعضی از مورخین
که گویند یکنفر از سلاطین اشکانی ایرج نام داشته و نگارنده خود قلعهٔ ایرج را که در حوالی شهر کهنهٔ ورامین است دیده‌ام
و تفصیل آنرا در قوشون روزنامه‌های ایران درج کرده و میتوانم بطریق یقین بگویم که از ابنیهٔ اشکانیان است این قلعه
با عظمت و استحکام جز در گوشه که آثار آبادی در دیوار باقی امکنهٔ آن خالی از بنا است معلوم میشود که اردوی حصین بوده
و اکثر ابنیهٔ اشکانیان همینطور است

چون در تاریخ اشکانیان گاهی بر حسب مناسبت ذکری از قلعه و شهر آپامه میشود شرح و توضیح آن لازم مینماید بنابراین
گوییم یونانیان از زمان اسکندر کبیر تا سلطنت فرهاد اول اشکانی که بیش یا کم تسلطی در مملکت مدی (عراق عجم)
داشتند برای حفظ این قسمت از مملکت علاوه بر چند قلعه از قبیل قلعهٔ ایرج و قلعهٔ شهر ری حالیه که از زمان قدیم در
این امکنه بوده یک اردوی نظامی هم در حوالی دوشان تپه ساخته بودند و آنرا آپامه نامیده و این اسم خاص است
توضیح آنکه این قلعه را چنانکه معروف است سلوکوس نیکاتر اول پادشاه سلوکیدی که از خلفای اسکندر است ساخته
و چون اسم مادر یا زوجهٔ سلوکوس آپامه بوده این قلعه را بنام مادر یا زوجهٔ خود نامیده و قلعهٔ آپامه گفته و آن فی الحقیقه قسمتی است
از معسکر و اردوی نظامی که محاط دیوار میباشد تقریباً مثل شهر سور و حصار دارد و فرنگیها اسم عام باین قسم قلاع یا
اردوی نظامی داده و کان زیراتسیه گفته‌اند و معنی آن اردوی محفوظ یا معسکر حصین است اینک می‌پردازیم بقلعهٔ
آپامه که در حوالی دوشان تپه است

اولاً پوشیده نیست که دوشان تپه تپه‌ایست در نیم فرسخی شهر طهران و در طرف شمال شرقی آن واقع و حالا مقر بنا است
با ابنیهٔ سلطنتی و شهر و قلعهٔ آپامه در سمت شمال شرقی دوشان تپه بمسافت کمی واقع شده یعنی تپهٔ عظیمی یا کوه کوچکی
در طرف شرقی قلعهٔ آپامه است که از دو سمت مشابه دیوار و بجانبین شمال و جنوب ممتد و مایل میشود این تپه تقریباً نصف
دیوار قلعهٔ آپامه را تشکیل داده و در جنوب و شمال تپه‌ها کوه جگر است که باز در حکم دیوار شمالی و جنوبی قلعه محسوب شده
اما در طرف مغرب قلعهٔ مصنوعی داشته که بروج آن بشکل مربع بوده نه مدور و فعلاً پیدا است و در قلهٔ
قلهٔ کوه بلند شرقی که بکوه سنگ معروف است آثار قلعه موجود همچنین در طرف شمال هم اکنون
برجها برپاست تماشاخانه که یونانیان در شهر حسب الرسم میساختند و سیرک میگفته‌اند
در قلعهٔ آپامه نیز ساخته و آثار آن باقی است

یکی از مورخین میگوید اسکندر و سلوکوس در مملکت پارت چند شهر که بمنزلهٔ چند قلعه بود ساخته و یونانیها را در آن قلاع
سکنی داد از جمله هکاتم پیلس است که نزدیک شهر دامغان حالیه بوده و هراکلیه و آپامه را او دو دیگر

کنت

کنت گوبینو وزیر مختار فرانسه مقیم دربار دولت ایران که در اوایل سلطنت اعلیحضرت همایون شاهنشاه
جمجاه ناصر الدین شاه دام ملکه با ماموریت منیعه بدار الخلافه باهره آمده و از فضلای متبحر بشمار می آید
کتابی تألیف کرده و در آن تحقیقات از تاریخ ایران نموده در جلد اول آن کتاب در صفحه چهارصد و
هفتاد و سه مینویسد

از قلعه ها و شهرها که اسکندر و خلفای او در مملکت پارت ساختند ممکن است از خرابه آنها چیزی باقی
مانده باشد سعادت شامل حال من شده موقع قلعه آپامیه را پیدا کردم این شهر در چند فرسخی در شمال
شرقی طهران واقع است ایزیدر خاراکسی مورخ که از این شهر سخن مینماید میگوید این شهر در چند فرسخی
ری در سمت شمال آن واقع شده بهذا بگمان این نویسنده در دامنه البرز در سمت شمال در یک کوه
مخروطی سنگی برجی خرابه بر بالای تل یافتم این تل سنگی چون سرخ رنگ است معروف بسرخ حصار میباشد
در اطراف برج آثار خرابه بسیار دیده میشود و شک نیست که قلعه آپامه در همین سرخ حصار بوده
نگارنده گوید از آنجا که هر جوادی را کبوه ایست کنت مشار الیه با کمال فضل و علم در این مسئله قدری از
حقیقت دور افتاده و ظاهراً ماخذ سهو قول ایزیدر خاراکسی است سرخ حصار چنانکه می بینند و می بینیم
آن لیاقت و استعداد ندارد که در آن قلعه و شهر نظامی یا غیر نظامی ساخته شود و باید دانست که مقصود
از بنای قلعه نظامی چه است اگر حفظ راه مازندران بوده در اینجا بنای قلعه بیموقع است زیرا که از غلیب
هفاط جلگه معروف بهزار دره با آسانی ورود بجلگه طهران ممکن میباشد و لازم نیست از دو تنگه
که سرخ حصار مشرف بر آن است عبور نمایند و اگر ملاحظه فنون حربیه را نمائیم خواهیم دانست آن
برج مختصر که کنت گوبینو میگوید و حالا در سرخ حصار دیده میشود طوری چسبیده بکوه خشک
بی درخت و گیاه است که بر روی سنگلاخ مرتفعی از طرف جنوب که تیرانداز در پناه هر تخته سنگی میتواند
قرار گیرد و در کمال سهولت در ظرف چند دقیقه قلعه گیان را مجبور بتسلیم شدن نماید پس قلعه آپامیه
در سرخ حصار نبوده در همان محل سابق الذکر یعنی در حوالی دوشان تپه و در طرف شمال آنست
و آنجا را عامه ناس گنج آباد و سنگر افراسیاب میگویند و نگارنده خود این محل را کشف کرده و
بدقت آنرا دیده جای شبهه و تردید نمانده است و هزار شکر حضرت قادر متعال را که این مجلد
از تاریخ اشکانیان که جلد اول از کتاب درر التیجان است بیاوری و توفیق حق جل ذکره و عز
اسمه تمام شد

بپایان رسید این همایون کتاب به رنجی فزون سنگ را کرده آب

کنون

کنون کان سیم است و گنج گهر | چسان بر که شیر و تنک شکر
ز خواب و ز خوردن ندم چند گاه | بچشم اندرم خورد شد کوه و کاه
همانا زمانی نکردم درنگ | بریدم من این راه تاریک تنگ
ز اشکانیان گفتنی آنچه بود | همه گفته شد از زبان تا بسود
ملوک الطوایف که جز چیستان | از ایشان نبُد هیچ اندر بیان
پس از دورها باز نامی شدند | تو گوئی بدوران نما آمدند
ز نو رفتگان زنده گی یافتند | پرند حیات ابد بافته
مرا مزد اینکار و پاداش رنج | نباشد اگر مال بسیار و گنج
پسندیدن کار دانا نمه | ز هر چیز نغز گرانسنگ به

از این نامه اوراق و از بنده نام
چو پایید ذهی فرهی والسلام

چیستان لغز و معما را گویند

فهرست اسامی سلاطین اشکانی

در جلد دویم وسیم کتاب در آنجا شرح سلطنت هر یک از سلاطین اشکانی و مدت ملکشان با تحقیقات لازمه نگاشته خواهد شد اگر مشیت حضرت باری جل ذکره تعلق گرفته باشد در اینجا محض استکمال فایدت و زینت این مجلد فهرستی از اسامی ملوک مزبوره و مدت سلطنت ایشان ترقیم و ترتیب میدهیم بدون اینکه متعرض تحقیقات و اختلافات شویم یعنی فقط نقل قول مینمائیم از یکی از مورخین معتبر فرنگ و باید دانست که آنمورخ همه جا آرساس را که اشک باشد آرساکس مینویسد و ما پیش گفته ایم که آرساکس و آرساس و آرشاک و آرساک همه همان اشک است و تمام سلاطین اشکانی این لقب داشته اند پس باصطلاح معمول خودمان نوشته گوئیم

(۱) اشک اول بانی و مؤسس اساس سلطنت اشکانیان در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد سلطنت داشته یا یافته

(۲) اشک دویم موسوم به تیرداد که بعضی فرنگیها تیریدات و برخی تیریداتس مینویسند و ملقب به مگاس یعنی اعظم بوده سلطنتش از سال دویست و چهل و نه تا دویست و چهل و هفت قبل از میلاد

(۳) اشک سیم موسوم به اردوان اول که فرنگیها بعضی آرتابان و برخی آرتابانوس مینویسند و ملقب به مگاس بوده سلطنتش از سال دویست و چهل و هفت تا دویست و ده قبل از میلاد

(۴) اشک چهارم موسوم به فراهاپاتس اول ملقب به مگاس و فیلادلفس و فیل هلن یعنی اعظم و دوست برادر و محب یونان سلطنتش از سال دویست و ده الی صد و نود و پنج قبل از میلاد و فراهاپاتس ظاهراً بعینه پدر فرهاد باشد

(۵) اشک پنجم یعنی فرهاد اول که فرنگیها بعضی فراهاتس و برخی فراهات مینویسند ملقب به مگاس و تئوپاتر یعنی اعظم و ابن الله سلطنتش از سال نود و پنج تا صد و هشتاد و یک قبل از میلاد

(۶) اشک ششم یعنی مهرداد اول که بعضی از فرنگیها میتهراداتس و برخی میتریدات مینویسند ملقب به مگاس اپیفانس اویرژتس دیکایوس فیل هلن یعنی اعظم نامدار نیکوکار عادل محب یونان سلطنتش از سال صد و هفتاد تا صد و سی و هشت قبل از میلاد و در اینجا طفره هست که در جای خود بتحقیق آن میپردازیم انشاء الله تعالی

(۷) اشک هفتم که فرهاد دویم باشد ملقب به مگاس تئوپاتر اویرژتس اپیفانس یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامدار سلطنتش از سال صد و سی و هشت تا صد و بیست و شش قبل از میلاد

(۸) اشك هشتم كه اردوان دويم باشد ملقب به مگاس تئو پاتر نيكاتر يعنى اعظم و ابن الله و فاتح سلطنتش از سال صد و بيست و شش تا صد و بيست و سه قبل از ميلاد

(۹) اشك نهم كه مهرداد دويم باشد ملقب به مگاس اورژتس ايپفانس تئوس فيل هلن يعنى اعظم و نيكوكار و نامدار و خدا يا خداوندگار و محب يونان سلطنتش از سال صد و بيست و سه تا هفتاد و شش قبل از ميلاد

(۱۰) اشك دهم كه فرنگيها بعضى اسم خاص آنرا سيناتركس و برخى سيناتركيس و زمرهٔ سيناترو اكثر نوشته اند و معلوم نيست در لغت فارسى و زبان خود اشكانيان چه تلفظ ميشده و ملقب بوده است به مگاس اتوكراتور فيلوپاتر ايپفانس فيل هلن يعنى اعظم و كامكار و دوست پدر و كامكار و محب يونان سلطنتش از سال هفتاد و شش تا شصت و نه قبل از ميلاد و بعضى اسم اين پادشاه را مناسيرس نوشته محتمل كه منوسهر بوده فرنگيها اينطور تلفظ نموده اند

(۱۱) اشك يازدهم كه فرهاد سيم اسم خاص اوست ملقب به مگاس تئو پاتر اورژتس ايپفانس فيلوپاتر فيل هلن يعنى اعظم و ابن الله و نيكوكار و نامدار و دوست پدر و محب يونان سلطنتش از سال شصت و نه تا شصت قبل از ميلاد

(۱۲) اشك دوازدهم كه مهرداد سيم باشد ملقب به مگاس ايپفانس ديكايئوس تئوس اوپاتر فيل هلن يعنى اعظم و نامدار و عادل و خداوندگار و عالى نژاد و محب يونان مدت سلطنت اشك دوازدهم را اكثر تعيين نكرده اند ظاهرا از سال شصت تا پنجاه و پنج قبل از ميلاد باشد

(۱۳) اشك سيزدهم كه بعضى فرنگيها ارود و برخى ارودس مينويسند و ظن غالب كه هرمز باشد ملقب به مگاس و هيتس تس فيلوپاتر ديكايئوس ايپفانس اورژتس فيل هلن يعنى اعظم . . . . . . و دوست پدر و عادل و نامدار و نيكوكار و محب يونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج تا سى و هفت قبل از ميلاد اما هيتس تس كه بر القاب اين پادشاه افزوده شد تا كنون معنى آنرا ندانسته ايم اگر معلوم شد در شرح سلطنتش نگاشته ميشود

(۱۴) اشك چهاردهم فيروز اول كه فرنگيها پاكروس مينويسند ملقب به اورژتس ديكايئوس ايپفانس فيل هلن يعنى نيكوكار و نامدار و محب يونان سال جلوسش غير معلوم است و انتهاى سلطنتش را در سنهٔ سى و هشت قبل از ميلاد نوشته اند معلوم ميشود فيروز و هرمز در يك وقت و زمان سلطنت ميكرده اند يكى در قطرى و آن در قطر ديگر

(۱۵) اشک پانزدهم که فرهاد چهارم باشد ملقب به اورزتیس دیکائیوس ایپفانیس اتواکراتور فیل هلن یعنی نیکوکار
وعادل و نامدار و کامکار و محب یونان سلطنتش را در سال سی و هفت قبل از میلاد نوشته اند معلوم
میشود اینهم در زمان هرمز و فیروز در قطر دیگر حکمرانی داشته و هر سه معاصر بوده اند

(۱۶) اشک شانزدهم که تیرداد دویم باشد ملقب به اورزتیس دیکائیوس ایپفانیس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال سی و سه یا سی و دو قبل از میلاد و مدت سلطنتش را درست
تصریح نکرده اند ظاهراً تا سال ده قبل از میلاد باشد

(۱۷) اشک هفدهم که فرهاد پنجم باشد ملقب به اورزتیس دیکائیوس ایپفانیس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال ده قبل از میلاد تا سنه چهار بعد از میلاد

(۱۸) اشک هیجدهم که هرمزد دویم یا ارودس دویم باشد ملقب به اورزتیس دیکائیوس ایپفانیس فیل هلن یعنی نیکوکار
و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهار بعد از میلاد الی هشت

(۱۹) اشک نوزدهم اونونس اول که انوش باشد ملقب به اورزتیس دیکائیوس ایپفانیس فیل هلن یعنی نیکوکار
و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشت بعد از میلاد الی یازده بعضی از مورخین را عقیده
نیست که انوش پادشاه ارمن کبیر بوده اما از طایفه اشکانی

(۲۰) اشک بیستم که اردوان سیم باشد ملقب به اورزتیس دیکائیوس ایپفانیس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال یازده بعد از میلاد تا چهل

(۲۱) اشک بیست و یکم که تیرداد سیم باشد بدون لقب از سنه سی و پنج الی سی و شش معلوم میشود که این پادشا
در این مدت قلیل در سلطنت اردوان سیم در قطری از اقطار ایران مستقلاً حکمرانی کرده

(۲۲) اشک بیست و دویم که گودرز اول باشد ملقب به اورزتیس دیکائیوس ایپفانیس فیل هلن یعنی نیکوکار و عادل
و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهل بعد از میلاد تا چهل و یک گودرز را فرنگیها گتارزس
مینویسند

(۲۳) اشک بیست و سیم که بارداناس یا وارداناس اول باشد ملقب به اورزتیس دیکائیوس ایپفانیس فیل هلن
یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال چهل و یک بعد از میلاد الی چهل و پنج و ظن
غالب آنکه وارداناس هرمزدان باشد که اصلش اورمزدان است

(۲۴) اشک بیست و چهارم که همان گودرز اول باشد ملقب به اورزتیس دیکائیوس ایپفانیس فیل هلن یعنی
نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان در سال چهل و پنج بعد از میلاد مجدداً به سلطنت جلوس کرده و تا سنه

پنجاه

پنجاه و یک پادشاهی نموده

اشک بیست و پنجم که مهرداد چهارم باشد بدون لقب سلطنتش از سال چهل و هشت بعد از میلاد (۲۵)
تا چهل و نه بنابراین این پادشاه در سلطنت گودرز در قسمتی از ایران مستقلاً حکمرانی کرده

اشک بیست و ششم که انوش دوم باشد در سال پنجاه و یک بعد از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده (۲۶)
و چنین معلوم میشود که این پادشاه هم در سلطنت گودرز یعنی در سال آخر آن علم طغیان
برافراشته

اشک بیست و هفتم ولاگازس یا ولاغازس اول ملقب به اورثرشروس یکاهوس اپیفانس فیلهلن یعنی نیکوکار (۲۷)
و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال پنجاه و یک بعد از میلاد تا پنجاه و پنج و ولاگازس همان
ولگازس است که فرنگیها او را جزو هم مینویسند مقصود بلاش و بلاشان میباشد که ولاش هم گفته شده

اشک بیست و هشتم بارداتس یا وارداتس یا هرزدان دوم ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب (۲۸)
یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج بعد از میلاد تا پنجاه و هشت

اشک بیست و نهم که ولگازس یا بلاش دوم باشد ملقب به نیکوکار و عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش (۲۹)
از پنجاه و هشت بعد از میلاد تا هفتاد و هشت

اشک سی ام که فیرهزد دوم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از هفتاد و هشت (۳۰)
بعد از میلاد تا صد و هفت

اشک سی و یکم که اردوان چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هشتاد (۳۱)
بعد از میلاد الی هشتاد و یک بنابراین اردوان در زمان سلطنت فیرهزد دوم رایت خودسری افراشته
و تقریباً یکسال در قطری از اقطار ایران مستقلاً پادشاهی کرده

اشک سی و دوم که خسرو باشد و فرنگیها کسرئس مینویسند بدون لقب از سال صد و هفت بعد از میلاد (۳۲)
الی صد و بیست و هشت سلطنت کرده

اشک سی و سیم پارتهاماسپاتس یا پارتهاماسپات سلطنتش از سنهٔ صد و شانزده بعد از میلاد (۳۳)
الی صد و هفده معلوم میشود در زمان سلطنت خسرو تقریباً یکسال این پادشاه در ارمن کبیر و در آذربایجان
مستقلاً حکمرانی کرده و در میان اسامی سلاطین اشکانی در فارسی اسمی ندیدیم که شباهت به کلمهٔ
پارتهاماسپاتس و پارتهاماسپات باشد آیا اصل آن چه بوده و چند تحریف این اسم را باین شکل در آورده
خدا داند احتمال ضعیف میدهیم که بهرام باشد باین صورت در آمده

اشک سی

(۳۴) اشک سی و چهارم که بلاش سیم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال هفتاد و هشت بعد از میلاد تا صد و چهل مسلم است که این پادشاه در همان سال اول سلطنت فیروز دوم بنای خودسری را گذاشته در قطری از اقطار ایران مستقلاً بحکمرانی پرداخته و ممکن است در ظرف شصت و دو سال سلطنت بکوشش خود را مالک و پادشاه تمام ایران کرده باشد

(۳۵) اشک سی و پنجم که مهرداد پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال صد و دوازده بعد از میلاد الی صد و سیزده این شخص هم از غاصبین سلطنت است در اوان پادشاهی خسرو تقریباً سالی در قطری از ایران مستقلاً حکمرانده

(۳۶) اشک سی و ششم که بلاش چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال صد و چهل و هشت بعد از میلاد الی صد و نود در اینجا هم طفرهٔ در تاریخ اتفاق افتاده که تحقیق آن در مقام خود بیاید

(۳۷) اشک سی و هفتم که بلاش پنجم باشد ملقب بعادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال صد و نود بعد از میلاد تا دویست و هشت

(۳۸) اشک سی و هشتم که بلاش ششم باشد ملقب بعادل و نامدار و محب یونان سلطنتش از سال دویست و هشت بعد از میلاد الی دویست و بیست و شش

(۳۹) اشک سی و نهم که اردوان پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال دویست و هشت تا دویست و بیست و شش

(۴۰) اشک چهلم که فرنگیها اسم آنرا آرتاوازدس نوشته اند بدون لقب سلطنتش از دویست و بیست و شش الی دویست و بیست و هشت و ظن غالب آنکه آرتاوازدس همان آرتابانس است که اردوان باشد و نگارنده را عقیده اینست که اشک سی و هشتم و سی و نهم و چهلم هر سه یکی بوده این پادشاه در سکه‌ها هر وقتی بملاحظهٔ تغییری در اسم خود داده و آن تغییر اسباب التباس و اختلاف شده است یا آرتاوازدس یکی از شاهزادگان اشکانی بوده که بعد از کشته شدن اردوان آخرین پادشاه اشکانی یک دو سال کر و فری ثمری نموده چه منقرض شدن اشکانیان در سال دویست و بیست و شش بعد از میلاد و آخرین پادشاه بودن اردوان در طبقهٔ اشکانی از مطالبی است که میتوان گفت مسلم است

سن مارتین از مشاهیر فضلا و مورخین اسامی سلاطین اشکانی را اینطور ضبط کرده

ارساس تیرداد آرتابان پریاپاتوس یا فراپاتوس یا امپاپاتوس فرآت مهرداد مناسرس سیناتروس

سیناترُوسِس اُرُود وُنُونِز سِینامِیس بارادان (که بارداتس باشد) گُتارزِس پاکُرُس
کُسرُیِش ساناترُیسِ یا ساناتروغ پارتهاماسپات و پوشیده نیست که علت اختلاف در اسامی
این است که نقل و تحویل از زبان فارسی بیونانی و رومی شده و از یونانی و رومی بزبان ارمنی و از آنجا بسایر
السنهٔ فرنگ با آن تفاوت لهجه که درمیان ملل و امم همیشه مشهود بوده و هست و چه تحریفها اتفاق افتاده
در صورتیکه بگوئیم از تصحیف و سهو کتاب مصون مانده و اگر اینرا هم بپذیرائیم معلوم است که از اصل چه
باقی میماند و چه خوب فرموده آنکه شنیده شخصی میگوید تُلِیتِن فیل و مقصودش خرطوم فیل است گفت خدا
کند طای آنرا نیز منقوط فرض کرده باشی تا یکحرف از اصل بجا مانده باشد باری چون این اسامی را از نقش سکه‌ها
استخراج کرده و خوانده اند و آن غالباً بخط و املای یونانی است اینهم مزید علت میشود و تطبیق آن با اسامی
مصطلحهٔ عرب و عجم مشکل میکرد و ظاهراً ما در این مبحث نیز کمتر از سایر مباحث متذکر شده باشیم و حاصل
آنکه از اسامی مسطوره در کتب عرب و عجم از سلاطین اشکانی شاپور و بیژن و نرسی را ندانستیم یونانیها و
ارامنه و سایر ملل فرنگ بچه صورت در آورده و از اسامی مزبوره در تواریخ فرنگ سیناترُسِس یا سیناترُوکیس را
را توانستیم حدث بزنیم که تحریف کدام اسم است و درمیان آنهمه مشکلات و معضلات فرضاً این یک
دو کلمه هم تا آخر ثابت نشده در اینجا توضیح و معلوم نشود که چیزها است و میتوان ادعا نمود که مجهولی بماند
و مبهمی نیست که اسباب فهم اختلال مطالب تاریخی و تحقیقات علمی شود و این مقاله را ختم میکنیم بدو مطلب
که لازم است مطالعه کنندگان هر دو را در نظر داشته باشند یکی آنکه سلاطین اشکانی بهمان شرحیکه در فصل
ولایت عهد نگاشته شد ولیعهد خود را بسیار اتفاق افتاده که تغییر داده اند یعنی پسر محبوب‌تر خود را نظر
بمیل مادر و عشق باو بر پسر ملکه تفضیل نهاده و بعد از فوت پادشاه این فقره اسباب اختلاف و کشمکش
شده و در این اغلب اوقات دو سه نفر در عصر و زمان واحد تاج سلطنت بر سر گذاشته و خود را پادشاه خوانده اند
چون دیری این قال و مقال درمیانه بوده تا یکی غالب آمده و رفع خلاف نموده و پادشاهی را برای شخص خود بلا منازع
و مسلّم داشته تاریخ از اینرو مغشوش شده حکمرانی ولاة مشبّه بسلطنت سلاطین گشته و سکهٔ اینها مورث
القای شبهه کرده است دیگر آنکه آنچه را حالا اسم فرض میکنند اغلب لقب بوده نه اسم مثل اردشیر و دارا
و خسرو و نوشیروان و هم اکنون در عبارات نویسندگان از این قبیل مسامحه‌ها بسیار اتفاق می‌افتد و جاری
میشود مثلاً مینویسند حضرت خاقانی اعلیحضرت خسرو عادل باذل و قس علی ذلک و حال آنکه خاقان و خسرو را
نویسنده لقب پادشاه قرار داده و در بردن اسم خاص تغافل کرده غافل که در مواقع تاریخی این کار خطا و گناه و
اسباب سهو و اشتباه است راهنمای حقیقی همه را براه صواب دلالت و هدایت نماید و از افتادن در بیدای حیرت
و سرگردانی و ضلالت و نادانی حفظ کند

بسمه تبارک و تعالی

دانشمندان با فطانت و ذوق که قسمتی از اوقات شریف خود را وقف مطالعهٔ کتب
و رسائل نموده و تصفح اوراق و دفاتر تازه و کهنه را بهترین مشغولیت و تفریح خاطر
دانسته‌اند اگر بنظر تلطف و توجه در این مجموعه ببینند دانند که تاریخ اشکانیان
در میان ما مردم مشرق زمین تا اکنون اسمی بی مسما و ثالث ثلاثهٔ سیمرغ و کیمیا بوده
و این بندهٔ ناچیز بموافقت و یاری ارباب همم عالیه تنها بخودی خود از دیری بر این بوده‌ام
که این مکان بایر خالی را بمکین با فر و تمکین آن دایر و معمور سازم و بهر نحو که باشد کتابی
پردازم مشتمل بر سوانح ایامی که امتداد آن تقریباً پانصد سال میشود و حوادث
مهمهٔ آن با وقایع ادوار معتبرهٔ عالم بوجهی برابری مینماید یعنی دوره که زیاده از
سی نفر شهریار کشورستان مقتدر در آن رایت عظمت و جلالت خویش را
بر قمهٔ سربلندی و افتخار نصب کرده و در پهنهٔ نام آوری و سترگی کوس فرمانروائی
و بزرگی زده دورهٔ پادشاهان عظیم الشان کدام پادشاهان عظیم الشان
سلاطین اشکانی و خواقین پارتی آنها که با دول روم و یونان بلکه هندوستان
پنجه در پنجه افکنده و اغلب بر مهان مقتدر آن زمان و سران نامی محتشم آنجهان غالب
آمده و ایران وطن عزیز شریف ما را دارای شرف مزیت و برتری نموده‌اند و راستی
که اشکانیان اصلاً ایرانی نبوده و با ایرانیان ما معاملهٔ بیگانه ننموده اما چنانکه در
فصلی از اصل کتاب گفته‌ایم تنها آخر خود را بما می بسته‌اند و سلسلهٔ نسب خود را بجد ایرانیان
میرسانده ما ئیم که آنها را رانده‌ایم و خصم الد کشور و اجنبی خوانده از این گذشته

فوائد منظوره از تاریخ که عبارت از تجارب عبر و تیقظ و خبر و فهم سبب و جهت
ترقی و تنزل امم و ملل و صعود و سقوط ممالک و دول و وسائل حصول مرام و
نتایج سماحت و اقدام و آگاهی از نوادر اعصار و بدایع آثار و بدست آوردن مقالید
علوم و مفاتیح آداب و رسوم و افتتاح مناهج و مسالک و احتراز از مساوی و مهالک
و هزار چیز دیگر است جایز نمیشمارد که بغرض بیگانگی و دوری و کینهٔ مظلومی و مقهوری
از بسا معلومات نافعه چشم بپوشیم و با مجهولات ضاره برضا و رغبت دست در آغوش کنیم
و ندانیم در ملک کیخسرو و کیکاوس مدتی مدید چه بر گذشته که آمده و رفته چه بوده و گشته
فرهاد با اردوان ما که بود و با پیر قیصر روم چه نمود خلاصه این خیالها داعی و محصل
تحصیل اسباب و لوازم نگارش تاریخ اشکانیان و کتاب درر التیجان شد و جلد اول آن که
در حکم مقدمه است بنا شد تا دیر عراقی نیز پرداخته آمد و مجلد دیگر که محتوی بر گزارش
مخصوص سلطنت هر سلطان میباشد بشرحی که در دیباچه ذکر شده با قلت عزم و نیت
آنکه بخواست خدا از نیز نگاشته شود و این وهده به درر و لآلی اخبار صحیحه و مطالب
مطلوبه انباشته آید اما از آنجا که سرای زندگانی را نمایش و هستی حبابست
و بنیاد آن بر آب و ساخته منهدم و خراب هنوز ننشسته گویند برخیز
و در دست پر ناکرده فرمان آید که بریز راه آخرت هموار و باز است و دست اجل
پیوسته دراز و جز مرگ که از هزار درد بی درمان آدمی آن یکی است و از زحمتهای
بسیار زندگان اندکی انسان را نوازل و عوائق غیر مترقبه چندان باشد که بشمار نیاید
و بقول مشهور شب آبستن است تا سحر چه زاید روزگار ناسازگار و سروکار بیشتر با بدگوهران
نابکار فطرتهاست خلقتها ناتمام عقلها ناقص رایها سقیم راستی با این
سلیقههای کج و سرشتهای زشت و ضمایر عیبجو و سرائر مغشوش و روانهای ناپاک
و طبعهای مفطور بجند و دلهای مشحون بکید و سینههای پرکینه و زبانهای غماز
و چشمهای شور و دماغهای پر و مغزهای هیچ و سرهای سنگین بعبارة اخری
با این شکم بندههای حریص و سینه کاسههای خسیس و فرومایگان خودپسند و جاهلان
بلید و گمراهان مغرور و سبکروحان متکبر و شومان بوم سرشت و آدمی صورتان
دیوصفت چه باید کرد تا گفته من آن نیم که تو گوئی و از من نیاید آنچه تو خواهی و جوب

شرق و غرب عالم را امکان بد
و جبل خرا گرفته بلکه روی
زمین را جهل و ظلمت
احاطه کرده ظهر الفساد
فی البر و البحر بما هذا مال آن
و اخباریکه مرزو از تما
کرهٔ ارض مسموع میشود
مبتن ابن مغال

ودق

ورق برگشته وتشنه لب کوثر شده متمم قائل جای آب حیوان گرفته وباطل خانه حق رفته
مزرع مانده نه مال والعیاذ بالله از آن سوء حال ومآل پس نظر باین بی‌اعتباری کار و
عدم اطمینان بر دو روزهٔ مهلت استقرار از محضر وزارت جلیلهٔ علوم دولت ابدمدت
علیه ابدالله تعالی شوکتها واز فضلای خردمند قدردان مملکت درخواست و تمنا
مینماید که اگر مرا موانع طبیعی یا مکاید اجنبی مجال خود نگذاشت واز انجام این
مقصود مهم باز داشت مستعدین از ابنای وطن را باتمام کتاب درالتیجان تشویق
کرده بر آن دارند که این راه را بپایان برند وبنای سعادت این طریق را بسر برند
کتب متعلقه باین تألیف منیف را که مؤلف در ایران وفرنگ بزحمت در طول مدت وخرج گزاف
وطن تبذیر واسراف بدست آورده وجمله را در کتابخانه دارد با مسودهٔ جلد دویم که در دفتر
مجلد بجلد نساخ قرار است دریافت نموده کتاب دویم وسیم وانیز مرقوم نمایند وبدانند
وبخط خود نگارند
که ملت ودولت بر آن این خدمتی شایانست وکاری چون آفتاب درخشنده ونمایان و
از مبتکر این فکر نیز نامی بنکوئی ببرند وزحمتم را بچیزی شمرند تا داخل در شریعت عدل و
انصاف باشند وخارج از طریقت جور واعتساف نه چون بهمان که خود را حکیم فلان نامید
وکلیهٔ مؤلفات مرا از مرآت البلدان ومطلع الشمس ومنتظم ناصری وغیرها در کمال بی‌مروتی
انتحال کرده وبدون تغییر عبارت واشارت بتصنیف مصنف باسم خود نوشته است
نیز اگر سهوی بقلم فاتر این ضعیف رفته باصلاح آن پردازند مبهم ومجمل نگذارند
توضیح نمایند چه مقصود کشف مجهولات ونشر حقایق است نه منمائی نه منی

خود که باشی گر ازین تیره دلی تر نزنی

و من اول رابض این توسنم ومبدع نخستین این فن چگونه از لغزش بکلی بر کنار مانم
ونا سره را بجای سره نشانم بر آیندگان از ابنای وطن من است که بجرح وتعدیل گفتهایم
من پردازند زشتها را ترک کرده زیباها را در منصهٔ شهود وابود جلوه‌گر سازند بتنقیح
مباحث پای افشارند وتکمیل نواقص را کمر بندند وبالطبع اسباب جمع تمام آنها راست نه مرا

ولهم قيل كل الصيد في جانب الفرا

وچون در این کتاب در هر موقع ومطلب باقوال مصنفین قدیم وجدید استشهاد رفته وآنها را
بسیار نام برده لازم بود که شرح مختصری از ترجمهٔ احوال مشاهیر نویسنده‌های مشرق ومغرب

بدهم

بدست می‌آید تا مطالعه کنندگان با آنها آشنا گردند و بزحمت تحصیل این معرفت نیفتند واز
آنرو که مؤلفین فرنگ درا ینکار بیشتر رنج برده و الحق منتهای خدمت را بعالم علم و انشا
کرده اند اینها را مقدم میداریم و بترتیب حروف هجی را ده مذکور گرفته میگوئیم

اپلدر

بعضی او را اهل آتن پایه تخت یونان و از نجومیین این مملکت دانسته اند در فن تاریخ
و علوم دیگر تالیفات او بدست است و اکثر آنها از نظم و نثر بزبان فرانسه ترجمه شده
در سنه صد و پنجاه قبل از میلاد حیات داشته است

آپین

مورخی بوده است یونانی که در ابتداء قرن دوم عیسوی در اسکندریه متولد شده
در سن جوانی بروم سفر کرده در عهد سلطنت تراژان قیصر روم در روم اقامت
داشته و در خدمت چند نفر از امپراطورهای این مملکت شغل کولئیرقی او را
بوده تاریخ روم را در بیست و چهار جلد نوشته و آن شروع میشود از جنگ تروا و ختم
میشود بزمان سلطنت تراژان قیصر اما افسوس که از این بیست و چهار جلد جز چند
مجلد باقی و بدست نیست و آن چند جلد باغلب السنه ترجمه شده است

اتهنه

از فضلای یونان و مسقط الرأس مصر است در علم نحو ماهر و معروف بنحوی
بوده تولد او را در زمان امپراطوری مارک اول قیصر نگاشته اند و وفات او را
در سلطنت الکساندر سور که او نیز از قیاصره روم است اما نه سال ولادت را نه
تعیین کرده اند نه وفاتش را همین قدر معین است که مارک اول در سنه
صد و شصت و یک بعد از میلاد جلوس نموده و الکساندر سور در سال دویست و
بیست و دو و از کتب اتهنه چیزی که باقی است بعضی مؤلفات او میباشد که در
حقایق و معارف و سیزده جلد از کتاب رجال که پانزده جلد بوده دو مجلدش مفقود
گشته و سیزده جلد باقی مانده زالوفیر نامی در پنج جلد بفرانسه ترجمه کرده و نزد
نگارنده موجود است این پانزده جلد کتاب رجال را خود اتهنه مجمع العلما نامیده

ادین

از

از مشاهیر مورخین یونانست تولدش در سال صد و پنج بعد از میلاد هم سپاهی و جنگی بوده هم مورخ و فیلسوف از جانب آدرین قیصر روم حکمرانی سیواس و قهرمانیهٔ آسیای صغیر را که حالا متعلق به دولت عثمانی است داشت در حکومت او طایفهٔ آلن از طوایف توارانی که در حدود حاجی ترخان و سواحل نهر ولگا بودند داشتند با آسیای صغیر حمله کردند آدرین از طرف قیصر مامور جلو گیری آنها شد و بر آنقوم غلبه نمود در ازای این خدمت رتبهٔ سرداری یافت کتابها که از این مانده یکی در مغازی و فتوحات اسکندر کبیر است و چند رساله در علم جنگ و فیلسوفی کتب او بالسنهٔ مختلفه ترجمه شده و حلیهٔ طبع یافته است

آفریکانوس ژولیوس

که به ژول آفریکن نیز معروفست از مورخین یونان و در مائهٔ سیم عیسوی زندگانی مینموده اول بت پرست بوده در سال دویست و سی و یک میلادی قبول دین نصرانی کرد تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سلطنت هلیوگابال امپراطور و قیصر روم مسمی الکبری نوشته و از او بیادگار مانده است هلیوگابال در سنهٔ دویست و هفده بعد از میلاد بسریر سلطنت جلوس نموده

آقاتانجلوس

یا آقاتانکلوس از مشاهیر مورخین بوده و در ابتدای مائهٔ چهارم عیسوی زندگانی مینموده اصلش یونانیست و اسمش شاهد این مدعا لکن در دربار تیرداد پادشاه اشکانی ارمن مستخدم شده تیرداد مشار الیه را اعقاب سلاطین ساسانی از مملکت ارمن بیرون کردند وی پناه به قیصر روم برد و با قشون رومی بارمن بازگشته مجددا مملکت خود را مالک شد آقاتانجلوس در این رفتن و آمدن با تیرداد همراه بود و این واقعه از وقایع زمان سلطنت شاپور اول ساسانی میباشد آقاتانجلوس اگرچه اصلا و نسلا یونانی بوده اما در کمال فصاحت بزبان ارمنی ولاتین سخن میگفته و این دو زبان را بخوبی میخوانده و مینوشته و تاریخ ارمن را از اول آن تا آنوقت که تیرداد پادشاه ارمن قبول دین عیسوی نمود نگاشته و مخصوصا در انقراض سلطنت اشکانیان ایران بدست ساسانیان شرحی مبسوط نوشته موسی خورنی مورخ مشهور از تاریخ آقاتانجلوس خیلی

تعریف و تمجید مینماید آنچه را آقاتا انجلوس بزبان ارمنی تالیف کرده در سنهٔ هزار و هفتصد و
دوازده در اسلامبول چاپ و منتشر نموده اند و بعد نسخهٔ بزبان یونانی در فرانسه طبع شده
که همان ترجمهٔ تاریخ ارمنی است

آمی ین مارسلن

از مورخین لاتین و تولدش در سنهٔ سیصد و بیست میلادی و مسقط الرأس انطاکیهٔ
شام بوده و در سال سیصد و نود در روم وفات نموده در اول جوانی منصب سربازی
یافته از جانب دولت روم مامور محاربه با المان و فرانسه شد و در خدمت امپراطور
ژولین قیصر روم بجنگ ایران آمد بعد از مراجعت در روم رحل اقامت انداخته
و تاریخ قیاصرهٔ روم را در سی و یکجلد نوشت افسوس که سیزده جلد آن مفقود شده
باقی موجود است از تاریخ این مورخ آنچه وقایع عصر و زمان خود او است و برای
العین دیده معتبر و سند است نصارا او را عیسوی دانند و بت پرستان بت پرستش خوانند
بدرستی معلوم نیست پیرو کدام طریقه بوده تاریخ او بزبان لاتین است اما در ترجمهٔ
حال فضلا و مورخین کتابی بزبان یونانی تالیف نموده و مولفات او بفرانسه ترجمه شده است

انکتیل

از فضلای بزرگ فرانسه و از آنهائیست که عالم بالسنهٔ شرقیه بوده اند در پاریس
در سال هزار و هفتصد و سی و یک متولد شده و در همین شهر در سنهٔ هزار و هشتصد و
پنج در گذشته این فاضل معروف در قشون فرانسه بسمت سربازی مستخدم شد و
در هزار و هفتصد و پنجاه و چهار بهندوستان رفت آنوقت انگلیسها هنوز تسلط کامل
در مملکت هند بوده نداشتند آنکتیل بزحمت زیاد صد و هشتاد کتابچه در اقسام
السنهٔ قدیمه و جدیدهٔ آسیا بدست آورد در هزار و هفتصد و شصت و دو بفرانسه
مراجعت کرده و بعد از آن قبول هیچگونه خدمت ننمود و با آنکه نهایت پریشان بود از
قبول شغل و کار عذر خواست بهتر یادگارها که از او مانده ترجمهٔ زند و پازند زردشت است

آنویل

از علماء علم جغرافیا و از فضلای بزرگ فرانسه است تولدش در پاریس در سال هزار و
ششصد و نود و هفت اتفاق افتاده و فوتش در هزار و هفتصد و هفتاد و دو در سن

بیت

بیست و دو سالگی بمعلمی پادشاه فرانسه لوی پانزدهم برقرار شد بان پادشاه جغرافی
درس میداد یادگار عزیزی که ازاو مانده کتاب جغرافیای قدیم است که اسامی بلاد
واماکن وجبال و رودخانها که علمای این فن از سه هزار سال قبل ضبط نموده اند
دران کتاب ثبت کرده و باز نموده است که در زمان خود او بعضی دو صد و پنجاه
سال پیش از او این آن امکنه و بلاد و کوهها و رودها چه نام داوند و برای آنها
که تاریخ قدیم مشرق زمین را میخوانند و مینویسند و محتاج به تطبیق اسامی بلاد
و جدید امکنه میباشند کتاب جغرافیای آنویل زاید الوصف مفید و مرغوب بلکه
کنز اینها تحفه ایست

اینین

از فضلای بیزانس بوده و بیزانس همان جائی است که اسلامبول و آستانه شده
اینین از علمای نحو محسوب میشود اما در علم تاریخ و هیئت و جغرافیا نیز مهارت
کامل داشته ولغتی در این سه فن نگاشته که خلاصه از آن هنوز باقی است
در اواخر مائه پنجم عیسوی این مصنف مشهور زنده بوده است

ارز

در تاراگن از بلاد اسپانیا در اواخر مائه چهارم عیسوی متولد شده از مریدهای
مخصوص سنت اگوستین بوده تاریخ مبسوطی از ابتدای خلقت تا سال سیصد و
شانزده میلادی تالیف نموده آلفرد اعظم از سلاطین انگلیس تاریخ او را بزبان
انگلیسی ترجمه کرده سال وفات این مورخ بدرستی معلوم نیست

استرابون

از علمای جغرافی یونان و از مصنفین مشهور بشمار میآید اصلا از اهالی اماسیه
واقعه در ایالت سیواس متعلق بدولت عثمانی و تولدش در سال پنجاه قبل از میلاد
اتفاق افتاده در عنفوان جوانی اقارب و والدین استرابون او را محلی بحلیه فضایل و
علوم شتی نمودند بعد بمسافرت شام و مصر و یونان و ایطالیا و بلاد داخله آسیای
صغیر مجبور کردند در اخر عمر مدتی در شهر روم اقامت داشت گویند در اواخر سلطنت
تیبر قیصر روم در همین شهر درگذشت مؤلفات او بسیار است آنچه تاریخ تالیف کرده

مفقود است کتاب مبسوطی در جغرافیا در هفده جلد نوشته و اغلب مجلدات آن موجود
است از کتب جغرافیای قدیم کتاب استرابن و کتاب بطلمیوس مصری معتبر و معتنا به است و
مورخین عهد قدیم و قرون متوسطه و عصر جدید از جغرافیای استرابن زیاده از حد منتفع شده
و میشوند و باغلب السنه خاصه بزبان فرانسه ترجمه کرده اند و ترجمه فرانسه آن که در پنج مجلد
در سال هزار و هشتصد و نوزده طبع شده همانطور که هرودوت را پدر مورخین خوانده استرابن را
پدر علمای علم جغرافیا گفته اند

استوکویس

از صاحب منصبان هلاند و در علم انساب بحری زخار و قاموسی بی کنار است دو جلد کتاب
در انساب سلاطین تمام روی زمین و رؤسای ملل و دول حتی مشایخ طوایف و اهل بیکها
قبایل و سرسلسله های هر قوم از کل تا جزء از ابتدای خلقت عالم تا سال هزار و هشتصد و
هشتاد و هشت مسیحی تالیف کرده و آن تصنیف منیف در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و
نه در شهر لیدا از بلاد هلاند طبع و منتشر شده

کتاب لو ان اللیل یرمی بمثله　　　لسیل بدنی فی مجرته ذکاء

از حالات و شرح زندگانی این بحر علیم النظیر اطلاع کاملی نداریم اما کتاب او را تحصیل
کرده و از آن مستفید شده قدر آنرا باندازهٔ درایت خود میدانیم و از این خدمت بزرگ که بعالم
علم و معرفت کرده بی اندازه ممنون و شاکر میباشیم فی الحقیقه این راد مردان مجد بخش زمین
آرایش جهانند و محل استظهار ارباب درایت و دانشمندان

اکتزیاس

طبیب و مورخ مشهور یونان تولدش در شهر کنید یونان اتفاق افتاده مدت هفده
سال در خدمت اردشیر دراز دست معروف به بهمن پادشاه کیانی بوده در سال چهارصد و سی و نه
قبل از میلاد بایران آمده و بعد از هفده سال اقامت مغادرت نموده تاریخ مبسوطی از هندوستان
و ایران نوشته افسوس که جز بعضی فصول و ابواب چیزی باقی نمانده لارشه از فضلای فرانسه
بعد از ترجمه تاریخ هرودوت فصول و ابواب باقیماندهٔ از اکتزیاس را ترجمه کرده و
ملحق بکتاب هرودوت نموده یعنی نقل از آن نکاشته عقاید تاریخی اکتزیاس با معتقدات هرودوت
منافی کلی دارد اینست که مورخین محقق چندان اعتمادی باقوال اکتزیاس نمینمایند

الین

مورخی بوده است لاتینی از فضلای مائه ستیم مسیحی با وجود لاتینی بودن مؤلفات خود را
بزبان فرانسه نگاشته در تاریخ وغیره تالیفات زیاد دارد

اصیل

لوواسور از فضلا و مورخین فرانسه و تولدش در پاریس در سال هزار و هشتصد و بیست و
هشت اتفاق افتاده تا دو سال قبل که نگارنده از حال سعادت اشتمالش خبر داشت
در قید حیات بود بعد از آن را نمیداند

اوپر

از فضلای فرانسه در شهر هامبورک المان در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج
متولد شده اصلاً یهودی بود زبان عربی و سانسکریت را در جوانی آموخت کلیهٔ
تحصیل خود را در المان نمود زبان زند و ایرانی را نیز میدانست چون در المان
از طایفهٔ یهود کسی را بمعلمی قبول نمیکنند از آنجا حرکت کرده در سنه هزار و هشتصد و
چهل و هفت بپاریس آمده در مدارس این پای تخت پذیرفته شد وقتی دولت فرانسه
برای اکتشاف خرابهای نینوا مامور بحفر آباد موصل سفیر فرستاد اوپر نیز یکی از
مأمورین بود از اشخاصی که مدعی بدست آوردن مفتاح خواندن خط پیکانی میباشد
اوپر است تاریخ کلدانیان و بنی آشور را بخوبی نوشته تالیفات زیاد دیگر در صرف
و نحو و لغت خاصه در زبان زند و سانسکریت دارد بتبعیت خود را تغییر داده یعنی تبعهٔ دولت
فرانسه شد و هم اکنون در قید حیات است

اوج فالوی

از مورخین و فضلای معاصر است در پاریس در مدرسهٔ فارسی کاتر معلم مشارالیه از دکترها
و فیلسوفهای مسلم بشمار میآید در سال هزار و هشتصد و هفتاد و سه کتابی در مهاجرت
ملل مختلفه از ترکستان و توران و چین بطرف هندوستان و ایران و کلیهٔ فرنگستان
خاصه مهاجرت طوایف تورانی تالیف کرده و از تمام کتبی که فضلا در این فن پرداخته اند
اینکتاب بهتر و در کتابخانهٔ نگارنده موجود است از این کتاب گذشته کتب و رسایل متعدده
نوشته اتفاقاً اطلاع کامل از حال این نحریر فاضل محترم ندادیم همینقدر میدانیم منود

وجود فیاضش با فاضت نشر علوم و کمالات مشغول است

اوزب

از کشیشهای بزرگ کاتولیکی و در شهر قیصریهٔ فلسطین میزیسته از مشاهیر مورخین تاریخ دین عیسوی شمرده میشود در سال دویست و هفتاد میلادی متولد شده سفرهای عدیده در افریقا و آسیا نموده و تعصب مذهبی او بکمال بوده اگرچه بعضی او را از ائمه نصاری میدانند برخی هم کافرش خوانند در هر حال از فضلای بزرگ عصر خویش محسوب میشود تألیفات زیاد از او مانده و باغلب السنه ترجمه شده مخصوصاً تاریخی عمومی بطور اختصار دارد که از ابتدای خلقت عالم است تا سال بیستم سلطنت قسطنطین کبیر اصل این نسخه که بزبان یونانی بوده مفقود است اما ترجمه آن بزبان لاتین موجود میباشد و بر بیشتر از زبانها آنرا ترجمه کرده اند حتی بزبان ارمنی

ایزیدو شاراکسی

اولاً باید دانست شاراکس از شهرهای جزیرة العرب یعنی از بلاد عراق عرب بوده و علمای جغرافی در موقع این شهر اختلاف نموده اند بعضی در خوزستان و در ساحل شط العرب دانسته برخی در محل قورنه خالیه که در موضع التقای فرات و دجله است تصور نموده و یکی از امصار معروف باسکندریه از بناهای اسکندر کبیر که در زمان مهاجرت یونان را سکنی داده بود همین شهر شاراکس میباشد و شاراکس آنشهری را نویسند که بجای سور و حصار دیواری از چیر دور او ساخته باشند و خیلی از مداین قدیمه شاراکس نام داشته حتی ایوان کیف خالیه را که نزدیک سر دره خوار است یونانیها شاراکس میگفته اند خلاصه ایزیدو شاراکسی سیصد سال قبل از میلاد حضرت عیسی ع زندگانی میکرده و از جمله کتبی که تألیف نموده یکی جغرافیای مملکت اشکانیان است که تقریباً در اوایل دولت این طبقه نوشته شده

باسناژ

از کشیشهای پروتستانی و از اهالی روان فرانسه بوده در هزار و ششصد و پنجاه و سه متولد شده و در هزار و هفتصد و بیست و سه در گذشته وقتی از دست تعدی کشیشهای کاتولیکی فرانسه پناه بدولت هلاند برده تواریخ زیاد تألیف کرده مخصوصاً از او آنچه راجع بمذهب

اهمیت دارد تاریخ یهود را که شروع میشود بعد از حضرت عیسی و تا سنه هزار و هفتصد و
شش نگاشته و در پانزده مجلد است از تواریخ معتبره او بشمار می آید و در کمال خوبی بیان است داد
میتوان نمود

بروسه

از فضلای این مائه و از دانشمندان بزرگ فرانسه بوده در هزار و هشتصد و دو متولد
شده و در هزار و هشتصد و هشتاد درگذشته با اغلب السنه شرقیه در کمال فصاحت
تکلم میکرد و با انشای خوش مینوشت در بدو عمر والدینش او را نامزد دایره قسیس کردند
و در دو مدرسه از مدارس ذو ویتها (ییوعیتین) بتدریس و تعلیم مشغول بود چون
چندان میلی با این طریقه نداشت بپاریس آمده در نهایت پریشانی زندگانی مینمود زبان عبری
و عربی و چینی و منچو و تبتی و ارمنی و گرجی را تحصیل کرده و در زبان گرجی لغتی
و نحو و صرفی نوشت در سال هزار و هشتصد و سی در یکی از مطبعه های پاریس بواسطه کمال
استیصال مرتب حروف گشته و باز بسهولت امرش نمیگذشت وقتی بپطرزبورغ سفر
کرده در مدرسه شرقیه این پایتخت معلم زبان ارمنی و گرجی شد در سنه هزار و هشتصد و
چهل و یک یا چهل و دو کتابدار کتابخانه بزرگ ملتی گردید و در هزار و هشتصد و
پنجاه و یک خازن مسکوکات عتیقه موزه سلطنتی ارمیتاژ گشت تألیفات او بسیار است
و از آنجمله تاریخ گرجستان میباشد و مسلما در تاریخ و آثار عتیقه گرجستان احدی بپایه او نبود

پروکوپ

از اهالی سزاره حوالی بیت المقدس که امروز معروف به قیساریه است میباشد مرد فاضلی بود
و در سال پانصد و شصت و دو به بیگلربیگی کری قسطنطنیه نائل شده و در سنه شصت و
پنج درگذشته تاریخ معاصرین خود را در هشت جلد نوشته و تألیفات دیگر نیز از و باقی مانده است

پوزیدونیوس

فیلسوف و مورخ یونانی تولدش در سال صد سی و پنج قبل از میلاد در آپامه از شهرهای شام
اتفاق افتاده و وفاتش در سنه پنجاه قبل از میلاد در جزیره رودس در فیلسوفی بهمت معلمی [illegible]
سیسرن معروف از شاگردهای او بوده در هیئت و نجوم و جغرافیا کتابهای مفید تألیف نموده فقط مجلدات
تاریخش که به پنجاه میرسد این فاضل محقق وقایع کلیه اقطار عالم را از بعد از فوت اسکندر تا دویست

سال

سال قبل از وفات خود نوشته و هیچیك از مورخین که بتالیف این نسخه تاریخ پرداخته با او
برابری نتوانند نمود افسوس که از این اثر بزرك جز چند مجلد و بعضی فصول چیزی در دست نیست و
بیشترش مفقود است

بطلمیوس

بطلمیوس را فرنکها پطلمی و ابطلیه میکویند و اعراب نیز بطلمیوس کرده وی منجم معروف یونانی
یا مصری است چه اصلا از ملت یونان بوده و خود و پدرانش سالها در مصر توطن و اقامت
نموده از فضلای بزرك مائه دوم عیسوی بشمار میاید در اوان سنه یکصد و هفتاد و پنج
میلادی میزیسته و عمری طولانی کرده و در وطن مالوف خود اسکندریه سکنی داشته اکر
چه از علمای بزرك شمرده شده اما مثل اغلب دانشمندان بالفطره صاحب قریحت و اهل تدقیق
نبوده با اسباب کار و کتب زیاد خیلی زحمت کشیده و بتالیف مسایل پرداخته لکن محققین او را
از مصنفین نشمرده بلکه از مولفین درجه اول دانسته اند در کتب هیئت و نجوم پیرو هیپارك
بوده و اغلب مطالب را بقول این مصنف مستند مینماید هیپارك از علمای هیئت و نجوم معروف
یونان است که دویست سال قبل از میلاد زندگانی میکرده و اول شخصی است که هندسه و
هیئت را باهم تلفیق نمود و بعد ماه و آفتاب را از زمین تخمین تعیین کرد و نخستین منجمی است
که از زمان خود تا ششصد سال بعد از روی حساب و تحقیق خسوف و کسوف هر سال را معین نمود
کویند مخترع اسطرلاب او بوده بهرحال از کتب این عالم فاضل کمتر نسخه بدست است و آنچه هم
که هست مشکوك است یعنی محقق و معلوم نیست که از او است یا منسوب باو است خلاصه
بطلمیوس آنچه داشته از هیپارك بوده خود آن نیست که مردم میدانند وضع هیئت و نجومی
که تا این اواخر در اکثر ممالك آسیا و غیرها شیوع داشت و مردم بدان معتقد بودند و میکفتند
کواکب سبعه سیاره و ثوابت بدور زمین میکردند و زمین ساکن و مرکز عالم است معروف بهیئت
بطلمیوس است کپرنیك منجم معروف که اصلا لهستانی بوده و در سال هزار و چهارصد و
هفتاد و سه متولد شده و در سنه هزار و پانصد و چهل و سه درگذشته کلیه آن وضع و عقاید
باطل ساخت و ادله قاطعه بر خلاف آن اقامه نمود و هیئت و نجوم را از آن وقت بشکل عالی
تازه پدیدار آمد که در وسعت و عظمت و صحت با وضع سابق طرف نسبت نیست و اکر بخواهند
فرض نسبتی کنند نسبت محیط و قطره است و خورشید و ذره تالیفات بطلمیوس زیاد است آنچه

فعلاً موجود میباشد کتابی است در هندسه و کتابی در نجوم که اعراب مجسطی مینامند و کتابی
در جغرافیا که باغلب السنه ترجمه شده و در بعضی از بلاد فرنگ طبع کرده اند و ما ترجمه فرانسه
آنرا حاضر و موجود داریم

پلرن

از فضلای فرانسه و مهارتش در معرفت مسکوکات قدیمه بکمال تولدش در هزار و ششصد
هشتاد و چهار و فوتش در هزار و هفتصد و هشتاد و دو این فاضل مدقق بیش از سی و
دو هزار و پانصد عدد سکه کهنه جمع کرده تمام را بدولت فرانسه فروخت و کتابی در معرفت
مسکوکات عتیقه مبسوط و مفصل تالیف نمود

پلوتارک

در بئوتی از ایالات یونان در سال چهل و هشت میلادی متولد شده در جوانی ادبیات
و فیلسوفی آموخت در سن رشد از طرف وطن خود بسفارت ببعضی بلاد رفت در شهر رم تدریس
فیلسوفی نمود از خدمه معبد آپلن گردید در سن پیری درگذشت تالیفات بسیار از او ماند
از جمله تاریخی که مبتنی بر مقایسه و تطبیقات یعنی شرح حال یکی از رجال بزرگ یونان را
مینویسد بعد بلا فاصله احوال یکی از معاریف رم را نگاشته آنوقت صفات و اعمال
آن دو را باهم مقایسه و تطبیق مینماید کتب سقراط مخصوصاً رساله را که درباب بقای
نفس است شرح کرده

پلیب

مورخی بوده است یونانی در سنه دویست و شش قبل از میلاد متولد شده و بدواً
در اداره نظام در دولت روم مشغول خدمت گشته مدتی بطور گروگان در شهر
رم اقامت داشته در آنوقتیکه قشون رومی شهر کارتاژ (قرطاجنه) را محاصره
کرده پلیب در معسکر رومیان بود بعد از فتح کارتاژ در بلاد افریقا و اروپا
سفرهای مفصل نمود در یکصد و بیست و چهار قبل از میلاد در سن هشتاد و دو سالگی
درگذشت مؤلفات کثیره دارد از جمله تاریخ عالم است در چهل مجلد تا اینحالا
بدست میباشد پنج کتاب است مقصود پلیب از تاریخ عالم این بوده که از سال دویست و
بیست قبل از میلاد تا سنه صد و چهل و شش قبل از میلاد وقایع و حوادث تمام اقطار

عالم را که آن وقت در وهمها و یونانیها در آن آمد و شد و مراوده داشته ثبت و ضبط نماید مکرر
در دو جلد اول این کتاب مختصری از تاریخ قدیم هم نوشته تاریخ پلیبی را اولاً در هزار و هفتصد و
بیست و هفت و ثانیاً در هزار و هشتصد و چهل و هفت بفرانسه ترجمه نموده اند

پلین

که در مشرق زمین معروف به بلیناس است حکیم طبیعی رومی بوده در شهر ورون یا کوم از
بلاد ایطالیا در سال بیست و سه بعد از میلاد متولد شده بدواً بخدمت نظامی و عسکری
اشتغال داشت و از جانب قیاصره روم در مملکت اسپانیا حکومت مینمود و با وجود این شغل تمام
مر وقتی او را فرصتی حاصل میشد حتی در موقع اکل و شرب و سکون اشخاصی را معین کرد برای
او کتب تاریخ و سایر علوم میخواندند در سنه هفتاد و نه میلادی که کوه وزوو بنای آتش
فشانی را گذاشت پلین تماشا را بعجله بدانجانب شتافت و بدهنه آتش فشانی خیلی نزدیک شد
بوی مواد آتش فشانی او را خفه کرد تألیفات متکثره از تواریخ طبیعی و غیره و نجوم و هیئت
و جغرافیا و علم نباتات و طب و معادن و صنایع از او بیادگار مانده و در سال هزار و هشتصد و
نه آن جمله بزبان فرانسه ترجمه شده است

تاسیت

مورخ مشهور لاتینی و از فضلای بزرگ بوده در سنه پنجاه و چهار بعد از میلاد در یکی
از بلاد امبریه از ایالات ایطالیا متولد شده ابتدا بقضاوت مشغول گشته بعد بحکومت
ایالتی او را منصوب نموده اند تاسیت بفصاحت و ایجاز کلام معروف است تاریخی که از او باقی مانده
در سن پیری نوشته اغلب مؤلفاتش مفقود است چند جلد از تاریخ او که باقی مانده باکثر
السنه خاصه بزبان فرانسه چند بار و چند مترجم ترجمه کرده اند سال وفاتش را صد و سی و صد و
سی و چهار و صد و چهل گفته و نوشته اند

تیون

که ثئون هم خوانده میشود از علمای علم ریاضی و از اهالی اسکندریه بوده در قرن چهارم
عیسوی میزیسته و از سال سیصد و شصت و پنج تا سیصد و نود وجود او در اسکندریه مشهور
اما سال ولادت و وفات او را ضبط نکرده اند چیزیکه بیشتر سبب اشتهار تیون شده این است که
دختری از صلب او بوجود آمده هیپاتی نام که از فیلسوفها و ریاضی دانهای مشهور دنیا آمده
در اسکندریه

در اسکندریه در سال سیصد و هفتاد میلادی متولد شده و چون نسبت بدین عیسوی عداوت
مخصوصی داشته و اعتقاد به تثلیث را امری قبیح و شنیع میشمرده مقدسین نصاری با او عداوت ورزیدند
در سنهٔ چهارصد و پانزده این فاضلهٔ حکیمه را بضرب بوس و چماق کشتند و جسد او را در کوچهٔ
اسکندریه کشیدند تا اعضای او متلاشی شد تألیفات مشار الیها در کتابخانهٔ اسکندریه بود چون
این کتابخانه را اعراب یا کشیشهای عیسوی آتش زدند آنها نیز طعمهٔ آتش گردید خلاصه متون
کتاب اقلیدس را شرح کرده و شرح مبسوطی هم بر مجسطی نوشته که از مؤلفات جلیلهٔ معتبرهٔ
او است کتب [illegible] را باغلب السنهٔ فرنگ ترجمه کرده اند

توسیدید

مورخ معروف یونان و از اهالی آتن بوده تولدش در سال چهارصد و هفتاد و یک قبل از
میلاد اتفاق افتاده در سن پانزده سالگی در المپیاد وقتیکه هرودوت مورخ مشهور تاریخ
خود را در مجمع دانشمندان میخواند توسیدید حضور داشت و بسیار او را از این سبک تاریخ
نویسی خوش آمد بر آن شد که در این طریقه پیروی هرودوت نماید در جنگهائی که اهالی یونان
با هم مینمودند او نیز سرکردگی یک دسته قشون داشت اما هر قدر در فیلسوفی و فن تاریخ قابل و ماهر
بود در سوق عسکر و قشون کشی و سرداری استعدادش کوتاهی مینمود چون از متمولین بسیار با مکنت
شمار میآمد معروف شد که معدن طلائی کشف کرده سال وفاتش را در سیصد و نود و پنج قبل از
میلاد نوشته اند بعضی را عقیده این است که باجل طبیعی از این جهان نرفته بلکه کشته شده از کتب
این مورخ که باقی مانده یکی شرح جنگ پلپنز میباشد و آن جنگی است که در یونان اهالی
آتن و مردم اسپارت کرده اند این دو ایالت با هم سخت رقابت داشته در مصافها که داده اند
خیلی خونریزی شده و مدت محاربهٔ آنها بیست و هفت سال طول کشیده یعنی از سنهٔ چهارصد و سی و
یک قبل از میلاد تا سال چهارصد و چهار قبل از میلاد بالجمله تاریخ توسیدید باغلب
السنه ترجمه شده است

تیت لیو

مورخی بوده است لاتینی در سال پنجاه و نه قبل از میلاد در شهر پادوا از شهرهای ایطالیا متولد
شده و در سنهٔ هفده بعد از میلاد در همان بلد مرده بیشتر در شهر روم اقامت داشته از ندمای
امپراطور اگوست قیصر معروف روم بود در فیلسوفی و تاریخ تیت لیو بدرجهٔ اشتهار یافت که

مردم از بلاد بعیده بملاقات و زیارت او میآمدند از تالیفات او آنچه باقی و بدست است بالسنه مختلفه ترجمه شده و برای آنها که زبان لاتین تحصیل میکنند کتاب درس محسوب میشود

دُدوِل

از فضلای انگلیس و تولدش در شهر دوبلن در سال هزار و ششصد و چهل و یک عیسوی اتفاق افتاده و در هزار و هفتصد و یازده در گذشته در عنفوان جوانی بتحصیل علوم دینی مشغول شده بعد بعلم تاریخ پرداخته در مدرسه آکسفرد معلم علم تاریخ یافت در فنون فیلسوفی و جغرافی نیز تالیفات دارد

دِگینی

از فضلای فرانسه است در پنتوآز متولد شده و بسمت مترجمی لوی پانزدهم و لوی شانزدهم سلاطین فرانسه نایل گشته در سال هزار و هشتصد میلادی در پاریس در گذشته زبان چینی را در کمال خوبی میدانسته تاریخ مفصلی از هیاطله و اتراک و مغول در پنج مجلد نوشته اگر چه فضلای بعد بعضی اعتراضات بمسطورات او نموده اند اما بمضمون الفضل للمتقدم فضیلت و برتری او راست چه وی اول شخصی است که تاریخ مفصل از طوایف تورانی و اتراک تالیف نموده

دنی طلمحاری

طلمحار ظاهراً از قراء سوریه است دنی طلمحاری تاریخ مخصوصی برای شهر ادس نوشته و بایر نام از فضلای معروف المان که در آکادمی پطرزبورغ معلم زبان یونانی و لاتینی بوده در سنه هزار و هفتصد و سی مجدداً بنگارش تاریخ ادس پرداخته و مستند باقوال دنی طلمحاری شده زیاده براین از شرح حال این مورخ چیزی بدست نیامد که نگاشته آید

دینون

از مورخین یونان میباشد و دینون اسم نیست بلکه لقب است و بمعنی خدا اسم اصلی شخص معلوم نیست چه بوده دینون از معاصرین اسکندر کبیر است و تاریخ مبسوطی از ایران نوشته لکن کتابش مفقود شده مورخین قدیم از قبیل پلوتارک و آتهینه و پلین اقوال او را در مسطورات خود بکرات شاهد آورده اند چیزیکه بیشتر اسباب استشهاد دینون گردید اینست که پدرش کلی تارک بوده و کلی تارک با اسکندر کبیر از یونان حرکت کرده و با ایران آمده و تاریخ صحیحی از اسکندر او راست و مورخین بعد که بنگارش تاریخ اسکندر پرداخته

استشهاد بگفتار وی نموده اند

دیودرس سیسلی

از مورخین بزرگ شمرده میشود وطنش سیسیل جزیرهٔ بزرگ معروف دریای مدیترانه است معاصر سزار قیصر و اوگوست که او نیز قیصر همین مملکت است بوده سفری دراز بطرف آسیا وبلاد اروپا نموده بعد در شهر رم رحل اقامت انداخته تاریخ مبسوطی در چهل مجلد تالیف کرده وآن از اول خلقت عالم بود تا سنهٔ شصت قبل از میلاد از این چهل جلد کتاب زیاده از پانزده مجلد باقی نمانده پنج جلد راجع بمصر وآشوری وتاریخ اولیهٔ یونان وباقی راجع بتاریخ اسکندر وایران ونقاط دیگر با عبارات صاف وساده وزاید الوصف مطبوع چند نفر از مترجمان کتب او ترجمه کرده از همه بهتر آنست که میوت در هزار و هفتصد و سی و چهار میلادی بترجمهٔ آن پرداخته است

رموزا

تولد شد در هزار و هفتصد و هشتاد و هشت وفوتش در هزار و هشتصد و سی و دو میلادی واز آنجا که پدر او جراح بود میبایست بمیل پدر باین علم وعمل پردازد اما وی در جوانی بدانستن السنهٔ شرقیه خاصه زبان چینی مایل شده در نزد ترسایان کشیشی که از معلمین این زبان بود مشغول بتحصیل گردید و در هزار و هشتصد و پانزده در مدرسهٔ دولتی زبان چینی آموخت تالیفات او کلیتهً راجع بتاریخ وزبان چین وطوایف تاتار و مغول است

رلنسن

که بانگلیسی رالنسن تلفظ نمایند ماژور ژنرال سرهنری کرزویك ابن ابرهیم رالنسن از اهالی چیدلنگتن اکسفرد شهر انگلیس میباشد در سنهٔ هزار و هشتصد و ده میلادی متولد شده واز اعاظم فضلا و بزرگان انگلیس بشمار میاید وهم اکنون وجودش اسباب افاضت و افادت مستفیدان مستعد میباشد در سال هزار و هشتصد و بیست و هفت داخل در قشون هندوستان گردیده بآن مملکت رفت در آنجا بتحصیل زبان هندی و فارسی نمود و تا سنهٔ هزار و هشتصد و سی و سه در ایالت بمبئی اقامت داشت پس از آن بایران آمد و تا هزار و هشتصد و سی و نه در عساکر این دولت خدمت داشت و بتعلیم فنون عسکریه میپرداخت در امتداد مدت مزبوره اکتشافات بزرگ در موقع شهر قدیم اکباتان نموده و تحقیقات انیقه

دراصل

در اصل و نسب اکراد و بعمل آورده و الواح بیستون را در نهایت خوبی خواند و او اول شخصیست
که از عهدهٔ اینکار صعب برآمده از هزار و هشتصد چهل تا هزار و هشتصد چهل و سه مأمور
قندهار بود در هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور بغداد گردید تا هزار و هشتصد
پنجاه و پنج این مأموریت امتداد یافت گویند خود این مأموریت را درخواست کرده و مقصودش
از این شغل کشف بعضی آثار عتیقهٔ عراق عرب بود چنانکه در هنگام جستجو در خرابهای شهر
سرهنری رالنسن در بغداد اقامت داشت و در باب اکتشافات آن سرزمین و اشیاء کهنه
که در آنجا بدست آورده‌اند و خطوط پیکانی الواح آن محل کتابچه‌های مبسوط نوشت
از سال هزار و هشتصد و پنجاه و شش از طرف دولت انگلیس مأمور ریاست کمپانی هندوستان
گشت و چون دو سال بعد ادارهٔ کمپانی هند بهم خورد و هندوستان بلاواسطه در تحت
ادارهٔ وزیر هند مقیم لندن درآمد مشارالیه در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت جزو اعضای
مجلس وزارت هندوستان گردید و در ظرف همین سال چند ماه از طرف شهر ریگیت در پارلمنت
وکالت کرد در هزار و هشتصد و پنجاه و نه بسمت وزیر مختاری مأمور دربار دولت
ایران گشت از سال هزار و هشتصد و شصت و پنج تا هزار و هشتصد و شصت و هشت
از جانب شهر فروم در پارلمنت وکالت داشت از هزار و هشتصد و هفتاد تا هزار و
هشتصد و هفتاد و شش رئیس کل انجمن جغرافیائی لندن بود خلاصه این شخص جلیل
نبیل دارای مفاخر و مقامات غالیه گردید از آنجمله از دولت علیهٔ ایران منصب
سرتیپی و نشان شیر و خورشید و انگشتر الماس مرصع باو اعطا شد و در سفریکه بندگان
اعلیحضرت قوی‌شوکت شاهنشاهی (ناصرالدین شاه) دام ملکه تشریف‌فرمای ممالک
انگلیس شدند ماژور ژنرال سرهنری رالنسن شرف مهمانداری آن اعلیحضرت را داشته و
در دولت فخیمهٔ انگلیس رتبهٔ شوالیه‌گی و ریاست انجمن آزیاتیک و انجمنهای دیگر خارج
و داخل انگلستان و تولیت موزهٔ انگلیس را با انواع نشانها و امتیازات دارا میباشد
و این اواخر منصب جلیل بارونت بمشارالیه اعطا شده که مؤبد خانوادهٔ او دارای این
منصب باشند

رالنسن

که نیز بانگلیسی رالنسن تلفظ مینمایند برادر کهتر ماژور سرهنری رالنسن سابق الذکر است

مشار الیه معروف و موسوم به ژرژ رالنسن که از اکابر فضلا و دانشمندان انگلیس و از اماجد
ارباب درایت و بصیرت شمرده میشود و نیز در جید لنکن اکسفرد در سال هزار و هشتصد و پانزده
متولد شده در سنه هزار و هشتصد و سی و پنج در مدرسه اکسفرد مشغول تحصیل بود و تمام
مراحل علمیه را در آنجا پیمود و از ممتحنین این مدرسه بزرگ شد مؤلفات جلیله اش بسیار
است از جمله تاریخ هردوت را با تحقیقات وافیه و حواشی مفیده بزبان انگلیسی نوشته و
از اثرهای بزرگ این استاد المورخین کتاب موسوم بتاریخ هفت سلطنت عظیمه است
که عبارت از سلطنت کلدانیان و بنی اشور و بابلیها یعنی نمارده و مدیها که میتوان بطبقه
پیشدادیان تعبیر نمود و کیان و اشکانیان و ساسانیان باشد و این تالیف منیف مکمل
از مبانی و اساسهای کتاب تاریخ اشکانیان ماست ژرژ رالنسن در دولت انگلیس نهایت
معتبر و مانند برادر کامل هنرش بامتیازات عظیمه فایز و نگارنده بسعادت ملاقات هر دو
برادر فرخنده گوهر نایل شده و بواسطه سرهنری رالنسن بشرف عضویت مجلس آزیاتیک لندن
مباهی گشته است

ژرارد وسیوس

از فضلای المان تولدش در هزار و پانصد و هفتاد و هفت میلادی در شهر هیدلبرگ
فوتش در هزار و ششصد و چهل و نه در شهر لید هلاند مشار الیه معلم فیلسوفی و زبان یونانی
بوده زبان لاتین را در کمال خوبی میدانسته تالیفات زیاد در تاریخ وغیره دارد

ژزف یا ژزفوس

همان یوسف است که فرنگیها این طور تلفظ مینمایند و این ژزف مورخ و سردار یهود و
از خانواده ماکابه بوده تولدش در بیت المقدس در سال سی و هفت بعد از میلاد اتفاق افتاد
بانتخاب اهالی بیت المقدس حاکم گالیله شد مقارن سال شصت و هفت بر رومیها که آنوقت
ناحیه بیت المقدس را در تحت حمایت خود داشتند بشورید و مدت چهل و هفت روز
در شهر ژتاپات از شهرهای فلسطین محصور عساکر روم گردید سردار رومی در این محاصره
وسپازین بود و از طرف گالبا قیصر روم مامور فتح بیت المقدس بعد که گالبا درگذشت وسپازین
خود قیصر روم شد خلاصه ژزف بعد از مدتی مجبور تسلیم شده بر وسپازین خبر داد که تو
بامپراطوری روم و رتبه قیصری نایل خواهی شد وسپازین او را محترما بشهر روم برد و از طرف دولت

دوم وظیفهٔ معتدبه بزژزف داده میشد از قرار مذکور در سنهٔ نود و پنج در شهر رم در گذشت
در ایام بیکاری و توقیف در رم چند کتاب تالیف نمود که از جمله تاریخ یهود بود و آنرا اول بزبان
سریانی نوشته بعد بزبان یونانی ترجمه شد نیز ژزف شرح زندگانی خود را نگاشته از کتب
او انچه در دست است بتمام السنه ترجمه شده

ززیم

مورخی بوده یونانی که در مائهٔ پنجم عیسوی زندگانی مینموده و منصب قضاوت داشته و بمذهب
نصاری راغب نبوده در مسطورات خود هرجا از عیسویان ذکری میکند بیکی و زشتی از
انها نام میبرد بلکه لعنت مینماید از مؤلفات او تاریخ قیاصرهٔ روم است تا سنهٔ چهارصد و ده
بعد از میلاد کتاب تاریخش باکثر زبانها ترجمه شده

زوناس

مورخی است یونانی که هفتصد سال قبل از این زندگانی میکرده از منشیهای مخصوص امپراطور
قسطنطنیه بوده بعد از چندی خدمت به امپراطور مانوئل کمنن عزلت اختیار نموده در یکی
از جزایر یونان بوضع رهبانیت بسر میبرد تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سال
هزار و صد و هیجده مسیحی نوشته و انرا بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

ژوستن

مورخ معروف لاتین است که در مائهٔ دوم مسیحی میزیسته تاریخ مبسوط ترگ پمپه را
تلخیص کرده در میان مورخین بساده نویسی و خوش عبارتی معروف است
طلابی که در این زمان زبان قدیم لاتین را تحصیل مینمایند عبارات و کلمات ژوستن را
که در کمال فصاحت است حفظ میکنند مسطورات ژوستن را پل نام کشیش در سال هزار و
هفتصد و هفتاد و چهار مسیحی ترجمه کرده است

ژولیوس

از مورخین لاتین و ملقب به ابیکان میباشد در سنهٔ سیصد و هشتاد و هشت میلادی
حیات داشته است

ژمین

از مورخین معروف انگلیس است تولدش در هزار و هفتصد و سی و هفت و فوتش در هزار و

هفتصد و نود و چهار تا آنکه از خانواده نجیب بود و اسباب را حاضر آماده داشت از اول جوانی بتحصیل علم و کمال پرداخت دو مرتبه از مذهب پروتستانی عدول کرده طریقه کاتولیکی اختیار نمود و باز پروتستانی شد در هزار و هفتصد و هفتاد از اعضای پارلمنت انکلیز گردید و هشت سال تمام در این مجلس وکیل و عیث بود هم بزبان فرانسه تالیف میکرد هم بزبان انکلیسی در ادبیات و تواریخ کتب زیاد تالیف نموده و مؤلفات او باغلب السنه ترجمه شده یکی از کتب او را خود لوئی شانزدهم پادشاه فرانسه ترجمه کرده اند

سدرنوس یا سدرن

از کشیشهای یونان در اوایل مائه یازدهم مسیحی زندگانی میکرد تاریخ منتظمی فهرست مانند از خلقت عالم تا سال هزار و پنجاه و هفت نوشته و باسم امپراطور قسطنطنیه اسحق کمنین موشح نموده است

سزار کانتوس

از مورخین ایطالیا بوده در شهر میلان در سال هزار و هشتصد و پنج متولد شده در جوانی در عالم علم آن رتبه و مقام یافت که معلم علوم ادبیه گردید یکی از اشخاصی که کمک کرد تا سلطنت تمام ایطالیا الان ایطالیا مستقلا بید واحد و شخص واحد باشد سزار کانتوس بود تالیفات او از هر قبیل بسیار است و از آنجمله تاریخ عالم میباشد در نوزده جلد که بالسنه مختلفه ترجمه شده مشار الیه از مورخین همین مائه محسوب میشود

سکنت الیس

ادیب و مورخی بوده است فرانسوی در سال هزار و هفتصد و هفتاد و سه متولد شده و در سنه هزار و هشتصد و چهل و دو در گذشته مؤلفات کثیره او راست از جمله کتابی نوشته در صنعت تطبیق تواریخ قدیم و جدید و در این ضمن خلاصه از وقایع عالم از ابتدای خلقت تا عصر و زمان خود نگاشته و از کتب بسیار مفید شمرده میشود اما برای آنکسیکه در علم تاریخ دستی داشته باشد

سن سل

موسوم به ژرژ مورخی بوده است یونانی و سن سل در لغت یونانی لقب ملتی یا پ یا کشیش بزرک است چون این شخص همیشه در خدمت کشیش اعظم قسطنطنیه سر مینمود

ومفتی

ومنشی مخصوص او بود ملقب باین لقب شد فوتش در سال هشتصد میلادی اتفاق افتاد
وآنچه درباب اشکانیان نوشته معتبر وشایان قبول واعتماد است

سنت کوردوا

از فضلای فرانسه واز خانوادهٔ نجیب بوده در سال هزار وهفتصد وچهل وشش متولد
شد ودر اول عمر بخدمت عسکریه ونظامی مشغول گشته اما چون طبعا میلی باین کار نداشت
استعفا کرد وبتحصیل وتالیف پرداخت مؤلفات عدیده دارد خاصه در تاریخ
در سنهٔ هزار وهشتصد ونه درگذشته است

سنت مارتن

از فضلای فرانسه بود تولدش در پاریس در هزار وهفتصد ونود ویک میلادی وفوتش
در هزار وهشتصد وسی ودو پدرش حرفهٔ خیاطی داشت وسنت مارتن مدت طفولیت
خود را در شاگردی پدر وآموختن همان حرفه گذرانید اما از اول عمر میلی مفرط بتحصیل
علوم خاصه بیاد گرفتن السنهٔ شرقیه داشت در هزار وهشتصد وده در سلطنت ناپلیون
اول او را در مدرسهٔ معروفه به سلیتیک اجازهٔ ورود دادند در هزار وهشتصد و
بیست داخل مدرسهٔ اکتشاف اشیاء عتیقه شد فی الحقیقه یکی از مؤسسین اساس مجلس آزیاتیک
پاریس سنت مارتن میباشد مدتی کتابدار دولت او بود مؤلفات عدیده داشت اما
بهترین تالیف او تاریخ اشکانیانست افسوس که موفق باتمام آن نگشت یعنی اجل او را امان
نداد در سال هزار وهشتصد وسی ودو وبائی در اغلب فرانسه وسایر ممالک فرنگ بروز نمود وسنت
مارتن در جوانی یعنی در سن چهل ویک سالگی باین مرض مبتلا شده راه آنجهان پیمود و
دانشمندان وادوخار تاسف بیحد واندازه کرد تاریخ اشکانیان سنت مارتن سرچشمهٔ
اطلاعات مفیده است وابتدای سلطنت این طبقه شروع نموده تا سلطنت ولوجز
اول را که در سنهٔ پنجاه ویک میلادی بتخت سلطنت ایران نشسته پادشاهی قیرداد را
در ارمن مقارن امپراطوری نرن قیصر روم نوشته در بقیه اکمال مراتب کماهی فرصت نداد
این عالم متبحر خدمت خود را بعالم معرفت وتاریخ بانجام رسانید

سولپیس سور

از مورخین معروف بوده وبه نگارش تاریخ ادیان بیشتر از سایر شعب این فن میل داشته

در شهر اکی تن در سال سیصد و شصت و سه میلادی متولد شده و اکی تن از شهرهای فرانسه است در سمت پیرنه سولپیس سور در اول جوانی قاضی بود و این شغل میراث داشت و غالباً در شهر تولوز زندگانی میکرد چون زوجه اش که طرف میل او بود درگذشت دنیا را ترک نمود و در سنه چهارصد و نه در یکی از صوامع ما و سنیل ببر برد گویند در اواخر عمر ملتبس بلباس کشیشی شد و وفاتش را بعضی در سال چهارصد و ده نوشته اند و برخی در چهارصد و بیست و نه بهر حال پس از فوتش لقب مقدس باو دادند یعنی وی را از ائمه عیسوی دانستند

سیسرن

از فصحای لاتین بوده واحدی در عصر او و بعد از او آن طلاقت لسان و فصاحت بیان نداشته که سیسرن داشته و سیسرن در لاتین چنان بوده است که سحبان در عرب و حالا در ممالک فرنگ هر کس را بخواهند بفصاحت و بلاغت بستایند میگویند سیسرن زمان خود است تولدش در سال صد و شش قبل از میلاد بود در علم قضا نیز در آن وقت مثل و نظیر نداشته در دایرهٔ دولت و در حکومتهای بزرگ و مناصب عالی رسیده هم سرداری قابل بوده هم حاکمی کافی و هم عالمی بزرگ در طریقه فیلسوفی باشراق و مسلک افلاطون میل داشت در حکمت و تاریخ و غیرها تالیفاتش زیاد است در سن شصت و چهار سالگی بحکم قیصر روم کشته شد

سیلوستر دساسی

از دانشمندان فرانسه در هزار و هفتصد و پنجاه و هشت در پاریس متولد شد در هزار و هشتصد و سی و هشت درگذشت هنوز طفل بود که پدرش که شغل قضا داشت درگذشت مادرش وی را تربیت نمود چون میلش را بالسنهٔ شرقیه دید استادان که در زبان عبری و شامی و کلدانی و فارسی و ترکی مهارت داشتند بیاورد و او نزد آنها تحصیل کرد بعد از ایطالیائی و اسپانیائی و المانی از لغات فرنگ بیاموخت این جمله را بخوبی میخواند و مینوشت مخصوصاً زبان عربی را از السنهٔ شرقیه خیلی خوب میدانست طوری که در مدرسهٔ دولتی هم معلم زبان عربی بود هم فارسی استعداد و قابلیتش بدرجه که ناپلیون اول لقب بارونی باو داد از تالیفات و تاریخ مخصوص ساسانیانست و ترجمهٔ کلیله دمنه از عربی بفرانسه و ترجمهٔ پندنامهٔ فریدالدین عطار از فارسی بفرانسه و ترجمهٔ مقامات حریری بفرانسه و ترجمهٔ سیوطی از کتب مقدماتی بفرانسه و کتب مبسوطهٔ دیگر از عربی و کلدانی

وغیرها

وغیرها در نوشتن عربی چنان ید طولی داشت که از جانب ناپلیون اول مراسلات بمشایخ
اعراب حجاز و مصر و شام مینوشت و علما و ادبای آن بلاد حیرت و تعجب میکردند که این نویسنده
باین قابلیت کیست که در خدمت ناپلیون است یکی از فضلای عرب مخصوصاً بفرانسه سفر کرده
بپاریس آمد و از وزارت امور خارجهٔ فرانسه دبیر عربی ناپلیون را طلب نمود و بر او
سیلوستر دساسی دلالت نمودند بانجا رفت و او را در کتابخانهٔ او که شد بجای شخصی عرب مآبی
فرنگی دید متحیر گشته خواست مراجعت کند سیلوستر دساسی بفراست دریافت بعربی با او
تکلم نمود ادیب عرب برگشته نشست اما باز ساکت بود سیلوستر دساسی ملتفت شد که این
شخص متحیر است متعجب که آن مراسلات روان شیوا را چگونه شخصی مینویسد که از تکلم عاجز است
قلم برداشت و در حضور ادیب مقاله نگاشت فصیح و بلیغ سلیس و بدیع ادیب عرب تحسین کرد
که نگارندهٔ نامهای ناپلیون همین فرنگی فاضل است منتها اینکه معتاد بسخن گفتن بازبان
نشده با نهایت خرمی و بشاشت بیرون رفت و بعد از آنکه چندی در پاریس توقف نمود بوطن
خود باز گشت

فلاندن

از نقاشهای مشهور و معروف فرانسه است در شهر ناپل ایطالیا در سال هزار و هشتصد و
نه متولد شده آن وقت که مورات از جانب ناپلیون اول پادشاهی ناپل داشت پدر فلاندن
ناظر او بود و از این رو در ناپل متولد شده در جوانی میل مفرطی بنقاشی داشت و ابتدا پیش خود
و بدون استاد کار میکرد در سال هفتصد و چهل و چهار سفری از فرانسه بایطالیا نمود
و بخدمت استادان بزرگ فائز شد و در اغلب نگارخانها از اساتید استفاضه نمود و از
روی پردهای معروف قطعات بساخت تا در فن نقاشی بکمال رسید و از نقاشهای مشهور
عصر و زمان خود گردید سفری بالجزایر رفته در آنجا پردهها بساخت در سنهٔ هزار و
هشتصد و چهل در صحبت موسیو سرسی سفیر فرانسه بایران آمد و دو سال در این مملکت
بماند در هزار و هشتصد و چهل و سه در هنگامیکه خرابهای شهر نینوا منکشف شد دولت فرانسه
او را مأمور خرسآباد موصل نمود مصاور بسیار از ابنیهٔ جدیده و عتیقهٔ ایران و
خرابهای بابل و نینوا از او باقی است کتب فاخری که با او بوده شرح مسافرت و تحقیقات او را
در ابنیهٔ مزبوره در دو مجلد نگاشته و خود فلاندن نقشهٔ آنها را برداشته است و آن از کتب نفیسهٔ

دنیا بشمار میاید و نقشهای آن که در چند جلد بزرگ قرار داده شده بیشتر از صد و پنجاه
صفحه میباشد و بقیمت بسیار گران بفروش میرسد چنانکه خود نگارنده بمبلغ دویست تومان ابتیاع
نموده و از این معامله غبنی ندارد زیرا که برای تاریخ ایران بهترین سندها است سال وفات
فلاندن بدرستی معلوم نیست

فیلستراث

نگارنده یونانیست تولدش در لیمنوس از جزایر ارشیپل که امروز لمنو میگویند در اول مائه دوم
عیسوی و بعضی در آخر مائه اول نوشته اند چه در آتن و در روم فیلستراث معلم علم نحو و صرف بوده
در ضمن تألیفات خود گاه گاه از تاریخ اشکانیان چیزی ذکر میکند

کاترمر

از فضلای فرانسه و از آنهائیست که در السنه شرقیه مهارت داشت تولدش در هزار و هفتصد و
هشتاد و دو و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و هفت از شاگردان ساسی بوده و تألیفات وی با
در تاریخ و زبانهای شرقی دارد از کتب غالب معروف مقریزی مصری چندین رساله بفرانسه
ترجمه کرده است

کالیستن

فیلسوف و طبیب و مورخ یونانی و برادرزاده و شاگرد ارسطو بوده و در سال سیصد و شصت و
پنج قبل از میلاد متولد شده از اطبای مخصوص اسکندر کبیر و تا باخر در کمال احترام در خدمت
این قهرمان فاتح مشهور بود در سنه سیصد و بیست و هشت قبل از میلاد در آن وقت که اسکندر
در باختر اقامت داشت خوش آمد گویان چاپلوس او را مقدس و معصوم و در عداد ارباب
انواع و خداوندان میشمردند این فیلسوف دانا زیر بار این خرافات نتوانست برود و این
اباطیل را قبول و باور نماید مدعیان و گویندگان این سخنان را استهزا نمود بنا بر این بحکم
اسکندر او را در صندوق آهنین حبس کردند مستحفظ صندوق از باز کردن در
صندوق و تجدید نمودن هوای داخله آن غافل شد آن حکیم کامل در صندوق آهن جان
بداد بعضی بجای صندوق آهن قفس آهن گفته اند اما قول اول اصح است بالجمله یکی
از خبطها و خطاها که باسکندر نسبت داده اند همین ظلم فاحش و قتل این حکیم دانا است
کالیستن تاریخ اسکندر را از روز ولادت این پادشاه تا دو روز قبل از هلاکت خود
بتفصیل

بتفصیل نوشته است این تاریخ تا هشتصد سال قبل از این مفقود بوده در هشتصد سال قبل
کتابی باسم کالیستین بزبان یونانی راجع بتاریخ اسکندر بدست آمد و در اقطار عالم شهرت
کرد که تاریخ کالیستین پیدا شده و ابتدا که صنعت طبع در فرنگ منتشر شد اول کتابی که در السنه
مختلفه چاپ کردند همین کتاب بود امّا بعضی از محققین تصدیق نمودند که این کتاب از تالیفات
الحکیم با فرهنگ است چه مطالب آن را اغلب با فسانه دیدند و گفتند از شخص فیلسوف چنین
کارها بعید بنظر میآید فی الحقیقه آن کتابی که پیدا شد و بر کالیستین نسبت داده‌اند بقصه
بیشتر شباهت دارد تا بتاریخ بعقیدهٔ نگارنده این اسکندرنامهٔ افسانه که بدست است
همان کتاب منسوب به کالیستین میباشد که از زبان یونانی بعربی ترجمه کرده اند و از عربی
بفارسی

کُرسینی

از اهالی ایطالیا بوده تولدش در هزار و هفتصد و دو میلادی و رمدین فوتش در هزار و
هفتصد و شصت و پنج در پیزه در اغلب علوم خاصه در ریاضی و فیلسوفی و تاریخ تألیفات
دارد و در تطبیق تواریخ مهارت کامل داشته

کلاپروت

در سنهٔ هزار و هفتصد و هشتاد و سه میلادی در برلن متولد شد و در هزار و هشتصد و
سی و پنج در پاریس در گذشت ابتدا بتحصیل علم شیمی پرداخت بعد السنهٔ شرقیه آموخته
در سال هزار و هشتصد و پنج با سفیر روس بسفر چین رفت و در هزار و هشتصد و هفت
مراجعت نموده کتب زیادی از چینی و مغولی و منچو و ژاپنی با خود آورد در هزار و هشتصد و
هشت از طرف آکادمی پطرزبورغ مامور قفقاز شد که بتحقیق حالات طوایف مختلفه
ساکنه در سمت شمال و جنوب کوه قفقاز بپردازد در هزار و هشتصد و دوازده در شهر
ویلنا مامور بتعلیم و تعلم زبان مشرق شده در قشون کشی فرانسه از آنجا عزیمت نموده در هزار و
هشتصد و پانزده بپاریس آمد کتب و مؤلفات زیادی راجع بالسنه و طوایف مختلفه آسیا از و باقی
مانده و برای مورخین اقوال او سند معتبر است

کنت گبینو

از دیپلوماتهای فرانسه و معاریف دانشمندان آن مملکت بود تولدش در بردو در هزار و

هشتصد و شانزده اتفاق افتاده با نگارنده خصوصیتی بکمال داشت مؤلفات او تماما نزد حقیر
موجود است کما هو حقه از حالات او با خبر نیستم همین قدر میدانم در اوایل سلطنت اعلیحضرت
شاهنشاه جمجاه ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه با مسیو بیشون وزیر مختار فرانسه
بایران آمد و سمت نایب سفیر مشار الیه را داشت چندی هم بسمت شارژ دافری مقیم طهران بود
صورتش در دسته سفرای دول متحابه در باغ نظامیه در تالار وصف سلام مرسم شده و باغ نظامیه
از ابنیه مرحوم میرزا آقا خان صدر اعظم نوری است که در سال هزار و دویست و هفتاد و یک
بنا کرده خلاصه کنت معزی الیه بعد از آن بمملکت خود باز گشت و در عهد سلطنت ناپلیون
سیم امپراطور فرانسه بسمت وزیر مختاری بعضی از بلاد فرنگ رفت و مجددا در سنه هزار و دویست
هفتاد و هشت هجری بوزیر مختاری بطهران آمد زمانیکه نگارنده از بنا بنا لنین عربستان
ولرستان بدار الخلافه معاودت نمود کنت گبینو وزیر مختار فرانسه در این پای تخت اقامت
داشت مرحوم پدرم حاجی علیخان اعتماد السلطنه غفر الله تعالی له را محرک و خود این چاکر را
مشوق بتحصیل و رفتن بپاریس شد در هزار و دویست و هشتاد هجری که برای تحصیل بپاریس
رفتم کنت دو گبینو در این شهر معظم بود در تعیین مدرسه و وضع تعلیم و تعلم من زحمت
زیاد کشید و بجهه دوستی که با پدرم داشت مرا با اغلب خانوادهای نجیب آشنا کرد و معرفی
نمود و بواسطه او در مهمانیهای خاصه امپراطریس اوژنی زوجه ناپلیون سیم دعوت
میشدم در مراجعت از پاریس کنت مشار الیه را در بندر پیره از بنادر یونان دیدم و در آن
وقت وزیر مختار یونان بود معلوم شد محض ملاقات این بنده از آتن به پیره آمده از آنجا
که مختصر وبائی در فرانسه بروز کرده کشتی ما را که میل میکنند در بندر پیره اجازه توقف
نداند کنت گبینو بزحمت زیاد مرا از کشتی بیرون آورده دو روز در پیره در قرانتین ماند
روز سیم بر این رفتم و شش شب در سفارت فرانسه مهمان کنت بودم بعد از هشت روز توقف
در یونان عازم اسلامبول شدم خلاصه حقوق بسیار از این شخص بر گردن من ثابت است
افسوس که شرح حال او را بدرستی نتوانستم بدست آورم آنچه از گوشه و کنار معلوم نمودم
اینست که در اواخر عمر در شهر رم اقامت داشته و چون نهایت به حجاری و نقاری مایل بود
به مجسمه سازی مشغول شده از شدت مراقبت در اینکار کور شده در عمی درگذشت و نام نیکی
از خود با تالیفات زیاد بیادگار گذاشت از جمله مؤلفات او یکی تاریخ قدیم ایرانست که

چه مرتب نیست اما اصول تاریخی و انتقادات آن در کمال خوبی است تحقیقات وافیه نموده اینها
که بدقایق علم تاریخ انس درستی نگرفته اند این تألیف منیف را با افسانه مخلوط می پندارند لکن چنین نیست
آنانکه مکرر بمطالعهٔ این مسطورات پرداختند خواهند دانست که اغلب آن تحقیقات
اهمیت دارد و مقرون بصحت است فرضا در بعضی مسائل جزئی سهوی کرده باشد چندان مستوجب
معاتبه نیست و این کتابهائیست که در شهر شما نیز کنند

کنت کورس

مورخ معروف لاتینی است گویند در اوائل مائهٔ اول عیسوی زندگانی مینموده اما این گفته
مسلم نیست بعقیدهٔ نگارنده در قرن چهارم بوده تاریخ مفصل اسکندر کبیر را در ده جلد
او نوشته است لیکن جلد اول و دویم آن مفقود میباشد بعضی تاریخ او را شبیه بافسانه دانسته اند
در هر حال بهر زبان خاصه بفرانسه ترجمه شده

لارشه

از فضلای فرانسه است در شهر تُزن در سنهٔ هزار و هفتصد و بیست و شش میلادی متولد شده
و در سال هزار و هشتصد و دوازده در پاریس درگذشته در جوانی زبان انگلیسی را کاملاً
تحصیل کرده بعضی از کتب معتبرهٔ انگلیسی را بفرانسه ترجمه نمود زبان قدیم یونان را مثل زبان
فرانسه که زبان اصلی خودش بوده میدانست از خدمات بزرگ که بعلم تاریخ کرد این بود
که تاریخ هرودوت را بفرانسه ترجمه نمود و در اواخر رساله در بیان عقاید خود درباب
این تاریخ نوشت ماولتر حکیم معروف معاصر بود و در بعضی مسائل فلسفی و تاریخی با او
مخالفت وضدیت داشت

لانگلو

تولدش در دیپ بندر فرانسه در سال هزار و هشتصد و بیست و نه میلادی و فوتش
در پاریس در هزار و هشتصد و شصت و نه اتفاق افتاده عالم بالسنهٔ شرقیه بوده تألیفاتش
بسیار است از جمله تاریخی بوده از ارمن از مورخین قدیم وی آنرا بفرانسه ترجمه کرده است

لبو

فاضلی فرانسوی بود تولدش در پاریس در سنه هزار و هفتصد و یک میلادی و فوتش
نیز در همین شهر در هزار و هفتصد و هفتاد و هشت اتفاق افتاده در کلژ دو فرانس معلم

زبان لاتین بود و تاریخ رومیة الصغری یعنی امپراطورهای قسطنطنیه را او تألیف نمود

لنگ‌پریه

تولدش در پاریس در سنه هزار و هشتصد و شانزده مسیحی و فاتش در هزار و هشتصد و هشتاد و دو بود در معرفت مسکوکات خاصه سکه‌های سلاطین مشرق زمین مهارت کامل داشته کتابی در سکه‌های اشکانیان و ساسانیان تألیف کرده که زاید الوصف معتبر است

لوسین

یکی از فضلا و مورخین معروف یونانست تولدش در شهر ساموساتا از شهرهای آسیای صغیر که امروز معروف به ساماسات و در ساحل فرات و شمال شرقی انطاکیه واقع اتفاق افتاده و این بلد از آنجا که مسقط الرأس و مولد لوسین میباشد در میان مورخین و صاحبان فضایل و کمالات معروف است خلاصه لوسین در سال صد و بیست میلادی در شهر مزبور متولد شد و ابتدا بتحصیل علم فقه پرداخت و در شهر انطاکیه قاضی شد پس از چندی از قضاوت کشید و از اساتید عرفا و حکمای اشهر گردید و با این سمت اغلب بلاد آسیا و فرنگ حتی تا جزیره گل نشین را که فرانسه حالیه باشد سیاحت نمود در شهرها که میرفت و منبر میرفت عقاید دینی خود را بطور موعظه اظهار میکرد در سن چهل سالگی بکلی دست از عرفان و درویشی کشید تنها بحکمت پرداخت اما معتقداتش در معقولات ورای معتقدات حکمای آن عصر بود و در مجالس پیوسته رد اقوال آنها مینمود که قیصر روم او را با موقت عمده بمصر فرستاد در سال دویست میلادی در سن هشتاد سالگی در مصر درگذشت کتب و تألیفات زیاد در فلسفه و حکمت و عرفان و تاریخ از او بیادگار مانده نوشتجاتش سراپا نمک و ملاحت است خیلی خوش اسلوب و مرغوب با دین نصرانی عداوت مخصوصی داشته علمای نصارا او را ملعون و مطرود میدانستند کتب لوسین را بزبان فرانسه ترجمه کرده‌اند

لونورمان

از فضلای فرانسه تولدش در سنه هزار و هشتصد و دو میلادی و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و نه اتفاق افتاده یکی از دانشمندان عصر و زمان خود بوده در تواریخ قدیم و آثار عتیقه مهارت کامل داشته مخصوصاً در معرفت مسکوکات تألیفات معتبر دارد و آنچه در باب تاریخ اشکانیان و سکه‌های آنها نوشته ما جمله را سند دانسته‌ایم اینک خلف فرزانه‌اش در قید

جناب ایشان صاحب تصانیف و تألیفند در تاریخ و غیره رسائل مطبوعه دارند و عالم فضل و
انسانیت را مستفیض مینماید

ماکس مولر

از فضلای المان تولدش در سال هزار و هشتصد و بیست و سه میلادی تحصیلش در
لیزیک زبان سانسکریت را بخوبی میخواند و در کمال فصاحت مینوشت کتب بید هندوها را
ماکس مولر از زبان سانسکریت ترجمه نمود آثار زیاد مخصوصاً در لغت سانسکریت از او
باقیست ماکس مولر یکی از فضلای بزرگ این عصر بشمار میاید

مالت برون

از فضلای دانمارک بوده در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و پنج در ژوتلند شبه جزیره دانمارک
متولد شده و در هزار و هشتصد و بیست و شش در پاریس در گذشته بواسطه خیالات آزادی
طلبی او را از وطن مألوف راندند ابتدا وی بمملکت سوئد رفت بعد در هزار و هشتصد
بپاریس آمد مؤلفات بسیار از مالت برون بیادگار مانده از جمله جغرافیای تاریخی تمام کره
ارض است در هفت جلد

مالکم

از صاحب منصبهای انگلیس و از اهالی اکس بوده در سال هزار و هفتصد و شصت و نه میلادی
متولد شده در هزار و هفتصد و هشتاد و دو مأمور هندوستان گردیده در آنجا مدتها بمنصب
ژنرالی و حکومت بمبئی نایل گردید در هزار و هشتصد و هشت بسمت سفارت بایران
آمد و مقصود کلی از این سفارت و مأموریت آنکه دولت ایرانرا از صرافت دوستی ناپلیون
اول بیندازد در هزار و هشتصد و سی و یک بانگلیس مراجعت نمود و از اجزای مجلس پارلمنت شد
یادگارهای خوب دارد جمع بتاریخ مشرق زمین از او باقی است از آنجمله خلاصه تاریخ ایران است مشتمل
از زمان پیشدادیان تا اواسط سلطنت خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه قاجار طیب الله مضجعه
این کتاب بتمام السنه معموله ترجمه شده و در این اواخر فارسی آنرا در بمبئی طبع کرده اند معروف
بتاریخ ملکم است وفات او در سال هزار و هشتصد و سی و سه اتفاق افتاده

مری

از فضلای فرانسه در هزار و هشتصد و چهل و سه میلادی متولد شده و در هزار و هشتصد

هشتاد در گذشتند مرری اول شخصی است که لغت تاریخی و جغرافیائی نوشت و تالیف کرده و آنرا بترتیب مخصوصی جمع نموده و فی الحقیقه سرمشقی نافع با خلاف خود داد و آنچه تا کنون لغت باین شکل تدوین و مرتب شده ببینک و بیبری وست و این تسهیل عمل با فضلای بعد از او نزد دارند

موسی خورنی

مورخ و نویسنده معروف ارمنی است که در سال سیصد و هفتاد میلادی در قصبه خورن متولد شده و در چهارصد و هفتاد و هشت در گذشته و بعضی را عقیده این است که موسی خورنی در قرن پنجم میلادی زندگانی میکرده در هر حال ابتدا در ادبیات یونان تحصیل کاملی نموده پس از آن با نطاکیه شام و اسکندریه مصر و شهر رُها و قسطنطنیه سفر کرده از آنجا که در تاریخ این مورخ واندروب و تتبع کامل بوده او را هرودوت ارامنه میگفته اند و از مؤلفات معتبره او یکی تاریخ همین ملت است که در سال هزار و هفتصد و سی و هشت در لندن با ترجمه لاتین آن طبع کرده اند و در سنه هزار و هشتصد و چهل و یک نیز در ونیز با ترجمه فرانسه چاپ شده چون مسطورات او از روی تحقیق بوده ما بدان خیلی استشهاد نموده ایم

واپرو

از فضلای معاصر و تولدش در سنه هزار و هشتصد و نوزده میلادی اتفاق افتاده یادگار بزرگی که از او باقیست لغت رجال معاصرین میباشد و لغت ادبیات و لغت فیلسوفی

واتان

از فضلای معروف فرانسه بوده و در معرفت مسکوکات قدیم مهارتی بکمال داشته تولدش در سال هزار و ششصد و سی و دو میلادی و فوتش در هزار و هفتصد و شش اتفاق افتاده ابتدا طبابت میکرده بعد کلبر وزیر لوی چهاردهم که با او دوست بود و میل او را بتحصیل سکه های کهنه میدانست وی را مامور بعضی بلاد فرنگ و آسیا و افریقا نمود تا برای موزه لوی چهاردهم مسکوکات عتیقه بدست آرد بعد از مسافرت طولانی سکه های کهنه خوب بفرانسه آورد کتب زیاد در شناختن مسکوکات خاصه سکه های سلاطین اشکانیه تالیف کرده

ویکتر دوروی

از دانشمندان معاصر و فضلای بزرگ این ایام است و نگارنده بملاقاتش فایز شده در سال

هزار و هشتصد و شصت و چهار که این فاضل متبحر وزیر علوم دولت فرانسه بود این بنده در دار
الملک پاریس تحصیل میکردم و از مفاوضات نافعهٔ معزی الیه مستفیض میشدم در سال هزار و
هشتصد و یازده میلادی در یازدهم ماه سپتامبر متولد شده در ریعان جوانی او اقوام
عشیره اش در کارخانهٔ گبلن پاریس که قالیهای بسیار ممتاز بافته میشود مشغول کار بودند
قالیهای این کارخانه از حیثیت نسج و رنگ و نقاشی چندان ممتاز است که گاهی یک تخته قالی
به ده هزار تومان بفروش میرسد خلاصه ویکتر دوروی را در اول جوانی از تحصیل علم باز داشته
بصنعت مشغول کردند اما از آنجا که ذوق و استعداد علم در هر کس باشد آن جاذبهٔ نفیسه
او را بحال خود نمیگذارد و همواره به ذروهٔ مزایا و معالی و اوج فضل و کمال دعوت مینماید
ویکتر دوروی پس از چندی از صنعت دست کشیده در هزار و هشتصد و سی در مدرسهٔ
سنت بارب مشغول تحصیل علوم شد بعد در هزار و هشتصد و سی و سه در مدرسهٔ نرمال
بتکمیل فنون پرداخت و در مدرسهٔ رنس معلم علم تاریخ گشت اما دو ماه بیشتر در آن مدرسه
تدریس نکرد و بمیز سیمنتهٔ مدرسهٔ هانری کاتر پاریس منصوب گردید و تا هزار و هشتصد و
شصت و یک همان معلم علم تاریخ بود تا در مدرسهٔ پلیتکنیک که از مدارس بزرگ دولتی است
رتبهٔ معلمی یافت در هزار و هشتصد و شصت و سه وزارت علوم دولت فرانسه او را شد و در همان
اوقات نگارنده با مشار الیه آشنا بود در وزارت علوم بسی تغییرات داد و سبک تعلیم و تعلم را
بهتر و خوبتر کرد و تعلیمات و مدارس علوم طبیعی بنا ساخت الحق هیچیک از وزرای عالم باین
رشته کار و عالم مدنیت و انسانیت بقدر او خدمت نکرده اند چون دستور العمل مخصوصی
برای وضع تربیت اطفال خاصه دختران نوشته بود قسیسین با او لطفی نداشتند در سال
هزار و هشتصد و شصت و نه بواسطهٔ تعصبی که امپراطریس اوژنی زوجهٔ ناپلیون سیم
امپراطور فرانسه در مذهب کاتولیکی داشت بتحریک کشیشها که با ویکتر دوروی خوب نبودند
این فاضل نحریر را مجبور باستعفا نمود تألیفات وی بسیار است و هر کتاب که از آن طبع
شده کمتر از دویست هزار نسخه چاپ نکرده اند ویکتر دوروی دانستن علم جغرافیا و تاریخ را
شرط فضل و کمال میداند مختصری از تألیفات او که نگارنده دارد جغرافیای ممالک و متصرفات
رومیهٔ الکبری است از زمان جمهوری تا اوان امپراطوری جغرافیای تاریخی قرون متوسطه
نقشهٔ جغرافیای تاریخی عالم تاریخ روم و مللی که در تحت سلطنت روم بوده اند تاریخ مقدس

که خلاصه

که خلاصهٔ تورات است تاریخ مفصل رومیة الکبری تاریخ فرانسه ایضاً تاریخ فرانسه تاریخ یونان تاریخ زمان حال تاریخ معاصرین تاریخ عمومی عالم که مطبعهٔ هاشت کتاب فروش معروف پاریس در تحت نظارت این فاضل بزرگوار طبع کرده و تقریباً بیست جلد کتاب دیگر که در تاریخ و ترجمهٔ حال ادبا و فضلاست و از کتابهائی که نگارنده ندارد در اینوقت که سال هزار و سیصد و هشت هجری است بحمد الله زنده و در عالم افاضت و افادت است و امید است که آثار مفیدهٔ دیگر نیز از قلمش زینت بخش جهان درایت و دانش گردد

هردین

مورخی است یونانی که در زمانهٔ سپتیم علسوی زندگانی میکرده در شهر رم از طرف قیاصره بخدمات بزرگ مأمور بوده تاریخ عصر خود را بدقت نوشته یعنی از سال صد و هشتاد میلادی تا دویست و سی و هشت را نگاشته و تاریخ او باغلب السنه ترجمه شده است

هردت

مورخ مشهور یونان و ملقب به ابو المورخین در سال چهار صد و هشتاد و چهار قبل از میلاد در شهر هالیکارناس که امروز به بودروم معروف است از بلاد آسیای صغیر تابع ولایت آیدین متولد شده در جوانی بمصر و آسیا سفر نموده و مقصودش از این مسافرت این بوده که در شهرها کسب اطلاعات کافی نماید بعد از مسافرت طولانی و دراز برای نگارش تاریخ خود در جزیرهٔ ساموس اقامت جست و در سنه چهار صد و پنجاه و شش قبل از میلاد در المپیاد بشرحی که پیش هم ذکر کرده ایم تاریخ خود را خواند و اهالی آتن ده تالان که معادل هفت هزار تومان پول حالیهٔ ایرانست بجهت زحمت این تألیف منیف باو تقدیم کردند در سال چهار صد و شش قبل از میلاد در ایطالیا درگذشت از قدمای مورخین مغرب احدی نیست که بشأن و اعتبار هرودت باشد و مخصوصاً در تاریخ مصر و ایران از پیشدادیان و کیانیان سند معتبری جز تاریخ هرودوت فعلاً بدست نداریم

هزی شیوس

از فضلای یونان و نویسنده های معروف آن ملت است که در اسکندریهٔ مصر اقامت داشته و کتب زیادی از تاریخ و غیره تألیف نموده از کتابهای مشهور او فرهنگی است در لغات مشکلهٔ غیر مستعملهٔ زبان یونان و در عصر او بلکه در این زمان آن فرهنگ بکار اطلاعی که

میخواهند اشعار و فیلسوفی یونان را تحصیل کنند شک می آید گویند عیسوی مذهب بوده فرضاً که ظاهراً پیروی دین نصارا نمی نموده در باطن با این کیش و این اعتقاد راسخ داشته است بزعم بعضی در قرن چهارم میلادی میزیسته لکن جماعتی بر این اند که تا سنه ششصد میلادی زندگانی کرده است

مورخین عرب و عجم

ابن اثیر جزری

ابن اثیر جزری صاحب کتاب الکامل فی التاریخ وی ابو الحسن عز الدین علی بن ابی الکرم است برادر ابو السعادات مجد الدین مبارک ابن ابی الکرم صاحب کتاب النهایه فی غریب الحدیث و ابو الفتح ضیاء الدین نصر الله بن ابی الکرم صاحب کتاب المثل السائر این سه برادر اواخر مائه ششم و اوائل مائه سابعه را از وجود خویش آراسته اند و از آثار صاحب کامل یکی اسد الغابه فی معرفة الصحابه است در دو مجلد مشتمل بر احوال هفت هزار و پانصد نفر از اصحاب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و دیگر لباب اختصار کتاب انساب آنچه امروز انساب سمعانی میگویند همین مختصر ابن اثیر میباشد نه اصل کتاب انساب و اصل کتاب انساب سمعانی قدیماً هم عزیز الوجود بوده و این زمان مفقود الوجود است بندهٔ نگارنده نسخهٔ از این مختصر در کتابخانه مبارکه رضویه یافته باهتمام و توجه عماد العلماء و المحققین و خلاصة الحکماء و المتألهین میرزا عبد الرحمن مدرس اول آستان فرشته پاسبان امر شد نسخهٔ از روی آن نویسانید

اصل انساب هشت مجلد بوده و این اختصار ابن اثیر در سه مجلد است و دیگر از آثار ابن اثیر تاریخی میباشد که آن را عبرة اولی الابصار نامید و دیگر تاریخ دولت اتابکان موصل و دیگر تحفة العجایب و طرفة الغرائب و دیگر کتاب الجامع الکبیر فی علم البیان و دیگر کتاب الجهاد و کتاب کامل را چنانکه در حبیب السیر تصریح شده نجم الدین منشی بفارسی ترجمه کرده است و انشائی بلیغ آورده فوت صاحب کامل در شعبان سال ششصد و سی هجری اتفاق افتاد

نگارنده از این تاریخ نسخهٔ صحیح دارد

ابن حوقل

ابو القاسم محمد حوقلی بغدادی از مشاهیر علمای مائه چهارم هجریست با آل حمدان معاصر و معاشر بوده و در جغرافیا و علم مسالک و ممالک از اساتید و اهل تصنیف است و علما را بکتابی که او در این فن پرداخته اعتمادی عظیم است و هر کس در این اثر جلیل امعان نظر نماید میداند که این مرد

از تصنیف این کتاب تملّک اسلامیه خدمتی بزرگ نموده نام ابن حوقل بواسطهٔ این اثر در دنیا
دوام و بقاء همیشه یافته است و این کتاب را باسم سیف الدوله حمدانی نوشته و در دیباچه از
القاب و معالی آن پادشاه بزرگوار سطری در قلم آورده است عمدهٔ استنادش بمشاهدات و
معاینات خود در طی اسفار و طول رحلات میباشد و در همه جا مسافتهای مابین بلاد را
منزل بمنزل معین کرده و تاریخ شروع عزیمتش بجهانگردی هم از مرکز دار
السلام بغداد پنجشنبه هفتم رمضان المبارک از سال سیصد و سی و یکست و کتاب ابی عبد الله
جیهانی که وزیر امیر خراسان و از فلاسفهٔ دوران بوده و کتاب ابن خرداذبه که هر دو از
تصانیف مشهورهٔ مسلمین در علم جغرافی میباشد در مبادی این کتاب نام برده است
بندهٔ نگارنده نسخهٔ او را که در یکهزار و هشتصد و هفتاد و دو میلادی در مطبعهٔ
بریل از شهر لیدن محروسه بنهایت اهتمام مطبوع افتاده است در تملّک دارد

ابن المقفع

نامش عبد الله است در سخن و بلاغت با و مثل میزنند رسائل بدیعه و عبارات عجیبه از آثار
قلمیهٔ او ماثور است اصلاً از اهل فارس و مجوسی مذهب بوده عیسی بن علی عم سفاح خلیفهٔ
نخستین از بنی العباس او را مسلم ساخت و ابن مقفع منشی عیسی و از خواص اصحابش بود
از هیثم بن عدی حکایت است که گفته ابن مقفع نزد عیسی بن علی آمد و گفت حب اسلام بر دل
من داخل شده میخواهم بدست تو مسلمانی کنم عیسی گفت باید اینکار در حضور بزرگان
وقت و سرهنگان چنین صورت پذیرد بامداد ساختهٔ این سعادت بوده باش ابن مقفع انجا بماند
تا اینکه هنگام سفرهٔ عیسی بگستردند و نیز بنشست و مشغول شد اما باز بر آیین زردشتیان در حال
غذا خوردن زمزمه میکرد عیسی با او گفت تو بر عزم اسلامی و باز زمزمه مجوس میکنی
گفت ایها الامیر خوش ندارم که شبی بر من بگذرد در حالتی که بهیچ دین نباشم چون مسلمانی
من بفردا افتاد امشب را باز بر دین دیرین بپایم پس علی الصباح عیسی کلمهٔ اسلام تلقین فرمود
و ابن مقفع علی الرؤس دین حنیف تلقی نمود جاحظ میگفته است ابن مقفع و مطیع بن
ایاس و یحیی بن زیاد همه در دین خود متهم بودند برخی گفته اند عجب است که جاحظ خود را
فراموش فرموده که اتهام وی با نحلال عقیده و فساد طریقه مثل آن سه است از مهدی بن منصور
خلیفه مرویست که گفت هیچ کتابی در زندقه نیافتم الا آنکه بیخ و ریشهٔ آن از ابن مقفع بود

از آثار

ابو ریحان

محمد بن احمد البیرونی در اصناف علوم و فنون
ریاضی وحید عصر و زمان خود بل از ایش
قرون و اعصار بوده گویند اصلش از بلدهٔ
بیرون از توابع سند است در خوارزم به
تحصیل علوم و معارف پرداخته در تماشا
یکی از روز مهرگان باشد مشاهده اینکار
میکشید از حرکت شمس اندکی مشغول
میشد در سیر و تواریخ متکلم و در فلسفه
[illegible] بر جمله اقران مقدم در معقول
و منقول و مصنوع و محسوس مسلط و در
رسم اشکال فلکی و نقوش انجم و ابداع صنایع
عملیه و نقشکشی و آثار جغرافی مؤید
در غزنه و بلخ و جوزجان رصدخانها
بنا کرده رنج سفر بسیار کشیده از جمله
چهل سال در هندوستان بوده مدتی هم در
ری اقامت داشته در ری در خدمت شمس المعالی
قابوس با مکانتی عظیم بسر برده و کتاب آثار
الباقیه را بنام او نگاشته بعد از اتمام این
کتاب بخوارزم رفته در دربار مأمون بن مأمون
خوارزمشاه رحل اقامت انداخته
و منتهای احترام و توقیرش از آن پادشاه
دیده از آنجا سلطان محمود غزنوی او را
طلبید و بجایزهٔ حکم صحیحی از باب فرس [illegible]
اما طوری بر انداخته که اسبی باو
نرسید و بصلهٔ حکم صحیح دیگر [illegible] او را
در حبس داشت بعد از آن بعنایات و الطاف
نواخت پس از رهائی ابوریحان باز بخوارزم
رفت چون مأمون شاه مقتول شد عزلت
اختیار کرده و مشغول تالیف شد همین که
سلطان محمود در گذشت و دورهٔ سلطنت
مسعود گشت عطایای وافره در بارهٔ ابو
ریحان مبذول داشت و او قانون
مسعودی را بپاداش آن عطایا باسم آن پادشاه
نوشت سلطان مسعود یکبار نقرهٔ خالص
حمل فیلی کرده جایزه را بدو فرستاد وی قبول
نکرد مناظرات ابوریحان با شیخ الرئیس
مشهور است و ترجمهٔ تألیف در نامهٔ دانشوران
مبسوطاً مسطور است تألیفاتش بسیار میباشد
از آنچه دیده میشود آثار الباقیه عن القرون الخالیه
و قانون مسعودی و کتاب تفهیم و کتاب استیعاب
فی صنعة الاسطرلاب و تاریخ [illegible]
[illegible] هجری اتفاق افتاده
نقشه های جغرافیائی را هم اکنون بر آن
اصول رسم کنند که او وضع کرده است

از آنها و ابن مقفع ترجمهٔ کلیله دمنه است از پهلوی بتازی در کتاب نامهٔ دانشوران تفصیل حال
و کیفیت قتل ابن مقفع مشروح است که کشته شدن او بحکم منصور بدست سفیان نوادهٔ مهلب بن ابی
صفره بقول عمرو بن شبه صاحب کتاب تاریخ بصره در یکصد و چهل و دو یا سه و بقول ابو المظفر یوسف
واعظ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در یکصد و چهل و پنج بوقوع پیوست

ابو الفداء

صاحب تاریخ (المختصر فی اخبار البشر) الملک المؤید اسمعیل صاحب حماة الکردی از ملوک
شام است و از اعلام اسلام بعد از مأمون خلیفه میگویند بفضل و علم وی از پادشاهان
کسی نرسید در فنون ریاضیه و معرفت جغرافیا و علم تاریخ و صناعت طب و کافهٔ ادبیات
از رجال عصر خویش بود در علم طب کتابی نوشته و در مسالک و ممالک تقویم البلدان
پرداخته و این کتاب را در اروپا بخط نسخ بطبع رسانیده اند با همه اختصار بفواید بیشمار مشتمل است
نژاد این مرد بزرگ بانجم الدین ایوب جد سلطان صلاح الدین می پیوندد و شرح احوال وی از
فوات الوفیات و از مطاوی تاریخ مذکور که از عیون التألیفات است و در ممالک عثمانیه بطبع رسید
و ابن الوردی بر آن ذیل نگاشته باید خواند که از آثار زندهٔ این پادشاه بزرگوار تاریخ مختصر و تقویم
البلدان و ادارات است فوتش بسنهٔ هفتصد و سی و دو هجری افتاده است ابن نباتهٔ
معروف که از جرایه خواران و راتبه داران او بوده در مرثیه اش چنین سروده

ما للندی لا یلبی صوت داعیه — اظن ان ابن شادی قام ناعیه
ما للرجاء قد اسندت مذاهبه — ما للزمان قد اسودت نواحیه
نعی المؤید ناعیه فیا اسفی — للغیث کیف غدت عنا غوادیه
کان المدیح له عرس بدولته — فاحسن الله للشعر العزا فیه
یا آل ایوب صبرا ان ارثکم — من اسم ایوب صبر کان ینجیه
هی المنایا علی الاقوام دائرة — کل سیاتیه منها دور ساقیه

اصطخری

ابو اسحق ابرهیم بن محمد اصلاً از مردم اصطخر فارس است ولی در محلهٔ کرخ از دار السلام بغداد
می نشسته وی از جملهٔ مصنفین اسلام است در علم جغرافی و معرفت مسالک و ممالک و کتابی که
در این فن شرح نوشته که در صحیح اعتبار و نصاب اعتماد واقع است عمدهٔ تعویل و اتکال اصطخری

در کتاب

در کتاب مسالک الممالک بر کتاب صور الاقالیم است بتالیف شیخ ابو زید احمد بن سهل بلخی بنده نگارنده از کتاب مسالک الممالک اصطخری نسخهٔ را بطبع بریل از شهر لیدن در تحت تصرف و تملک دارد

المقدسی

عالم ادیب و مورخ و محدث است سمت او را چنین تعیین کرده اند که شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد ابن ابی بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری ایشخص از رحالین و سیاحین اهل اسلام است نظیر و قریب العصر بل معاصر ش ابن حوقل و مسعودی و از فرط تجرد در معرفت اقالیم و بلدان و امصار و ممالک کتابی در علم جغرافی تصنیف کرده است که از اجل مصنفات این فن بشمار آید جملهٔ مطالب ما بین عیان و مشاهده و بین نقل از ثقات و عدول دائر است اگر در سخنی اعتقاد راسخ و طمانینهٔ صادق بهم نرسانیده باشد بسبق کلام اشعار مینماید و موضوع این کتاب ممالک اسلامیه است و از دیار خارج جز شاذ نادری که مسکن کروهی از مسلمین در آن باشد چیزی یاد نمیکند مقارن اظهار این اثر و عرض این هنر سلطنت خلافت در اقلیم عراق بالطائع لله عبدالکریم عباسی بوده است و در مملک مصر بالعزیز بالله نزار فاطمی بتاریخ سیصد و هفتاد و پنج و این کتاب مستطاب مسمی بنام احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم میباشد و بنده را نسخهٔ ایست از آن بطبع حروف مطبعهٔ بریل از شهر لیدن

حافظ ابرو

اسم او لطف الله است در مملک هرات از مادر زاده و در خطهٔ همدان بر مسند کمال و فضل قدم نهاده است فنی که این هنرمند بدان اشتهار یافته علم تاریخ است و صناعت انشاء در این هنر و هنر مقامی منیع و رتبهٔ رفیع داشته و او از افاضل دوران امیر تیمور کورکان است و بتشویق و تربیت آن پادشاه تکمیل شده و از عهد سلطنت میرزا شاهرخشاه کورکان نیز قریب بیست و هشت سال در یافته است و از مشاهیر رجال عالم که حافظ ابرو با ایشان سمت معاصرت بلکه با بعضی معاشرت داشته یکی مولانا شرف الدین علی یزدیست صاحب تاریخ ظفرنامه و دیگر امیر نور الدین شاه نعمة الله ولی پیشوای طائفهٔ نعمة اللهیه از درآویش و دیگر خواجه محمد مشهور بپارسا صاحب کتاب فصل الخطاب که از خلفا و اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند بود و دیگر امیر قاسم انوار صوفی مشهور و عارف معروف که شهرتش شرق و غرب را فرو گرفته بوده است و دیگر امیر سید

شاعر مشهور سبزواری

و در تسمیهٔ حافظ مذکور بابرو بعضے میگویند که ابروی پیوستهٔ خوشنمائی بپیشانی داشته است
بحدیکه اسباب شهرت او گردید و بآن عضو ممتاز در میان مردم موسوم و معلوم و مشهور شد چنانکه یکی
از امرای عثمانیه بنظیر این جهت بعنوان قره قاش مشهور گردیده است و ظن بعضے آنکه مشار الیه که
از اهل خراسان بوده ظاهراً اصلاً از الکای ابرخراسان که در حدود نیشاپور است بوده و ابری
بابرو تحریف یافته و علی الاحتمال اینکه او را ملقب بحافظ میخوانده اند یکی از دو جهت بوده است یا
قرآن مجید را از بر داشته و یا یکصد هزار حدیث حفظ نموده بوده چه این لقب را اصطلاح مسلمین
بیکی از این دو بعضے اطلاق میکرده و مخصوصاً مصطلح علماء فن حدیث است که دانا و دارای متن
و سند یکصد هزار خبر را حافظ و دانا و دارای سیصد هزار خبر را حاکم و ضابط جمیع اخبار را
متناً و سنداً و رجالاً حجة میگویند تا بکار حافظ ابرو نشانی که موجب خلود او در عالم شده است
کتاب زبدة التواریخ بایسنقری است که مقبول فاضل جهان و مطبوع مورخین تمام گردیده از نفس
افتاده. حاجی خلیفهٔ قسطنطینی در کشف الظنون میگوید زبدة التواریخ بزبان فارسی تالیف
ملا نور الدین لطف الله هروی پسر عبد الله است که بحافظ ابرو اشتهار دارد و در سال هشتصد
سی و چهار فوت شده و این کتاب را برای بایسنقر میرزا تالیف کرده است و آنرا بر حوادث جمیع عالم
و وقایع احوال بنی آدم در ربع مسکون علی التفصیل مشتمل قرار داده و زمان تاریخ این
کتاب از آغاز خلیقه است تا سال هشتصد و بیست و نه از هجرت و غیاث الدین بن همام الدین
مشهور بخوندمیر در تاریخ حبیب السیر خلاصهٔ از احوال و مبدء و مآل حافظ ابرو مذکور
داشته میگوید

مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشاء و تصنیف و اکابر
ارباب جمع و تالیف منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته
تحصیل نمود حضرت صاحبقران گورکان را نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار بود.
و همواره او را در مجلس خاص طلبیده همت عالی نهمت بر استرضای خاطرش میگماشت و جناب مرحوم
بعد از فوت آنحضرت بملازمت سدهٔ سنیهٔ شاهرخ شتافت و پرتو التفات شاهزادهٔ پسندیده
صفات میرزا بایسنقر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنقری را که مشتمل است
بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع بنی آدم در آنزمان فرخنده نشان تالیف نمود

و معظم و توابع ربع مسکون را بر سبیل اجمال تا شهور سنهٔ هشتصد و بیست و نه هجری در آن کتاب
افادت ابواب درج فرموده   چو حافظ سخن را بدینجا رساند   سپهرش بساط سخن برفشاند
تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملالت و این بیت که نوشته میشود مذکور است

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال   وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود

نگارنده میگوید که از کتاب زبدة التواریخ بایسنغری نسخهٔ کامله در تصرف [illegible] است و مصنف علی الله
مقامه در آن نامهٔ بلاغت علامه کلام را باین عبارت افتتاح نموده است که

آغاز کتاب داستانها   مجموع فذلک بیانها

حمد و ثنا و آفرین مالک الملکی را تواند بود که انشاء موجودات لمعهٔ از اشعهٔ انوار قدرت و نتایج
و من العجب که مفتتح خطبهٔ کتاب مستطاب جامع التواریخ تصنیف صاحب اجل وزیر بی نظیر خواجه
رشید الدین همدانی علیه الرحمه نیز بعین این افتتاح مسطور است

صاحب بهجة التواریخ

شکر الله ابن شهاب الدین احمد رومی است و این تاریخ را در هشتصد و شصت و یک هجری
پرداخته و در جملهٔ موضوعات تاریخیه عقد ابواب کرده است   فاضل قسطنطینی در کشف
الظنون میگوید بهجة التواریخ را بر سیزده باب مبوب نموده ۱ در بدو خلق ۲ در انبیا
علیهم السلام ۳ در نسب نبی صلعم ۴ در مولد آنحضرت صلعم ۵ در اولاد و ازواج آن
بزرگوار ۶ در عشرهٔ مبشره ۷ در کبار صحابه ۸ در ائمهٔ ۴ ۹ در مشایخ
۱۰ در حکماء ۱۱ در ملوک عجم ۱۲ در بنی امیه و بنی عباس ۱۳ در آل عثمان
و این تاریخ خود فارسی است اما در عهد سلطان سلیمان خان شاعری ترک فارس تخلص
آنرا بلغت بومی آن قیصر رومی ترجمانی کرده و تقدیم نموده است

صاحب تاریخ جعفری

از این شخص نامی جز در کتاب کشف الظنون تاکنون ندیده ایم و آنچه در این تالیف از تاریخ
جعفری نقل گردیده تنها بتوسط روایت دیگران است   حاجی خلیفه در ذیل تواریخ واسط
میگوید و تاریخ السید جعفر بن محمد بن الحسن المعروف بالجعفری ازینجا مستفاد میشود که
این تاریخ ملک واسط است و صاحب آن جعفر بن محمد است و معلوم میشود که این شخص با آنکه
در موضوع مخصوص تالیف کرده ولی سخن را نسبت بسلاطین سلف و اخبار منتظر دانسته تعمیم داده

صاحب تجارب الامم

ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه از خازن ری بوده در عموم علوم خصوصاً حکمت
عملیه جز شیخ ابو علی سینا نظیر نداشت گروهی از علما که از جملهٔ ایشان میر داماد است در حق
وی دعوی تشیع نموده اند خلاصهٔ از شرح احوالش آنست که در اوایل عمر بتوجهات دستور
معظم ابو محمد مهلبی وزیر معز الدوله دیلمی تربیت یافت و با ابن العمید و پسرش ابو الفتح ذو
الکفایتین اختصاص بهم رسانید چون ابو الفتح بفرمان عضد الدوله بهلاکت رسید
ابو علی باستان آن سلطان هنر دوست شتافت و منصب خزانه داری در حق وی مبذول شد
و در آن روزگار بتألیف کتاب تجارب الامم پرداخت و آن از وقایع عالم تا سنهٔ هجریه
سیصد و هشتاد و دو که سال فوت عضد الدوله است بیش نیست اما از نفایس تواریخ است
و بر فواید حزم و عواقب افراط و تفریط احاطتی تمام دارد بعضی از معاصرین در کتاب خود
نوشته اند ابو علی در اصفهان مدفون است و اکنون قبر وی در محلهٔ خواجو مشهور است
و برخی گفته اند در مراجعت از دربار خوارزمشاه در بیابان از تشنگی هلاک شد در هر حال
وفاتش در سنهٔ چهار صد و بیست هجری اتفاق افتاده و از معمرین عصر خود بوده از کتب او یکی
کتاب الطهاره است که خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه از زبان تازی بفارسی نقل کرده
و باخلاق ناصری مشهور است دیگر جاویدان خرد است که آن تصنیف شریف را
بر اسلوب جاویدان خرد هوشنگ نوشته و کتاب آداب الفرس و العرب و کتاب ترتیب
السعاده و کتاب السیاسه و کتاب ندیم الفرید و کتاب الفوز الاکبر
و کتاب الفوز الاصغر که زیاده بر سیصد هزار بیت است و کتاب مختار الاشعار
و کتاب مجموعة الخواطر ابن مسکویه تمام عمر خود را بعزت و کامرانی گذرانید و پیوسته
با سلاطین و صدور و امرا محشور بوده است رحمه الله علیه (نقل از نامهٔ دانشوران)

نگارنده را نسخهٔ عتیق از
کتاب الطهاره و نسخهٔ جدید
الاستنکار از تجارب الامم
وقطعهٔ بطبع فرنگ هم از
تجارب در تحت تملک است

صاحب حبیب السیر

غیاث الدین بن همام الدین است و بلقب خوند میر اشتهار دارد و خاوند شاه مشهور
بلقب میر خوند صاحب روضة الصفا جد مادری او است و غیاث الدین در ثلث اول مائه
عاشره هجریه که عهد ظهور شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه میباشد از معارف اهل خبر
بشمار میآمده و در هرات بوده و کتابهای بسیار مفید در تاریخ تألیف نموده از آنجمله است

خلاصه

خلاصة الاخبار که نگارنده نسخهٔ عتیق از آن دارد و احوال ملک هرات و رجال آن در خلاصة
الاخبار بتفصیل آمده و دیگر مآثر الملوک که تالیفی است لطیف محتوی و مشتمل بر ابنیه و آثار
سلاطین روزگار و کلمات و حکم و تجارب ایشان از این کتاب نیز نسخه در نزد نگارنده هست
دیباچه را بنام امیر علیشیر نوائی آراسته و دیگر تاریخ الوزراء که دستور الوزراء نیز
میخوانند از این تصنیف خوندمیر نیز نسخه نگارنده استکتاب نموده و دیگر حبیب السیر
که از فرط اعتبار و اشتهار حاجت بتعریف نیست این تاریخ را فی الحقیقه از روضة الصفا تلخیص
کرده است و از احوال رجال و اخبار اوائل قرن عاشر هجری که انقراض گورکانیان و معاصرین
ایشان و ظهور سلسلهٔ صفویه و ما یلحق بذلک است فوائدی بر آن افزوده و اصل شروع ذکر حبیب
السیر بر حسب اشارهٔ میر محمد حسینی امیر خراسان کرده است و او چون کشته شد و دورمش خان از
قبل شاه اسمعیل فرمان گذار خراسان گردید این تالیف را بنام خواجه حبیب الله ساوجی وزیر
مملکت هرات از جانب شاه اسمعیل ختم نموده و از این جهت او را حبیب السیر نام نهاد تا نهصد و
بیست و هفت هجری اخبار سنوات را مذکور ساخته از امتیازات عمدهٔ حبیب السیر بیان احوال
طبقات رجال معاصرین سلاطین است بین التفصیل و الاجمال از جامعیت این تالیف مستفاد
میشود که اسباب و مآخذ و آسانی و مداول خوندمیر بحد وفور بوده است این کتاب را در ایران
و بمبئی بطبع رسانیده اند و نگارنده در نسخهٔ خویش برسم علماء اروپا فهرستی از اعلام رجال
و بلدان و کتب اضافه نموده است و زیاده از دویست و پنجاه تومان با همصرف مفید رسانیده
اکنون هر مطلب را میخواهد فی الفور میکشاید و این اختراع از فوائد جلیلهٔ مردم مغرب زمین است
اختتام حبیب السیر را که مشتمل است بر عجائب و نوادر و غرائب افراز کرده و جداگانه نویسانده اند
نگارنده چندین نسخه از اختتام بالخصوص مالک است در فنون خوندمیر حاجی خلیفه میگوید توفی بعد
سنه ثلثین و تسعمائة

صاحب روضة الصفا

محمد خاوندشاهی مشهور بامیرخوند از معاصرین سلطان حسین میرزای بایقرا است و در
دولت او اعتباری عظیم داشت و وزیر دانش پرور امیر علیشیر نوائی را با او توجهات مخصوص بود
کتاب روضة الصفا را باسم او نوشته دخترزادهٔ او خوندمیر صاحب حبیب السیر در ترجمهٔ وی چنین
میگوید حضرت مخدوم امجد امیرخوند از سنا پرور اولاد عظام امیر خاوندشاه ملکه از اکثر علمای فضائل

بناء بجودت طبع سلیم وسلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی تحصیل کمالات
نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و نور وقوف آنحضرت
در فن تاریخ وصنعت انشاء بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت
آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات بدرجه داشت که بنان بیان فصحاء توضیح
آن کما ینبغی از جملهٔ محالات میشمارد تألیف کتاب افادت ایاب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی
برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلی است مبرهن و راقم
حروف نسبت با نحضرت علامهٔ فرزندی ثابت دارد و بزبان گستاخی خود را در سلک شاگردان منتسب میدارد
سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید الافاضه بو العجبی
چه نسبت ذره را با مهر انور نمیشاید خزف در عقد گوهر اگر خواهم که باشد آبرویم همی گویم
که من شاگرد اویم نه شاگردم غلام کمترینم بگرد خرمن او خوشه چینم
غرض از اظهار این سخنها آنکه اگر کلک سخن گذار در این مقام بیش از این در ذکر مکارم اخلاق
و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جو بنابر نسبت مذکور بخودستائی حمل نمایند
و گفتار این بیمقدار را داخل لاف و گزاف دانسته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب
نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت ابوی مخدومی در اواخر ایام حیات میل بانقطاع
و انزوا داشتند و از اختلاط خلایق دامن همت درچیده مدت یکسال در گازرگاه روزگار
گذرانیدند و اکثر اوقات را بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند در ماه
رمضان سنهٔ اثنی و تسعمائه بواسطهٔ عروض مرض سوء القنیه از آنمقام بشهر مراجعت نموده
بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده روز دوم ذیقعده سنهٔ ثلث و تسعمائه
از محنت آباد جهان بریاض راحت افزای جنان انتقال فرمودند و فات آنحضرت در سن شصت و
شش سالگی دست داد و دفن در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد انتهی
روضة الصفا را که هفت مجلد است در این عهد همایون بر حسب حکم شاهنشاه اسلام پناه
خلد الله سلطانه امیر الشعراء رضا قلیخان صاحب التألیفات والآثار تذییل کرده و باضافه
اخبار جهان در صد ساله در سه جلد دیگر آن اثر جلیل را تکمیل نمود مجلدات عشره را کاملا در دار
الخلافهٔ طهران با اهتمامی تمام بطبع رسانیدند و انتشار دادند

طبری

صاحب

صاحب تفسیر کبیر و تاریخ شهیر ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد است از مردم طبرستان
در آمل متولد شده بتاریخ دویست و بیست و چهار هجری در علم فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ
از ائمهٔ هر چهار فن شمرده میشود و بالخصوص در فقاهت مشی جدا گانه داشته خارج از چهار مذهب
و هیچیک از فقهاء اربعهٔ اهل سنت و جماعت را تقلید نکرده است علماء حدیث و رواة اخبار
او را در هر نقل ثقه و صادق میدانند و میگویند تاریخ طبری اصح تواریخ است و اثبت آنها
ابو بکر خوارزمی شاعر کاتب خواهرزادهٔ طبری بوده لهذا او نسبت وی طبرخزی نیز میگویند که مرکب
است از طبری و خوارزمی اصل تاریخ طبری که بعربی است همانا در ایران ندرةً یافت میشود
و این فارسی که در دست مردم است ترجمهٔ محمد بن بلعمی وزیر آل سامان میباشد و قطعهٔ از اصل
تاریخ طبری را که فرنگان بدست آورده و بطبع رسانیده بودند نگارنده مشاهده کرده ممکن است
که تاکنون همه را یافته و مطبوع ساخته باشند این تاریخ از آثار بزرگ اسلام است حاجی
خلیفه میفرماید تاریخ امام ابو جعفر طبری از تواریخ مشهوره جامعهٔ اخبار عالم است از اول
خلیقه شروع کرده و تا سیصد و ده ختم نموده و تاریخ الامم والملوک نامیده است ابن جوزی
گفته که طبری در ذکر وقایع و اخبار بسطی تمام داده و کتاب او در مجلدات بسیار پرداخته و
اینکه متداول و مشهور است خلاصهٔ از آن مبسوط و مختصری از آن مطول میباشد و این
مختصر را بلعمی ترجمه نموده و در طبقات ابن سبکی مسطور است که ابن جریر با اصحاب خود گفت
هل تنشطون لتاریخ العالم من آدم الی وقتنا هذا گفتند کم قدره گفت انه ثلثون الف ورقة
گفتند هذا یفنی الاعمار قبل اتمامه گفت انا لله و انا الیه راجعون ماتت الهمم پس با ختصار
آن کوشیده تاریخ خود را نیز باندازهٔ اختصار تفسیرش رسانید بالجمله فوت طبری در سیصد و
ده هجری ببغداد افتاد قاضی ابن خلکان میگوید من در قرافهٔ صغری از ملک مصر نزدیک
صفح مقطم قبری زیارت کردم که بر سنگی بالای سرش نوشته مکتوب بود هذا قبر ابن جریر الطبری مردم
که زیارت او میکردند چنین می پنداشتند که قبر طبری صاحب تاریخ است و بر خطا بودند چه
علی التحقیق و بلا اشک وی طبری در بغداد مرده و بجانب او دفنه

مسعودی مورخ

علی بن الحسین علیه الرحمه در میان اهل خبر بتحقیق و صحت روایت و تثبت تام ممتاز است اواخر
مائهٔ ثالثهٔ هجریه و ثلث اول مائهٔ رابعه را دریافته آثار جلیل القدر او بر جبههٔ روزگار نگاشته
و یادگار

ویادگار و کذا سنة از آنجمله است مروج الذهب و معادن الجوهر که در علم تاریخ والسنهٔ ارباب خبر
مطویاتش مسند و حجت است وکتاب اخبار الزمان و من اباده الحدثان که گویا بجامعیت و جلالت
آن کمتر کتابی در تاریخ و احوال امم و اخبار ممالک نوشته شده وکتاب الاوسط که هم در فن شریف
تاریخ است نفوس متیقظه و قلوب متفطنه پوشیده از انظار دیدار این دو تصنیف بزرگوار همکیدند
نگارنده در خلاصة الاثر خود دیده است که از اخبار الزمان مسعودی نقل نموده اگر بلا واسطه
بر این کتاب تا مائة حادی عشر موجود بوده و شاید در ممالک مصر و شام و جزیرة العرب یافت شود
و دیگر کتاب البیان فی اسماء الائمة وکتاب الخوارج وکتاب المقالات فی اصول الدیانات
وکتاب الرسائل و الاستذکار بما مر فی سالف الاعصار وکتاب التاریخ فی اخبار الامم من العرب و العجم و
خزائن الملوک و سر العالمین و غیر ذلک و من العجب علماء شیعه مسعودی را از رجال خود میدانند
اگرچه آثارش جمله بر سبیل اهل سنت و جماعت در قالب تصنیف ریخته شده و از شواهد این دعوی
کتاب اثبات الوصیة لسیدنا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است که اهل رجال در فهرست
کتب او آورده اند و نسخه از آن فعلا در تحت تملک علامه محدث حافظ عصر صاحب آثار وطنانه
یگانه زمانه حاجی میرزا حسین طبرسی نوری شید الله شریعته باطالة عمره و اعلاء امره میباشد
شیخ ابو علی میکویه المسعودی هذا من اجلة العلماء الامامیة و یدل علیه ملاحظة اسامی کتبه و
مصنفاته و هو ظاهر النجاشی و العلامة و ابن داود و از کسانیکه بر تشیع وی تصریح کرده اند سید
رضی الدین علی بن موسی المشهور بابن طاوس میباشد در کتاب نجوم و سخن این بزرگوار برهان
قاطع است و حجت ساطع که او صاحب کرامات مشهوره و مقامات مأثوره و آثار عظیمه و کتب کریمه
که هر یک را آیتی جلیل میباید شمرد علی الخصوص کتاب مهمات فی صلاح المتعبد و تتمات المصباح
المتهجد که در ده مجلد آنرا ترتیب داده است و بعضی از مجلدات آن در دست علماء زمان زیارت شده
و علی الخصوص ایضا کتاب کشف المحجة لثمرة المهجة که تصنیفی بنهایت نفیس و لطیف میباشد و
دو نسخه ممتاز از آن در تحت تصرف جناب مستطاب امین الاسلامی سلطان العلمائی حاجی میرزا محمود
قزوینی دام تأییده است و این زمان که وزارت انطباعات بنگارنده تعلق دارد این نسخه مبارک
بطبع رسید و انتشار یافت باری تشیع مسعودی منکوی نیست الافاضل کرمانشاهانی آقا محمد علی جامع
مقامع الفضل صاحب فوائد میکویه مسعودی از ذریه عبد الله بن مسعود بود و او در سیصد و
چهل و شش جهان را بدرود نمود

یاقوت حموی

ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله رومی الجنس حموی المولد بغدادی الدار در کودکی از دیار
حماة اسیر گرفته شد و عسکر بن ابی نصر حموی تاجر او را در بغداد بخرید و بپرورد و چون یاقوت
بزرگ شد شطری از نحو و لغت بخواند و با مولی مسافرت تجارت آغاز نهاد و غالب سفر
او بجزیرهٔ کیش و عمان بود تا بموجب نبوتی و کراهتی عسکر تاجر او را آزاد کرد و از خود
دور ساخت یاقوت باجرت کتابت مایهٔ معاش تحصیل مینمود و از مطالعهٔ کتب منتسخه
فوائدی و اطلاعاتی بهم رسانید بعد از چندی عسکر بر وی ملاطفت آمده مال التجاره با وی
تسلیم کرده بعادت پیش او را بسفر کیش فرستاد و چنانکه یاقوت از آن مسافرت باز گشت
عسکر مرده بود از مال التجاره و محصول آن سفر بعضا بعیالهم رسانید و ورثه را بمالی راضی ساخت
و مشغول تجارت شد و در جمله کتاب میخرید و میفروخت و در حال اشتغال ببازرگانی
آثار جاودانی گذاشت مثل کتاب معجم البلدان که از آثار بزرگ دولت اسلامیه است و کتاب
المشترک وضعا المختلف صقعا و کتاب معجم الادباء مؤلفات این هر سه تصنیف نسخه‌های
نفیس دارد و هکذا از مراصد الاطلاع که تلخیص معجم البلدان است نسخهٔ بطبع اروپا دارد
و از یاقوت کتب دیگر نیز نوشته اند که تاکنون ندیده‌ایم میگویند یاقوت
بمذهب خوارج مایل بود و این بسیار غریب است فوتش بنص
قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در ششصد و بیست و
شش در خانی که بظاهر مدینهٔ حلب بود
روی نموده است و از اثر صاحب
کامل در نحو کتب موقوفه
یاقوت وصیت
وی فهو ده

فهرست مطالب مسطوره کتاب

فصل

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار اللّه برهانهم

السلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هیجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنجماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و ششماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان **ناصر الدین شاه** صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا بن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیرشاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویة صلی الله علیه و آله

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و چهار سال تمام است بالاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا محمدرضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا حسینعلی میرزا یمین السلطنه تولد شب دوشنبه شانزدهم محرم الحرام سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تولد شب پنجشنبه هجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۱

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه تاج بانوی عظمی تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۱

نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۰

نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۰

نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱

نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

نواب علیه عالیه قدرة السلطنه تولد دوشنبه

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا   نواب والا اعز الدوله عبد الصمد میرزا   نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله   نواب علیه عزیز الدوله   نواب علیه عفة الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا   نواب محمد هادی میرزا   نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادکان عظام

بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا
امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله
امیرزاده عماد السلطنه حسینعلی میرزا سرتیپ توپخانه ولد نواب والا اعز الدوله

سایر شاهزادکان کرام از قرار سنه ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان   نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان   نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا   نواب فرمانفرما سلطان حمید میرزا امیر تومان   نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان   نواب محمد حسین میرزای امیر آخور   نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان   نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان   نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان   نواب عمید الدوله کیومرث میرزا   نواب معز الدوله اسمعیل میرزا   نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا   نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان   نواب شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان   نواب نصرة الدوله عبد الحسین میرزا امیر تومان   نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا   نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا از نزال اجودان مخصوص حضور مبارک   نواب امیر خان سردار رجب الله میرزا امیر تومان   نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان

نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت مخصوص همایون حکمران نیشابور   نواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا حاکم سراب و کرمرود   نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا نایب الایاله کرمان و ناظم سرحد بلوچستان و غیره   جعفرقلی میرزا پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا   امام میرزای شمس الشعراء   حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان   حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا   عادلشاه میرزا ولد مرحوم ایضا   محمد کریم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا   حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا   حاجی فریدون میرزا   حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه خلف مرحوم امام وردی میرزای کشیکچی باشی   اوکتای قاآن میرزا ولد مرحوم حسینعلی میرزای شجاع السلطنه   حاجی محمد مهدی میرزا مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله   عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ   حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا   اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله   یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان   یحیی میرزای نایب الایاله خلف سیف الملوک میرزا   امیرزاده مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله   سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا   جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا   امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا   سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا   سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا   اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا   ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا   محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله   فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا   محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا   محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا   فرمانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا   حاجی محمد طاهر میرزا   جلال الدین میرزا ولد مرحوم شیخعلی میرزا   اکبر میرزا   محمد حسن میرزا پیشخدمت حضور ولد مرحوم اعتضاد السلطنه   محمد حسن میرزا ولد مرحوم اسد الله میرزا   حاجی سیف الملوک میرزا ولد حاجی جهانگیر میرزا   حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا   حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا   حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا   اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا   اسد الله میرزا ولد مرحوم ایضا   شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا   محمد علی میرزا مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا   عبد المجید میرزا ولد مرحوم جعفرخان میرزا   کامران میرزا ولد نواب

معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضا ابو
الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا مهدی
میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا تیمور میرزا ولد
ایضا محمد علیمیرزا ولد ایضا لطفعلی میرزا ولد مرحوم
مؤید الدوله محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا
ولد مرحوم ایضا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علیمیرزا ولد مرحوم
ایضا احمد میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا
مسیح الله میرزا ولد مرحوم ایضا افاشکور میرزا ولد مرحوم
ایضا کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلیمیرزای ملک آرا
عبدالله میرزا نظام العلماء ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا
ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبدالحسین میرزا
ولد ایضا عبدالوهاب میرزا پسر نواب حشمة السلطنه
محمد حسین میرزا پیشخدمت حضور همایون معروف بشاهزاده
حسین پسر نواب ایضا نواب علی بخش میرزا پسر مرحوم نصرالله
میرزای والی اسدالله میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا
سرهنگ توپخانه مسعود میرزا ولد مرحوم حاجی محمد ولیمیرزا
عباسقلی میرزا ولد ایضا اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو
میرزا ولد ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان الله
میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله عبدالرشید
میرزا ولد مرحوم عبدالله میرزای دارا قهرمان میرزا ولد
مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علیمیرزا
حسین شاه میرزا احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا

محمود میرزا ولد ایضا مهدیقلیمیرزا ولد مرحوم شاپور میرزا
سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد ایضا غلامحسین
میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزای رئیس
الاطباء محمد قلیمیرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد
ایضا نصرالله میرزا ولد نواب حاجی سیف الدوله میرزا
اردشیر میرزا ولد مرحوم شاه قلیمیرزا مرتضی قلیمیرزا ولد
مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد علیمیرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد مرحوم حاجی کیومرث
میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا
اسدالله میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزای ایلخانی
جهانبخش میرزا ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد
مرحوم ایضا سیفور میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی
میرزا محمود میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسین میرزا
ولد مرحوم ایضا شاهزاده میرزا ولد مرحوم حاجی
عباسقلی میرزا جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله
عبدالله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا فیض الله
میرزا ولد مرحوم ایضا

شاهزادگان امرا و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک در حضور همایون هستند

امیرزادگان غیر که در جزو خوانین قاجار منظور شدند

محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علی میرزا ولد مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد حسین میرزا عبد الرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا حسینعلی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی میرزا عبد الحسین میرزا عیسی خان جبلخان سرتیپ محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسخان علاء الدین خان علیخان محمد رضی خان محمود خان محمد حسینخان

طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلام حسینخان حاجی مصطفی خان محمد اسمعیل خان محمد قلیخان

طایفه حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان رئیس و سرتیپ علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصر خان سرهنگ محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان عبدالله خان کاظمخان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ احمدخان رئیس نور الله خان محمد صادقخان علی محمد خان احمد خان نور محمد خان غلامرضا خان قربانخان محمد قاسمخان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ محمد خان بهاء السلطنه محمد صادقخان شهاب الدوله حاجی حسینعلیخان محمد قاسمخان محمد خان ابو الحسنخان عباسقلیخان سرهنگ محمد خان سرهنگ میرزا محمد خان ولد اسکندرخان سرتیپ محمد علیخان عبد العلی خان

طایفه عزالدینلو

حبیب الله خان محمد قاسمخان محمد رضاخان محمد کریمخان غلامحسینخان

طایفه شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام محمد حسنخان رئیس و سرتیپ امامقلیخان محمود خان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان سلیمانخان سرهنگ علی محمد خان ولی محمد خان

طایفه حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهر خان حسینخان ولد جارچی باشی محمد رضاخان میرزا باقرخان میرزا محمد خان علیخان ناصرخان رضاخان ولد صباح

طایفه شاه بوداغلو

محمود خان رئیس و سرتیپ حاجی محمد زمانخان علی محمد خان احمد خان محمد اسمعیل خان

طایفه قاینجلو

محمد صادقخان رئیس و سرهنگ محمد تقی آقا حاجی محمد خان زیادلو

طایفه خزینه دارلو

محمد قلیخان رئیس و سرتیپ محمد ولیخان عبد الحسینخان

طایفه کرلو

محمد خان رئیس و سرتیپ محمد حسینخان نبی خان محمد علیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار سیصد و بیست و چهار نفر

تحویلدار و یساول وغیره

فرج الله خان تحویلدار و سرهنگ امیرخان یساول باشی احمد خان نایب

سایر یساولان

هفت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشوری کبرای دولتی مرتب بریاست جناب جلالتمآب اجل اکبر الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در سنهٔ ماضیه بارس ئیل الی حال اشخاصی که تازه بعضویت اینمجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است

نواب مؤید السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا | جناب معتمد السلطنه میرزا ابراهیم مستوفی آل | جناب میرزا محمد حسین وقایع نگار | جناب حاجی معدل الملک | جناب میرزا رضا بنان الملک | جناب علیخان حکمران اردبیل و مشکین پسر مرحوم والی

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج ظاهره و سواره منصوره و پیادهٔ نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر

امیر الامراء العظام حسنخان اجودانباشی کل نظام امیر تومان

مجلس محاکمات وزارت جلیلهٔ عسکریه

نواب حاجی بهاء الدوله امیر تومان رئیس محاکمات عسکریه امیر الامراء العظام صمصام السلطنه امیر تومان کاظمخان میرتیپ اول حاجی محمد حسنخان سرتیپ دوم جناب میرزا ابو القاسم علیخان سرتیپ افشار محمد علیخان سرتیپ احمد میرزا نایب اجودانباشی میرزا علی اکبر لشکر نویس نصرالله خان سرتیپ نوهٔ آصف الدوله کریمخان سرتیپ کنگرلو حسنخان سرتیپ توپخانه میرزا مسعود خان سرتیپ قره‌گوزلو کوهی اجودان مجلس میرزا کلبعلی منشی یوسفخان نایب اجودانباشی علی عسکرخان ایضا میرزا اسمعیل محرر

ارباب قلم دفتر لشکر

ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم

لشکر نویسان عظام

معتمد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکر نویسباشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر جناب جلالت نصاب حاجی میرزا محمد وکیل لشکر جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف جناب میرزا علی معین لشکر میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا محمد علیخان لشکر نویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبدالله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا نصرالله لاهیجانی حاجی میرزا حسن خان مستشار لشکر میرزا حسینعلی گروسی معتمد لشکر میرزا محمد لشکر نویس ولد مرحوم میرزا کاظم میرزا نصرالله لشکر نویس حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر صدیق لشکر میرزا جعفرخان لشکر نویس پسر مرحوم میرزا عبدالله خان نوری میرزا هاشمخان اعتماد لشکر پسر مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد حسین لشکر نویس ولد مرحوم میرزا یوسف میرزا علیرضا خان ولد مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا علی اصغر لشکر نویس میرزا سید تقیخان تفرشی میرزا علی اصغر خان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا تقیخان پسر

مرحوم حاجی میرزا اشرف نفرشی میرزا سید
یوسف لشکرنویس میرزا حسنخان معاون
لشکر میرزا محمود لشکرنویس نوادهٔ جناب
جلالتمآب وزیر دفتر میرزا عباس لشکر
نویس و سررشته دار کل میرزا عبدالکریمخان
لشکرنویس میرزا مهدی علی آبادی حاجی
میرزا رضای پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته
دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکرنویس
میرزا حسین لشکرنویس میرزا سید جعفر
ولد مرحوم میرزا سید کاظم وزیر الدواب
حاجی میرزا عبدالکریم لواسانی میرزا سید
حسین پسر مرحوم میرزا شفیع مستوفی خزانه
میرزا سید ابراهیم میرزا زمان کردستانی
میرزا ابوالقاسمخان میرزا اسمعیلخان لشکر
نویس پسر مرحوم وزیر لشکر میرزا علیخان
منشی باشی وزارت لشکر و لشکرنویس
میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا
رفیعخان قورخانه میرزا نصرالله لشکرنویس
سررشته دار سابق مخزن میرزا محمد ولد
مرحوم حاجی میرزا اشرف نفرشی میرزا محمد
ولد میرزا عبدالحمید لشکرنویس حاجی میرزا
حسنخان برادرزادهٔ مشیر لشکر میرزا فرج
خان لشکرنویس میرزا علی ولد میرزا محمد
حسین نوری میرزا محمدخان لشکرنویس
فراهانی میرزا مصطفی لشکرنویس ولد
جناب وکیل لشکر

سررشته داران و محررین دفتر لشکر

میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان میرزا
علی ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف لشکرنویس
میرزا حبیب الله ولد میرزا احمد نوری میرزا
علینقی نفرشی میرزا سید احمد نفرشی
حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا سید یوسف
قاجار نویس میرزا لطفعلیخان سررشته دار
پسر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا شفیع
لواسانی میرزا اسمعیل کتابچه نویس
میرزا محمد علی نوری میرزا محمود میرزا
رحمة الله نهاوندی میرزا اسمعیلخان
نفرشی میرزا حبیب الله میرزا حسنخان
میرزا فرج الله سررشته دار میرزا سید
علینقی میرزا صادق میرزا فتح الله
میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی
میرزا اسمعیل میرزا حسن نفرشی میرزا
حسینخان پسر معاون لشکر میرزا عبدالحسین
میرزا محمد گرکانی ولد مرحوم میرزا جعفر
میرزا اسمعیل طهرانی سررشته دار میرزا
یوسف سررشته دار نفرشی

سررشته داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا علی سررشته دار
میرزا سید تقی میرزا اسمعیل میرزا علی
میرزا مصطفی میرزا علی میرزا آقا سررشته دار
توپچیان نظام جدید میرزا حسن ولد مرحوم
میرزا هادی

قورخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا اشرف
سررشته دار میرزا ولیقلی سررشته دار
میرزا اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر
سررشته دار میرزا آقای آشتیانی

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

ادارهٔ دارالانشاء وزارت جنگ

جناب فخامت نصاب میرزا محمدخان دبیر لشکر
و رئیس دارالانشاء نظام و غیر نظام میرزا
عیسی خان منشی باشی کل نظام میرزا
ابوالحسن منشی میرزا کلبعلی میرزا محمود
خان منشی مخصوص میرزا هدایت الله
میرزا مهدیخان نوادهٔ قائم مقام میرزا
محمدخان گرکانی میرزا کاظمخان میرزا
محمد تقی ولد حاجی میرزا عبدالکریم لشکرنویس

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب باشی میرزا علی اکبر میرزا
جعفر میرزا حسن میرزا جعفر ایضا
میرزا حسین میرزا مختار میرزا محمد قلی
میرزا آقا

مأمورین ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان

جناب میرزا محمودخان مشیر نظام میرزا
سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی اشتیانی
ایضا حاجی میرزا کاظمخان مؤتمن لشکر
میرزا علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد
میرزا موسیخان لشکرنویس حاجی
میرزا ابوالحسن لشکرنویس گرکانی

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا علی
میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم ولد
حاجی میرزا یوسف میرزا تقی میرزا ابراهیم
گوران میرزا عبدالله سررشته دار
میرزا محمود سررشته دار

منشیان

میرزا محمدخان میرزا سید رضا میرزا
عبدالحسینخان میرزا احمد میرزا صادق
میرزا مصطفی منشی

خراسان

ارض اقدس

جناب میرزا سید محمد مؤتمن لشکر لشکرنویس باشی
خراسان میرزا احمدخان لشکرنویس
ولد میرزا سید محمد

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا محمد علیخان

فارس

میرزا

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی فارس
میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان وغیره

میرزا محمد علیخان لشکرنویس میرزا محمد
لشکرنویس میرزا ابوتراب سررشته دار

لرستان وبروجرد

میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا
اسمعیل لشکرنویس میرزا هدایت الله
خان سررشته دار

عربستان

میرزا آقای سررشته دار

سمنان ودامغان

میرزا سید محمد علی سررشته دار

عراق

میرزا سید باقر سررشته دار ومامور لشکر
نویسی عراق

خمسه

میرزا علی سررشته دار برادر معتمد لشکر

قزوین

میرزا سید ابراهیم لشکرنویس

مازندران

میرزا علیرضای لشکرنویس میرزا جعفر
سررشته دار

گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا فتح الله
پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان ناصر لشکر مامور کرمان
میرزا صادقخان لشکرنویس ولد میرزا محمد علیخان
میرزا عبد الله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان

میرزا علی ولد میرزا محمد لشکرنویس

ملایر وتویسرکان وزف ونهاوند وکلیایکان وغیره

میرزا آقا علی لشکرنویس میرزا محسنخان
سررشته دار پسر مشار الیه

اطبّاء وجرّاحان نظام

میرزا لقمان رئیس الاطبّاء حکیمباشی کل
نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا اسمعیل خان جرّاح باشی میرزا
فرج الله سررشته دار اطبّا میرزا شیخعلی
سراج الاطبّاء

اطبّاء وجرّاحان حاضر رکاب

ومامورین ولایات صد وپنجاه وشش نفر

صاحبمنصبان

امراء تومان

(شاهزادگان وآنهائیکه سمت وزارت دارند)
جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت
آذربایجان جناب جلالتمآب معین الملک
نوّاب والاجهانسوز میرزا امیرتومان حکمران
شاهرود وبسطام نوّاب والا معتمد
الدوله والی مملکت فارس نوّاب والا
فرمانفرما والی مملکت کرمان وبلوچستان
نوّاب والا ضیاء الدوله نوّاب والا مؤیّد
الدوله نوّاب حشمة الدوله نوّاب حاجی
بهاء الدوله رئیس مجلس محاکمات عسکریه
نوّاب شعاع الدوله سلیمان میرزا نوّاب
امیرخان سردار نوّاب حاجی حسام السلطنه
نوّاب احتشام الدوله عبد العلی میرزا
نوّاب محمد میرزا

(سایرین)

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحبمنصبان
عظام تولید بعضی اشکالات میکرد واسباب
زحمت وگفتگو میشد لهذا چندان رعایت
ترتیب نشد
امیر الامرا العظام سلیمانخان صاحب اختیار
امیر الامراء العظام رحمة الله خان سارای
اصلان امیر الامرا العظام ساعد الدوله
سردار قشون عراق امیر الامرا العظام
نصر الملک امیر الامراء العظام حسام الملک
امیرتومان والی کرمانشاهان امیر
الامراء العظام عزیز السلطان امیر الامراء
العظام نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری
امیر الامرا العظام شجاع السلطنه
جناب جلالتمآب اعتضاد الملک
امیر الامرا العظام سیف السلطنه امیر
الامراء العظام احتشام السلطنه حکمران
خمسه امیر الامراء العظام میرزا محمد علیخان
معین نظام امیرتومان امیر الامرا العظام
حاجی شهاب الملک امیر الامراء العظام
یار محمد خان سهام الدوله حاکم بجنورد
امیر الامرا العظام میر علیخان حشمة الملک
امیر خاین امیر الامرا العظام محمد باقرخان
عماد الملک وکیل طبس امیر الامرا العظام
حاجی حسام الدوله مامور آذربایجان
امیر الامرا العظام آقاخان امیرتومان
امیر الامراء العظام حاجی صمصام الملک
امیر الامراء العظام ولیخان نصر السلطنه
امیرتومان امیر الامراء العظام
صمصام السلطنه امیرتومان رئیس مدرسه
مبارکه نظامی ناصری امیر الامرا العظام
نصر الله خان امیرتومان عمید السلطنه

ایضاً امرائیکه دارای امتیاز ونشان وحمایل امیرتومانی هستند

نوّاب نصرة الدوله مامور آذربایجان
جناب جلالتمآب نظام السلطنه جناب

جلالت نصاب کنت دو منت فرت نظم الملک
وزیر اداره پلیس

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه و
سواره نوشته شده اند)

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ژنرال
اجودان حضور همایون حسینقلیخان
قاجار قوانلو عبدالحسینخان جناب
محمدخان والی مامور آذربایجان میرزا
علیخان ولد مرحوم صدر اعظم جناب
حاجی حسینقلیخان صدر السلطنه عزیز
الله میرزای ظفر السلطنه جناب مشیر
الدوله میرزا یوسفخان عبدالحسینخان
افشار حاجی حسینقلیخان برادر
سالار اصلان نواب جلال السلطنه
محمد میرزا میرزا زکیخان عباسقلیخان
اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم نواب
مستطاب اشرف والا نایب السلطنه
محمد قاسمخان صاحب جمع علی محمدخان برادر جناب
حاجی امین السلطنه جناب نریمانخان
وزیر مختار مقیم وینه حاجی عطاء الله
خان محمد علیخان ولد مرحوم اقبال السلطنه
امیرزاده عبدالمجید میرزا حاکم سابق
قراجه داغ ولیخان نصر السلطنه محمود
میرزا سرتیپ اول حاجی آقا غلامعلی
سرتیپ اول میرزا حسنخان سهام السلطان
محمد علیخان پسر خازن الملک نصر الله خان
تلگرافچی مخصوص حضور همایون اعتماد
الحرم حاجی سرورخان آغا باشی آغا
بهرامخان میرزا ابوترابخان نایب اول
اداره پلیس محمد حسنخان پیشخدمت
حاکم کاشان اسکندرخان افغان
میرزا محمدخان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول پسر نظام الدوله

جعفرقلیخان ولد مرحوم قنبرعلیخان
سعد الدوله عالمشاه میرزا فتح الله خان
ناظم دیوانخانه میرزا سید عبدالکریمخان
پیشخدمت خاصه محمد باقرخان سرتیپ
سابق فوج سیم شقاقی ابوطالبخان
پسر مرحوم صارم الملک شاطرباشی

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره
نوشته شده اند)

میرزا احمدخان مستشار الوزاره خارجه
محمد علیخان آردلباشی سرتیپ دویم
میرزا حسنخان پسر مرحوم سهام السلطنه
میر اسد الله خان ولد عطاء الله خان
میرزا حسنخان رئیس توپخانه آذربایجان
محمد حسنخان شجاع الملک ولد مرحوم عبد
القادرخان شجاع الملک محمد علی میرزا
میرزا جوادخان میر سلیمانخان صارم
السلطنه سرتیپ دویم میرزا حسنخان
ولد میرزا محسن مستوفی سرتیپ دویم
محمد حسین میرزا سرتیپ دویم میرزا اسمعیل
ولد صحاف باشی سرتیپ دویم میرزا عباس
خان سرتیپ دویم بیوکخان ولد مرحوم
محمدخان امیر تومان محمد علیخان
ولد مرحوم مهدیقلیخان امیر الامراء

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و افواج
نوشته شده اند)

دارا میرزا کامران میرزا مرتضی قلی میرزا ژنرال
اجودان حضور همایون عین الملک
میرزا محمدخان سرتیپ پسر مرحوم صدر اعظم
میرزا سید محمدخان سرتیپ سرهنگ سابق
فوج بهادران اسمعیلخان ولد مرحوم
محمد علیخان ماکوئی علینقیخان سرتیپ
خارج از فوج ایلات مهدیخان نجف آبادی کلو

خانباباخان پسر صاحب اختیار میرزا علیخان
افشار حیدرقلیخان مرانی علیقلیخان
پسر مرحوم حاجی هما الملک عباسقلیخان
مرانی عباسقلیخان پشتکوهی مهدی
خان قاجار سیف الله خان لاریجانی
میرزا نصر الله خان مهندس علیرضاخان
ژنرال اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله
مصطفی قلیخان ولد مرحوم ایضا محمد تقیخان
حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی
حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی سعد الدوله
محمودخان میرزا عبدالکریمخان حاجی محمد حسنخان
زند محمد حسنخان ولد مرحوم محمدخان امیر تومان
محمد حسنخان ولد مرحوم ایضا مرتضی قلی آقای
سرتیپ خارج از فوج پنجم شقاقی کریمداد
خان بجنوردی یوسفخان سرتیپ سواره افشار
میرزا مرتضی خان ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز عبدالعلیخان ولد سعد السلطنه
علیخان ولد
مرحوم نظام الدوله نصر الله خان ماکوئی
حبیب الله خان ولد ابوالفتح خان ایلخانی
اسد الله خان آقاخان ولد مرحوم سلیمانخان
امیر تومان فرج الله خان طالش مرتضی
قلیخان سمنانی سرتیپ سیم میرزا سید علی اصغر
کاشانی سرتیپ سیم میرزا مسعودخان
فیروزکوهی علی اکبرخان اصفهانی سرتیپ سیم
احمد میرزا ولد مرحوم حاجی محمد میرزا سرتیپ سیم
میرزا غلامعلیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر
سابق دار الخلافه قاسمخان کرهرودی محمدخان
افشار میرزا حسینخان سرحددار امان
الله خان پسر مرحوم ابراهیم آقای ماکوئی
مرتضی خان رئیس تلگرافخانه استراباد آغا
سلطانخواجه حاجی شیخ محمد جعفر معتمد
التجار آقا حیدرخان

سرهنگان خارج از فوج

کلبرضا

یوسفخان یاور خلخالی صادقخان یاور
مقدم شریفخان یاور خمسه علینقی
میرزا یاور خمسه خسرو میرزا یاور خمسه
محمدعلی بیک یاور خمسه میرزا حسینخان
یاور قزوینی میرزا حسن یاور قزوینی
اسمعیل خان یاور دویم قزوینی مصطفی
خان یاور افشار بکشلو ولیخان یاور خرقانی
خداداد خان یاور نهاوندی نور الله خان
یاور خرقانی آقاخان یاور نهاوندی
ابراهیمخان یاور مهندس ملایری عبدالله
خان یاور شیرازی حیدرقلیخان یاور شیرازی
میرزا سید حسین یاور میرزا ابوالفتحخان
یاور میرزا غلامحسین یاور علی اکبرخان
یاور میرزا سید علینقی یاور محمد طاهر
میرزا یاور میرزا صادق یاور کبلائی علی
اکبرخان یاور تنکابنی فریدون بیک یاور
میرزا علی اکبر یاور طرح جدید اطریشی میرزا
نجفقلی یاور طرح جدید اطریشی میرزا محمد
یاور طرح جدید معلم مدرسه ناصری میرزا
محمد علیخان یاور طرح جدید اطریشی عبد
العلیخان یاور سلیمان میرزا یاور و معلم
توپچیان کوچک

ارباب قلم

بیست و شش نفر

میرزا علی علوی لشکرنویس میرزا هاشمخان
اعتماد لشکر براتنویس توپخانه میرزا
اسمعیل سررشته دار دفتر توپخانه میرزا
علی سررشته دار میرزا سید تقی سررشته دار
میرزا نصرالله لشکرنویس میرزا علی سر
رشته دار توپچیان خلخالی میرزا نجفخان
سررشته دار میرزا نصرالله سررشته دار
مازندرانی میرزا محمد علیخان سررشته دار
میرزا عباس مشرف میرزا آقا احمد سررشته دار
میرزا حسن سررشته دار میرزا مصطفی
ایضا میرزا عیسی خان ایضا میرزا آقا
سررشته دار توپچیان اطریشی میرزا
غلامرضا سررشته دار میرزا عیسی
ایضا میرزا مهدی مشرف میرزا حسین ایضا
میرزا ابوالقاسم ایضا میرزا محمد رضا ایضا
میرزا سید احمد ایضا میرزا علی اکبر ایضا
میرزا محمد علی ایضا میرزا فتح الله ایضا
میرزا بزرگخان ایضا میرزا اسمعیل ایضا
میرزا آقاخان سیلاخوری میرزا
جعفر عزب دفتر

اطباء و جراحان

ده نفر

میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا محمد حسین طبیب فوج زندی میرزا محمد
حسین طبیب آشتیانی مامور خراسان
میرزا عبدالله طبیب مامور آذربایجان
میرزا حسن طبیب مامور فارس ابوالفتح
میرزای طبیب میرزا محمد طبیب میرزا
غلامرضا طبیب میرزا حسن جراح
سید عباس جراح مامور خراسان
میرزا بزرگ دواساز و عکاس توپخانه

اجزاء دار الشفاء جدید ناصری توپخانه

پانزده نفر

میرزا زین العابدین طبیب میرزا ابوالقاسم
طبیب رئیس تنظیمات دار الشفاء میرزا
کاظم جراح میرزا بابای دواساز ناظر
نفر پرستار چهار نفر آشپز و رخت
شوی دو نفر فراش و قراول چهار نفر

سایر ارباب مناصب

از سلطان و آجودان و نایب و غیره که
در تمام افواج توپخانه هستند سیصد
و نه نفر

اداره اصطبل توپخانه

بریاست و امیر آخوری امیر الامراء العظام
محمد حسینخان پیشخدمت مخصوص حضور همایون
حاضر رکاب مبارک

میرزا علیرضا لشکرنویس و براتنویس اصطبل
میرزا حسنخان امیر آخور میرزا علینقی
سررشته دار میرزا محمود مشرف
یحیی خان نایب اول حسن بیک نایب اول
علیخان نایب و تحویلدار کاظمخان نایب
و سطارباشی استاد حاجی علی نعلبند
باشی نعلبند و اخترچی شش نفر
جلودار چهارده نفر

سایر ولایات

خمسه

محمد ابراهیمخان ریش سفید و تحویلدار
باباخان نایب اول فتح الله خان نایب اول
حاجی تقیخان نایب اول نظرعلیخان نایب
اول نایب دویم هشت نفر جلودار
شانزده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول حسنخان نایب
دویم جلودار شش نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقا باباخان
نایب اول غلامعلی بیک تحویلدار هادی
بیک نایب دویم جلودار هشت نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول علیخان و نور
الله خان نایب دویم جلودار شش نفر

ساوه

عنایت الله بیک نایب دویم عنایت الله
بیک نایب دویم زین العابدین بیک
تحویلدار جلودار دو نفر

ولایات

ولایات سرحدات آذربایجان

جلیلخان سرهنگ و امیر آخور نایب دو
نفر جلودار ده نفر

خراسان و توابع و سیستان

محمد مهدیخان رئیس رشیدخان نایب
اول موسیخان نایب اول نایب دویم
دو نفر جلودار هشت نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم نفر
جلودار دو نفر

شیراز

عنایت الله بیک نایب اول جلودار پنجنفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار دو نفر

لرستان

آقاخان بیک نایب دویم جلودار دو نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار شش نفر

کردستان

افراسیابخان نایب اول جلودار دو نفر

استرآباد

زین العابدین بیک نایب اول جلودار دو نفر

قورخانه مبارکه

ابوالمجمعی امیر الامراء العظام معین نظام
امیر تومان

هفتصد و هفت نفر

حاضر رکاب مبارک

چهارصد و شصت و دو نفر

معارف

دویست و پانزده نفر

جناب جلالتمآب جهانگیرخان وزیر صنایع
امیر تومان وزیر قورخانه
میرزا حبیب الله لشکرنویس و مستوفی

سرتیپان و غیره

عبدالله خان سرتیپ زین العابدینخان
سرتیپ برادر جناب وزیر بقایا میرزا
حسینخان غلامحسینخان سیورین
معلم میکانیک قورخانه مبارکه

سرهنگان

هاشمخان مباشر کارخانه آتشبازی
میرزا محسن میرزا رفیعخان شیخعلیخان
میرزا حسینخان میرزا سید حسین
مصطفیخان نایب اجودانباشی میرزا
مهدی نایب اجودانباشی حسینخان
قزوینی نصیرخان قزوینی نایب
اجودانباشی محمد طاهرخان و موسی
خان نواده های مرحوم صدراعظم
سید علی اصغرخان سرهنگ یوسفخان
نایب اجودانباشی

لشکرنویس و سررشته دار

میرزا مهدیخان میرزا اشرف میرزا
نصرالله میرزا ولیقلی میرزا اسدالله
میرزا علی اکبر

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی میرزا عبد
الرحیم نقاشباشی میرزا عبدالکریمخان
طبیب میرزا مهدی ساعت ساز

یاوران

نصرالله بیک سرهنگ و تحویلدار انبار
قالسفر میرزا ابوالقاسم یاور اول و
تحویلدار حاصل انبار کار نوروزعلیخان
یاور و تحویلدار قورخانه توپ و غیره
شهبازخان یاور و تحویلدار انبار تفنگ
حاجی عبدالله بیک یاور و مباشر کارخانه
سراجی طهماسب بیک یاور و مباشر کار
خانه چاشنی سازی عابدین بیک
یاور و مباشر کارخانجات مهران
علی اکبر سلطان مباشر کارخانه طرقه سازی

سلطان

سید درویش مباشر کارخانه گلوله تراشی و
سوهان کاری میرزا احمد یاور اول و مباشر
دباغخانه همدان سید کاظم یاور اول
مباشر کارخانه طبل و شیپور سازی
آقا سید حسین یاور دوم مباشر کارخانه اسباب
مرمتی موزیکان کاظمخان سرهنگ
و مباشر کارخانه زنجیرگری عبد
الحسینخان یاور اول مباشر کارخانه
فشنگ کاغذی حسن بیک یاور و مباشر
کارخانه فشنگ کاغذی میرزا محمد بیک
یاور و مباشر کارخانجات چرخ نجار اماموردی
بیک یاور مامور کرمانشاهان حاجی
ابوطالبخان یاور اول محمد علیخان یاور
مامور عربستان میرزا بیک یاور مامور
خمسه محمد علیخان یاور مامور قزوین
حاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم یاور
مهدیخان یاور محمد علیخان یاور
میرزا علی اکبر یاور میرزا محمد خان یاور نوری
استاد میرزا محمد نجارباشی رئیس کارخانجات نجاری

سلطان

سه نفر

اصناف صنعتکار

یکصد و بیست و چهار نفر

تفنگ ساز و پرداختگر و قنداق ساز پانزده
نفر ریخته گر دوازده نفر توپ ریز
پنجنفر سراج بیست نفر دوانگر ده نفر
سوهانکار ده نفر چاشنی ساز هفده
نفر نجار ده نفر حداد ده نفر نقاش
پنجنفر گلوله ریز ده نفر

قورخانچی

دویست و بیست نفر کارخانه فشنگ
قلزیجی بیست و هفت نفر

معارف

چهار نفر مسیو بتو معلم میکانیک
طهماسبخان سرهنگ ناظم کارخانه

سلطان نفر نایب نفر

سایر

بیست و سه نفر

ولایات

دویست و چهل و پنج نفر

اذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ سی و نه نفر

معارف بیست و یکنفر سایر هیجده نفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر معارف

هفت نفر سایر ده نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان ده نفر سلطان نفر

سایر نه نفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب سه نفر نایب نفر

قورخانه چی دو نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک پنجاه نفر معارف هفده

نفر سایر سی و سه نفر

بروجرد و عربستان

ده نفر

بروجرد جمعی میرزا ابوالفتح یاور سه نفر

عربستان جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر

فارس

جمعی احمد خان سرتیپ بیست و سه نفر معارف

هفت نفر سایر شانزده نفر

کرمان

جمعی علی اکبر خان یاور سی و هشت نفر معارف

چهارده نفر سایر بیست و سه نفر

کرمانشاهان

جمعی محمد علیخان سلطان بیست و هشت نفر

معارف هفت نفر سایر بیست و یکنفر

کردستان

جمعی غلامحسینخان یاور اول شانزده نفر

معارف پنج نفر سایر یازده نفر

لرستان

جمعی محمد حسن بیک نایب چهار نفر نایب

نفر قورخانچی سه نفر

قزوین

دو نفر نایب نفر قورخانچی نفر

یزد

جمعی عبدالوهابخان سلطان شش نفر

سلطان نفر سایر پنج نفر

زنبورکخانه مبارکه

نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه و رئیس

قراسوران دار الخلافه عبدالحسینخان

سرهنگ علیمحمد بیک یاور اول

اسمعیل خان یاور دوم

موزیکانچیان صاحبمنصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان سرتیپ

نواده مرحوم بابا خان سردار کل

محمد علیخان سرهنگ موزیکانچی صفر

علیخان سرهنگ غلامحسین بیک یاور

دسته جات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان توپخانه

دسته

ارنکر و ردو یاری

دسته

لورانی و شهرستانکی

دسته

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته

موزیکانچیان قراقخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخوری

دسته

موزیکانچیان فوج خرقانی

دسته

موزیکانچیان فوج بهادران

دسته

موزیکانچیان فوج ششم اقبال

دسته

موزیکانچیان فوج قزوین

دسته

موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو

دسته

موزیکانچیان فوج فدوی

افواج قاهره

فوج بهادران نمره (١)

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان

فوج اول خاصه نمره (٢)

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیر تومان بسرتیپی

حاجی نقد علیخان سرتیپ دوم

فوج ششم اقبال نمره (٣)

ابوابجمعی شجاع السلطنه بسرتیپی توسفخان

سرتیپ سیم

فوج دویم نصرت نمره (٥)

محمد قلیخان سرتیپ

فوج دویم خاصه نمره (٥)

ابوابجمعی عبدالحسین میرزای نصرة الدوله

امیر تومان

فوج چهارم تبریزی نمره (٦)

احمد خان سرتیپ

فوج امیریه نمره (٤)

جمعی لطفعلیخان سرتیپ حاجی احمد خان

سرتیپ عبدالحسینخان سرهنگ

فوج مخبران نمره (٩)

ابوابجمعی شجاع السلطنه بسرهنگی میرزا حسنخان

فوج پنجم شقاقی نمره (۹)
ابو الجمعی شجاع السلطنه امیر تومان بسرتیپی
علیقلیخان سرتیپ
فوج هفتم شقاقی نمره (۱۰)
جمعی شجاع السلطنه بسرتیپی نقیخان سرتیپ
اول
فوج ششم شقاقی نمره (۱۱)
ابو الجمعی عبد الحسین میرزای نصرة الدوله
امیر تومان بسرتیپی اسد الله خان سرتیپ
فوج قهرمانیه نمره (۱۲)
ابو الجمعی عزیز الله میرزا ظفر السلطنه بسرهنگی
رضا خان سرهنگ
فوج پنجم ایلات نمره (۱۳)
ابو الجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
رحیمخان سرتیپ
فوج تخته قاپو نمره (۱۴)
ابو الجمعی نصرة الدوله علینقیخان سرتیپ
فوج اردبیل و مشکین نمره (۱۵)
بسرتیپی محمد ولیخان قاجار
فوج هفتم خلخالی نمره (۱۶)
عزیز الله میرزا ظفر السلطنه
فوج مظفر مراغه نمره (۱۷)
ابو الجمعی حاجی قلیخان
فوج سیم مراغه نمره (۱۸)
ابو الجمعی فتح الله خان سرتیپ اول
فوج چهارم جدید مراغه نمره (۱۹)
ابو الجمعی فضلعلیخان سرتیپ
فوج هفتم افشار نمره (۲۰)
ابو الجمعی خسرو خان سرتیپ
فوج هشتم افشار نمره (۲۱)
ابو الجمعی لطفعلیخان سرتیپ
فوج جدید افشار نمره (۲۲)
ابو الجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
پسر مرحوم حاجی بهاء الملک

فوج بهم خوئی نمره (۲۳)
ابو الجمعی حیدرخان سرتیپ
فوج بهادران خوئی نمره (۲۴)
حیدرخان سرتیپ دویم
فوج مخبران ماکوئی نمره (۲۵)
هلول پاشا خان سرتیپ محمد
پاشا خان سرتیپ
فوج مخصوص
نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر
کبیر وزیر جنگ
نمره (۲۶)
ابو الجمعی میرزا محمد علیخان معین نظام
امیر تومان بسرتیپی نقیخان
فوج اول طهران نمره (۲۷)
ابو الجمعی امیرخان سردار امیر تومان
فوج مخبران زرندی نمره (۲۸)
جمعی محمد حسنخان سرتیپ
فوج بهادران دماوندی نمره (۲۹)
علینقیخان سرتیپ اول حاجی محمد
حسنخان سرهنگ
فوج دویم خلج ساوه نمره (۳۰)
سیف السلطنه امیر تومان
فوج مخبران درجزینی نمره (۳۱)
ابو الجمعی سیف السلطنه بسرهنگی
فضل الله خان
فوج ششم قلیم خمسه نمره (۳۲)
ابو الجمعی مظفر الدوله
فوج دویم خمسه نمره (۳۳)
جمعی علاء الدوله
فوج کروسی نمره (۳۴)
جمعی جناب جلالتماب امیر نظام بسرتیپی
عبد الحسینخان
فوج مخبران کردستان نمره (۳۵)
جمعی محمد علیخان سرتیپ ظفر الملک

فوج اول قلیم قزوین نمره (۳۶)
ابو الجمعی نصر الملک امیر تومان بسرتیپی
میرزا نبی خان هدایت الله خان سرهنگ
فوج دویم جدید ایضاً نمره (۳۷)
نصر الملک امیر تومان بسرتیپی مصطفی خان
فوج سیم افشار بکشلو نمره (۳۸)
ابو الجمعی حسنخان آجودانباشی کل بسرهنگی
علیخان پسر مرحوم حاجی اسد الله خان
فوج ششم خرقانی نمره (۳۹)
ابو الجمعی آجودانباشی بسرهنگی محمد علیخان
فوج بهادران حشمت نمره (۴۰)
ابو الجمعی اعتضاد الدوله محمد باقرخان
فوج هفتم عرب و عجم نمره (۴۱)
ابو الجمعی محمد اسمعیلخان سرتیپ
فوج مخبران فیروزکوهی نمره (۴۲)
ابو الجمعی میرزا کریمخان صمصام السلطنه امیر تومان
بسرهنگی مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه نمره (۴۳)
ابو الجمعی جناب مستطاب امیر السلطان
بسرتیپی حاجی حسینعلیخان سرتیپ اول
فوج سیم لاریجانی نمره (۴۴)
ابو الجمعی میرزا عبد الله خان میر پنجه
پیشخدمت همایونی و حاکم مازندران
نهصد نفری
فوج سیم تنکابنی نمره (۴۵)
ساعد الدوله امیر تومان ولیخان
نصر السلطنه امیر تومان
فوج سیم سندی نمره (۴۶)
ابو الجمعی میرزا علیخان برادر مرحوم عبد
الحسینخان
افواج ثلثه هزار جریب نمره (۴۷)
ابو الجمعی لطفعلیخان سرتیپ
نمره (۴۸)
ابو الجمعی لطفعلیخان سرهنگ

نمره (۴۹)

نمره (۴۹)
ابوابجمعی محمدخان سرهنگ
فوج بهادران فراهان نمره (۵۰)
ابوابجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج برچلو نمره (۵۱)
محمد خان سرتیپ
فوج مخبران کزازی نمره (۵۲)
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذوالفقار خان سرتیپ
فوج ششم سربندی نمره (۵۳)
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان
فوج اول خلج قم نمره (۵۴)
بسرتیپی
فوج چهارم کمره نمره (۵۵)
جمعی نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه
فوج پنجم گلپایگان نمره (۵۶)
جمعی غلامحسینخان سرهنگ
فوج ششم سه دهی نمره (۵۷)
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج چهارم فریدنی نمره (۵۸)
بسرتیپی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی نمره (۵۹)
جمعی محمد علی میرزا بسرهنگی میرزا عبدالحسینخان
فوج ششم قراگوزلو نمره (۶۰)
ابوابجمعی حسام الملک امیر تومان
بسرهنگی فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو نمره (۶۱)
ابوابجمعی حسام الملک
فوج بهادران فدوی نمره (۶۲)
ابوابجمعی جناب عبدالله خان سرتیپ اول ساعدالسلطنه
فوج مخبران قراگوزلو نمره (۶۳)
ابوابجمعی جناب ناصرالملک بسرتیپی مهدیخان
فوج دویم ملایری نمره (۶۴)
ابوابجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج دویم نهاوندی نمره (۶۵)
ابوابجمعی معین نظام بسرتیپی علی اکبرخان اصفهانی
فوج سیلاخوری نمره (۶۶)
جمعی ساعدالدوله بسرهنگی مصطفی خان
فوج چهارم زنگنه نمره (۶۷)
ظهیرالملک سرتیپ اول محمدحسینخان سرتیپ سیم
فوج اول کرندی نمره (۶۸)
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان سرهنگ
فوج بهادران قلعه زنجیری نمره (۶۹)
بسرهنگی حسینخان
فوج سیم کلهر نمره (۷۰)
جمعی محمد کاظمخان سرتیپ نصرالله خان سرهنگ
فوج لرستان نمره (۷۱)
ابوابجمعی حسینقلیخان والی بسرهنگی غلامرضاخان
فوج اول امرائی نمره (۷۲)
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج بهادران قرائی نمره (۷۳)
جمعی علینقیخان سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی نمره (۷۴)
بسرتیپی محمد یوسفخان سرتیپ
فوج اول قائینی نمره (۷۵)
ابوابجمعی حشمة الملک بسرهنگی خان بابا پرویزخان
فوج دویم جدید ایضاً نمره (۷۶)
جمعی حشمة الملک بسرهنگی حیدر قلیخان
فوج هفتم قدیم کرمانی نمره (۷۷)
تقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی نمره (۷۸)
ابوابجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب بسطام
فوج نهم جدید بلگر مسیر کرمانی نمره (۷۹)
بسرتیپی زین العابدین خان

سواره

آذربایجان

دسته

افشار صاین قلعه ابوابجمعی حیدر خان سرتیپ

دسته

افشار ارومی ابوابجمعی حاجی عبدالحسینخان سرتیپ اول بسرتیپی باقرخان

دسته

قزاق آذربایجان از عوض دسته اردبیل و مشکین ابوابجمعی نصرة الدوله

دسته

چهاردولی ابوابجمعی نوروزخان بسرتیپی حسینقلیخان سرتیپ

دسته

چلبیانلو ابوابجمعی رحیمخان سرتیپ دویم

دسته

شقاقی جمعی علیخان

دسته

اینانلو جمعی صارم الملک

دسته

قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ

دسته

حاجی علیلو بسرکردگی رستمخان

دسته

قراسوران راه قراجه داغ جمعی عباسعلی بیک

دسته

قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده

دسته
قراسوران ازشق و آستارا جمعی امین الوزاره
دسته
دلیسکانلو جمعی یوسفعلیخان
دسته
جلایر شقاقی جمعی عباسخان
دسته
قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان
دسته
بکانی جمعی اسفندیارخان
دسته
مقدم جمعی صمدخان
دسته
مکری عزت الله خان

سرکردگان غلام نصرت

میرهدایتخان میرزازین العابدینخان
علیقلیخان حسینخان ابراهیم آقای
سرهنگ اسکندرخان سلیمانخان

خراسانی
غلامان مشهدی

دسته
جمعی ابوالفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی حاجی فرامرزخان
دسته
توچاپی جمعی شجاع الدوله
دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله یارمحمدخان
امیرتومان
دسته
سوار کوکلان جمعی سهام الدوله
دسته

قائینی و سیستانی جمعی حشمت الملک
امیرتومان
دسته
طبسی جمعی عمادالملک
دسته
درجز جمعی محمدعلیخان
دسته
هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ
بسرکردگی محمدعظیمخان
دسته جات
تیموری و جمشیدی
دسته
تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملک
دسته
تیموری جمعی میرعطاءالله خان
دسته
جمشیدی جمعی ذوالفقارخان و حاجی
محمدامین سرکرده
دسته جات
جمعی نواب حاجی محمدمیرزای سرتیپ اول
دسته
مردورانی
دسته
مروی بسرکردگی ابوالسیفخان و محمد
شریفخان
دسته
مروی جمعی سید رضابیک
دسته
مروی جمعی قربانعلی بیک
دسته
اردلان جمعی غلامحسینخان سرکرده
دسته
قراسوران جمعی غلامرضاخان و نصرالله خان
دسته قرائی
انزانی

جمعی محمدخان سرکرده
دسته
نیشابوری ابوالجمعی باقرخان سرتیپ
دسته
عمارلو جمعی محمدرضاخان سرکرده
دسته
سبزواری جمعی حاجی فرامرزخان
علیمحمدخان سرتیپ دسته
زعفرانی جمعی حسینخان سرکرده

پیاده خراسانی

دسته
قائینی و خوافی جمعی حشمت الملک
دسته
عمله قراول مخصوص یکصد و سی و پنج نفر

استرابادی و غیره
پیاده استرابادی

دسته
جمعی میرعلینقیخان سرتیپ ازبابت
سواره فندرسکی
دسته
جمعی علیمحمدخان سرتیپ ازبابت سواره
کتول
دسته
جمعی عبدالصمدخان سرتیپ ازبابت
سواره مقصودلو
دسته
تمسکین جمعی محمدخان سرکرده
دسته
ساوری جمعی علیبیک خان
دسته
شاهکوهی جمعی محمدعلیخان
دسته
سدن رستاقی جمعی محمدقلیخان
دسته

انزانی جمعی محمد علیخان

دسته

بلوچ و حاجی لر جمعی علی اصغر بیک

دسته

غلامان استرابادی جمعی علیخان آقا

قاجار

دسته

کلدیخان ریش سفید طایفهٔ جعفربای

دسته

ایل کلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیخان آتابای سالارخان

دسته

قوشبه خان آتابای ایل کلدی خان جعفربای

دسته

امیرخان آتابای ملا قربانخان

دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان

دسته

سوارهٔ ترکمن یموت و کوکلان جمعی حسین

قلیخان یوزباشی

دسته

زدینی جمعی افراسیابخان سرکرده

کودراری و بسطامی

ابوابجمعی نواب ضیاء الدوله امیر تومان

کرمانی

افشار کرمانی

میرزا محمودخان سرکرده

شمخالچیان بمی

ابوابجمعی

سواره و جمازهٔ بمی و نرماشیری

اسدالله خان سرکردهٔ عرب بسطام

سواره و جمازه سوار نرماشیری

ودبسکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سوارهٔ سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره و جمازه سوار خبیصی

صادقخان سرکرده

گیلانی

ازبابت سوارهٔ کرگان رود و اسالمی

جمعی نصرالله خان سرتیپ اول

مازندرانی

ازبابت سوارهٔ کرد و ترک و غیره ابوابجمعی

میرزا عبدالله خان پیشخدمت و سرتیپ

اول میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردگان

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا

صفی خان ایضا موسی خان جهانبیکلو

اسدالله خان ایضا محمدخان ایضا

حسینخان کرایلی ذوالفقارخان ایضا

حسنخان اصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

علی اکبرخان سرتیپ اول یزدانقلیخان

سرکرده نعمت الله خان حسینخان

فتح الله خان

سوارهٔ عبدالملکی

ابوابجمعی عبدالله خان بسرکردگی

عسکرخان

عراقی

جماعت ذریکر

ابوابجمعی ساری اصلان امیر تومان

علیقلیخان سرتیپ مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

جهانشاه خان سرتیپ اول

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان

جماعت عرب زرندستان

جمعی میرزا حسینخان سهام السلطنه سرتیپ اول

میرزا حسنخان سرتیپ دوم

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحب اختیار امیر تومان بسرکردگی

محمدکریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون اینانلو

عزیزالله خان صارم الملک امیر تومان

حاجی لطف الله خان سرتیپ اول

جماعت شاهسون بغدادی

امید علیخان سرکرده اکبرخان سرتیپ

اسدخان سرکرده

جماعت شاهسون دودهن

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

آقا جانخان سرتیپ غلامعلیخان سرهنگ

محمد حسینخان ایضا غلامرضاخان سرکرده

ولیمحمدخان ایضا

جماعت شاهسون قورت بیکلو

ابوابجمعی حسینقلیخان سرتیپ و الله‌وردی

حسینقلیخان

جماعت باجلان

ابوابجمعی حاجی احمدخان سرتیپ

جماعت خرقانی

ابوابجمعی اجودانباشی کل حسنخان امیر تومان

علینقیخان سرکرده

جماعت برانوند

جمعی ابدالخان سرهنگ برادر مرحوم

حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

رحیمخان سرکرده

جماعت افشار ساوجبلاغ

جمعی

جمعی حسنخان سرتیپ   میرزا رضای طبیب

جماعت کرد بچہ

کہ مشغول خدمت قراسورانی دار الخلافہ

ہستند جمعی عزیز اللہ خان صارم الملک

امیر تومان   بسرکردگی خانبابا خان

جماعت ہداوند

ابو ابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاہسوارے

کہ مشغول خدمت قراسورانی دار الخلافہ

ہستند جمعی صارم الملک

سوارہ جدید اصفہان

ابو ابجمعی محمد علی میرزا

جماعت ایلات قزوین

ابو ابجمعی میرزا محمد خان سرتیپ اول

جماعت قراچورلوی خوار

ابو ابجمعی جناب مستطاب امین السلطان

بسرکردگی صفر علیخان

جماعت افشار بکشلو

ابو ابجمعی اجودانباشی کل   بسرکردگی

کاظمخان

جماعت چگنی

ابو ابجمعی عزیز السلطان   بسرہنگے

صادقخان

جماعت احمدوند وبھتوئے

ابو ابجمعی محمد حسینخان

جماعت کلیائی

جمعی اسمعیل خان سرکردہ

سوارہ کرزہ برلرستانی

جمعی حسینخان سرکردہ

جماعت نانکلی کرمانشاہان

بسرکردگی

جماعت بار احمدی

بسرتیپی حاجی احمد خان

جماعت عرب و باصری

جمعی محمد حسنخان سرتیپ و قوام الملک

جماعت سنجابی

جمعی علی اکبرخان سرہنگ

جماعت فیلی

جمعی کریمخان سرکردہ

سوارہ جدید کرمانشاہانی

جمعی عزیزخان سرکردہ

جماعت بختیاری

دارابخان سرکردہ

پیادہ

خراسانی

تفنگچیان

ابو ابجمعی حشمۃ الملک

جزایرچیان سرخسی

جمعی حشمۃ الملک بسرکردگی اشخاص مفصلہ

غلامحسینخان سرکردہ   عزیز محمد خان

میرعباسخان سرتیپ   یوسف بیک

استر ابادے

دستہ فندرسکے

جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ

دستہ کتول

جمعی علیمحمد خان سرکردہ

دستہ مقصودلو

جمعی عبد الصمد خان سرکردہ

دستہ استر اباد رستاقی

جمعی فتحعلیخان سرکردہ

دستہ بالا شاہکوہے

جمعی آقا عبد الرحمن سرکردہ

دستہ پایئن شاہکوہی

جمعی محمد علیخان سرکردہ

دستہ سدن رستاقی

جمعی محمد علیخان سرکردہ

دستہ انزانی

تفنگچیان

جمعی محمد علیخان سرکردہ

دستہ عمشکنے

جمعی محمد قاسمخان سرکردہ

دستہ ساورے

دستہ جمعی جعفر قلیخان   دستہ جمعی

حاجی آقا رضا

دستہ لیوانی وسیل سپر

جمعی اسد اللہ خان سرکردہ

دستہ بلوچ

علی اکبر بیک

دستہ جات گیلانے

دستہ سالیانی

جمعی میر یوسفخان سرکردہ

سوار اسالمی

ابو ابجمعی نصرۃ اللہ خان سرتیپ اول

بسرہنگے اللہ یارخان

دستہ انزانی

جمعی جبار قلیخان سرکردہ

دستہ شفتے

جمعی نعمۃ اللہ خان ایضا

مازندرانے

جماعت کلباد وغیرہ

جمعی میرزا محمد خان سرتیپ   لطفعلیخان

سرکردہ   محمد مہدیخان سرکردہ   طاہر

عمرانلو

جماعت طالش

بسرکردگی علی اکبر خان

جماعت بخکشے

بسرکردگی علی اکبرخان

جماعت اشرفے

بسرکردگی عباسقلیخان

کرمانی

تفنگچیان اناری

حسینقلیخان سرکردہ

تفنگچیان نخعی و ذاوری
اسمعیل خان سرکرده

تفنگچیان عرب بسطام
ابو الجمعی سلیمانخان سرتیپ بسرکردگی کرمخان

تفنگچیان بعاری
دراتخان سرکرده

تفنگچیان کوهک و چاهبار و سفند
ملک بهادر سرکرده

عراقی از بابت پیادهٔ بلوچ
جمعی شیخ محمد خان سرهنگ

ادارهٔ افواج طرح اطریش
وسوارهٔ طرح قزاق

افواج طرح اطریش
از بابت صاحبمنصبان که برقرار هستند

درشبان اوّل
از بابت پیاده نظام

درشبان دوّیم
از بابت پیاده نظام

شاسور
که عبارتست از فوج مخبران باشد

دشنی
که عبارتست از فوج مهندس باشد

توپچیان توپخانه پراطریشی
فوج

موزیکانچیان
ادارهٔ مزبوره

ادارهٔ قزاقیه
بریاست پالکنک گوزنین کاداویف

فوج اوّل
ابو الجمعی حسنخان امیر تومان
اجودانباشی کل

فوج دوّیم
بسرتیپی علیخان سرتیپ

فوج سیّم
بسرتیپی حسنخان فتهٔ

موزیکانچیان
ادارهٔ مزبوره

قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام وسواره و توپخانه
وغیره یکصد و پنجاه هزار نفر

ذخیره
پنجاه هزار نفر

خزانهٔ مبارکهٔ نظام
بریاست جناب فخامت نصاب عبد الله خان والی

میرزا رضای البرز مستوفی خاجی شیخ جعفر معتمد التجار تحویلدار خزانهٔ نظام و اجزاء مشار الیه میرزا جعفر نفرشی منشی خزانهٔ نظام میرزا شفیع تفرشی سررشته دار ایضًا

دار الخلافه طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ حکمران دار الخلافه الباهره وغیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیلهٔ دار الخلافه

جناب جلالت نصاب میرزا عیسی وزیر دار الخلافه الباهره

اجزاء دایرهٔ حکومت
از قرار تفصیل

میرزا بزرگ مستوفی حضرت والا امیر کبیر میرزا حسن سرهنگ کلانتر میرزا جعفر منشی تفرشی میرزا شفیع سررشته دار میرزا سید محمد علی تفرشی مستوفی حضرت والا میرزا علی اصغر ساوجی میرزا عباد و مشرف

نایب محمود نایب اول فراشخانه سایر نواب فراشخانه ده نفر

نواب بلوکات دار الخلافه
میرزا مهدی نایب بلوک ورامین و شهریار وغار و فشافویه میرزا اسمعیل نایب بلوک ساوجبلاغ تفتجان ذکرها بیک

نایب قصبهٔ اشتهارد میرزا سید احمد تفرشی نایب شمیرانات و لواسانات

علمای اعلام دار الخلافه
جناب مستطاب آقا میرزا زین العابدین امام جمعه جناب آقای صدر العلماء میرزا محمد باقر جناب آقا میرزا حسن آشتیانی

جناب

جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی جناب ملا
محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا شیخ
فضل الله جناب آقا سید علی اکبر تفرشی
جناب آقا سید محمد رضا جناب آقا سید
عبدالله بهبهانی جناب آقا شیخ جعفر
سلطان العلماء جناب آقا میرزا احمد
جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا
سید مصطفی جناب آقا علی اکبر جناب
شیخ محمد حسن شریعتمدار جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امرا و خوانین و رجال معارف

دار الخلافه از ارباب مناصب و غیرهم سوای
آنها که اسامی شان در دوایر دولتی ذکر شده
از قرار سنهٔ ماضیه
جناب میرزا محمد خان نظام العلما جناب امیر
الامرا العظام ایر دوست محمد خان معیر الممالک
امیر الامرا العظام اعتماد الدوله امیر
الامراء العظام معتمد الملک والده جناب
اشرف مشیر الدوله نواب میرزاده محمد
میرزا جلال السلطنه نواب میرزاده عباس
میرزا نایب الایاله حکمران ولایت قم نواب
فتحعلیخان سپهسالار امیر الامرا العظام
خانبابا خان ولد ظهیر الدوله جناب
میرزا احمد خان نصیر الدوله جناب محمود
خان ملک الشعرا بدایع نگار جناب حکیم الهی
سلیمان خان ولد مرحوم حاجب الدوله
اسمعیل خان مشیر الدوله میرزا محمد خان
غلامحسینخان والیخان حاجی محمد حسینخان
محمود خان محمد خان ولد مرحوم احمد خان
نوائی محمد حسنخان ولد ایضا حاجی محمد
حسینخان معتمد الوزاره ولد ایضا حاجی
علیخان ولد ایضا محمد ولیخان ابوالقاسم
خان پیشخدمت نواده زینت الدوله
عباسقلیخان ولد مرحوم بیگلربیگی هادی خان
ولد ایضا محمد خان محمد جعفر خان

حسنخان هدایت الله خان علی اکبر خان
نجفقلیخان محمد باقر خان امان الله خان

وزارت نظمیه و پلیس دار الخلافه

جناب جلالتمآب نظم الملک کنت دو منت فورت
امیر تومان وزیر نظمیه
میرزا ابوتراب خان سرتیپ اول سوسف وزارت
جلیله نظمیه میرزا سید یوسف مستشار
اول سرتیپ دویم رئیس اطاق محاکمات و جزا
وزارت نظمیه عباسقلیخان سرتیپ و
مستشار کدخدای محله دولت حسنخان
سرتیپ دویم غرب شهر میرزا سید احمد
سرهنگ کدخدای محله بازار میرزا آقا خان
سرهنگ کدخدای محله عودلاجان مشاق کل
پلیس حاجی میرزا محمد علیخان سرهنگ کدخدای
محله چالمیدان میرزا عبدالغنی خان سرهنگ
کدخدای محله سنگلج میرزا محمد امینخان سرهنگ
مستشار مدیر دفترخانه منشی باشی وزارت
نظمیه و مرتب کننده راپورتهای وقایعات مختلفه
شهری رئیس مخزن ملبوس و اسلحه پلیس
میرزا ربیع خان سرهنگ رئیس مجلس استنطاق
و مواظب و مسئول مجلس میرزا علیخان نایب
سرهنگ پیشخدمت باشی رئیس مامورین وزارت
نظمیه غلامحسینخان نایب سرهنگ مامور
شخص وزیر نظمیه غلامحسینخان نایب سرهنگ
رئیس سواران وزارت نظمیه حسینقلیخان
نایب سرهنگ اجزای اطاق محاکمات میرزا علی
اکبر خان نایب سرهنگ مواظب و رئیس مستحفظ
مجلس وزارت نظمیه میرزا محمد آقا منشی و
دفتردار مسروقات شهر میرزا نجفعلی منشی
اطاق محاکمات و مواظب دفتر داخلین و خارجین
مقصرین از دزد و غیره میرزا رحیمخان نایب
سرهنگ نایب اول محله دولت هاشمخان نایب
سرهنگ نایب اول محله سنگلج میرزا علینقیخان
نایب اول محله چالمیدان میرزا جعفر خان

نایب اول محله بازار میرزا حسن نایب اول محله
عودلاجان میرزا محمد علیخان نایب اول بازار
میرزا محمود خان رئیس اجزای گردشی شهر

اداره احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه
وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون
محمد تقیخان احتساب الملک پیشخدمت حضور
رئیس اداره احتسابیه

اجزاء اداره احتسابیه

دویست و هفتاد نفر نایب اول نایب احتساب
کل خیابانهای دولتی میرزا عباس
مشرف احتساب غلامرضا بیک نایب
میرزا محمد حسین نایب حسین بیک نایب
حاجی محمد نایب سایر نواب و صاحبمنصبان
بیست و پنج نفر فراش و عمله طویله و سقاو
سایر دویست و چهل نفر

اسامی کارگذاران و عمله جات

مخصوص دربخانه نواب اشرف والا نایب
السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ دام الله اقباله
العالی جناب مشیر العلما حاجی ملا باشی
جناب جلالتمآب میرزا عیسی وزیر دار الخلافه
جناب مشیر خلوت همایون کارگذار مخصوص
دربخانه حضرت والا نایب السلطنه جناب
عبدالله خان والی لقمان الممالک میرزا
لقمان حکیمباشی نظام امیر الامراء العظام
معین نظام وزیر قورخانه و رئیس مخزن
تدارکات عسکریه امیر تومان عباسقلیخان
اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم مخصوص
حاجی میرزا عباسعلیخان سرتیپ و پیشخدمت
باشی نصرالله خان قهوه چی باشی
اکبر خان ناظر میرزا سید حسین ساوجی
طبیب مخصوص حسینخان سرتیپ و تفنگدار باشی
محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی
رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه
باقی اجزاء از قرار سنه ماضیه است

ادارات

ادارات وزارت اعظم دولت علیه

جناب مستطاب اشرف اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

وزارت جلیلهٔ داخله

جناب جلالتمآب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب آقا میرزا هدایت الله وزیر دفترخانهٔ مبارکه جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفاء و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصهٔ دایرهٔ وزارت اعظم

جناب جلالت نصاب دبیر الملک
وزیر رسائل خاصه

جناب آقا میرزا سید احمد منشی باشی وزارت اعظم

جناب میرزا رضاقلیخان منشی اول و رئیس مخصوص رسائل دولتی

جناب مهندس الممالک میرزا نظام جنرال اجودان مخصوص حضور همایون مأمور بخدمت وزارت اعظم میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبدالکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفا
مستوفیان عظام

مستوفیان عظام که بخطاب جنابی افتخار یافته‌اند

اعم از اشخاصیکه جزو وزرای دربار معدلتمدار همایون یا مأمور ولایات یا ادارات یا در دفترخانهٔ مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب جلالتنصاب میرزا حسین نایب مستوفی الممالک رئیس مجلس تحقیق دفترخانهٔ مبارکه جناب میرزا علینقی وزیر دارالخلافه جناب میرزا محمود وزیر محاسب خزانهٔ عامره و ضابط اسناد خرج کل ممالک محروسه جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصه‌جات جناب میرزا محمد خان معاون الملک جناب میرزا محمد اقبال الملک والی کردستان جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه محاسب مملکت اذربایجان جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا محمد ولی سراج الدوله محاسب مازندران و دارالنظاره

جناب مؤتمن الملک ولد جناب جلالتمآب صاحبدیوان مأمور خراسان جناب میرزا محمود مستوفی و محاسب مملکت خراسان جناب میرزا محمد حسین وقایع نگار جزو اعضای دارالشورای کبری جناب میرزا محمد حسین محاسب خزانهٔ مبارکه نظام و سررشته‌دار کل جناب میرزا

سید مصطفی حسام السادات مستوفی
وظایف جناب میرزا شفیعخان مستشار
الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب
میرزا حسن وزیر دربار جزو مخزن خانه مبارکه و
محاسب کرمان و گلپایگان جناب میرزا
علی اکبر مستوفی مخصوص موزه مبارکه
جناب حاجی میرزا محمد پسر مرحوم حاجی
میرزا نصر الله محاسب دار السلطنه اصفهان
جناب میرزا هدایت الله لسان الملک
جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک
جناب میرزا محمد تقی
منشی الملک جناب میرزا علیمحمد مؤتمن السلطنه
مأمور پیشکاری مملکت خراسان
جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی اول منشی
رسائل خاصه دولتی در اداره وزارت
اعظم جناب میرزا رضای بنان الملک نزد
جناب جلالتمآب صاحبدیوان جناب میرزا
رضا قلیخان سراج الملک متصدی خدمات
حضرت والا ظل السلطان جناب میرزا
شفیعخان صدر دیوانخانه عدلیه اعظم
جناب میرزا رضای بنان الملک جزو اعضای
مجلس دربار اعظم

مستوفیان عظام که در دفتر

خانه مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه
نویسی دارند

میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف
محاسب لرستان و طالقان جناب میرزا فضل الله
خان نزد جناب مستطاب اشرف اجل امین
السلطان وزیر اعظم میرزا علی ولد مرحوم
قوام الدوله محاسب انبار دیوانی و غله ولایات
میرزا علی ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر
محاسب استرآباد و برات نویس مدرسه
دار الفنون و تلگرافخانه و مریضخانه
میرزا ابو القاسم ولد مرحوم میرزا اسد الله
محاسب کاشان میرزا جواد نواده جناب
جلالتمآب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان
و گیلان و خوار میرزا محمد علیخان پسر جناب
میرزا محمود وزیر محاسب مملکت فارس
میرزا حسن پسر مرحوم وزیر لشکر محاسب
دار السلطنه قزوین میرزا علی نوروزی
محاسب ولایت بروجرد میرزا جعفر پسر
مرحوم حاجی میرزا نصر الله محاسب عراق
میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا نصر الله
محاسب کردستان و ساوه وغیره میرزا
علیرضا ولد جناب میرزا محمود وزیر میرزا
ربیع برات نویس سرکار اقدس عظام
و خادمان حرم جلالت و اغایان سرکار همایون
میرزا یزدگخان نایب جناب جلالتمآب حاجی
امین السلطنه و مباشر صندوقخانه و
زرخندارخانه میرزا حسینخان نوری برات
نویس عمله احتساب و اداره پلیس میرزا
محمد رضا مستوفی محاسب ملایر و تویسرکان
میرزا زکی برات نویس عمله ایشیکخانه و
ارباب طرب میرزا علیمحمد خان برات نویس
ارباب قلم و تفنگدارخانه مبارکه و شاطران
سرکار وغیره میرزا محمد امین دفتر محاسب خمسه
و برات نویس عمله خلوت همایونی میرزا
علی ولد جناب میرزا محمد حسین مستوفی
محاسب نطنز و جوشقان و کنگاور و
اسدآباد میرزا محمد مستوفی قم و فیروزکوه
میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح مستوفی
محاسب عربستان میرزا فتح الله ولد
مرحوم قایم مقام محاسب همدان میرزا
محمد ولد مرحوم میرزا باقر محاسب شاهرود
و بسطام میرزا رفیع محاسب گروس و گروه
میرزا شفیع نزد جناب جلالتمآب وزیر
دفتر میرزا حسینعلی محاسب نهاوند
میرزا طاهر کاشانی محاسب سمنان و دامغان
میرزا حسینخان برات نویس کل نبانی ممالک
محروسه میرزا عبد الحسین خلخالی برات نویس
مجوسین میرزا محمودخان ولد جناب
معاون الملک محاسب بندر و زرخندارخانه
میرزا احمدخان ولد ایضا محاسب صرف جیب
و فراشخانه و برات نویس باغات دیوانی
میرزا اکبرخان ولد میرزا فضل الله خان محاسب
اصطبل توپخانه و برات نویس کل قراولان
میرزا سید مهدی پسر مرحوم میرزا سید کاظم
وزیر دواب برات نویس عمله آبدارخانه و شترخانه وغیره
میرزا سید احمد پسر مرحوم وزیر دواب
برات نویس عمله اصطبل خاصه و ایلخی جات
میرزا شفیع نواده مرحوم صاحبدیوان
محاسب دماوند میرزا محمود ولد مرحوم
میرزا سید کاظم برات نویس عمله کالسکه خانه
مبارکه

مستوفیان عظام که در دفتر

خانه مبارکه خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی وزیر
میرزا رضای معین السلطنه میرزا محمد خان
ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر حلجی میرزا
سید حسین تفرشی میرزا رضا پسر مرحوم
میرزا زین العابدین البرز میرزا علیمحمد خان
پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام میرزا عباس
قلیخان سپهر مستشار الوزاره و نایب
وزارت خارجه میرزا سید علی ولد جناب
میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص جناب میرزا محمد خان
تبریزی وکیل مملکت آذربایجان میرزا حسینخان
ولد جناب معتمد السلطنه میرزا علیمحمد خان
نایب اول وزارت انطباعات نزد جناب
جلالتمآب اعتماد السلطنه میرزا محمد حسین
فروغی رئیس دار الترجمه و دار الطباعه خاصه
دولتی نزد جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه
میرزا محمود خان ولد مرحوم قایم مقام جزو اعضا

دربار معدلتمدار اعظم حاجی میرزا اشرف
برادرزادهٔ مرحوم حاجی میرزا شفیع شیرازی
میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم نزد
جناب جلالتماب امین الدوله میرزا هاشمخان
امین دربار نزد جناب جلالتماب امین الدوله
میرزا مهدی پسر مرحوم میرزا موسی نایب کیلانی
میرزا باقر ولد جناب میرزا رضا صدیق الدوله
میرزا کاظم نوادهٔ مرحوم میرزا رضا قلی میرزا
شکر الله نوادهٔ مرحوم نصیر الملک میرزا محمود
ولد جناب سراج الدوله میرزا محمد علیخان
پسر مرحوم وکیل لشکر میرزا علیرضای نفرشی
میرزا محسن وکیل نواب والا حاجی حسام السلطنه
میرزا کاظمخان امین العداله میرزا فرج الله خان
مامور پیشکاری عربستان شد میرزا شمس الله خان
ولد میرزا طاهر کاشانی میرزا سید علی ولد
مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه میرزا
سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم جزو
لجوادهٔ دیوانخانهٔ عدلیه میرزا خلیل خان وزیر
دربحر مخانهٔ مبارکه میرزا عبد العلی ولد مرحوم
میرزا مهدی آشتی میرزا طاهر برادرزاده
مرحوم مجد الاشراف میرزا ابو القاسمخان
نوری حاکم سابق ملایر میرزا جعفر خان پسر
مرحوم میرزا علی تبریزی میرزا حسنعلیخان پسر
مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی میرزا رضا
خان نوادهٔ مرحوم ضیاء الملک حاجی میرزا
محمد خان نزد جناب جلالتماب حاجی امین
السلطنه میرزا آقا وکیل نواب والا فرمانفرما
میرزا ابو الحسنخان پسر میرزا زکی نوری
میرزا کریم برادرزادهٔ جناب صدیق الدوله
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
خزانه میرزا علی ولد مرحوم ایضا میرزا
علی اصغر خان ولد مرحوم ایضا میرزا اسلم
خان کاشانی نزد جناب جلالتماب مخبر الدوله
میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک میرزا
نبی خان پسر مرحوم میرزا فتح الله لشکر
نویسباشی میرزا سید احمد برادرزادهٔ
مرحوم معین الملک میرزا حسینخان ولد
میرزا رضای معین السلطنه میرزا مهدیخان
ولد ایضا میرزا باقر خان ولد ایضا
میرزا حسینخان پسر میرزا کاظمخان امین
العداله میرزا عباسقلی ولد مرحوم میرزا
طاهر کرکانی میرزا محمود ولد جناب حاجی
میرزا عباسقلی میرزا اسمعیل خان ولد
میرزا رضا قلیخان میرزا علی ولد مرحوم
میرزا یوسف آشتیانی میرزا عبد الرحمن
آشتیانی میرزا عبد الغنی آشتیانی
میرزا محمد حسین نزد جناب جلالتماب
قوام الدوله میرزا محمود نزد جناب
جلالتماب قوام الدوله میرزا سید علی
نزد جناب معاون الملک میرزا حسینخان
ولد مرحوم مهندسباشی میرزا فتح الله
کیلانی میرزا تقیخان ولد مرحوم میرزا
محمد حسین بلور میرزا عبد الوهابخان
نزد جناب جلالتماب نایب مستوفی الممالک
میرزا محمد علی همشیره زاده مرحوم میرزا موسی
وزیر لشکر میرزا سید محسن نفرشی
میرزا ربیع ولد میرزا علی نوری میرزا هاشم
کشیکخانه میرزا اسمعیل خان نزد جناب
مجد الملک میرزا سید حسین نزد جناب
مجد الملک میرزا حسنخان کاشانی نزد
جناب امین خلوت میرزا محمد خان ولد
مرحوم میرزا ابو القاسم وزیر سابق عراق
میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا
عباس پسر مرحوم منشی الممالک میرزا محمد
حسین پسر دربار میرزا جعفر نزد جناب
جلالتماب نایب مستوفی الممالک حاجی میرزا
رضا خان تحویلدار وجوه کرایه میرزا
غلام حسینخان پسر مرحوم میرزا اسد الله
خان وزیر نظام میرزا حمید خان افشار
میرزا محمد قلی ولد مرحوم میرزا نصر الله فراهانی
میرزا هادیخان نزد نواب والا رکن الدوله
میرزا تقیخان نزد نواب والا رکن الدوله
میرزا علیرضا سبزواری میرزا نصر الله خان
نزد جناب جلالتماب مستوفی الممالک
میرزا اسمعیل خان نزد جناب میرزا حسن وزیر
میرزا غلام علیخان ولد میرزا حسینعلی
مستوفی نهاوند میرزا سید رضا خان
پیشکار سابق لرستان میرزا سید علی
ولد مرحوم میرزا فتح الله مستجاب الدعوه
میرزا صادق نزد جناب جلالتماب مجد الدوله
حاجی میرزا محمد خان میرزا ابو القاسم
نفرشی نویسنده دربحر و سایر
مستوفیان عظام که مامور بولایات
میرزا احمد جناب علاء الدوله مامور خمسه
میرزا حسنخان کیلانی مامور کرمانشاهان
میرزا حسنخان آشتیانی نایب الحکومه
سابق بروجرد مامور کرمانشاهان
میرزا مصطفی خان پسر مرحوم قوام الدوله
مامور فارس میرزا محمد خان نزد جناب
اعتضاد الملک میرزا مرتضی قلیخان نایب
نایب الحکومه سابق نائین حاجی میرزا
علیخان پیشکار کیلان میرزا اسمعیل خان
معتمد دیوان مامور کرمانشاهان میرزا
علینقی کرمانی سابق نزد جناب جلالتماب عضد
الملک بود مامور سمنان میرزا سلیمان کرمانی سابق
نزد جناب جلالتماب عضد الملک بود مامور
خراسان میرزا مصطفی آشتیانی مامور
سبزوار میرزا رضا قلیخان مامور پیشکار
بوشهر میرزا علی اکبر خان ترشیزی مامور
خراسان میرزا علی اکبر خان پیشکار سابق
میرزا غیر مامور آذربایجان
سررشته داران و عزبان دفترخانه
مبارکه

مبارکه استیفا و غیره
سررشته داران دفترخانه مبارکه

میرزا اسدالله سررشته دار سرکارات عظام
و اغایان سرکاری میرزا اسدالله سررشته دار
دفتر جناب جلالتمآب مستوفی الممالک
میرزا عبدالجواد سررشته دار دفتر مجلس تحقیق
دفترخانه مبارکه نزد جناب نایب مستوفی
الممالک میرزا احمد سررشته دار که سابق نزد
مرحوم میرزا نصرالله مستوفی بود میرزا سید
محمد سررشته دار با بقلم و تفنگدارخانه
مبارکه و غیره میرزا محمود سررشته دار پسر
مرحوم میرزا جعفر نزد جناب معتمد السلطنه
میرزا فرج الله سررشته دار اذربایجان نزد
جناب معتمد السلطنه میرزا سلیمانخان
سررشته دار دفتر جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا مصطفی کرکانی نزد جناب میرزا شفیعخان
مستشار الملک میرزا عبدالله سررشته دار
مازندران و دار الانتظاره نزد جناب سراج
الدوله میرزا علی سررشته دار همدانی
میرزا سید محمد علی نزد جناب جلالتمآب نایب
مستوفی الممالک میرزا حسین کرکانی سر
رشته دار فارس نزد جناب میرزا محمود وزیر
میرزا صادق سررشته دار خمسه و عمله
خلوت همایونی میرزا صادق کرکانی نزد
جناب میرزا محمود وزیر میرزا عنایت الله
سررشته دار قزوین میرزا علیرضای
تفرشی سررشته دار مملکت خراسان نزد
جناب میرزا محمود مستوفی میرزا رضای
کیلانی نزد جناب جلالتمآب حاجی امین
السلطنه میرزا محمد علی سررشته دار عراق
و کردستان و ساوه و غیره میرزا رضای
آشتیانی نزد جناب میرزا ابراهیم معتمد
السلطنه میرزا عبدالله ساوجی نزد
جناب ساعد الدوله میرزا بزرگ تفرشی
سررشته دار اداره پلیس و احتساب
میرزا محمد علی سررشته دار بروجرد
میرزا اسدالله پسر مرحوم میرزا حسن
عزب دفتر میرزا محمود نواده مرحوم
ناظم الملک مشغول تحریر محاسبات
شاهرود و بسطام

عزبان دفترخانه مبارکه و غیره

میرزا علی اکبر عزب باشی

سایر

میرزا ابراهیم میرزا علیخان میرزا
فتح الله میرزا علی محمد پسر مرحوم میرزا
محمد تقی میرزا آقای اصفهانی میرزا
محسن میرزا فضل الله میرزا محمد
میرزا احمد میرزا آقای آشتیانی میرزا
محمد علی ناظم مجلس تحقیق میرزا محمد
ولد میرزا حسن میرزا حسین ولد الیفه
میرزا مطلب نباول میرزا غلامحسین
ولد میرزا ابراهیم

نایبان و غیره

نایبان

میرزا عباسقلی آقا علی اکبر آقا حسن

یوزباشیان

مشهدی احمد مشهدی کریم

فراشان

بیست نفر

اداره حکومتهای ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید عهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام سلیل کارگزار کل مملکت آذربایجان

حکام جزء آذربایجان از قرار صورتی که از طرف وزارت عظمی رسیده است

مراغه امیرزاده اماموقلی میرزا **ارومیه** امیرالامراء العظام حسام الدوله امیر تومان **اردبیل و مشکین** جناب علیخان پیشخدمت حضور **خوی و سلماس**

خلخال امیرزاده عزیزالله میرزا ظفر السلطنه

ماکو عمدة الامراء العظام اقبال السلطنه **ساوجبلاغ**

فرخ خان **قراجه داغ** امیرزاده سلطان مجید میرزا امیرخور حضرت ولیعهد

اصفهان و یزد و عراق وغیره

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و عراق و محلات ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه

جناب سراج الملک مستوفی و پیشکار

یزد

نواب اشرف والا جلال الدوله حکمران ولایت یزد

حاجی میرزا ابراهیمخان پیشکار

عراق و محلات

مظفر الملک نایب الحکومه

خراسان و سیستان

جناب جلالتمآب اجل صاحب دیوان فرمانفرمای مملکت خراسان و سیستان و متولیباشی آستانه مقدسه رضویه

نواب والا معین الدوله نایب الایاله جناب مؤتمن السلطنه پیشکار مالیه خراسان

حکام ولایات خراسان

طبس

امیرالامراء العظام حاجی عماد الملک امیر تومان وکیل طبس

(قاین) امیرالامراء العظام حشمت الملک امیر تومان حکمران قاینات و سیستان **(قوچان)** امیرالامراء العظام شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو حکمران قوچان **بجنورد** امیرالامراء العظام سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو حکمران بجنورد **سبزوار** جناب میرزا حسینخان مؤتمن الملک حکمران سبزوار **خواف** علیمردانخان نصرت الملک

سرخس امیرزاده خسرو میرزا حکمران

کلات محمد مهدیخان

ترشیز اسدالله خان پسر مرحوم محمد خان والی

تربت حیدر قلیخان

شاهرود و بسطام نواب والا شاهزاده جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران

سمنان و دامغان جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیر تومان حکمران

فارس

نواب والا معتمد الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس

حاجی نصیر الملک پیشکار قوام الملک ناظم ایلات خمسه و کلاردو بسعتر وغیره

بوشهر

جناب جلالتمآب نظام السلطنه حکمران بندر بوشهر و سایر بنادر و مدیر گمرکات فارس و اصفهان

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان و بلوچستان

نواب حشمت السلطنه نایب الایاله کرمان و حکمران بلوچستان و بم و نرماشیر

استرآباد و گرگان

امیرالامراء العظام نصرالسلطنه امیر تومان حکمران استرآباد و گرگان و ترکمان

گیلان و طوالش

نواب والا مؤید الدوله امیر تومان والی گیلان و طوالش

میرزا علیخان مستوفی پیشکار

عربستان

جناب جلالتمآب حاجی شهاب الملک امیر تومان والی عربستان

میرزا فرج الله خان مستوفی پیشکار

لرستان و بروجرد

نواب والا امیرخان سردار امیر تومان والی لرستان و بروجرد

لرستان امیرزاده نصرت الله خان پسر امیرخان سردار نایب الحکومه

بروجرد امیرزاده آقا سردار نایب الحکومه

کردستان

جناب جلالتمآب اقبال الملک والی کردستان

کرمانشاهان

جناب جلالتمآب حسام الملک امیر تومان والی کرمانشاهان
و سرحددار عراقین

اجزاء حکومت از قراریکه صورت داده اند

میرزا احسنخان مستوفی وکیل ایلی نایب الحکومه میرزا بابا فرخان
پسر ذوالریاستین رئیس دیوانخانه میرزا اسمعیل خان
معتمد دیوان مستوفی پیشکار

مازندران

عمدة الامراء العظام میرزا عبدالله خان امیر پنجه والی مازندران

ملایر و تویسرکان و نهاوند

جناب امیر الامراء العظام محمد تقیخان حکمران ولایات ثلث
ملایر عبدالله خان سرتیپ نایب الحکومه
نهاوند حاجی مسعود میرزا نایب الحکومه
تویسرکان میرزا احمد مستوفی نایب الحکومه

همدان

نواب اشرف والا شاهزاده عز الدوله والی ولایت همدان
نواب عماد السلطنه سرتیپ نایب الحکومه

کاشان

عمدة الامراء العظام محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان
میرزا افضل الله پیشکار

قم

نواب میرزاده نایب الایاله عباس میرزا حکمران قم
میرزا رضاخان پیشکار

خمسه

امیر الامراء العظام احتشام السلطنه امیر تومان حکمران
جناب میرزا احمد مستوفی پیشکار

قزوین

عمدة الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنه سرتیپ
اول حکمران

کلپایگان و خوانسار و کمره

جناب جلالتمآب حکیم الممالک حکمران کلپایگان و خوانسار
و کمره

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان قاجار
پسر جناب مستطاب عضد الملک حکمران
امیرزاده یحیی میرزا نایب الایاله نایب الحکومه

کروس

عمدة الامراء العظام علیرضاخان سرتیپ حکمران
کروس

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام حسنخان اجودانباشی
کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت امیر الامراء العظام میرزا کریمخان
صمصام السلطنه حکمران فیروزکوه

دماوند عباسقلیخان حاکم دماوند

تنکابن

محمد حسینخان سرهنک پسر جناب ساعد الدوله
نایب الحکومه تنکابن

کنکاور

بحکومت امیر الامراء العظام شاهی اصلان امیر تومان

استراباد

بحکومت خانباباخان پسر جناب صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نوابان مؤید الدوله و حاجی حسام
السلطنه میرزا اللهیار نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کاشتکان نواب معتز الدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم

مختار خان حکمران زاویه مقدسه

طالقان

فرخ خان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت حاجی مصطفی قلیخان میرشکار

بحیرلیش شمیران

محمد اسمعیل بیک نایب الحکومه

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت عظمی

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ مبارکهٔ اندرون ریاست قراولان وجود مسعود همایون ریاست اردوی همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی خواجه سرایان صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه دار النظارهٔ اطبای خاصه فرنگی و ایرانی آبدارخانهٔ مبارکه قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه ایشیکخانهٔ مبارکه غلامان مهندیه و منصور غلامان ناصری فراشخانهٔ مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه اصطبل خاصه زینبدارخانهٔ مبارکه کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کمرک نتر ابخانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک خالصهٔ طهران غله و ولایات انبارکندم معادن خانه و قنات ایلات طهران ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ گاز و چراغ الکتریسته کوره پزخانهٔ دار الخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله جناب جلالتمآب امین خلوت رئیس خلوت همایونی و منشی حضور مبارک و رئیس تفنگدارانِ خاصهٔ سرکاری جناب فخامت نصاب حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو اعضای مجلس دربار اعظم و حکمران گلپایگان و خوانسار و کره و مضافات جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان خازن کشیکخانهٔ مبارکه جناب محمد حسینخان محقق

سایرین

جناب امیر الامراء العظام جلال الملک جعفرقلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله نواب والا امیر الدوله سلطانحسین میرزا حکمران نیشابور و سبزوار و ولایت و مضافات جناب مشیر خلوت محمد حسینخان پیشخدمت و فراشباشی حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ جناب محمد ابراهیمخان میرزا مهدیخان ایجوان مخصوص میرزا عبدالله خان میرپنجه حکمران مازندران جبارخان آقا میرزا محمدخان کروسی سرتیپ اول حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول مدیر باغات مبارکهٔ دولتی محمد کریمخان پیشخدمت سرتیپ اول محمد تقیخان احتساب الملک رئیس احتساب دار الخلافه میرزا سید عبدالکریمخان سرتیپ احمدخان سرتیپ اول فخر الملک ابوالحسنخان سرتیپ اول امیرزاده محمد حسن میرزا سرتیپ اول صدیق خلوت محمد ابراهیمخان محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا امیرزاده آقا مسیح امیرزاده محمد حسین میرزا پسر نواب حشمة السلطنه امیرزاده تیمور میرزا حسنخان حسینخان امیرزاده منوچهر میرزا میرزا سید محمدخان سرتیپ میرزا اکبرخان پیشخدمت و غیره

فراشخلوتان خلوت همایونی

محمد صادقخان فراشخلوت آقا سلیمان دهباشی تحویلدار خلوت همایونی میرزا آقاخان فراشخلوت میرزا هدایتخان فراشخلوت آقا صادق آقا سید علی میرزاده بصندوقخانهٔ مبارکه

دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله مهدیقلیخان خوانسالار

اجزاء

امیر الامراء العظام علی اکبرخان پیشخدمت سرتیپ اول و نایب النظاره حاجی میرزا محمد رضا میرزا محمد صادق مشرف و سایر نویسندگان چهار نفر حاجی محمد ابراهیم تحویلدار نقد و جنس کارخانه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم البکاء شربتدارباشی حاجی میرزا محمد نایب شربتخانه سایر هفده نفر آقا محمد حسین چراغچی باشی سایر عملجات دوازده نفر

چوبخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبچی باشی سایر یازده نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی سایر بیست و سه نفر

تحویلخانه و وکیل خرج خانه

آقا محمد کاظم و آقا محمد اسمعیل وکیل خرج سایر چهارده نفر سایر عملهٔ دار النظاره چهل و هشت نفر

ادارهٔ آبدارخانهٔ مبارکه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب مستطاب اجل امین السلطان وزیر اعظم بنابر اعتماد الحضره آقا مرتضی خان نایب آبدارخانهٔ مبارکه حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان سرتیپ اول سعد السلطنه میرزا ابو القاسمخان نایب میرزا غلامحسین سرشتهدار میرزا لطیف سرشتهدار آقا فتحعلی

عملهٔ آبدارخانه پانزده نفر عملهٔ سفره‌خانه سی و هفت نفر

قهوه‌خانهٔ مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی‌باشی امین همایون آقا جبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه صندوقدار و جامه‌دار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریهٔ دولت علیه میرزا بزرگخان مستوفی مباشر صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

نقاشخانهٔ مبارکه

میرزا محمدخان نقاش‌باشی و پیشخدمت حضور مبارک نقاشان نقاشخانهٔ مبارکه چهار نفر

تفنگدار خاصه

از قرار سنهٔ ماضیه

جناب جلالتمآب غلامحسینخان امین خلوت منشی حضور و رئیس خلوت همایونی رئیس تفنگداران خاصه رضاقلیخان پسر مرحوم سهراب‌خان میرزا ابوالفتح‌خان طالش حاجی عیسی‌خان مرندی مصطفی‌قلیخان اسمعیل‌خان قزوینی قهرمانخان تالشی حاجی تقیخان میرزا محمدخان میرزا باقرخان محمدکریمخان حاکم ابوانکیف عیسی‌خان شقاقی هادیخان نوائی فتح‌الله‌خان پسر مرحوم قهرمانخان محمدخان گرجی فیض‌الله‌خان کرمانشاهانی شاه‌ملک‌خان علی‌اکبرخان کردستانی شجاعلیخان جعفرقلی بیک مراغی اسدالله‌خان ابهری عبدالله‌خان قراجه‌داغی رضا آقای کلائی نصیرخان شیرازی اصلانخان جهان بیگلو نائب تفنگداران خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانهٔ مبارکه

از قرار سنهٔ ماضیه

جناب امیرالامراء العظام عبدالله‌خان امیر تومان و کشیکچی‌باشی جناب جلالتمآب وکیل لشکر عمدة الامراء العظام حبیب‌الله‌خان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اوّل و غلام پیشخدمت‌باشی

غلام‌پیشخدمتان

یکصد و شصت و چهار نفر شاهزادگان شانزده نفر خوانین و آقایان قاجار بیست و دو نفر سایر خوانین یکصد و بیست و شش نفر

سرتیپان درجهٔ اوّل و دوّم

عباسقلیخان طهماسبقلیخان حیدرقلیخان عزت‌الله‌خان سرتیپ اوّل خانلرخان

سرتیپان سیّم

که نشان و حمایل سرتیپی درجهٔ دوّم دارند موسی‌خان کاظمعلیخان باباخان

امنصب و حمایل و نشان سرتیپی سیّم دارند عبدالله‌خان باقرخان علی‌اصغرخان محمدحسنخان سعدالله‌خان محمدابراهیمخان محمداسمعیل‌خان یوزباشی علی‌اکبرخان

صاحب‌منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان شهبازخان تقیخان امیراصلانخان

نایبان

سی نفر سایر غلامان نهصد و پنجاه نفر

ایشیکخانهٔ مبارکه

صد و پنجاه و هشت نفر

جناب امیرالامراء العظام ظهیرالدوله ایشیک آقاسی‌باشی

نایبان ایشیک آقاسی‌باشی

امیرالامراء العظام محمدناصرخان خانان محمدخان بهاء السلطنه نوریسا ملباشی محمدامین‌خان جارچی‌باشی نوّاب والا حسینقلیخان ناظم التولیه نایب ایشیک آقاسی‌باشی محمدتقیخان قاجار اسدالله‌خان قاجار جعفرقلیخان قاجار حسین‌خان قاجار ابوالفتح‌خان قاجار علی‌محمدخان و مرتضی‌قلیخان ورثهٔ مرحوم مصطفی‌خان قاجار علیخان قاجار محمدحسنخان غلام‌حسین‌خان عباسقلیخان مستشار ایشیکخانهٔ مبارکه محمدخان نوائی میرزا سید هاشم محمدعلیخان گروسی میرزا حسینقلیخان سررشته‌دار علیخان دنبلی غلامعلیخان اشرفی محمدرحیمخان

نایبان جزو ایشیکخانهٔ مبارکه

و نایبان جارچی خانه

عیسی‌خان دنبلی موسی‌خان دنبلی حاجی مهدیقلیخان قاجار میرزا مهدی نوری میرزا عبدالحسینخان نوری میرزا محمدتقی نوری میرزا داودخان نوری آقاخان قاجار محمد آقای ایروانی حسنخان قاجار عباسقلیخان قاجار محمدخان دنبلی رضاخان دنبلی خسروخان بروجردی احمدخان نوائی اسدالله‌خان نوائی حسین‌خان نوائی موسی‌خان نوائی اصغرخان دنبلی کریمخان دنبلی سلیمان آقای قاجار کریم آقای قاجار یحیی‌خان نوائی حسینعلیخان حسنخان نوائی امامقلیخان نوائی کریمخان زنگنه محمدحسینخان زنگنه عباسقلیخان زنگنه

عبدالرزاق خان رضا قلیخان
حبیب الله خان غلامحسینخان ایروانی
یوسفخان حسنخان میرزا حبیب الله
میرزا مهدی مرتضی قلیخان میرزا عنایت
الله میرزا عبدالکریم عباسقلیخان
مافی محمد اسمعیل خان عباسقلیخان
قراچورلو عباسقلیخان قافرانی
میرزا نصرالله خداوندلو هادیخان
کجوری میرزا رضا محمد حسینخان زنگنه
محمد تقیخان زنگنه حاجی علیخان
رسولخان نایب جارچی باشی
میرزا ابوالحسنخان غلامحسینخان
میرزا حسن علی بیک
یساولان و جارچیان هفتاد و
هشت نفر میرزا نصرالله خان پیشخدمت
باشی وزارت تشریفات پیشخدمتان
وزارت تشریفات ده نفر
محمود خان یساولباشی سرهنگ
یساولان ادارهٔ ایشیکخانهٔ مبارکه
و جارچیان شصت و شش نفر

فراشخانه و سرایدارخانه و شمعخانهٔ مبارکه

ابوالجمعی امیرالامراء العظام حاجی
حسینعلیخان حاجب الدوله

فراشخانه

سررشته دار و غیره
میرزا آقای تبریزی سررشته دار
میرزا سید جعفر تفرشی مشرف انبار
میرزا رضای تفرشی برات نویس
میرزا حسن تفرشی مشرف انبار
میرزا علی اکبر ولد میرزا آقا حسین آقا

نایبان

درجهٔ اول

موسی خان ولیخان آقا شیر محمد قزوینی
ابوالقاسمخان طهرانی آقا علی اکبر مرندی پهلوان ابراهیم یزدی نایب

محمد ابراهیمخان کاشی آقا محمد جعفر
محمد تقی بیک حاجی محمد تقی بیک
میرزا محمد تقی قمی میرزا عباسقلی
قمی آقا رضا قلی قزوینی میرزا عبد
الحمید تفرشی میرزا عباس قمی

درجهٔ دویم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا محمد نوری
آقا مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی
احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی
محمد مهدی بیک قزوینی میرزا سید محمد
یحیی خان

درجهٔ سیم

احمدخان میرزا جبار تبریزی
حسنخان علی آقای سمنانی غلام
حسینخان شیرازی رضا خان کاشانی
میرزا احمد ملایری ابراهیمخان
ابوالقاسمخان نصرالله بیک تبریزی
محمودخان خداداد خان آقا حسن
محمد هادی بیک محمد آقا بیک تبریزی
میرزا آقا مازندرانی میرزا علی نوری
یحیی خان معصوم علی تفرشی اسدالله
خان میرزا محمد حسین حسن آقا تبریزی
احمدخان ولد فرج الله خان

سرایدارخانه

حسینعلیخان سرایدارباشی رضا خان
نایب سرایدارخانه آقا یوسف تبریزی
آقا نجف اصفهانی آقا محمد تبریزی
علی محمدخان میرزا آقا میرزا حسین
مشرف میرزا اسدالله آقا حسن
حسن آقا میرزا اسدالله ایضاً
میرزا باقر ولد ایضاً

قاپوچیان

محمد آقای قاپوچی باشی حسینخان
نایب ولد ایضاً حاجی اسفندیار نایب

چراغخانه

محمد حسین بیک چراغچی باشی آقا محمد علی
محمد حسن بیک نایب

خیامخانه

حاجی محمد خیام باشی میرزا آقا نایب
سید مهدی نایب مشهدی محمود مهترباشی
حاجی اسمعیل میرغضب باشی

تفنگخانه

محمد رحیمخان تفنگچی باشی عباسخان
قاجار ابوالقاسمخان قاجار
خانبابا خان سرتیپ میرزا حسین
مشرف یوسفخان قاجار نبی خان قاجار
میرزا محمود مازندرانی حاجی عبدالله
خان قاجار یحیی بیک طهرانی
رضا بیک قزوینی

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

برياست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه
وزیر انطباعات و دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی
معتمد السلطان محمد باقرخان ادیب الملک
نایب و مدیر کل باغات و عمارات دولتی
حاجی میرزا حسین ممیز محمد باقر بیک
باغبانباشی میرزا مهدی سررشته دار
کل باغات و قنوات دولتی میرزا
عبدالمجیدخان نایب و نشان سپه
باغبانان و سرایداران کل باغات
مبارکهٔ دولتی پانصد نفر

اطبای خاصه فرنگی و غیره

جناب فخامت نصاب دکتر طولوزان حکیمباشی
حضور دکتر فوریه حکیم مخصوص
دکتر محمد حسینخان بکمز عماد الاطباء
مسیو هسپینه خان دندان ساز

ایرانی

جناب ظهیر الدوله جناب سلطان الحکما آقا میرزا کاظم
میرزا ابو القاسم

شیخ الأطباء آمیرزا حسینعلی
فخر الاطباء میرزا عبد الوهاب رئیس
الأطباء میرزا علی دکتر مؤتمن الأطباء
میرزا زین العابدینخان کاشانی لقمان
الملک حکیمباشی کل نظام شمس الأطباء
میرزا نصر الله تنکابنی میرزا کمال الدین
ملک الأطباء شمس المعالی میرزا سید علی
حاجی میرزا حبیب الله مجد الأطباء

خواجه سرایان

اعتماد الحرم حاجی آغا سرورخان خواجه باشی
سرتیپ اول آغا بهرامخان سرتیپ اول
آغا علی رضاخان آغا محراب
آغا رضاخان حاجی آغا علا معلی
آغا سید اسمعیل عزیز الله خان
آغا فتح الله آغا میرزا احمدخان ادوستانی
آغا نوربی آغا فرج

اطاق موزهٔ مبارکه

جناب آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا
سید علی مستوفی نایب ایضا آقا محمد
نایب آقا مهدی ساعت ساز

ادارهٔ خزانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا افضل الله خان
مستوفی اول شیخ مرتضی ناظم خزانه
تحصیلدار میرزا سید جعفر دفتردار
میرزا آغا محسن تحویلدار خزانه مبارکه
حاجی محمد رضاخان مستوفی تحویلدار گمرک
پسر مرحوم آقا محمد علی میرزا امان خان
سررشته دار میرزا محمود سررشته دار
میرزا سید عبد الله سررشته دار
آقا سید جواد
تحصیلدار وجوه خزانه آقا علی صراف

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب
حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء
هفتاد نفر

فوج سوادکوه قراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
ابو الحسنخان سرهنگ میرزا
سید یوسف لشکرنویس
میرزا سید باقر سررشته دار

ادارهٔ چراغهای خیابانهای دارالخلافه

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
میرزا عباس مشرف میرزا سید حسین

ادارهٔ گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کتابچی قانون نویس مدیر گمرک
دار الخلافهٔ طهران محمد تقیخان
معتز الملک مدیر گمرک آذربایجان
میرزا آقا ناظم میران پسر معتز الملک
میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم
حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی اصغرخان
نایب اول وزارت امور خارجه ومترجم ولد
مرحوم ایضا گمرک فارس وبنادر
جزو عمل حکومت در اداره جناب
نظام السلطنه حکمران بندرات
فتح الله خان بیگلربیگی مدیر گمرک
خراسان وگیلان ومازندران
از بابت مباشرین ومأمورین
گمرک سایر ولایات محروسه
صورت جدید نداده اند

ادارهٔ غلات دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا
اسمعیل خان امین الملک
اجزاء ومأمورین ادارهٔ غلات
چون تغییر پذیرند لهذا ثبت
نشد

ادارهٔ حکومت وتولیت زاویهٔ

مقدسهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام
جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک خازن مهر مقدس
جناب آقا میرزا هدایت الله نایب التولیه
مختارخان نایب الحکومه آقا سید
حسن فراشباشی حاجی میرزا
عبد الکریم صدر الحفاظ
میرزا حبیب الله کلیددار میرزا
عبد الحسین سرکشیک میرزا باقر
سرکشیک. میرزا کاظم مستوفی
میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا محمد
تحویلدار نقد وجنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست وپنج
نفر قراء بیست نفر
گلابدار پانزده نفر موذن و
چراغچی پانزده نفر

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار
جناب معاون الملک مستوفی
صرف جیب جناب میرزا رضاقلیخان
مستوفی مدیر وسائل خط خراسان
وسیستان آقا سلیمان خان
دمباشی پیر ناظم خلوت وغیره

ادارهٔ غلامان مهدیه ومنصور

وفوج دوتیم خمسه ابو الجمع امیر الأمراء
العظام علاء الدوله امیر تومان
نهصد وهشتاد ویک نفر

غلامان مهدیه

چهارصد وشصت ویک نفر

ارباب قلم

جناب جلالتمآب وکیل لشکر
میرزا اسمعیل غلام نویس میرزا
سید علی

سرهنگیان

حاجی حسینخان سرتیپ دوم نواب عبد
الحسین میرزا میرزا تقیخان فتح الله خان
بیوکخان جهانگیرخان علینقیخان
ایرج میرزا زین العابدینخان
عباسقلیخان

سرهنگان

مصیب آقا میرابراهیمخان حسینقلیخان
مصطفی قلیخان زین العابدینخان
نعمت اللهخان منوچهر میرزا باقرخان
یحیی خان پسر مرحوم سپهدار
شاهسوارخان

سایر

یاور ده نفر نایب سیزده نفر
پنجاه باشی سیزده نفر غلام چهار
صد نفر

غلامان منصور

پانصد و نه نفر

سرتیپان

عباسقلیخان سرتیپ دوم محمد علیخان
ایضاً حاجی لطفعلیخان آقاخان
میرزا احمدخان شعبانعلیخان
اسدالله خان اسمعیلخان ایضاً

سرهنگان

حاجی خان احمد آقاخان یوسفخان
میرزا باقرخان غلامحسینخان
کلبحسینخان خدامرادخان مرتضی خان

سایر

چهارصد و هشتاد نفر

فوج دوم خمسه

سرتیپ حاجی رستمخان سرتیپ
میرزا حاجی آقا مشرف

سایر

هشتصد و دو نفر

اداره شترخان و قاطرخانه

و شتران کلانی بریاست جناب
امیر الامراء العظام محمد قاسمخان صاحب جمع
و پیشخدمت خاصه همایونی میرزا
علیمحمد مشرف شترخانه بادیه میرزا
علینقی مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا
مشرف شترخانه کلانی عباسعلی بیک
تحویلدار جواد بیک نایب شترخانه
نصیر بیک نایب ایضاً کاظمخان
قاطرچی باشی سایر عمله جات از
نایب و داروغه و دهباشی و قاطرچی
و ساربان یکهزار و پانصد نفر

تخت خانه مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع حاجی میرزا محمد علی مشرف
موسی خان نایب محمد باقر بیک
انبار دار سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی

از قرار سنه ماضیه
دویست و هشتاد و دو نفر
نواب محمد حسین میرزا امیر آخور

نویسنده

میرزا رضا قلی سررشته دار میرزا
نصرالله حاجی میرزا مهدی مشرف
میرزه دو نفر

نایبان

امیرزاده رشید خان میرزا
حاجی نایب مرادخان آقاخان
محمدخان غلامرضا خان میرزا سید
عبدالله کریم بیک حبیب الله بیک
محمد علی بیک حاجی محمد آقا میر
مهدیخان محمد قاسم بیک
عباسقلی بیک قربانعلی بیک
حیدر قلیخان آقا جعفر محمد حسن بیک
نایب و تحویلدار نقدیه رحمان بیک
یحیی بیک علیخان بیک محمد مهدی بیک
عباسقلی بیک افراسیاب بیک

سایر

دویست و سی و نه نفر
عزیزالله بیک بیطار سوقانچی سه نفر
محمد مهدی بیک نعلبند باشی
نایب نفر شاگرد دو نفر
جلودار یکصد و بیست و دو نفر
مهتر و چابکسوار یکصد و هفت نفر

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قرقچی باشی قوشچی ده نفر

زنبورخانه مبارکه

جناب صنیع السلطنه غلامحسینخان
پیشخدمت خاصه خازن زنبورخانه مبارکه

اجزاء

از قرار سنه ماضیه

کالسکه خانه مبارکه

بریاست لطف الله خان شجاع الملک
پیشخدمت ناصری
میرزا علیرضا سررشته دار میرزا
یعقوب مشرف کربلائی حسینخان
انبار دار محمد اسمعیل بیک یاور
اسمعیل بیک عباسقلی بیک
علی احمد بیک حاجی اسمعیل نایب
هادی بیک نایب بدیع خان نایب
محمد کاظم بیک سرکشیک آقا سید
علی اکبر سرکشیک محمد حسن بیک
نایب سرکشیک آقا سید یوسف
نایب سرکشیک زین العابدین بیک
یساول مشهدی جعفر یساول
صغر بیک یساول حاجی بابا بیک
یساول ناموس اهل طرب علی بیک
تحویلدار نقدیه اصناف
دوازده نفر

عملجات اصطبل کالسکه خانه

رضا قلی بیک نایب میرزا محمد بیک
ولد رفیع بیک نایب عباس بیک
نایب ابو القاسم بیک مباشر جنس
علی زمان بیک سئیس نجفقلی بیک
سئیس محمد رضا بیک انبار دار جنس
جلودار بیست و پنج نفر نعلبند
دو نفر کالسکه‌چی یکصد نفر
مهتر هفتاد نفر

شاطر خانهٔ مبارکه

بریاست جناب امیر الامراء العظام
بشیر الملک فضل الله خان شاطر باشی

مشرف و نایب

شش نفر میرزا مهدی مشرف
ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان
یاور و نایب محمد بیک یاور و نایب
محسن بیک یاور و نایب مهدی بیک
نایب میرزا ابراهیم نایب

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست جناب امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحب جمع و سرتیپ اول

سوارهٔ بختیاری

حاجی علیقلیخان سرتیپ سوار
یکصد نفر

سوارهٔ دوبرن

آقا جانخان سرتیپ دوم محمود خان
سرهنگ میرزا رحمت الله سررشته دار
سایر صاحبمنصب و سوار نهصد
نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ اول
میرزا محمد قلی سررشته دار محمد ولیخان
سرهنگ سایر صاحبمنصب و
سوار پانصد نفر

سوارهٔ خواجه‌وند

علی اکبر خان سرتیپ اول میرزا اسد الله
مشرف حسنخان سرهنگ
نعمت الله خان سرهنگ سایر
صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحبمنصب و سواره
دویست نفر

سوارهٔ هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحبمنصب و سواره یکصد و پنجاه نفر

سوارهٔ قراچورلو

صفر علیخان سرکرده میرزا علیرضا
مشرف صاحبمنصب و سواره
یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران راه قزوین

جمعی محمد باقر خان سعد السلطنه
سرتیپ اول بیوک خان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحبمنصب
و سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غلهٔ دار الخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقا باشی
میرزا احسن سررشته دار میرزا ربیع
مشرف مباشر و عملجات از
قپاندار و فراش وغیره ده نفر

ادارهٔ املاک دار الخلافه

با بلیخانی که رجع بخاله امیر الامراء العظام
محمد قاسمخان صاحب جمع
ایل شاهسون دوبرن ایل
شاهسون افشار ایل خواجه‌وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو
ایل هداوند ایل قشقائی
ایل اوریات ایل بختیاری

ایل کاوناز ایل الیکائی عرب میش مست
عرب سهبانی عرب پشت کوهی
عرب کلکو عرب منفرقه

ادارهٔ معمار خانه و قورخانه

میرزا حسینخان مستوفی صنیع الملک
حاجی حسینعلیخان معمار باشی کل
استاد حسین خان صنیع لشکر معمار
نظام محمد تقیخان مباشر قورخانه
حاجی میرزا سید ابو طالب سررشته دار
میرزا علی اکبر سررشته دار
میرزا غلامحسین سررشته دار
میرزا آقا مشرف میرزا حبیب
مشرف حاجی قاسم کدخدای قورخانه
آقا مهدی نایب معمار خانه

ادارهٔ راههای شوسه

راه شوسهٔ قزوین سپرده به
محمد باقر خان سعد السلطنه
سرتیپ عملجات یکصد و
هشتاد نفر

راه شوسهٔ قم

و اگذار بمدیر راه شوسهٔ عربستان

راه انجه رود و فیروز کوه و آمل

سپرده بحاجی محمد حسن امین دار الضرب

میرشکار و اتباع

از قرار دستخط مانسیه

حاجی مصطفی قلیخان میرشکار
علیخان سرتیپ ولد میرشکار نایب اول
غلامحسینخان ولد ایضاً
صادق خان جهانگیر خان
امیر اصلانخان

سایر

اجزاء معروف
بیست و پنج
نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه وغیره

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

وظایف

دفتر استیفاء

جناب حسام السادات مستوفی وظایف

میرزا علی اصغر سررشته دار گرگانی

میرزا ابو یوسف سررشته دار

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره

میرزا سید حسین مستوفی و منشی

میرزا سید یوسف میرزا محمد خان اجودان

میرزا غلامحسین عریضه نویس و سررشته دار

وزارت اوقاف

میرزا اسمعیل خان مستوفی ملا عبد الله قاضی میرزا حسینخان منشی

میرزا علی محمد شبان آقا کوچک خان

مأمورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی

اصفهان جناب حاجی بنان الملک

بروجرد رضا قلیخان

خراسان میرزا عبد الله خان

عربستان میرزا هدایت خان

کردستان میرزا کریم

کرمانشاهان میرزا عبد الرحیمخان

یزد محمد حسنخان عراق گزاز فراهان

میرزا حسینخان کمره و گلپایگان و خوانسار

میرزا حسینخان لرستان رضا قلیخان استرآباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کرمان میرزا حسینخان

سمنان و دامغان میرزا آقا شاهرود و بسطام میرزا علی

مازندران میرزا سید عبد الله گیلان میرزا

مجد الدین خوار میرزا طهماسب خمسه

میرزا محمد علیخان ساوه و زرند میرزا احمد

قم میرزا افضل الله کاشان

میرزا مهدیخان قزوین میرزا

عباسخان گروس میرزا فرج الله

ملایر و تویسرکان میرزا شفیعخان

فارس حاجی میرزا علی مجد الحکما

همدان میرزا حسن

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دار الشورای کبری

اجزاء وزارت پست

معتمد السلطان میرزا احمد خان پیشخدمت خاصه رئیس کل میرزا مطلب خان

مستشار بلجیکی کل مسیو سیمینو

سکرتر جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره

اجزاء دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا علی مقوم

میرزا اسمعیل سررشته دار میرزا محمد

محرر میرزا علی محاسب

دار الانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی

میرزا حسن منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا افضل الله انسپکتر میرزا سید

محمد علی دفتردار

اجزاء پستخانه دار الخلافه

میرزا هادی مستوفی و نایب الریاسه

عبد العلیخان ناظم میرزا محمد علی

امین مذکور و دفتردار ملتمسه امانات

میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی ولایات

اطاق امانات

میرزا افضل الله تحویلدار میرزا آقا

و میرزا قاسم معین فراش دو نفر

اطاق واردات

میرزا اسد الله تحویلدار میرزا رضا

و میرزا نصر الله معین فراش نفر

اطاق نوشتجات سفارشی

اسد الله خان تحویلدار میرزا آقا معین

شاهزاده محمد میرزا معین میرزا والنس

حافظ مقبوضات و ملتمسه

اطاق ضبط نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابو یوسف تحویلدار

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم میرزا محمد علی

اطاق تجزیهٔ نوشتجات

علی اکبر خان میرزا ابو طالب

عملهٔ خدمت

پیشخدمت و قهوه چی شانزده نفر

غلامخانه

از نایب و غلام هشت نفر

اجزاء پست شمیران

و چاپاران فرنگیها هفت نفر

خط آذربایجان

قزوین خانبابا خان رئیس ابو الحسنخان

ناظم میرزا نصر فراش نفر

هیدج میرزا علی رئیس فراش نفر

زنجان میرزا محمد علی رئیس میرزا نصر

میانج مهدیخان رئیس فراش نفر

خلخال آقا علی رئیس فراش نفر

ترشیز میرزا محمدحسن رئیس فراش نفر
تبریز میرزا احسنخان رئیس میرزا محمودخان
مباشر امانات میرزا مهدیخان مباشر
سفارتی میرزا حسن مجوبلدار پاکت
میرزا جعفر دفتردار غلام و فراش سی نفر
مرند رئیس نفر فراش نفر
جلفا میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
شبستر میرزا علینقی رئیس فراش نفر
خوی میرزا تقی رئیس فراش نفر
سلماس میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر
ارومی میرزا ابکلان رئیس فراش نفر
مراغه میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
ساوجبلاغ میرزا علینقی رئیس فراش نفر
سراب میرزا تقی رئیس فراش نفر
اردبیل میرزا محمد رئیس فراش نفر
استارا میرزا حسن رئیس فراش نفر
میاندواب میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
بایزید رئیس نفر فراش نفر

خطّ گیلان

منجیل میرزا شفیع رئیس فراش نفر
رشت میرزا عبدالوهابخان رئیس میرزا نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
انزلی میرزا موسیخان رئیس کرجی بان نفر
عمله کرجی شش نفر لاهیجان میرزا
عبدالحمید رئیس غلام و فراش دو نفر
لنگرود حیدرخان رئیس فراش نفر

خطّ خراسان

سمنان میرزا افضل الله رئیس فراش نفر
دامغان میرزا محمد رئیس فراش نفر
شاهرود حسنعلی میرزا رئیس
فراش و غلام سه نفر سبزوار
میرزا اسمعیل رئیس نویسنده و فراش دو نفر
نیشاپور میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
خراسان حاجی میرزا ابوالقاسمخان
سرتیپ و رئیس میرزا اوحد دفتردار سه نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
تربت میرزا رضاقلی رئیس فراش نفر

گناباد آقا علی رئیس فراش نفر
تون میرزا محمد رئیس فراش نفر
طبس میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
قوچان میرزا عبدالکریم رئیس فراش نفر
بجنورد میرزا محمد رئیس فراش نفر
بشرویه میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر

خطّ مازندران

ساری حسنخان رئیس غلام و فراش دو نفر
(بارفروش) میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
اشرف میرزا مصطفی رئیس فراش و غلام ۲ نفر
آمل میرزا علی اکبر رئیس فراش و غلام دو نفر
بندرجز میرزا باقر رئیس فراش و غلام دو نفر

خطّ فارس

قم میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
محلات میرزا سید هاشم رئیس
فراش و غلام دو نفر
کاشان میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر
فراش و غلام دو نفر
عراق میرزا گرگین خان رئیس فراش
و غلام دو نفر
اشتیان میرزا رضا رئیس فراش و غلام دو نفر
تفرش میرزا غیاث رئیس فراش و غلام دو نفر
اردستان میرزا سید عیسی رئیس فراش نفر
اصفهان میرزا اسکندرخان رئیس میرزا اکبر
ناظم رئیس جلفا نفر فراش نفر
شیراز میرزا علیرضاخان سرتیپ و رئیس
میرزا غلامحسین ناظم نفر غلام و فراش
چهار نفر قاصد آباده شش نفر
کازرون میرزا محمد علی رئیس فراش و
قاصد بوشهر دو نفر
بوشهر میرزا عبدالرضا رئیس فراش
و کرجی بان چهار نفر
فسا و داراب میرزا محمدخان رئیس فسا
میرزا کوچک رئیس داراب فراش فسا
نفر فراش داراب نفر
بهبهان و شوشتر رئیس بهبهان میرزا عبدالله خان
رئیس شوشتر میرزا محمدخان فراش
بهبهان نفر فراش شوشتر نفر

خطّ یزد و کرمان

نائین میرزا سید احمد رئیس فراش نفر
اردکان میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر
یزد میرزا علیخان رئیس میرزا علی اکبر
نویسنده فراش نفر غلام چهار نفر
رفسنجان میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
سیرجان میرزا عبدالوهاب رئیس فراش نفر
انار میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
بندر عباس میرزا فضل الله رئیس فراش نفر
لار میرزا محمدرحیم رئیس فراش نفر
گلپایگان حاجی میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر
نراق میرزا جواد رئیس فراش نفر

خطّ همدان

زرق میرزا محمد علی رئیس فراش نفر
نوبران میرزا علینقی رئیس فراش نفر
ساوه میرزا احمد رئیس فراش نفر
همدان میرزا یحیی خان رئیس میرزا محمد
نویسنده فراش دو نفر غلام دو نفر
کردستان میرزا آقاخان رئیس میرزا نفر
غلام و فراش دو نفر
گروس میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
بروجرد رضاقلیخان رئیس فراش و غلام ۲ نفر
کرمانشاهان حاجی میرزا ابراهیمخان
رئیس فراش و غلام دو نفر
خانقین میرزا محمود رئیس فراش و غلام دو نفر
کنگاور میرزا موسی رئیس فراش و غلام ۲ نفر
نهاوند میرزا عبدالغنی رئیس فراش نفر
تویسرکان شاهزاده اکبر میرزا
رئیس فراش نفر
ملایر رئیس نفر فراش نفر
خرم آباد شاهزاده علیمحمد میرزا رئیس
فراش نفر
دزفول میرزا کاظمخان رئیس فراش نفر
شوشتر میرزا محمدخان رئیس فراش و غلام دو نفر

[illegible]

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

اداره علمیه مدرسه مبارکه دارالفنون رؤسا و غیره

جناب جلالت نصاب نیرالملک امیرتومان رئیس مدرسه مبارکه محمدحسین خان سرتیپ اول ناظم مدرسه مبارکه علیخان سرتیپ اول انسپکتور ناظم علوم محمدتقی میرزا سرتیپ دوم اجودان مدرسه مبارکه میرزا محمدحسین مستوفی رئیس الکتاب میرزا جعفرخان ناظر میرزا عبدالوهابخان سرهنگ میرزا محمدتقی سررشته‌دار اسدالله خان کتابدار میرزا مهدی منشی

معلمین ایرانی

جناب سلطان الحکماء معلم طب ایرانی میرزا احمد کاظم معلم کل طبیعی دارای نشان شیروخورشید میرزا ابوالحسنخان رئیس مریضخانه معلم طب فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی سرتیپ معلم زبان فرانسه ملا محمدصادق معلم فارسی و مقدمات عربی جناب حاجی نجم الملک معلم کل علوم ریاضی و سرتیپ اول و ممتحن علوم مدارس دولتی میرزا علی دکتر رئیس الاطباء معلم طب فرنگی میرزا علیخان قاجار معلم طب تجارتی جناب میرزا حسن ادیب معلم علوم ادبیه و عربی

معلمین ریاضی

سلیمانخان سرهنگ معلم ریاضی میرزا محمود منجم باشی معلم ریاضی میرزا اسمعیل خان معلم ریاضی علیخان قاجار معلم ریاضی اسدالله خان قاجار معلم ریاضی

معلمین فرنگی

بروسکی خان معلم زبان فرانسه سرتیپ اول مسیو ... سرتیپ اول معلم کل موزیک

مسیو ... معلم معدن دارای نشان شیروخورشید مدد وسفخان سرتیپ اول معلم زبان روسی دکتر بازیل معلم طب فرنگی و زبان انگلیسی مسیو فلر معلم توپخانه سرتیپ مسیو ورث سرتیپ معلم پیاده نظام یوسفخان پسر مسیو ریشار دخان معلم زبان فرانسه

صاحبمنصبان حاضر خدمت

امیرزاده محمدحسن میرزا مهندس سرتیپ علیخان مهندس سرتیپ عباسقلیخان مهندس سرتیپ سلیمانخان مسیحی سرتیپ محمدحسین میرزای مهندس سرهنگ محمدحسنخان قاجار سرتیپ مهندس محمدحسین میرزا مهندس میرزا احمدخان مهندس سرهنگ زین العابدین میرزا مهندس

مترجمین

میرزا خلیل سرتیپ مترجم و معلم طب میرزا رضاخان سرهنگ کاظمخان مترجم پیاده

نقاشان

پنجنفر

متعلمین مدرسه

مهندسین نظامی و معدنی و دو نفر الطباء چهل و پنجنفر توپخانه سی و چهار نفر پیاده نظام چهل و یکنفر اطباء مامور هجده نفر مخصوصین زبان ده نفر شاگردان مقدماتی و عربی چهل و هفت نفر موزیکانچیان بزرگان مامور و حاضر چهل و پنجنفر موزیکانچیان جدید چهارده نفر موزیکانچیان مخصوص آقای عزیزالسلطان با صاحبمنصبان و متعلمین مجانی شصت و هفت نفر

عکاسخانه و باسمه خانه و دواخانه مدرسه مبارکه

امیرزاده عبدالله میرزا سرتیپ مدیر عکاسخانه حبیب‌الله میرزا عکاس شاگرد پنجنفر میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد و عمله جات شش نفر

دواخانه مرکزی

مسیو شودین مدیر دواخانه شاگرد دو نفر

فراشخانه مدرسه

غلامحسین بیک نایب خانبابا ده باشی سرایدار نفر فراش ... نفر

دارالنظاره مدرسه

آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر شربتدار دو نفر ایلچی دو نفر آشپز دو نفر

اجزاء حفظ الصحه دارالخلافه الباهره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص دکتر کامبوسن پیر مامور صحیه دولت عثمانی دکتر بازیل معلم طب مدرسه

اجزاء مجلس مرکزی

جناب نیرالملک جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکماء میرزا احمد کاظم معلم طبیعی میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطباء آقا میرزا علی رئیس الاطباء حاجی میرزا حبیب‌الله مجدالاطباء آقا میرزا عبدالکریم حکیمباشی میرزا ابوالحسنخان سرتیپ رئیس مریضخانه میرزا نصرالله شمس الاطباء میرزا علی اکبر ناظم الاطباء میرزا عبدالله میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه میرزا سید محمد ناظم الاطباء نظام میرزا نصرت سرهنگ حکیم مریضخانه میرزا نصیر دواساز باشی نظام میرزا عبدالوهابخان سرهنگ میرزا تقی سررشته‌دار

حافظ الصحه ولایات

خط آذربایجان

تبریز سیف الاطباء

قزوین میرزا باقر

زنجان حاجی میرزا رضا
رشت حاجی میرزا سید جعفر
خوی میرزا علیقلی
مراغه میرزا علینقی
ارومیه حیدر میرزا
گروس میرزا سید خلیل
کردستان میرزا احمد
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
همدان میرزا اسمعیل

خط خراسان و مازندران

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان
استراباد میرزا ابو القاسم
مازندران میرزا علی اکبر
بندرجز میرزا ابو القاسم

خط فارس و کرمان

قم میرزا علی اکبر خان صدر الحکماء
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمود خان
شیراز حاجی میرزا جعفر
بوشهر آقا سید عبد الرضا
کرمان میرزا عبد الرضا خان
یزد میرزا مرتضی
لرستان و عربستان میرزا مصطفی خان سرتیپ
ملایر میرزا محمد حسین

مریضخانهٔ دولتی

میرزا ابو الحسنخان رئیس مریضخانه و سرتیپ
میرزا نصرت قوچانی سرهنگ طبیب
سه نفر مباشر نفر میرزا فرهاد
دواساز میرزا سید ابو تراب طبیب مقیم
مریضخانه سایر اطباء سه نفر
ناظر و طباخ دو نفر تحویلدار نفر
پرستار شش نفر حمامی و دلاک دو نفر
رختشوی دو نفر

اجزاء مدرسهٔ مبارکهٔ تبریز

احمدخان سرتیپ دوم رئیس محمد جعفرخان
صدر الحکماء معلم طب و طبیعی مدرسه
نجفقلیخان سرتیپ معلم توپخانه تبریز
محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی میرزا
علیخان سرهنگ معلم زبان فرانسه
حاجی ملا عبد الله معلم عربی نویسنده
نفر شاگردان داخله بیست و پنج نفر
شاگردان خارجه بیست و پنج نفر
فراشان شش نفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر
علوم و تلگراف

اجزاء دار الخلافهٔ طهران

صاحب‌منصبان

جناب فخامت‌نصاب مخبر الملک رئیس کل
نواب نصر الله خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص
محمد رضاخان سرتیپ تحویلدار آقاخان
سرتیپ قاجار میرزا اسمعیلخان مستوفی
محمد مهدی میرزا سرتیپ ناظر نواب شاهزاده میرزا
مهدیقلیخان سرهنگ میرزا عبد الوهاب
منشی باشی خلیل میرزا سرهنگ
عباس میرزا سرهنگ میرزا اسمعیلخان سرهنگ
اجزای خارجه (عجب نفر) مسیو شارل
سرتیپ مستشار و دفتردار خارجه
میرزا ادریس خان سرهنگ سایر اجزاء
هشتاد نفر پیشخدمت و فراش بیست
و دو نفر

سایر ولایات

چهارصد و سی و هفت نفر
قم چهار نفر محمد میرزا رئیس
تلگرافچی نفر فراش دو نفر
کاشان پنج نفر میرزا احمد خان رئیس
تلگرافچی نفر نویسنده نفر فراش دو نفر
اصفهان و کوپایه و نائین
بیست و دو نفر محمد حسین میرزا سرتیپ رئیس
تلگرافچی ده نفر نویسنده دو نفر
غلام سه نقطه پنج نفر فراشان چهار نفر
شیراز و آباده و کازرون
هفده نفر خلیل میرزا سرتیپ رئیس
تلگرافچی هشت نفر نویسنده دو نفر
فراش سه نقطه شش نفر
ابوشهر چهار نفر عبد العلی میرزا
سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر فراش دو نفر
یزد و اردکان و کرمانشاه
یازده نفر میرزا هدایت الله خان
سرهنگ رئیس تلگرافچی دو نفر
فراش دو نفر غلام شش نفر
کرمان و رفسنجان و انار
چهارده نفر میرزا احمد خان سرهنگ
رئیس تلگرافچی چهار نفر غلام
شش نفر فراش سه نفر

خط آذربایجان و گیلان

یکصد و چهار نفر
قزوین هشت نفر محمد مهدی میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی دو نفر
فراش سه نفر غلام طرف رشت دو نفر
زنجان چهار نفر اکبر میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نفر فراش نفر
گیلان از بابت شهر رشت و انزلی
و منجیل و لاهیجان و رودسر و خرم آباد
سی و دو نفر عبد الجواد میرزا
سرتیپ رئیس تلگرافچی نفر
نویسنده نفر غلامان شش نقطه
پانزده نفر فراشان شش نفر
شهر تبریز شانزده نفر میرزا
فضل الله خان مبشر السلطنه رئیس
تلگرافچی پنج نفر نویسنده سه نفر
غلام دو نفر فراش پنج نفر
ولایات خمسهٔ آذربایجان و چهار نفر
مرند و جلفا چهار نفر
تلگرافچی دو نفر غلام و فراش دو نفر

خوی سه نفر میرزا اسد الله خان
سرهنگ رئیس غلام دو نفر
سلماس هشت نفر عباسقلیخان سرتیپ
رئیس تلکرافچی نفر فراش نفر غلام پنجنفر
ارومیه سه نفر میرزا حسینخان سرهنگ
رئیس نویسنده نفر غلام نفر
کوکان سه نفر میرزا آقا خان
رئیس غلام دو نفر
مراغه چهار نفر ابو الفتح خان
سرتیپ رئیس غلام دو نفر فراش نفر
میاندوآب سه نفر تلکرافچی نفر
غلام دو نفر
ساوجبلاغ سه نفر تلکرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر
میانج سه نفر تلکرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر
سراب و نمین پنجنفر تلکرافچی دو نفر
غلام دو نفر فراش نفر
اردبیل پنجنفر میرزا محمد علیخان
سرتیپ رئیس تلکرافچی نفر غلام دو
نفر فراش نفر

خط خانقین و عربستان

یکصد و سی و دو نفر
خانآباد سه نفر تلکرافچی نفر غلام دو نفر
نوبران سه نفر تلکرافچی نفر
غلام دو نفر زرق سه نفر
تلکرافچی نفر غلام دو نفر
اسدآباد چهار نفر همدان
کنگاور سه نفر
کرمانشاهان دوازده نفر
محمد صفی میرزا سرتیپ رئیس تلکرافچی
چهار نفر نویسنده نفر غلام سه
نفر فراش سه نفر
سرحدات ده نفر
کرند سه نفر سرپل دو نفر
قصر شیرین سه نفر خانقین دو نفر

کردستان و قروه دوازده نفر
میرزا احمد خان سرتیپ رئیس تلکرافچی
چهار نفر غلام پنجنفر فراش دو نفر
گروس چهار نفر
میرزا حسینخان سرهنگ رئیس
تلکرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
ملایر هفت نفر میرزا سید
ابو القاسمخان رئیس تلکرافچی نفر
نویسنده نفر غلام سه نفر فراش نفر
عراق و راهجرد نصر الله خان سرتیپ
تلکرافچی چهار نفر غلام و فراش هفت نفر
بروجرد و درازان چهارده نفر
میرزا سید علیخان سرتیپ اجضا طهران
میرزا طاهر خان سرهنگ رئیس
تلکرافچی چهار نفر غلام پنجنفر
فراش سه نفر
نهاوند سه نفر محمد حسن میرزا رئیس
غلام نفر فراش نفر
خرم آباد ده نفر محمد جعفر میرزا
سرتیپ رئیس تلکرافچی سه نفر
غلام چهار نفر فراش دو نفر
عربستان هفده نفر
دزفول پنجنفر تلکرافچی دو نفر
فراش دو نفر غلام نفر
شوشتر شش نفر رئیس
میرزا آقا خان یاور غلام دو نفر
تلکرافچی نفر فراش دو نفر
بندر ناصریه شش نفر
قاموبین سیمکشی دو نفر
میرزا حبیب الله خان سرتیپ میرزا
موسی خان سرهنگ
محمره میرزا جعفر خان سرهنگ

خط خراسان و مازندران

یکصد و بیست و سه نفر
ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان یازده نفر

ایوانکیف سه نفر تلکرافچی
نفر غلام دو نفر
خوار تلکرافچی نفر غلام دو نفر
فیروزکوه تلکرافچی نفر غلام دو نفر
دامغان تلکرافچی نفر غلام دو نفر
سمنان شش نفر حاجی باباخان
رئیس تلکرافچی نفر غلام و فراش سه نفر
شاهرود و میاندشت و عباس
سیزده نفر میرزا عبد الحسین خان
سرهنگ رئیس تلکرافچی چهار نفر
غلام هفت نفر فراش نفر
سبزوار و مزینان نه نفر
اسحق میرزا سرتیپ رئیس تلکرافچی
دو نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر
نیشابور پنجنفر میرزا حسینخان
سرهنگ رئیس تلکرافچی نفر
غلام دو نفر فراش نفر
مشهد مقدس هجده نفر
علی اصغر خان سرتیپ رئیس سرهنگ
و تلکرافچی چهار نفر نویسنده نفر
غلام هفت نفر فراش پنجنفر
ولایات جزو مشهد بیست و هشت نفر
قوچان پنجنفر
چناران سه نفر
بجنورد چهار نفر درجز
چهار نفر سرخس پنجنفر
بغبغو سه نفر کلات چهار نفر
استرآباد و مازندران سی و سه نفر
استرآباد و آق قلعه نه نفر مرتضی خان
سرتیپ رئیس تلکرافچی دو نفر
غلام چهار نفر فراش دو نفر
مازندران ازبابت ساری
و بارفروش و بندرجز و مشهدسر
بیست و چهار نفر حبیب الله میرزا
سرهنگ رئیس تلکرافچی پنجنفر
غلام پانزده نفر فراش هفت نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علی محمد خان مستوفی و سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و غیره و غیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی و مدیر دار الترجمه و رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی و غیره

پروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی واجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ نادرون زمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان میرزا امادروسخان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مأمور بخدمت ترجمانی ادارهٔ سوارهٔ قزاق روسی مسیو وانوسخان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی میرزا ابکار مترجم زبان روسی میرزا یوسفخان پسر مرحوم مسیو ریشارخان مترجم و معلم زبان فرانسه

ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک غفار خان منشی و مترجم ترکی عثمانی مترجم روزنامهای هندوستان میرزا جعفر قراجه داغی مترجم روزنامجات ترکی عثمانی میرزا احمد خان قفقازی مترجم زبان روسی میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی میرزا محمد صادق منشی میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سید حسین مستوفی روزنامجات و دار الطباعهٔ دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مستوفی و رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمهٔ مبارکه میرزا موسی خان سرهنگ نقاشباشی وزارت انطباعات میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و مرآت السلطنه و غیره میرزا زین العابدین خوشنویس قزوینی نویسندهٔ روزنامهٔ شرف میرزا یوسف مباشر نظم باسمه خانهای شهر دار الخلافه میرزا اسد الله منشی دار الطباعه

میرزا حبیب الله استاد مخصوص دار الطباعهٔ دولتی ملا غلامحسین مذهب دار الطباعه استاد محمد اسمعیل صحاف دار الطباعه میرزا عنایت نایب فراشان دار الطباعه محمد حسن بیک نایب ایضاً صفر علی بیک یوزباشی سایر فراشان و کارگرها بیست و شش نفر

آذربایجان

علی روزنامه و باسمه خانهای آذربایجان بر پاست امیرزاده عباسقلی میرزا محرر نفر فراش دو نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ مطبعهٔ اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامهٔ فرهنگ میرزا عبد الرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التألیف کتاب مستطاب نامهٔ دانشوران ناصری

جناب حاجی میرزا ابو الفضل ساوجی جناب آقا شیخ محمد شمس العلماء عبد الرب آبادی

میرزا غلامحسینخان ادیب مترجم و منشی شیخ محمد پسر مرحوم ملا آقا میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب آقا سید علی کاتب دار محرر دو نفر

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی

از قرار یست که در ذیل وزارت دربار اعظم نگارش و ضبط شده است حاجت بتکرار نیست

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافهٔ الباهره

از قرار یست که در ذیل حکومت جلیلهٔ دار الخلافه نوشته شده است حاجت بتکرار نیست

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت از قرار سنه ماضیه

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسه

مجالس و اجزاء وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

که به پنج مجلس منقسم میشود

اعضا و اجزاء مخصوص مجلس محترم وزارت عدالت عظمی

عمدة الامراء العظام حاجی محمد خان اعتماد الملک نواب نادر میرزا حاجی عبد العلیخان فاجا (؟) حاجی میرزا علیخان رئیس حاجی میرزا محمد علیخان مستوفی خانبابا خان منشار میرزا سید کاظم مستوفی مدیر تظلمات عامه که در صحابت پست از ولایات بعرض میرسد میرزا حسنخان مستوفی برادر جناب سراج الملک میرزا ابراهیمخان نوادهٔ مرحوم وزیر نظام غلامحسینخان پسر میرزا اسد الله خان سررشته میرزا اسمعیل خان منشی باشی میرزا احمد خان مستوفی میرزا سید محمد علی میرزا محمد حسین منشی

مجلس جناب میرزا شفیع صدر دیوانخانه

و مستوفی دیوان اعلی که اغلب امور ملکی و شرعیات با انجام مرجوع است فتح الله خان سررشته و ناظم دیوانخانه متصدی عرایض سوادی میرزا عبد الرحیم شیخ الاسلام قاضی دیوانخانه میرزا محمد حسین نوری عبد الله خان سررشته غلامان نواب محمد حسن میرزا نواب سیف الله میرزا میرزا ابو القاسم رحیمخان میرزا ابراهیمخان میرزا محمد علی منشی حاجی محمد رضا خان ممیز کل دیوانخانه میرزا محمد حسین منشی نوابی میرزا محمود خان میرزا علیخان منشی نوادهٔ علامقلیخان اجودانباشی میرزا سید مهدی منشی قزوینی میرزا سید محمد علی منشی میرزا اسد الله نائینی میرزا امراد خان ثبات میرزا ابو القاسم ثبات میرزا اسد الله ثبات

مجلس میرزا کاظمخان امیر العدالة و مستوفی دیوان اعلی

نواب سلطانحسین میرزا میرزا حسینخان مستوفی میرزا محمد خان منشی میرزا اسد الله خان منشی میرزا جعفر محرر میرزا احمد ثبات

مجلس حاجی میرزا حسینخان معتمد الوزاره

ولد مرحوم احمد خان عمید الملک حسینقلی میرزا ولد مرحوم علینقی میرزا نواب عبد الصمد خان ولد مرحوم مؤید الدوله میرزا محمد حسین منشی میرزا ابو طالب منشی میرزا عبد الحسین منشی میرزا حسین نفرشی

مجلس میرزا باقرخان

نواب منوچهر میرزا میرزا ابو یوسف منشی میرزا آقا خان منشی میرزا محمود ثبات

مجلس محمد رحیمخان

برادر مرحوم محمد تقیخان حاجب الدوله میرزا ابراهیم منشی میرزا عبد الحسین ثبات

مأمورین وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

پنجاه و دو نفر
عبد الله خان سررشته
غلام سی نفر
میرزا احمد و میرزا علی نایبان فراشخانه مبارکه
فراش سرکاری
بیست نفر

وزارت جلیلهٔ تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله

اعضا و اجزا مجلس تجارت که در هر هفته دو روز که یکشنبه و چهارشنبه باشد در مجلس حاضر میشوند

حاجی علی اکبر تاجر شیرازی آقا عبد الباقی ارباب آقا محمد امین ارباب آقا سید محمود ملک التجار ممالک محروسه رئیس مجلس سلیمان نعیم تجارت آقا سید آقا آقا سید محمود کاشانی حاجی محمد حسین ناظم التجار کردستان امین التجار حاجی میرزا ابراهیم

اجزاء مجلس تجارت که همه روزه در دیوانخانه حاضر و مشغول خدمت هستند

سلیمانخان رئیس اسمعیل خان سررشته میرزا ابو سفخان (؟) مدیر میرزا سید ابراهیم منشی میرزا آقا منشی میرزا محمد علی فرداد

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک میرزا محمد رضا حافظ مهر مهر آثار مبارک

محمد اکبرخان حامل مهر مبارک آقا میرزا رضا

سررشته‌دار و محرر بیست نفر فراشان و قراولان و سایر اجزاء مهر مبارک پانزده نفر

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران.

جناب جلالتمآب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت امور خارجه

نایبان وزارت خارجه

سعد الدوله میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه جناب مصباح الملک نایب اول وزارت خارجه معتمد الوزاره مستوفی وزارت خارجه میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول وزارت خارجه و مستوفی میرزا اعلی حاجی میرزا علی اکبرخان نایب وزارت خارجه معاون الوزاره میرزا محمد علیخان نایب وزارت خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه عبد الحسینخان نایب وزارت خارجه

ادارات وزارت خارجه به ترتیب حروف هجی

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتصام الملک میرزا خانلرخان نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت ایطالی

با میرزا کاظمخان البرز سرتیپ سیم و نایب اول وزارت خارجه

ادارهٔ ترجمه و خطوط رمز

با جناب مفتاح الملک میرزا محمودخان نایب اول وزارت خارجه بارون نرمان مترجم اول وزارت خارجه میرزا مسعودخان منشی رموز میرزا داودخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ تشریفات

با مستشار الوزاره میرزا احمدخان سرتیپ اول مهماندار سفرا میرزا صادقخان سرتیپ مجیب السفرا میرزا هادیخان منشی اول وزارت خارجه

ادارهٔ کل تذکرهٔ ممالک محروسه

با میرزا جعفرخان نایب وزارت خارجه مدیر کل میرزا رفیعخان سرتیپ ناظم تذکرهٔ اطباعات وزارت خارجه میرزا عبد الله منشی میرزا محمد سررشته‌دار مهر کنندهٔ تذکره دو نفر

ادارهٔ ثبت و ضبط

با میرزا رضیخان نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی میرزا اسد الله خان میرزا سید عبد الله

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با جناب مصباح الملک میرزا نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله خان سرتیپ منشی اول وزارت خارجه میرزا حسنخان منشی میرزا شفیع خان منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ میرزا ابراهیمخان منشی اول وزارت خارجه میرزا خلیل منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارتهای دول غیر مجاور

با حاجی میرزا حسنخان سرتیپ نایب وزارت خارجه میرزا احمد نوادهٔ مرحوم بدایع نگار منشی وزارت خارجه میرزا حسین منشی میرزا رضا

ادارهٔ محاکمات تجارتی

با ثقة الملک حاجی میرزا محمد علی نایب اول وزارت خارجه میرزا ابو القاسم مفتش وزارت خارجه

ادارهٔ محاسبات

با معتمد الوزاره میرزا آقا علی مستوفی مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیعخان دفتردار میرزا اسد الله سررشته‌دار میرزا علی اکبر عرب صحن

ادارهٔ نامجات و فرامین و انشاء و غیره

با میرزا شکر الله خان نامه نگار نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله خان منشی اول وزارت خارجه میرزا نصر الله خان راقم فرامین و مستوفی وزارت خارجه

صاحب‌منصبان وزارت خارجه

جناب جلالتمآب معین الملک امیر تومان جناب ناظم الملک میرزا اسمعیلخان کارگزار خارجهٔ سابق خراسان و سیستان جناب حاجی میرزا اسمعیلخان وزیر مقیم سابق مصر حاجی میرزا زمانخان میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه اعتماد الوزاره میرزا معصومخان سرتیپ اول و نایب اول

وزارت خارجه میرزا ابو القاسمخان
موزیع ونایب وزارت خارجه حاجی میرزا
سید مصطفی نایب وزارت خارجه حاجی
میرزا محمد حسین ملک الکتاب حاجی
میرزا عبد الله خان کارگزار سابق
بنادر فارس میرزا احمد خان سرتیپ
کارپرداز سابق حاجی تقیخان میرزا
مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا
علی اکبرخان سرتیپ کارپرداز سابق
باطوم میرزا علی اکبرخان سرتیپ معاون
کارگزاری خارجه سابق خراسان
وسیستان میرزا حسینخان سرتیپ
کارگزار خارجه سابق همدان
میرزا علیخان کارگزار خارجه سابق
بندرعباس میرزا حسنخان نایب
سابق سفارت وینه

کارگزارها و مأمورین ولایات

آذربایجان

جناب میرزا جوادخان مستشار الدوله
کارگزار خارجه آذربایجان حاجی
محمد صادقخان سرتیپ حاجی میرزا
معصومخان میرزا اسمعیلخان میرزا
غلامعلیخان سرتیپ میرزا مهدیخان
سرهنگ میرزا حسینخان سرهنگ
میرزا محمودخان
میرزا اسعیدخان میرزا رضاخان سرهنگ
سلطانخان سرهنگ مترجم میرزا محمدخان
سرهنگ ناظم دفتر میرزا هاشمخان
میرزا ابو القاسم اجودان میرزا جواد
اجودان علیخان اجودان

اداره تذکره آذربایجان

امین الوزاره تفتیش امنای تذکره سرحدات
آذربایجان میرزا اسمعیلخان امین
تذکره تبریز میرزا احمدخان امین تذکره
خداآفرین

کارگزاری خراسان وسیستان

راجستان میرزا زین العابدینخان نایب الوزاره
میرزا حسینخان نایب اول کارگزاری
میرزا ابو القاسمخان سرتیپ نایب اول
کارگزاری میرزا علیخان میرزا ابراهیم خان
امین تذکره میرزا اسمعیل خان سرهنگ
حاجی حسنخان سرهنگ میرزا علیخان
اجودان وزارت خارجه

بجنورد وقوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب وزارت خارجه
میرزا کاظم امین تذکره بجنورد
میرزا حسین امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگزار میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری خارجه

دره جز وکلات

میرزا اسد الله خان سرتیپ کارگزار

استرآباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگزار

مازندران

میرزا احمدخان پسر جناب حاجی میرزا عباسقلی
کارگزار میرزا موسیخان وقایع نگار
میرزا علیرضا خان میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری نوروزخان نایب
هادیخان نایب

بندر جز

حاجی میرزا طاهر سرحددار علی اکبرخان
امین تذکره شکر الله خان نویسنده

کارگزاری فارس

جناب حاجی معز الملک کارگزار خارجه
فارس حاجی فضلعلیخان وکیل نایب
اول کارگزاری خارجه میرزا
رحیمخان نایب کارگزاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگزار

بندرعباس

محمد ابراهیمخان کارگزار

محمره

میرزا جوادخان کارگزار

کارگزاری گیلان

میرزا علی اکبرخان سرتیپ کارگزار
خارجه گیلان میرزا حسنخان پسر
میرزا علی اکبرخان نایب کارگزاری
میرزا نعیم منشی کارگزاری
میرزا اسمعیل منشی

اداره تذکره گیلان

میرزا امان الله خان امین تذکره گیلان

کارگزاری کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگزار خارجه
کرمانشاهان میرزا نصر الله خان نایب
کارگزاری میرزا فتح الله خان
نایب کارگزاری

زهاب

علی اکبرخان سرحددار

لرستان وبروجرد

میرزا آقاخان سرتیپ

کردستان

عبد الله خان کارگزار میرزا
علیخان امین تذکره

اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگزار
عبد الرحیمخان نایب کارگزاری

کاشان

میرزا افضل الله خان وزیر کارگزار

کرمان

میرزا حبیب الله خان سرپرست
زردشتی وهنود وغیره
ملا کیخسرو کلانتر ملا گشتاسب
ریش سفید میرزا بهرام ریش سفید

سفراء ومأمورین دولت علیه در ممالک خارجه بترتیب حروف تهجی

دولت اطریش

جناب میرزا [illegible]خان

جناب نجابت نصاب نریمانخان امیر تومان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص

دولت آلمان

جناب جلالت نصاب میرزا رضاخان امیر تومان وزیر
مختار و ایلچی مخصوص مسیو هرمان
کیلکا جنرال قونسول

دولت انگلیس

جناب جلالت نصاب علاء السلطنه وزیر مختار و ایلچی مخصوص

بمبئی و هندوستان

حاجی میرزا حسین علی جنرال قونسول آقا
عبدالحسین ملک التجار حاجی محمد علی
معتمد التجار

کلکته

رستمجی قونسول

حیدرآباد

آقا محمد علی شوشتری

بیرمان

حاجی میرزا احمد

امارت بلغارستان

حاجی میرزا رضی خان آژان دیپلوماتیک

دولت روس

جناب جلالت نصاب علاء الملک میرزا محمودخان امیر تومان
وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا اسحق
خان نشار دفتر میرزا فتح الله خان
نایب سفارت

تفلیس و سایر خاک روسیه

معین الوزاره جنرال قونسول میرزا
محمد فرزاد جبارخان ویس قونسول
میرزا بابا بیک ویس قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا اسد محمد خان جنرال قونسول

دولت عثمانی

جناب جلالت نصاب ناظم الدوله میرزا اسدالله خان سفیر کبیر
میرزا حسنخان نشار دفتر میرزا اسمعیل خان
نایب اول حاجی میرزا عبدالحسین
نایب اول میرزا حسینخان جنرال قونسول
میرزا باقرخان منشی اول میرزا
سید حسین میرزا هاشمخان منشی
دوم میرزا سعید خان

مصر

میرزا علینقیخان جنرال قونسول
حنا بهنان ترجمان اول

ارض روم

میرزا حسینخان جنرال قونسول

طرابزن

محمد تقیخان سرتیپ جنرال قونسول

شام

میرزا علی اکبرخان کارپرداز

وان

میرزا حسینخان کارپرداز

جده

میرزا هاشمخان کارپرداز

حکاری

میرزا اسحق خان کارپرداز

بیروت

حسنخان کارپرداز

اسکندریه

میرزا محمود خان کارپرداز

حلب

میرزا عبدالله خان کارپرداز

ازمیر

اوهانس خان کارپرداز

طنطه

سلیم غنامی کارپرداز

عراق عرب

حاجی میرزا نجفعلیخان جنرال قونسول
میرزا طه اسبقلی نایب اول
حسن افندی کاتب ترکی
حاجی میرزا ابوالقاسمخان ترجمان ترکی

بصره

حاجی محمد رضا خان کارپرداز
سلیمانیه عباس آقا کارپرداز

نجف اشرف میرزا اسمعیل نایب
کربلای معلی محمد اسمعیل خان نایب
کاظمین نصرالله بیک
بیت المقدس میرزا هادی
خانقین عباس خان
مندلیج میرزا ابوطالب
دیار بکر میرزا اسمعیل
مسیب احمد بیک
عماره علی بیک
سماوات حسین بیک
یعقوبیه یوسف خان
حله حاجی عباسعلی
انطاکیه موسی بیک

دولت فرانسه

جناب نجابت نصاب نظر آقا امیر تومان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مسیو موزلیه
حکیم سفارت
بوردو مسیو کاردواسو قونسول
مارسیل مسیو مینیه
هاور مسیو ادبنه

سفرای دول متحابه مقیمین طهران

مقیم دربار دولت علیه و ولایات
ممالک محروسه بترتیب حروف تهجی

سفارت دولت اتازونی

جناب مسیو ترکس متبل وزیر مقیم
میرزا ابوالقاسم منشی
بوشهر ملکم قونسول

سفارت دولت اطریش

جناب جلالتمآب مسیو رشنی وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو کوسکی نایب اول

سفارت دولت آلمان

جناب جلالتمآب بارون شنک فون شواینزبرگ
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دکتر
رزن مترجم حاجی میرزا رضاخان منشی اول

سفارت دولت انگلیس

جناب جلالتمآب سرهنری درومند ولف وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مستر داپوت کینزدی نایب
اول سفارت جنرال کردون آتشہ نظامی
مستر بکس ابراسبد نایب دوم سفارت
مستر سیلی چرچیل نایب دوم شرقی
مستر والنز تونلی نایب سوم حسنعلیخان
نواب معاون پولتیکی مستر فرانس
گرووبر قونسول دکتر اودلنک طبیب
موقتی مستر هنری نواره محاسب
عباسقلیخان منشی مترجم میرزا زین العابدین
منشی اول حاجی میرزا حسن منشی دوم

تبریز
کلنل استیوارت جنرال قونسول

مشهد مقدس
جنرال مکلین جنرال قونسول

شیراز
حیدر علیخان نواب

بنادر فارس
میجر طالبت جنرال قونسول
مستر جادرج وکرو بیر قونسول

محمّره
مستر ویلیم مکداول

اصفهان
مستر آقانور

کرمانشاهان
حاجی حسنخان بهادر وکیل الدوله

استراباد
محمد تقی آقا

همدان
آقا سید حسین

رشت
میرزا جعفر منشی قونسولگری

سفارت دولت ایطالیے
جناب مسیو لکنت دونا تو وزیر مقیم
میرزا ظاطاوس خان منشی

سفارت دولت بلژیک
جناب مسیو بارو وندر ویرہ وزیر مقیم میرزا
اسمعیل منشی و مترجم

سفارت دولت روس
جناب جلالتمآب مسیو بوتیف وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو اشپیتر نایب اول مسیو گرکو وبیچ
مترجم اول مسیو اشتربت ترجم دوم
مسیو ولف آتشہ میرزا مصطفیخان منشی
اول میرزا ابوالقاسمخان منشی دوم

تبریز
مسیو پطروفسجر جنرال قونسول کنباز د
ایترا نایب مسیو چرکاوسکی مترجم

مشهد مقدس
مسیو ولاصوف جنرال قونسول مسیو
موستیکوف نایب مسیو سدلر آتشہ

استراباد
مسیو کاخانفسکے قونسول مسیو
لوتیکی نایب و مترجم

رشت
مسیو ناچیطوف قونسول مسیو پیپر
نایب و مترجم

سفارت دولت عثمانیے
جناب جلالتمآب خلیل خالد بیک افندی سفیر کبیر
عرفان بیک منتشار احسان حسنی بیک
نایب اول سرکیس افندے نایب دوم
میرزا حسنخان شوکت منشی اول
ظاهر افندے آتشہ

تبریز
ملی بهجت بیک باش شهبندر
میرزا حاجی آقا منشی

ساوجبلاغ
طوما افندے شهبندر

ارومیه
مسیو دنار وکیل شهبندر

کردستان
بهاء الدین بیک باش شهبندر
منشی لیث نفر

شیراز
حاجی سید ابراهیم شهبندر
میرزا سید محمد منشی

بوشهر
میرزا حسین وکیل شهبندر

همدان
حاجی محمد سعید وکیل شهبندر
حاجی محمد حسین منشی

سفارت دولت فرانسه
جناب جلالتمآب مسیو دیما لوا وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مسیو ادی بر
مترجم اول مسیو مال پرتوے
دفتردار مترجم دوم
مسیو نیکلا مترجم سوم میرزا ابراهیم
منشی اول

تبریز
مسیو برنہ جنرال قونسول
مسیو زکفربه دفتردار
و مترجم میرزا احمد خان منشی

بوشهر
مسیو ببات قونسول
حاجی میرزا حسین نایب قونسول

سفارت دولت هلاند
جناب مسیو کنوبل شارژ دفر

بوشهر
مسیو کروتین ولگ قونسول

ممالک خارجه

اروپ

دولت استریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا ژوزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژوزف ماری هیجدهم ماه دسامبر سنه ۱۸۶۳ میسحی متولد شده است پای تخت وینه صدراعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارند جمعیت از قرار دو سال قبل تقریباً هشتاد و دو کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفنس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ میسحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریباً سی و سه کرور و چهارصد و چهل و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و شش نفر پای تخت مادرید

دول معتبره المان

جمعیت کلیة از قرار سنه ۱۸۸۵ نود و سه کرور و سیصد و پنجاه و هفت هزار و هفتصد و پنجاه نفر مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیکی هستند

اولاباد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوئی سنش شصت و پنج سال شمسی ولیعهد فردریک گیلیوم لوئی لئوپلد اگوست سنش سی و سه سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه (اتون) تولدش ۱۷ اوریل ۱۸۴۸ چون مریض است زمام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوئی پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گیلیوم دوئم در بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در پانزدهم ژوئن سنه ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش نه سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و سه سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری هم کاتولیک

ورتمبرغ

شاه شارل اول فردریک الکساندر سنش شصت و هشت سال پای تخت استوت کارت مذهب دولتی پروتستان و قدری هم کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنه ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش پنجاه سال وزیر اعظم لرد سالیزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند و جزایر حوالی و حوش از قرار تحدید سنه ۱۸۹۰ بعلاوه سربازان و ملاحان که در مسافرت هستند هفتاد و هفت کرور و هشتاد و سه هزار و نهصد و پنجاه و پنج نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره پانصد و نود کرور و یکصد و نود و سه هزار و نهصد و بیست و دو نفر مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان مارکی دولانسداون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و شش سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و دو سال وزیر اعظم سیو کرسپی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ شصت و یک کرور و چهارصد و چهل و هفت هزار و سیصد و شش نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دوئم سنش پنجاه و شش سال پای تخت بروسل جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ دو اوده کرور و نود و سه هزار و هفتصد و نود و هشت نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سنه ۱۸۶۳ میلادی متولد شد. ولیعهد لوئی فیلیپ تولدش سنه ۱۸۸۷ پای تخت لیزبن جمعیت تقریباً در اروپ نه کرور و یک صد و هفتاد و دو هزار نفر

خارج از اروپ شش کرور و دو بیست و هشتاد و یکهزار نفر

دولت اسپانیا

کہ هلاند نیز نامند

پادشاه ویلهلمین دختر گلیوم سیم در سنه ۱۸۸۰ میلادی متولد شده نایب السلطنہ ایشان (اما) والدہ ایشان است جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ نہ کرور و چہل و هشت هزار و پانصد و نود و شش نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کرستیان نہم سنش هفتاد و سه سال ولیعهد کرستیان فردریک گلیوم شارل سنش چہل و شش سال پای تخت کپنهاک مذهب دولتی پروتستان جمعیت از قرار سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و دو بیست و نود و هشت هزار و سیصد و شصت و هفت نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چہل و شش سال ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندرویچ سنش بیست و سه سال مسیو دوگیرس وزیر خارجہ جمعیت کلیہ ممالک روس دو بیست و پنج کرور و چهار صد و سی و چهار هزار و پانصد و نود و دو نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب متفرقہ هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و دو سال پای تخت بوگارست جمعیت تقریباً پنج کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش نوزده سال پای تخت بلگراد جمعیت موافق سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و نود و شش هزار و چہل و سه نفر مذهب کاتولیک و گرک

دولت سود و نروژ

پادشاه اسکار دویم تولد در سنه ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد اسکار گوستاو آدلف تولد در سنه ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم جمعیت سود و نروژ رو بهم رفتہ سیزده کرور و هشتاد و یک هزار و سیصد و نہ نفر

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو دیژمر وزیر اول دکتر دژر پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت

پنج کرور و چهار صد و سی و چهار هزار و پنجاه و هفت نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنش چہل و هشت سال ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم از قرار خبر تلگرافی جواد پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت شصت و هشت کرور و سیصد و بیست و دو هزار و هشت نفر کہ تقریباً نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو رئیس شورای وزرا جنک مسیو فرسینہ پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیک جمعیت هفتاد و شش کرور و دو بیست و هیجده هزار و نهصد و سه نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش پنجاه سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست و یکسال پای تخت چتینیہ جمعیت دو بیست و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چہل و شش سال ولیعهد قسطنطین در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده مسیو دلی یانی رئیس شوری و وزیر داخلہ و جنک پای تخت آتن جمعیت چهار کرور و صد و هشتاد و هفت هزار و دو بیست و هشت نفر مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانک سو سنش بیست سال وزیر دربار در نیس وندا شاهزاده لی پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب هستند مسلمان وغیره هم دارد جمعیت کلیه هشتصد و پنج کرور و دو و بیست و سی و پنج هزار نفر که هشتصد و شصت و سه کرور و پنجاه و چهار هزار و نهصد و هفتاد و هفت نفر اهالی خود چین و مابقی متعلق بر مانچوریه و تبت و منغول و سایر ممالک تابعه هستند جمعیت رعیت هشتصد و نه کرور و چهارصد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی که زیر حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور موتسوهیتو سنش سی و نه سال ولیعهد یوشی هیتو سنش دوازده سال رئیس شورای پرنس سانجو پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت هشتاد و نه کرور و یکصد و هفت هزار و دویست و سی و چهار نفر

دولت سیام

پادشاه سامدچ فرا پارامندر ماها چولالونگ کرن در سنه ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانکک وزیر داخله و امور خارجه (کرم لوانگ داوا ونگ سه وارو پراکا) مذهب بودا مذهب جمعیت تخمینا از دوازده الی بیست و چهار کرور نفر

افریقه

ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سید علی بیک ولیعهد سید محمد نائب بیک پای تخت تونس جمعیت سه کرور

دولت حبشستان

از فرمان‌روایان ناحیه امپراطور که نگوس میباشند اسمش منلیک جمعیت دوازده کرور مذهب دولتی کاتولیک مسلمان وغیره هم

دولت زنگبار

از فرمان‌روایان که در تحت حمایت دولت انگلیس سلطان سید علی پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت مملکت مشخص نیست مذهب مسلمان جمعیت قریب ده و پنج هزار نفر که اکثر سیاه و باقی عرب اند

جزیره ماداگاسکار

در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه (رانااوالو مانژاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شده جمعیت ده کرور پای تخت تاناناریو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسینی العلوی پای تخت فاس جمعیت تقریبا شانزده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا وزیر داخله و مالیه و رئیس شوری ریاض پاشا پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر سیزده کرور و سیصد و هشتاد هزار و دویست و شصت و پنج نفر

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری ژنرال هاریسون پای تخت واشنگتن مذهب اغلب پروتستان وغیره جمعیت در سنه ۱۸۹۰ یکصد و بیست و چهار کرور و چهارصد و هشتاد هزار و پانصد و چهل نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش ژنرال پورفیریو دیاز پای تخت مکسیکو مذهب کاتولیک جمعیت موافق سنه ۱۸۸۱

بیست و سه کرور و یکصد و یکهزار و سیصد و چهل و هفت نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال ازتا پای تخت سان سالوادر جمعیت یک کرور و یک صد و شصت و سه هزار و ششصد و سیزده نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری رودریگز پای تخت سان ژوزه جمعیت در سنه ۱۸۸۹ دویست و نه هزار و ششصد و چهل و چهار نفر و بعلاوه هندیهای غیر متمدن دویست و چهارده هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت دو کرور و چهار صد و شصت هزار و هفده نفر

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری (ساکازا) جمعیت دویست و هشتاد و دو هزار و هشتصد و چهل و پنج نفر و بعلاوه سی هزار نفر هم هندی غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کومایاگا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری آرژانتین

رئیس جمهوری پلگرینی پای تخت بوئنس آیرس جمعیت شش کرور و دویست و سه هزار و هفتصد و بیست نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری فلوریس جمعیت نه کرور و چهار هزار و ششصد و پنجاه و یک نفر پای تخت کویتو

جمهوری اوراگه

رئیس جمهوری (هرّرا ای اوبس) پای تخت منته ویدئو جمعیت ششصد و چهل و هشت هزار و دویست و نود و هفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری جنرال دا فنسکا پای تخت ریوژانیرو جمعیت در اول سنه ۱۸۸۸ بیست و هشت کرور و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر بعلاوه ششصد هزار نفر هم هندی وحشی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری آریس پای تخت چوکیساکا جمعیت اهالی دو کرور و صد و هشتاد و نه هزار و هشتصد نفر هندیهای وحشی دویست و چهل و پنج هزار نفر

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری گنزالس پای تخت آسمپسیون جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۶ سیصد و بیست و نه هزار و ششصد و هشتاد و هشت نفر بعلاوه شصت هزار نفر هندی نیم متمدن و هشتاد هزار نفر هندی وحشی و پانزده هزار نفر هم از اهالی خارجه در آنجا اقامت دارند

جمهوری پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

چون در این اواخر انقلابی در جمهوری شیلی رخ داده است حال تشخیص رئیسش معلوم نیست

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری دونافل نونز پای تخت بگتا جمعیت کل دول متحده کولمبی شش کرور و چهار صد و سه هزار و پانصد و سی و دو نفر

جمهوری ونزولا

رئیس جمهوری ادای موند و آندوزا پالاسیو پای تخت کاراکاس جمعیت چهار کرور و دویست و سی و هشت هزار و نهصد و بیست و دو نفر

جزایر

جزیره ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در سنه ۱۸۳۶ مسیحی متولد شده پای تخت انولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری اولیزس هرو پای تخت سن دومنک جمعیت چهار صد و هفده هزار نفر

جزیره هائیتی

رئیس جمهوری هیپولیت پای تخت پرت او پرنس جمعیت نهصد و شصت هزار نفر

اعتذار

خدمت رجال عظام و آقایان ذوی العز و الاحترام
مطالعه کنندگان کتاب سالنامه اعتذار زحمت
عرض میدهد اگر در طی مطالعه اوراق سالنامه
ترک یا اختلاف یا تقدیم و تأخیری بود در خصوص سزاوار
در اسامی و القاب و عنوانات ملاحظه فرمایند
که مرضی طبعشان نباشد امید است که از
اداره انطباعات رنجشی حاصل نفرمایند
زیرا آنچه صورت اسامی از طرف رئیس و مدیر هر اداره
باین اداره رسیده است بعینها نگارش یافته و
تغییری در آن از اداره نشده است و از هر اداره هم
که صورت اسامی جدید با وجود چندین کرت خواهش
و مطالبه اظهار نرسیده است اسامی آن اداره
یا مطابق سنوات ماضیه نوشته شده یا از
جهت دفع ایراد و اعتراض و تفصّی از اشتباه و
خبط ترک اسامی اجزاء شده و همینقدر نگارش
یافته است که مطابق سنه ماضیه است
امید است که این عذر پذیرفته آید که غیر از این
گزیری نبوده است

هو الله تعالی شأنه

جلد اول کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب مجد النصاب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار

الترجمه و غیرها دام اقباله العالی

سنه ۱۳۰۸ هجری

قیمت دوازده هزار

در بیان چیزهائیکه خمس بآنها تعلق میگیرد

ذمه غنیاء میماند و نمیدانم که ایشان چگونه بر خود هموار میکنند که عیال و خویشان و
اقارب امام خود را در فقر و اضطراب به بینند و بر ایشان رحم نکنند و باز در قیامت امید شفاعت
از ایشان داشته باشند و حال آنکه بدترین احوال مردم در روز قیامت حال کسی خواهد بود که صاحبان
خمس برخیزند و بگویند پروردگارا خمس خود را میخواهیم و حضرت ع فرمودند که من یکدرهم خمس را
از شما میگیرم و حال آنکه مال من از تمام اهل مدینه بیشتر است و نمیگیرم مگر از جهة آنکه شما پاک
شوید از گناهان و از حقوق ما و حضرت رسول ص فرمودند که هر که احسان کند بیکی از اهلبیت من مکافات
میدهم او را در قیامت و اکثر علما بر آنند که اگر صاحب مال خود خواهد حصه مال امام ع را بسادات بدهد
بریئ الذمه نمیشود مگر آنکه دستش بعالم و محدث نرسد بدانکه آنچه خمس در آن تعلق میگیرد هفت چیز است
اول مال کفار حربی که مسلمی بدست آورده باشد دوم از معادن سیم گنج در زمین چهارم چیزهائی
که از دریا بیرون آورند یا عنبر که از روی دریا بگیرند پنجم از ارباح مکاسب است ششم زمینی است که
کافر ذمی از مسلمان بخرد هفتم مال حلال است که مخلوط بحرام شده باشد اما خمس که پنج یک باید
داد نصف آنرا بمجتهد جامع الشرائط یا وکیل او یا باذن او باید داد و نصف دیگر آنرا بفقراء و ایتام
و ابن السبیل سادات باید داد که از طرف پدری یا مادری و پدری هر دو سید باشند نه مادر تنها و اما
اگر سید غنی باشد خمس باو بدهی کفایت نمیکند زیرا که این مال فقراء و مساکین است نه غنیاء
چنانچه از مال خمس که هست مردم می آورند و بدست کسی میدهند که عدالتش مانند وضو محکم نیست
نیز است و اموال فقرا را برداشته باغنیاء و غیر مستحقین میدهند [illegible] مؤمنین زیرک باشند و
تعصب را بگذارند و دین حق را بجوینده می یابند و حال آنکه هر متعصب رشته اسلام از گردنش

برداشته شده است نظم

	این عوامی را که بینی سربسر	جمله کورانند اندر رهگذر
جمله نابینا و یک بینا طلب	میکنند از بهر خود در روز و شب	هر که میگوید بده دستم بدست
زانکه من بینا و چشمم روشن است	میدهندش دست و دنبالش روند	عالمی کوران ز پی هم میروند
کوری از پیش و دو صد کورش ز پی	دست داده جملگی بر دست وی	چونکه رفتند از پی او یکدو گام
رو بهم افتند ماموم و امام	نی نشان دارد ز مقصد نی ز ره	که خورد بر کوه و که افتد بچاه
سایر کوران هم از دنبال او	که [illegible] افتند خود گاهی برو	از هلاکت کی رهی زیشان بجست
کور دیگر دست او گیرد بدست	چونکه مردن هست آیین ای عنود	پس چه میجویی اگر مردن نبود

صادق

اشعار قاضی صادق طاب ثراه

مرده